

آیت الله العظمیٰ مکارم شیرازی

شرحی جامع بر صحیفه تنجانیّه

# عرفان خرد

جلد دوم

۱-۶

با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان



آیة اللہ العظمیٰ مکارم سیرات



بہمکاری جمعی از فضلا و دانشمندان



سرشناسه	مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -
عنوان قراردادی	صحیفه سجادیه. شرح
عنوان و نام پدیدآور	عرفان اسلامی: شرحی جامع بر صحیفه سجادیه / تألیف مکارم شیرازی؛ با همکاری محمدرضا آشتیانی... [و دیگران]
مشخصات نشر	قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)، ۱۳۹۵ -
مشخصات ظاهری	ج ۲.
شابک	: (دوره) 978-964-533-240-0؛ ۲۵۰۰۰۰ ریال؛ ج ۱: 7-241-533-964-978؛ ج ۲: 2-262-533-964-978
وضعیت فهرست‌نویسی	فایا.
یادداشت	همکاران محمدرضا آشتیانی، محمدجواد ارسطا، سید عبدالمهدی توکل، سعید داودی، محمدجواد رودگر، احمد قدسی
یادداشت	ج ۲ (چاپ اول: ۱۳۹۶) (فیبا).
موضوع	علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸-۹۴ق. صحیفه سجادیه -- عرفان
موضوع	علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸-۹۴ق. صحیفه سجادیه -- نقد و تفسیر
موضوع	عرفان
شناسه افزوده	آشتیانی، محمدرضا، ۱۳۱۹ -
شناسه افزوده	علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸-۹۴ق. صحیفه سجادیه. شرح
رده‌بندی کنگره	۱۳۹۵ ۴۲۲۵۷ ص ۳۰۴/ع ۲۶۷/۱ BP
رده‌بندی دیوینی	۲۹۷/۷۷۲
شماره کتاب‌شناسی	۴۳۸۶۶۸۰

**ناشر برتر**  
**نوزدهمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران**

## عرفان اسلامی / ج ۲

(شرحی جامع بر صحیفه سجادیه)

تألیف: آیه الله العظمی مکارم شیرازی و همکاران

تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول

صفحه و قطع: ۵۷۵ صفحه / وزیری

تاریخ انتشار: ۱۳۹۶

چاپخانه: سلیمانزاده

ناشر: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)

شابک دوره: ۰-۲۴۰-۵۳۳-۹۶۴-۹۷۸

شابک: ۲-۲۶۲-۵۳۳-۹۶۴-۹۷۸


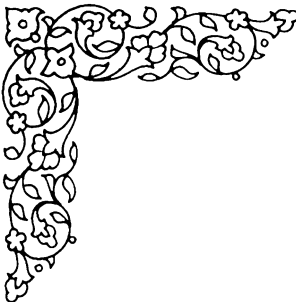


قم - ابتدای خیابان شهدا - کوی آمار (۲۲) - پلاک ۱۵

تلفن: ۳۷۷۳۲۴۷۸ دورنگار: ۳۷۸۴۰۰۹۹

[www.imamalipub.ir](http://www.imamalipub.ir)

قیمت: ۲۵/۰۰۰ تومان



# با همکاری جمعی از اساتید حوزه علمیه :

حجت الاسلام والمسلمین محمدرضا آشتیانی

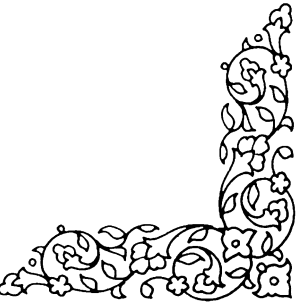
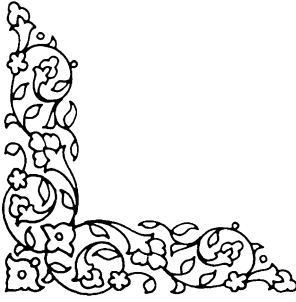
حجت الاسلام والمسلمین محمدجواد ارسطا

حجت الاسلام والمسلمین سید عبدالمهدی توکل

حجت الاسلام والمسلمین سعید داودی

حجت الاسلام والمسلمین محمدجواد رودگر

حجت الاسلام والمسلمین احمد قدسی



## فهرست مطالب

- مقدمه حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (مدّظله)..... ۱۳
- صحیفه سجاده، گنجینه‌ای بی بدیل ..... ۱۳

## دعای اول / ۱۵

- دعا در یک نگاه ..... ۱۵
- بخش اول ..... ۱۷
- شرح و تفسیر ..... ۱۸
- ازلیت و ابدیت ..... ۱۸
- خرافه رؤیت خداوند با چشم سر در قیامت ..... ۲۲
- مهم‌ترین مستند قائلین به رؤیت ..... ۲۵
- بخش دوم ..... ۴۷
- شرح و تفسیر ..... ۴۷
- شکر نعمت، نعمت بزرگی است! ..... ۴۷
- تفاوت حمد و شکر ..... ۴۸
- تفاوت منت و نعمت ..... ۴۹
- بخش سوم ..... ۵۷
- شرح و تفسیر ..... ۵۸
- تو را به خاطر این همه خوبی سپاس می‌گویم ..... ۵۸
- مواقف الاشهاد کجاست؟ ..... ۷۲
- علیین کجاست؟ ..... ۷۵

۷۷.....	بخش چهارم
۷۷.....	شرح و تفسیر
۷۷.....	سه موهبت عظیم الهی
۸۰.....	منظور از طیبات رزق چیست؟
۸۳.....	آیات تسخیر
۸۷.....	بخش پنجم
۸۷.....	شرح و تفسیر
۸۷.....	قادر بر شکر او نیستیم
۸۹.....	نکته‌ها
۸۹.....	۱. همه به او نیازمندند
۹۱.....	۲. چه زمانی می‌توانیم حق شکرش را ادا کنیم؟
۹۳.....	بخش ششم
۹۴.....	شرح و تفسیر
۹۴.....	هفت موهبت مهم الهی
۱۰۱.....	نکته‌ها
۱۰۱.....	۱. نکته مهمی درباره صفات خداوند
۱۰۴.....	۲. امتحانات الهی
۱۰۷.....	بخش هفتم
۱۰۸.....	شرح و تفسیر
۱۰۸.....	مهم‌ترین نعمت الهی
۱۱۴.....	مفتوح بودن باب توبه، نعمت بزرگ الهی
۱۱۵.....	حقیقت توبه چیست؟
۱۱۶.....	شرایط توبه
۱۲۱.....	بخش هشتم
۱۲۲.....	شرح و تفسیر
۱۲۲.....	جامع‌ترین حمد

۱۲۸	نکته‌ها
۱۲۸	۱. گستره حمد در منابع اسلامی
۱۳۳	۲. فلسفه حمد
۱۳۳	۳. حمد اجمالی و تفصیلی

### دعای دوم / ۱۳۵

۱۳۵	دعا در یک نگاه
۱۳۷	بخش اول
۱۳۷	شرح و تفسیر
۱۳۷	شکر نعمت وجود پیغمبر اکرم <small>صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ</small>
۱۴۵	بخش دوم
۱۴۵	شرح و تفسیر
۱۴۵	امام رحمت و کلید برکت
۱۴۹	بخش سوم
۱۵۰	شرح و تفسیر
۱۵۰	درود به خاطر این همه فداکاری
۱۵۹	بخش چهارم
۱۵۹	شرح و تفسیر
۱۵۹	زحمات طاقت فرسای تبلیغ امت
۱۶۳	بخش پنجم
۱۶۴	شرح و تفسیر
۱۶۴	طوفان‌های شدید مدینه
۱۷۳	بخش ششم
۱۷۴	شرح و تفسیر
۱۷۴	پاداش‌های عظیم الهی



## دعای سوم / ۱۸۱

- ۱۸۱ ..... دعا در یک نگاه.
- ۱۸۳ ..... بخش اول.
- ۱۸۴ ..... شرح و تفسیر.
- ۱۸۴ ..... درود بر حاملان عرش الهی.
- ۱۹۳ ..... بخش دوم.
- ۱۹۵ ..... شرح و تفسیر.
- ۱۹۵ ..... مأموریت‌های فرشتگان.
- ۱۹۶ ..... حُجُب چیست؟
- ۲۱۷ ..... بخش سوم.
- ۲۱۸ ..... شرح و تفسیر.
- ۲۱۸ ..... بر مأموران باده‌ها و ابرها و باران‌ها درود فرست.
- ۲۲۸ ..... سؤال در قبر و عذاب و نعمت در آن.
- ۲۳۱ ..... بخش چهارم.
- ۲۳۲ ..... شرح و تفسیر.
- ۲۳۲ ..... مأمورانی که از مأموریتشان بی‌خبریم.
- ۲۳۷ ..... پیام‌های این دعا.
- ۲۳۸ ..... ملائکه در قرآن مجید.
- ۲۳۹ ..... اوصاف فرشتگان در قرآن مجید.
- ۲۴۰ ..... اوصاف فرشتگان در نهج‌البلاغه.
- ۲۴۲ ..... حقیقت ملائکه.

## دعای چهارم / ۲۴۵

- ۲۴۵ ..... دعا در یک نگاه.
- ۲۴۷ ..... بخش اول.
- ۲۴۷ ..... شرح و تفسیر.
- ۲۴۷ ..... پیروان انبیای پیشین.

۲۵۳	بخش دوم .....
۲۵۴	شرح و تفسیر .....
۲۵۴	یاران ویژه پیامبر ﷺ .....
۲۶۴	صحابه و یاران پیامبر ﷺ چه کسانی بودند؟ .....
۲۶۸	۱. صحابه کیان‌اند؟ .....
۲۷۰	۲. دلیل عدالت صحابه .....
۲۷۶	۳. انگیزه اصرار بر عدالت صحابه .....
۲۷۷	۴. احادیث و آیات معارض با عدالت همه صحابه .....
۲۸۸	سرنوشت برخی از صحابه پس از رسول خدا ﷺ .....
۲۹۵	عذر ناموجه .....
۲۹۸	فلسفه دعا در حق صحابه بزرگوار .....
۲۹۹	بخش سوم .....
۳۰۰	شرح و تفسیر .....
۳۰۰	درود بر تابعین .....
۳۰۶	تابعین مقبول و غیر مقبول .....
۳۰۹	بخش چهارم .....
۳۱۰	شرح و تفسیر .....
۳۱۰	تابعین عام .....
۳۲۳	جمع‌بندی و چکیده دعا .....

### دعای پنجم / ۳۲۵

۳۲۵	دعا در یک نگاه .....
۳۲۷	بخش اول .....
۳۲۸	شرح و تفسیر .....
۳۲۸	شگفتی‌های جهان آفرینش پایان‌ناپذیر است .....
۳۳۵	اسباب قرب الی الله .....

۳۴۵	بخش دوم
۳۴۶	شرح و تفسیر
۳۴۶	ما را از شرّ شیطان و سلاطین زمان حفظ کن!
۳۵۲	اسباب تقرب به خداوند
۳۵۵	دام و تور شیطان
۳۵۹	بخش سوم
۳۶۰	شرح و تفسیر
۳۶۰	تکیه گاه ما تنها تویی
۳۶۹	بخش چهارم
۳۶۹	شرح و تفسیر
۳۶۹	سه نعمت بزرگ
۳۷۵	نکته‌ها
۳۷۵	۱. همراهی دعا با صلوات بر پیغمبر و آلش
۳۷۷	۲. اهمیت صلوات در آموزه‌های اسلامی

### دعای ششم / ۳۸۱

۳۸۱	دعا در یک نگاه
۳۸۳	بخش اول
۳۸۴	شرح و تفسیر
۳۸۴	نعمت بزرگ شب و روز
۳۹۶	نکته:
۴۰۳	بخش دوم
۴۰۳	شرح و تفسیر
۴۰۳	این است مالکیت مطلقه الهیه
۴۰۶	توحید مالکیت
۴۱۱	نکته
۴۱۱	خداوند! اختیار همه چیز به دست توست

۴۱۵.....	بخش سوم.....
۴۱۶.....	شرح و تفسیر.....
۴۱۶.....	روزها گواه ما هستند!
۴۲۰.....	معیار در صغائر و کبائر چیست؟.....
۴۳۳.....	بخش چهارم.....
۴۳۳.....	شرح و تفسیر.....
۴۳۳.....	ما را از همه گناهان حفظ کن.....
۴۳۷.....	بخش پنجم.....
۴۳۷.....	شرح و تفسیر.....
۴۳۷.....	توفیق این اعمال خیر را به ما مرحمت کن.....
۴۵۳.....	توفیق، اسباب و موانع آن.....
۴۵۹.....	بخش ششم.....
۴۶۰.....	شرح و تفسیر.....
۴۶۰.....	هفت تقاضای مهم.....
۴۷۲.....	بازتاب توحید در زندگی انسان‌ها.....
۴۷۸.....	نمونه‌هایی از رأفت و محبت و دلسوزی پیامبر ﷺ.....
۴۸۳.....	بخش هفتم.....
۴۸۳.....	شرح و تفسیر.....
۴۸۳.....	برترین درود و بالاترین پاداش.....
۴۸۸.....	درس‌های آموزنده این دعا.....

### فهارس

۴۹۱.....	فهرست آیات.....
۵۱۷.....	فهرست روایات.....
۵۳۷.....	فهرست انبیا، معصومین و اعلام.....
۵۴۵.....	فهرست ادیان، مذاهب، قبایل و فرق.....



---

---

۵۴۹.....	فهرست کتاب‌ها .....
۵۵۷.....	فهرست مکان‌ها.....
۵۶۱.....	فهرست اشعار .....
۵۶۵.....	فهرست منابع و مآخذ.....

گفتاری از حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (مدظله)

### صحیفه سجادیه، گنجینه‌ای بی بدیل

در میان آثار گران‌بهایی که از امامان اهل بیت علیهم‌السلام به دست ما رسیده، صحیفه سجادیه به‌راستی گوهری بی‌نظیر است که حقایق مربوط به زندگی سعادت‌بخش را در لابه‌لای بحث‌های دعا منعکس فرموده است. صحیفه سجادیه همچون چشمه آب حیات است که حیات معنوی و روحانی به انسان می‌بخشد.

جالب این‌که در ۵۴ دعایی که در این صحیفه امروز در دست ماست - و احتمالاً دعاهای بیشتری بوده که متأسفانه بر اثر فشار دشمنان و سهل‌انگاری دوستان از میان رفته است که باید آنها را از امام زمان (ارواحنا فداه) درخواست کنیم - مضامینی متنوع و گران‌بها، و از هر چمنی گلی یا گل‌هایی در این باغستان سرسبز دیده می‌شود.

گرچه مضمون این دعاها و عناوین آنها کاملاً مختلف است و اکثر مسائل زندگی فردی و اجتماعی را در بر می‌گیرد ولی مجموع آنها می‌تواند ترسیم‌زننده و روشنی‌برای مسأله عرفان اصیل اسلامی باشد که همه در جستجوی آن هستیم، نه تنها در جستجو، بلکه تشنه آن می‌باشیم.

جالب این‌که هر دعا به بخش‌هایی تقسیم می‌شود که هر بخش در عین استقلال محتوایی، ارتباط نزدیکی با سایر بخش‌ها دارد.

جلد اول این شرح را با محتوای گسترده‌ای دربارهٔ ویژگی‌های عرفان اسلامی و نیز معرفی بخش مهمی از عرفان‌های کاذب و التقاطی و همچنین اسناد صحیفه سجّادیه و آشنایی بیشتر با پدیدآورندهٔ آن به پایان بردیم تا خوانندگان عزیز با بصیرت بیشتر بتوانند دعا‌های صحیفه را دنبال کنند.

و در این جلد که دومین مجلد از این شرح است تفسیر دعاها را شروع کرده‌ایم و تعداد شش دعا تحت عناوین حمد و ثنای الهی در برابر نعمت‌های وافرش، نعمت فوق العادهٔ وجود پیامبر ﷺ، دعا برای اصناف فرشتگان، دعا برای پیروان انبیا و جانفشانی آنان، دعا برای همهٔ دوستان و علاقمندان، و دعا هنگام صبح و شام شرح داده شده است، شرحی شبیه تفسیر نمونه، عمیق و روان و شرحی جمله‌به‌جمله با توجه به نکات ادبی، تاریخی، اخلاقی و اعتقادی که برای عموم مخاطبان بتواند مفید باشد.

و البته نکاتی که نیاز به شرح بیشتر داشته در پایان هر فصل به‌طور مستقل مطرح و توضیح داده شده است.

ای کاش همهٔ مسلمین جهان با این دعاها و پدیدآورندهٔ آن آشنا می‌شدند و لذت مناجات و راز و نیاز با خدا را درک می‌کردند و راه مستقیم و صحیح زندگی را در پرتو آن می‌یافتند تا باور کنند که حقیقت اسلام در کلام ائمهٔ اهل بیت علیهم‌السلام می‌درخشد.

در ضمن لازم می‌دانم از جمعی از فضلاء برجستهٔ حوزهٔ علمیهٔ قم که نامشان در صفحات سابق آمده و در این مجموعه با ما همکاری نزدیک داشتند تشکر و سپاسگزاری کنم.

رمضان ۱۴۳۸ قمری مطابق خرداد ۱۳۹۶ خورشیدی

# دعای اول

وَكَانَ مِنْ دُعَائِهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

إِذَا ابْتَدَأَ بِالدُّعَاءِ بَدَأَ بِالتَّحْمِيدِ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالثَّنَاءِ عَلَيْهِ، فَقَالَ:

از دعاهای امام علیه السلام است

آن حضرت هنگامی که شروع به دعا می‌کرد نخست به حمد و ثنای

الهی می‌پرداخت و می‌فرمود:

## دعا در یک نگاه

امام علیه السلام در این دعا نخست به حمد و ثنای الهی پرداخته و بخشی از صفات او را شرح می‌دهد. آنگاه به آفرینش موجودات و انسان اشاره کرده و نعمت‌هایش را بر این انسان یکی بعد از دیگری برمی‌شمرد و هر کدام را با حمد و ثنای الهی همراه می‌سازد، به گونه‌ای که حدود بیست بار خدا را برای این نعمت‌های مختلف حمد و ثنا می‌گوید و انسان را با نعمت‌های الهی که یکی از آنها همین توفیق شکر نعمت‌های اوست آشنا می‌سازد.





## بخش اول

- ۱] الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ بِلَا أَوَّلٍ كَانَ قَبْلَهُ، وَ الْأَخِرِ بِلَا آخِرٍ يَكُونُ بَعْدَهُ.
- ۲] الَّذِي قَصَّرَتْ عَنْ رُؤْيَيْتِهِ أَبْصَارُ النَّاطِرِينَ، وَ عَجَزَتْ عَنْ نَعْتِهِ أَوْهَامُ الْوَاصِفِينَ.
- ۳] ابْتَدَعَ بِقُدْرَتِهِ الْخَلْقَ ابْتِدَاعاً، وَ احْتَرَعَهُمْ عَلَى مَشِيَّتِهِ احْتِرَاعاً.
- ۴] ثُمَّ سَلَكَ بِهِمْ طَرِيقَ إِزَادَتِهِ، وَ بَعَثَهُمْ فِي سَبِيلِ مَحَبَّتِهِ، لَا يَمْلِكُونَ تَأْخِيراً عَمَّا قَدَّمَهُمْ إِلَيْهِ، وَ لَا يَسْتَطِيعُونَ تَقَدُّماً إِلَى مَا أَخَّرَهُمْ عَنْهُ.
- ۵] وَ جَعَلَ لِكُلِّ رُوحٍ مِنْهُمْ قُوَّةً مَعْلُوماً مَقْسُوماً مِنْ رِزْقِهِ، لَا يَنْقُصُ مَنْ زَادَهُ نَاقِصٌ، وَ لَا يَزِيدُ مَنْ نَقَصَ مِنْهُمْ زَائِدٌ.
- ۶] ثُمَّ ضَرَبَ لَهُ فِي الْحَيَاةِ أَجْلاً مَوْقُوتاً، وَ نَصَبَ لَهُ أَمَداً مَحْدُوداً، يَتَخَطَّى إِلَيْهِ بِأَيَّامِ عُمُرِهِ، وَ يَرْهَقُهُ بِأَعْوَامِ دَهْرِهِ.
- ۷] حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَقْصَى أَثَرِهِ، وَ اسْتَوْعَبَ حِسَابَ عُمُرِهِ، قَبَضَهُ إِلَى مَا نَدَبَهُ إِلَيْهِ مِنْ مَوْفُورِ ثَوَابِهِ، أَوْ مَحْدُورِ عِقَابِهِ، لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَ يَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى عَدْلًا مِنْهُ، تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ، وَ تَظَاهَرَتْ آلَاؤُهُ، لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْأَلُونَ.

## ترجمه

۱. حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که در آغاز بود، بی آن که آغازی قبل از او باشد و در آخر خواهد بود، بی آن که آخری بعد از او باشد.
۲. او کسی است که چشم‌های بینایان از دیدن او ناتوان است و افکار و اوهام و صف کنندگان از توصیف او عاجز.
۳. خداوند با قدرتش مخلوقات را آفرید بی آن که این آفرینش سابقه‌ای داشته باشد و با مشیت خود به اختراع آن‌ها پرداخت.

۴. آنگاه آن‌ها را در مسیر اراده نافذ خود به حرکت درآورد و در طریق محبت خویش برانگیخت، به‌گونه‌ای که نه توان تأخیر از آنچه آن‌ها را مقدم داشته، دارند و نه توان پیشی گرفتن بر آنچه آن‌ها را مؤخر داشته است.
۵. خداوند برای هر نوعی از مخلوقات خود قوت و روزی معلوم و معینی از رزق خود قرار داد که نه کسی می‌تواند چیزی از مقدار آن بکاهد و نه چیزی بر کمبود آن بیفزاید.
۶. سپس برای انسان در زندگی و حیات او سرآمد معینی قرار داده و مدت محدودی معین فرموده که با گام‌های خود در ایام عمرش به‌سوی آن حرکت می‌کند و با سال‌های زندگانی‌اش آن را می‌پیماید.
۷. این وضع همچنان ادامه پیدا می‌کند تا انسان به پایان کار خود برسد و حساب عمر خود را به‌طور کامل دریافت دارد. آنگاه خداوند او را قبض روح می‌کند و به‌سوی چیزی که برای او فراهم ساخته، از ثواب و پاداش فراوان یا کیفر مخوف می‌برد، «تا کسانی را که اعمال بد انجام داده‌اند به‌خاطر آن کیفر دهد و کسانی را که اعمال خوب انجام داده‌اند پاداش نیکو عطا فرماید». تمام این امور مطابق برنامه عادلانه‌ای است از سوی او؛ همان خداوندی که اسماء او مقدس است و نعمت‌های او پی‌درپی می‌آید و آشکار است، «کسی او را از اعمالش سؤال نمی‌کند، ولی دیگران درمقابل کارهایشان مسئول‌اند».

## شرح و تفسیر

### ازلیت و ابدیت

جمعی از مترجمان و مفسران صحیفه سجّادیه این دعا را به سی بخش تقسیم کرده‌اند، ولی درواقع، نه بخش کامل است که هر کدام با «الحمدلله» و شکر و سپاس الهی شروع می‌شود و از زاویه‌های مختلف به نعمت‌های الهی نگاه می‌کند و خدا را برای آن شکر و سپاس می‌گوید.

در مقدمه آن، گوینده‌ای که معلوم نیست چه کسی بوده چنین می‌گوید:  
 «آن حضرت هنگامی که شروع به دعا می‌کرد نخست به حمد و ثنای الهی  
 می‌پرداخت»؛ (وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا ابْتَدَأَ بِالْدُّعَاءِ بَدَأَ بِالتَّحْمِيدِ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ  
 وَ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ).

در بخش اول، نخست به سراغ حمد و ثنای الهی به سبب ازلیت و ابدیت او  
 می‌رود، عرضه می‌دارد: «حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که در آغاز  
 بود، بی آن‌که آغازی قبل از او باشد و در آخر خواهد بود، بی آن‌که آخری بعد از او  
 باشد»؛ (فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ بِلَا أَوَّلٍ كَانَ قَبْلَهُ، وَ الْآخِرِ بِلَا آخِرٍ يَكُونُ بَعْدَهُ).

هنگامی که به عالم امکان و موجوداتی که پیوسته فانی می‌شوند و جای خود  
 را به موجوداتی دیگر می‌دهند نگاه می‌کنیم از آن به وجودی پی می‌بریم که ازلی  
 است، زیرا اگر موجودات ناپایدار، معلول وجود دیگری مانند خود باشند، این  
 سلسله به صورت تسلسل پیش می‌رود و می‌دانیم، تسلسل از نظر فلسفی باطل  
 است، زیرا معنای تسلسل این است که عده بی‌شماری از علت و معلول‌ها متکی  
 به هم باشند بی آن‌که به واجب الوجودی منتهی شوند و به یقین، عده بی‌شمار  
 فقیر و نیازمند، نیازمند است و اگر بی‌نهایت صفر را در کنار هم بگذاریم باز  
 تبدیل به عدد نمی‌شود. بنابراین باید سرچشمه حیات و وجود، وجودی ازلی  
 باشد تا وجود عالم امکان قابل تفسیر شود.

به تعبیر ساده‌تر، نمی‌توانیم بگوییم این زمین و آسمان معلول علتی است و آن  
 خود معلول علتی دیگر و به همین ترتیب، به هر جا می‌رسیم معلول علت دیگری  
 باشد بی آن‌که آغازی داشته باشد، زیرا سلسله‌ای تشکیل می‌شود از بی‌نهایت  
 معلول‌ها که بدون علت ثابت و پایداری به وجود آمده باشند. بنابراین سرسلسله  
 وجود حتماً باید واجب الوجود باشد که هستی‌اش از درون ذات اوست نه از  
 بیرون ذاتش.



و اگر وجودی ازلی باشد، حتماً ابدی خواهد بود، چراکه هستی اش از درون ذات اوست و بنابراین پایان پذیر نمی تواند باشد و اگر وجودی ابدی نبود باید تاکنون پایان یافته باشد، زیرا بی نهایت زمان بر او گذشته است. مثلاً اگر فرض کنیم خورشید، که عمری دارد، اگر در بی نهایت زمان گذشته وجود داشته، قطعاً پایان یافته است؛ اگر می بینیم پایان نیافته دلیل بر این است که آغازی داشته است. کوتاه سخن این که آنچه آغاز ندارد، پایان هم ندارد و آنچه آغاز دارد پایان هم دارد.

و این که در آیه سوم سوره حدید می خوانیم: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ» اشاره به همین معناست. و در نهج البلاغه آمده است: «لَيْسَ لِأَوَّلِيَّتِهِ ابْتِدَاءٌ وَلَا لِآخِرِيَّتِهِ انْقِضَاءٌ هُوَ الْأَوَّلُ وَلَمْ يَزَلْ وَالْبَاقِي بِلَا أَجَلٍ؛ برای اوّل بودن او آغاز نیست و نه برای ازلیت پایانی. آغازی است که همواره بوده و پایانی است که سرآمدی ندارد».<sup>۱</sup> و هنگامی که بر ما ثابت شد که او وجودی ازلی و ابدی است و غنی بالذات و مبری از عوارض عالم ماده، روشن می شود که «او کسی است که چشم های بینایان از دیدن او ناتوان است و افکار و اوهام وصف کنندگان از توصیف او عاجز»؛ (الَّذِي قَصُرَتْ عَنْ رُؤْيِيَّتِهِ أَبْصَارُ النَّاطِرِينَ، وَ عَجَزَتْ عَنْ نَعْتِهِ أَوْهَامُ الْوَاصِفِينَ).

آری! نه چشم او را می بیند، چراکه جسم نیست تا قابل رؤیت با چشم باشد و نه عقل به عمق ذات و صفاتش می رسد، چراکه عقل و دانش ما محدود است و او وجودی است نامحدود؛ و محدود چگونه می تواند نامحدود را آن گونه که هست درک کند؟!

قرآن مجید نیز می گوید: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ»؛ «چشم ها او را نمی بینند؛ ولی او همه چشم ها را می بیند؛ و او بخشنده

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۳.

نعمت‌ها و باخبر از دقایق امور و آگاه از همه چیز است».<sup>۱</sup> در آیات سوره بقره می‌خوانیم که بنی اسرائیل به پیامبرشان موسی اصرار کردند که باید خدا را به ما نشان دهی و با چشمان خود او را ببینیم تا سخنانت را باور کنیم. او هرچه خواست به آن‌ها بفهماند که خداوند با چشم قابل رؤیت نیست و برتر از آن است که با چشم ظاهر دیده شود آن‌ها دست از اصرار خود برداشتند.

او ناچار به فرمان الهی، گروهی از آن‌ها را همراه خود به کوه طور برد: «و هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: «پروردگارا! خودت را به من نشان ده، تا تو را ببینم». فرمود: «هرگز مرا نخواهی دید، ولی به کوه بنگر، اگر تاب بیاورد که در جای خود ثابت بماند، مرا خواهی دید». اما هنگامی که پروردگارش بر کوه تجلی نمود، آن را درهم شکست و متلاشی کرد؛ و موسی مدهوش به زمین افتاد. چون به هوش آمد، عرض کرد: «خداوند! منزّهی تو از این که با چشم تو را ببینم!» من به سوی تو بازگشتم. و من نخستین مؤمنانم»؛ «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنِ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ».<sup>۲</sup>

به یقین، موسی می‌دانست که خداوند با چشم سر دیده نمی‌شود، ولی اصرار بنی اسرائیل که گفتند: «یا موسی لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَرَى اللَّهَ جَهْرَةً»؛ «ای موسی! ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد؛ مگر این که خدا را آشکارا با چشم خود ببینیم».<sup>۳</sup> سبب شد که موسی آن‌ها را به کوه ببرد و تقاضای آن‌ها را مطرح کند و آن جواب صریح و دندان‌شکن را بشنود.

۱. انعام، آیه ۱۰۳.

۲. اعراف، آیه ۱۴۳.

۳. بقره، آیه ۵۵.

با توجه به این که «لَن» بنابر تصریح علمای ادب، برای نفی ابد به کار می‌رود، مفهوم آیه این است که ای موسی! هرگز خداوند را نخواهی دید. البته دلیل عدم رؤیت خداوند یک دلیل عقلی روشن دارد و آن این که رؤیت با چشم، مخصوص اجسام است و اجسام، نیازمند زمان و مکان‌اند و دارای اجزایی هستند، در حالی که خداوند نه زمان دارد و نه مکان و نه اجزایی و این استدلال همان‌گونه که عدم امکان رؤیت را در دنیا ثابت می‌کند، عدم امکان آن را در آخرت نیز به ثبوت می‌رساند.

### خرافه رؤیت خداوند با چشم سر در قیامت

گروه زیادی از اهل سنت معتقدند که خداوند در قیامت دیده خواهد شد و به گفته نویسنده تفسیر المنار: «وهذا مذهب أهل السنة والعلم بالحديث؛ این عقیده اهل سنت و عالمان حدیث است».<sup>۱</sup> و عجیب‌تر این که حتی محققان معاصر و به اصطلاح، روشن فکر آن‌ها نیز به این موضوع تمایل نشان می‌دهند و گاه سرسختانه از آن دفاع می‌کنند؛ در حالی که، همان‌گونه که گفتیم، در عدم جواز رؤیت خداوند، هیچ تفاوتی میان دنیا و آخرت نیست؛ او وجودی است مافوق ماده، آیا در قیامت تبدیل به یک وجود مادی می‌شود و از مقام نامحدود بودن به محدودیت خواهد گرایید؟ آیا او در آن روز تبدیل به جسم با عوارض جسمانی می‌شود؟ دلایل عقلی همه این سخنان نادرست را نفی می‌کند. توضیح: آیات فراوانی از قرآن مجید خداوند را از هر جهت نامحدود معرفی می‌کند:

در آیات مربوط به قبله می‌خوانیم: ﴿وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَتَمَّ وَجْهُهُ

۱. تفسیر المنار، ج ۷، ص ۶۵۳.

اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ؛ «مشرق و مغرب، از آن خداست! پس به هر سو رو کنید، رو به خدا کرده‌اید. خداوند، واسع و به همه چیز داناست».<sup>۱</sup>

در آیه نجوی آمده است: «مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَذْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا»؛ «هیچ‌گاه سه نفر با هم نجوا نمی‌کنند مگر این که خداوند چهارمین آن‌هاست، و هیچ‌گاه پنج نفر با هم نجوا نمی‌کنند مگر این که خداوند ششمین آن‌هاست، و نه تعدادی کمتر و نه بیشتر از آن مگر این که او همراه آن‌هاست هر جا که باشند».<sup>۲</sup>

این آیه با صراحت می‌گوید: «هرجا نجوا و سخنان درگوشی باشد، اگر سه نفر باشند خداوند چهارمین آن‌هاست و اگر پنج نفر باشند خداوند ششمین آن‌هاست، و نه کمتر از این و نه بیشتر خواهد بود، مگر این که او با آن‌ها همراه است، هر کجا باشند».

در جای دیگری می‌فرماید: «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ»؛ «او با شماست، هر جا باشید».<sup>۳</sup>

و در جای دیگر می‌خوانیم: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعَلَمَ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»؛ «ما انسان را آفریدیم و وسوسه‌های نفس او را می‌دانیم، و ما به او از ر قلبش (یا ر گردنش) نزدیک‌تریم!».<sup>۴</sup>

در جای دیگر فرموده است: «وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ»؛ «و بدانید خداوند به قدری به شما نزدیک است که میان انسان و قلب او حائل می‌شود».<sup>۵</sup>

۱. بقره، آیه ۱۱۵.

۲. مجادله، آیه ۷.

۳. حدید، آیه ۴.

۴. ق، آیه ۱۶.

۵. انفال، آیه ۲۴.

نیز می فرماید: ﴿أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ﴾؛ «و آگاه باشید که او به همه چیز احاطه دارد».<sup>۱</sup>

این آیات که مجموعه مهمی از آیات قرآن را تشکیل می دهد، با صراحت، هرگونه محدودیتی را از خداوند نفی می کند، در حالی که اگر خداوند به صورت جسمی درآید، قطعاً محدود خواهد بود و مکان خاصی خواهد داشت که مردم به او نگاه کنند.

حقیقت این است که مسأله جسمیت و رؤیت خداوند یک تفکر انحرافی یهودی است که در تورات محرّف کنونی کاملاً منعکس است. در آن جا می خوانیم: و آواز خداوند را شنیدند که به هنگام نسیم روز در باغ می خرامید و آدم و زنش خویشان را از حضور خداوند خدا در میان درختان باغ پنهان کردند و خداوند خدا آدم را آواز کرده، وی را گفت که کجایی؟! او دیگر جواب گفت که آواز تو را در باغ شنیدم و ترسیدم، زیرا که برهنه ام، به سبب آن پنهان شدم. و خدا به او گفت: تو را که گفت که برهنه ای؟ آیا از درختی که تو را امر کردم، نخوری و خوردی؟! و آدم گفت: زنی که از برای بودن با من دادی، او از آن درخت به من داد که خوردم؛ و خداوند خدا گفت: اینک آدم نظر به دانستن نیک و بد چون یکی از ما شده، پس حال مبادا که دست خود را دراز کرده هم از درخت حیات بگیرد، و خورده دائماً زنده ماند. پس از آن سبب خداوند خدا او را از باغ عدن راند تا آن که در زمینی که از آن گرفته شده بود فلاحت نماید....<sup>۲</sup>

مسأله جسمیت و محدود بودن خداوند از جهات مختلف، در این عبارات دیده می شود و بعید نیست به وسیله افراد مرموز، این تفکر انحرافی به منابع اسلامی نفوذ کرده باشد.

۱. فصلت، آیه ۵۴.

۲. تورات، سفر پیدایش، باب سوم، آیه ۸ به بعد.

در این جا نکته جالبی وجود دارد و آن این که آن‌ها که می‌گویند: خداوند در قیامت دیده می‌شود، آیا تمام وجود او را می‌بینند یا بعضی از وجود او را؟ هرگاه بگویند: تمام وجود او را می‌بینند، نشانه آشکار محدود بودن وجود اوست و اگر بگویند: بخشی از وجود او را می‌بینند، سؤال می‌کنیم: کدام بخش از وجود او را؟ در هر حال، لازمه این سخن این است که خداوند اجزایی دارد، خواه تمام او را ببینند یا بخشی از او را و وجودش نیازمند آن اجزا می‌باشد، بنابراین او غنی بالذات نیست، بلکه فقیر بالذات است.

### مهم‌ترین مستند قائلین به رؤیت

مهم‌ترین مستندی که جماعت اهل سنت برای وقوع دیدن خداوند با چشم سر در قیامت دارند روایات متعددی است که در «صحاح» آن‌ها نقل شده است. بعضی از بی‌خبران مانند «ابن تیمیه» بی‌آن‌که در دلالت و سند این روایات تأمل کنند ادعای تواتر این روایات را کرده‌اند، او می‌گوید: «أما اثبات رؤية الله تعالى بالأبصار في الآخرة فهو قول سلف الأمة وأئمتها وجماهير المسلمين من أهل المذاهب الأربعة وغيرها، وقد تواترت فيه الأحاديث عن النبي ﷺ عند علماء الحديث، وجمهور القائلين بالرؤية، يقولون: يرى عياناً مواجهةً؛ اثبات رؤيت خداوند با چشم در آخرت، قول پیشینیان امت و پیشوایان و جمهور مسلمین از اهل مذاهب چهارگانه و غیر آن است و احادیث متواتره از پیغمبر اکرم ﷺ در نزد علمای حدیث نقل شده است و همه قائلین به رؤیت معتقدند که با چشم ظاهر روبرو دیده می‌شود».<sup>۱</sup>

در حالی که دقت در این روایات نشان می‌دهد که مشکلات فراوانی دارد.

۱. منهاج السنة، ج ۳، ص ۳۴۱.

به عنوان نمونه سیزده روایتی را که بخاری در صحیح خود در باب «وجوه یومئذ ناضرة إلى ربها ناظرة» آورده مورد بررسی قرار می دهیم.

تعدادی از این روایات اصلاً دلالت بر مقصود ندارند، مانند روایات ۵ و ۷ و ۹.

تعدادی از آنها تعبیر به لقاء الله دارد (مانند روایات ۸ و ۱۱ و ۱۳) که به شهادت آیات قرآن، لقاء الله به معنای مشاهده با چشم در قیامت نیست، زیرا درباره کفار هم این تعبیر در قرآن آمده است. در آیه ۱۴ سوره سجده می خوانیم: «فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ» «هذا» در این آیه خطاب به کفار است و می گوید: لقاء روز قیامت را به فراموشی سپرده اند، یعنی آنها هم لقائی دارند، ولی آن را به فراموشی سپرده اند.

در بسیاری از آیات قرآن تعبیر به لقاء الله به معنای ایمان به معاد آمده است، مانند آیه ۳۳ سوره مؤمنون: «وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ» که منظور از تکذیب لقاء آخرت، همان تکذیب معاد است و در آیه ۷۱ سوره زمر می خوانیم: «وَيُنذِرُوكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا» شما را نسبت به لقاء روز قیامت انذار می کردند. در حالی که انذار مربوط به کافران است.

بنابراین روایات لقاء الله هیچ گونه دلالتی بر مسأله رویت با چشم ندارد.

و بعضی از روایات این باب دلالت بر خلاف دارد، مانند روایت ۱۰ که می گوید: «ما بَيْنَ الْقَوْمِ وَبَيْنَ أَنْ يَنْظُرُوا إِلَى رَبِّهِمْ، إِلَّا رِءَاءُ الْكِبْرِ عَلَى وَجْهِهِ؛ در میان این جمعیت و پروردگارش رداء عظمت خداوند مانع از نگاه کردن به خدا می شود»<sup>۱</sup>. یعنی با توجه به عظمت پروردگار، رویت امکان پذیر نیست.

و در بعضی تعبیر بسیار عجیبی دیده می شود، مانند حدیث ۷ که می گوید:

۱. سنن کبری، نسائی، ج ۶، ص ۴۴۳.

«فَاسْتَأْذِنُ عَلَى رَبِّي فِي دَارِهِ وَيُؤْذِنُ لِي عَلَيْهِ؛ من در قیامت اجازه می‌گیرم که در خانه خدا بروم و به من اجازه می‌دهد که به خانه‌اش بروم و هنگامی که او را دیدم به سجده می‌افتم».<sup>۱</sup>

بر اساس این روایت، خداوند مانند انسان‌ها محدود در جایگاه خاصی و خانه‌ای است، در حالی که قرآن مجید باصراحت می‌گوید: تمام عالم صحنه حضور خداوند است و هر جا باشید با شماست.

از میان روایات باقی مانده، سه روایت که دلالت بر رؤیت دارد از یک نفر نقل شده و او «جریح» است.

گویا ادعاکننده تواتر فقط عنوان باب را دیده و بعد احادیث را با سرانگشت شمرده و ادعای تواتر کرده است، در حالی که دقت در روایات به ما نشان می‌دهد مسأله چیز دیگری است.

بنابراین اگر روایاتی در این باب و ابواب دیگر و صحاح دیگر باقی بماند در حد خبر واحد یا خبر مستفیض است که خبر ظنی محسوب می‌شود و در مسأله رؤیت خداوند که بازگشت به بحث اعتقادات می‌کند، تنها، دلیل قطعی کارساز است.

اضافه بر این‌ها روایاتی که دلالت بر رؤیت دارد - چنان‌که گفتیم - مخالف کتاب‌الله است و هیچ روایتی برخلاف کتاب‌الله پذیرفته نیست.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «فَانظُرُوا مَا وَاطَأَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَدَعُوهُ؛ نگاه کنید به احادیث، آنچه موافق کتاب خداست بپذیرید و آنچه مخالف است رها سازید».<sup>۲</sup>

همان‌گونه که قبلاً اشاره شد در آیات متعددی از قرآن مجید، نامحدود بودن

۱. صحیح بخاری، ج ۷، ص ۲۰۳.

۲. جامع بیان العلم وفضلها، ج ۲، ص ۴۲؛ فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة والافتاء، ج ۴، ص ۳۲۴.



وجود خداوند به صراحت بیان شده است، از جمله «أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ»؛ «آگاه باشید که خداوند به هر چیزی احاطه دارد»<sup>۱</sup>؛ «فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ»؛ «به هر سو نگاه کنید خداوند در آن جاست»<sup>۲</sup>. و آیه «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ»؛ «هر کجا باشید او با شماست»<sup>۳</sup>. و می‌دانیم که رؤیت خداوند به معنای رؤیت حسی و جسمی، مساوی با محدودیت و داشتن زمان و مکان خاصی است. بنابراین هر روایتی که برخلاف آن باشد باید کنار گذاشته شود، چون مخالف کتاب الله است. امیر مؤمنان علی علیه السلام که سرسلسله عارفان جهان، بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است در نهج البلاغه می‌فرماید: «نه چشم ظاهر او را می‌بیند و نه چشم باطن به کنه ذاتش می‌رسد»؛ «وَالرَّادِعُ أَنَاسِيَّ الْأَبْصَارِ عَنِ أَنْ تَنَالَهُ أَوْ تُدْرِكَهُ»<sup>۴</sup>. در خطبه دیگری با بیان فصیح و رسایش می‌فرماید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا تُدْرِكُهُ الشَّوَاهِدُ، وَلَا تَحْوِيهِ الْمَشَاهِدُ، وَلَا تَرَاهُ النَّوَظِرُ، وَلَا تَحْجِبُهُ السَّوَاتِرُ؛ حمد و سپاس خدایی را سزاست که حواس، او را درک نکند و مکان‌ها وی را دربر نگیرد؛ دیده‌ها او را نبیند و پوشش‌ها او را مستور نسازد»<sup>۵</sup>.

امام سجّاد علیه السلام در جمله بعد می‌فرماید: «فهم واندیشه توصیف کنندگان از وصف او عاجز و ناتوان است»؛ «وَعَجَزَتْ عَنْ نَعْتِهِ أَوْهَامُ الْأَوْصِيَيْنِ».

دلیل آن هم روشن است، زیرا یک موجود محدود از جمیع جهات، مانند انسان، چگونه می‌تواند به وجود نامحدودی همچون وجود خداوند پی ببرد و به همین دلیل می‌گوییم: کسی به کنه ذات خدا پی نمی‌برد و نه به کنه صفات خدا. بلکه معرفت ما نسبت به ذات و صفات خداوند یک معرفت اجمالی است و نه

۱. فصلت، آیه ۵۴.

۲. بقره، آیه ۱۱۵.

۳. حدید، آیه ۴.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۹۱.

۵. همان، خطبه ۱۸۵.

تفصیلی، که از طریق شناخت آثار او حاصل می‌شود؛ از آثارش به علم و حکمت و قدرت و حیاتش پی می‌بریم.

امیرمؤمنان علی علیه السلام در یک تعبیر جالب و زیبا در خطبه اول نهج البلاغه می‌فرماید: «لَمْ يُطْلِعِ الْعُقُولَ عَلَى تَحْدِيدِ صِفَتِهِ، وَ لَمْ يَحْجُبْهَا عَنْ وَاجِبِ مَعْرِفَتِهِ، فَهُوَ الَّذِي تَشْهَدُ لَهُ أَعْلَامُ الْوُجُودِ، عَلَى إِقْرَارِ قَلْبِ ذِي الْجُحُودِ، تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَقُولُهُ الْمُشْبِهُونَ بِهِ وَ الْجَا حِدُونَ لَهُ عُلُوقًا كَبِيرًا؛ عقول و خردها را بر کنه صفاتش آگاه نساخت و (با این حال) آن‌ها را از مقدار لازم معرفت و شناخت خود بر کنه صفاتش آگاه نساخت و (با این حال) آن‌ها را از مقدار لازم معرفت و شناخت خود باز نداشته است. هم اوست که نشانه‌های هستی، دل‌های منکران را به اقرار بر وجودش واداشته است. (آری) او بسیار برتر است از گفتار تشبیه‌کنندگان (آن‌ها که او را به مخلوقاتش تشبیه می‌کنند) و منکران (آن‌ها که یا ایمان به او ندارند و یا شناخت او را غیر ممکن می‌پندارند)».<sup>۱</sup>

آنگاه امام علیه السلام به سراغ آفرینش مخلوقات جهان می‌رود و می‌فرماید: «خداوند با قدرتش مخلوقات را آفرید بی آن‌که این آفرینش سابقه‌ای داشته باشد و با مشیت خود به اختراع آن‌ها پرداخت»؛ (ابْتَدَعَ بِقُدْرَتِهِ الْخَلْقَ ابْتِدَاعًا، وَ اخْتَرَعَهُمْ عَلَى مَشِيَّتِهِ اخْتِرَاعًا).

درباره این‌که تفاوت «ابتداع» که از ماده «بدعت» است و «اختراع» که از ماده «خرع» است چیست؟ مفسران صحیفه نظرهای متفاوتی دارند. بعضی مانند مرحوم سید علی خان در ریاض‌السالکین هر دو را به یک معنا دانسته و بعضی دیگر معانی متفاوتی برای آن بیان کرده‌اند.

آنچه نزدیک‌تر به نظر می‌رسد این است که «ابتداع» به معنای آفرینش بدون

هیچ‌گونه مثال و مانند و بدون سابقه، نه از نظر ماده و نه از نظر هیأت باشد، ولی «اختراع» آن است که ماده، سابقه داشته باشد اما هیأت آن بی سابقه باشد.

به تعبیر دیگر، ابتداع در مورد ایجاد نخستین است که نه ماده‌ای وجود داشته و نه هیأتی و اختراع در مورد ایجادهای پی‌درپی بعد از آن است که مواد را خداوند پیوسته تغییر می‌دهد و از هیأتی به هیأت دیگر درمی‌آورد، همان‌گونه که قرآن کریم درباره مراحل جنین در شکم مادر می‌فرماید: ﴿يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ﴾؛ «او شما را در شکم مادرانتان در میان تاریکی‌های سه‌گانه پیوسته شکم، رحم و کیسه جنین، آفرینشی بعد از آفرینش دیگر می‌بخشد».<sup>۱</sup> تمام چیزهایی که انسان‌ها می‌سازند یا نقشی می‌کشند و یا ابداع و اختراعی دارند، همه آن‌ها برگرفته از اموری است که مشاهده کرده‌اند و گاه چند مورد را به هم می‌آمیزند؛ مثلاً نقاش، سرگوسفند را با بدن شتر و دست و پای شیر همراه می‌کند و نقش تازه‌ای ایجاد می‌نماید، ولی در هر حال ابداعاتی است با سابقه. تنها خداوند لایزال است که اشیا را بدون مثال قبلی خلق می‌کند. ابداعات او به گونه‌ای است که مثلاً انسان را آفرینشی پس از آفرینش دیگر در محیط رحم در ظلمات ثلاث (تاریکی‌های سه‌گانه حاصل از پوست شکم، پیوسته رحم و کیسه‌ای که جنین در آن قرار دارد) ابداع می‌کند؛ نه همچون نقاشان که برای کشیدن صورت ساده‌ای باید از نور کافی برخوردار باشند.

امروز، با بسیاری از مخلوقات الهی کاملاً آشنا هستیم، ولی از ابداع آن بی‌خبریم.

اگر قبل از آفرینش آب به ما می‌گفتند: خدا می‌خواهد چیزی بیافریند که نه رنگ دارد و نه بو و نه طعم و نه جنبه غذایی دارد و بدون کالری است، در عین

۱. زمر، آیه ۶.

حال حیات همه موجودات به آن وابسته است و بدون آن حتی یک روز نمی‌توانند زنده بمانند، به آسانی در زمین فرو می‌رود، با تغییر شکل در آسمان‌ها پرواز می‌کند و به سرعت از جایی به جای دیگر حرکت می‌نمایند و به ما سلامتی و طراوت و نشاط می‌دهد و شکل ثابتی نیز ندارد، یعنی می‌تواند به هر شکلی درآید.

هیچ‌کس نمی‌توانست چنین چیزی را تصور و باور کند، اما خداوند آب را آفرید و همه این ویژگی‌ها را در آن مشاهده کردیم.

و یا اگر قبل از آفرینش نور گفته می‌شد: خداوند موجودی ابداع می‌کند که نه رنگ دارد و نه بو و نه طعم، بلکه وزن هم ندارد، از بسیاری از موانع مانند آب و هوا عبور می‌کند، در اعماق دریاها فرو می‌رود، در یک چشم برهم زدن از شرق کره‌خاکی به غرب، و از شمال آن به جنوب می‌رود؛ نه جنبه غذایی دارد، نه جزء بدن انسان می‌شود و در عین حال سرچشمه حیات همه موجودات است و بدون آن زندگی ممکن نیست.

قطعاً تصور چنین چیزی غیر ممکن بود، ولی بعد از آفرینش نور، دیدیم همه آن‌ها در آن وجود دارد.

آنگاه به مرحله دوم برنامه‌های خلقت اشاره کرده و حرکت موجودات را طبق برنامه منظم و مرتبی ترسیم می‌کند و تدبیر الهی را در جهان روشن می‌سازد، می‌فرماید: «آنگاه آن‌ها را در مسیر اراده نافذ خود به حرکت درآورد و در طریق محبت خویش برانگیخت، به گونه‌ای که نه توان تأخیر از آنچه آن‌ها را مقدم داشته، دارند و نه توان پیشی گرفتن بر آنچه آن‌ها را مؤخر داشته است»؛ (ثُمَّ سَلَكَ بِهِمْ طَرِيقَ إِزَادَتِهِ، وَ بَعَثَهُمْ فِي سَبِيلِ مَحَبَّتِهِ لَا يَمْلِكُونَ تَأْخِيرًا عَمَّا قَدَّمَ لَهُمْ إِلَيْهِ، وَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَقْدُّمًا إِلَىٰ مَا آخَّرَهُمْ عَنْهُ).

این همان مقام ربوبیت پروردگار و حاکمیت او بر جهان هستی است که در

وصف رب العالمین خلاصه شده است. قابل توجه این که در جمله اول اشاره به حرکت موجودات در مسیر اراده خداوند می‌کند و در جمله دوم در مسیر محبت. تعبیر به اراده الهی که همان علم و قدرت او نسبت به نظام احسن عالم آفرینش است مفهوم عامی دارد که تعبیر به «سبیل محبت» آن را به شکل خاصی مجسم می‌کند.

به تعبیر دیگر، اراده خداوند آمیخته با محبت اوست و این محبت الهی است که عالم آفرینش را ابداع فرموده و موجودات را از نقص به کمال پیش می‌برد. و نیز به تعبیر دیگر، عشق است که چرخ‌های جهان را به گردش درمی‌آورد و عشق خداوند به بندگانش همان رحمت و واسعۀ اوست که یکی از آثار آن عشق بندگان به خداوند می‌باشد.

بعضی از شارحان، ضمیر «محبت» را ضمیر مفعولی گرفته‌اند، نه فاعلی، یعنی محبت بندگان به خدا و معتقدند که هرکس راهی را برمی‌گزیند، راهی به سوی محبت اوست، هرچند در تشخیص مصداق گرفتار اشتباه می‌شود.

به گفته مرحوم شهید مطهری: آن گیاه که حرکت می‌کند جز عشق او چیزی در سر ندارد و آن سنگ هم که می‌گوییم با قوه جاذبه به سوی زمین پرتاب می‌شود در واقع غیر از این که ذات حق را جستجو کند و محبت او در ذات اوست چیز دیگری نیست. آنگاه آیاتی مانند «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ...»<sup>۱</sup> معنای گسترده‌تری پیدا می‌کند.

سپس در ادامه سخن به اشعار شاعرانی که در این زمینه نظم‌هایی سروده‌اند اشاره می‌کند، از جمله شعر معروف نظامی:

خبر داری که سیاحان افلاک	چرا گردند گرد مرکز خاک؟
چه می‌خواهند زین منزل بریدن	که می‌جویند زین محمل کشیدن؟

در این محرابگه معبودشان کیست؟ از این آمد شدن مقصودشان چیست؟  
همه هستند سرگردان چو پرگار پدیدآرنده خود را طلبکار  
نیز به شعر حافظ اشاره می‌کند که می‌گوید:

رهرو منزل عشقیم وز سرحد عدم تا به اقلیم وجود این همه راه آمده‌ایم<sup>۱</sup>  
ولی ظاهر عبارت این است که ضمیر «محبت» ضمیر فاعلی است، همان‌گونه  
که ضمیر «ارادته» فاعلی است، یعنی اراده خداوند و محبت خداوند، مخلوقات  
را در مسیرشان به حرکت درآورده است.

جمله «ثُمَّ سَلَكَ بِهِمْ... وَ بَعَثَهُمْ...» این تفاوت را در بر دارد که در جمله اول،  
منظور اموری است که از اختیار ما بیرون بوده و خداوند برای ما قرار داده است.  
مانند زمان و مکان تولد ما و ساختمان ویژه جسم و روح ما و امثال آن. ولی جمله  
دوم ناظر به امور اختیاری است که ما را به آن دعوت کرده، یعنی اطاعت اوامر  
و پرهیز از نواهی، زیرا در مفهوم «بَعَثَ» این معنا وجود دارد.

در این جا این سؤال پیش می‌آید که آیا مفهوم جمله بالا مسأله جبر نیست؟  
اگر بندگان از خود اراده‌ای ندارند که چیزی را که خدا مقدم داشته مؤخر سازند  
و چیزی را که مؤخر ساخته مقدم کنند و تغییری در مخلوقات الهی ایجاد نمایند،  
بنابراین اراده و اختیاری در آنها وجود ندارد.

ولی جمله مذکور ناظر به امور غیر اختیاری در مسأله خلقت است، زیرا  
می‌دانیم که انسان، تنها اختیار افعال خود را دارد، نه امور دیگر، مانند خواصی که  
در موجودات، مانند آب و آتش، آفریده شده یا زمان و مکانی که برای خلقت او  
در نظر گرفته شده یا مقدار عمر و میزان توانایی‌های وجودش. اجباری بودن این  
امور، مسلم است و ارتباطی به مسأله جبر و اختیار که مربوط به اعمال انسان  
است ندارد.

۱. مجموعه آثار، ج ۳، ص ۶۰۹.

حتی در مورد اعمال انسان نیز می‌توان گفت که آن هم به یک معنا اجباری است، یعنی خداوند الزاماً انسان را مختار قرار داده و صفت اختیار را خداوند به او داده است، نه این‌که خود او این صفت را برای خود پذیرفته باشد. او ملزم است که مختار باشد و بر اساس اختیار، اعمال خود را تنظیم کند و این مذهب جبر را نفی می‌کند.

به یقین، اعتقاد به جبر چیزی نیست که انبیا و اولیای الهی از آن دفاع کنند، زیرا اگر انسان‌ها در اعمالشان مجبور باشند، نه بعثت انبیا مفهومی خواهد داشت، نه نزول کتاب‌های آسمانی، نه حساب روز قیامت و نه ثواب و عقاب، و تشویق نیکوکاران و مجازات بدکاران هیچ‌کدام مفهومی نخواهد داشت.

ضمائری که در جمله‌های بالا آمده است می‌تواند به انسان‌ها برگردد، چون ضمیر عاقل است و ممکن است به تمام مخلوقات برگردد، زیرا گاهی از ضمیر عاقل به معنای عام نیز استفاده می‌شود.

سپس امام علیه السلام به سراغ تقسیم ارزاق توسط خداوند نسبت به بندگان رفته، چنین عرضه می‌دارد: «خداوند برای هر نوعی از مخلوقات خود قوت و روزی معلوم و معینی از رزق خود قرار داد که نه کسی می‌تواند چیزی از مقدار آن بکاهد و نه چیزی بر کمبود آن بیفزاید»؛ (وَجَعَلَ لِكُلِّ رُوحٍ مِنْهُمْ قُوْتاً مَعْلُوماً مَقْسُوماً مِنْ رِزْقِهِ، لَا يَنْقُصُ مِنْ زَادِهِ نَاقِصٌ، وَ لَا يَزِيدُ مِنْ نَقْصِ مِنْهُمْ زَائِدٌ).

«قوت» به معنای ارزاقی است که قوت و نیروی بدن را حفظ می‌کند و به انسان حیات می‌بخشد و در معجم مقاییس اللغة آمده است که از ماده «قوت» گرفته شده، زیرا سبب قوت و قدرت بدن است. در عبارت امام علیه السلام به معنای رزق آمده، زیرا بعد از آن می‌فرماید: «مِنْ رِزْقِهِ» که «مِنْ» در این جا بیانیه است.

امام علیه السلام در این جا ارزاق و نعمت‌های مادی را غذای روح شمرده است، در حالی که در بدو نظر، انسان آن‌ها را غذای جسم می‌داند. این به خاطر آن است که

تقویت جسم، سرانجام به تقویت روح منتهی می‌شود و تصمیم‌گیرنده در کارها، روح انسان است. پس درحقیقت، همه غذاها غذای روح محسوب می‌شود.

بعضی نیز گفته‌اند که قوت، اعم از روحانی و جسمانی است و در بعضی آیات و روایات نیز در مورد طعام و رزق اشاره به طعام و رزق روحانی شده است، ولی آنچه در ابتدا به ذهن تبادر می‌شود همان رزق مادی جسمانی است. به هر حال، در قرآن مجید نیز به مسأله تقسیم ارزاق در آیات متعددی اشاره شده است، از جمله در سوره هود می‌فرماید: ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾؛ «و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر این‌که روزی او بر خداست. او قرارگاه و محل نقل و انتقالشان را می‌داند؛ همه این‌ها در کتاب مبین لوح محفوظ ثبت است».<sup>۱</sup>

و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ﴾؛ «خدا روزی را برای هرکس بخواهد گسترده می‌سازد، یا تنگ می‌گیرد، ولی آن‌ها [کافران] به زندگی دنیا، شاد و خوشحال شدند؛ در حالی که زندگی دنیا در برابر آخرت، جز متاع ناچیزی نیست».<sup>۲</sup>

و نیز می‌فرماید: ﴿وَ اللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادَى رِزْقِهِمْ عَلَى مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ أَلْيَبْغِيهِمْ اللَّهُ يُجْحَدُونَ﴾؛ «خداوند بعضی از شما را بر بعضی دیگر از نظر روزی برتری داد (چراکه تلاش‌هایتان متفاوت است). ولی کسانی که برتری داده شده‌اند، حاضر نیستند از روزی خود به بردگان‌شان بدهند تا همگی در آن مساوی شوند؛ آیا آنان نعمت خدا را انکار می‌نمایند (که شکر او را ادا نمی‌کنند)؟!».<sup>۳</sup>

۱. هود، آیه ۶

۲. رعد، آیه ۲۶.

۳. نحل، آیه ۷۱.



و نیز می فرماید: ﴿أَوَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾؛ «آیا آن‌ها ندانستند که خداوند روزی را برای هر کس بخواهد گسترده یا تنگ می‌سازد؟! در این، نشانه‌هایی است برای گروهی که ایمان می‌آورند».<sup>۱</sup>

و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ﴾؛ «آیا آنان رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند؟! ما معیشت آن‌ها را در زندگی دنیا در میانشان تقسیم کردیم و درجات بعضی را برتر از بعضی قرار دادیم تا یکدیگر را به خدمت گیرند؛ و رحمت پروردگارت از تمام آنچه جمع‌آوری می‌کنند بهتر است».<sup>۲</sup>

این آیات و همچنین کلام امام علیه السلام در این دعای نورانی نشان می‌دهد که ارزاق و روزی‌های بندگان مقدر است. نه چیزی از آن کاسته می‌شود و نه چیزی بر آن افزوده می‌گردد و خداوند بر اساس حکمتی که داشته این تقسیم حکیمانه را در میان بندگان انجام داده است؛ به‌ویژه در آیهٔ اخیر این معنا منعکس است که تفاوت‌های موجود میان مردم برای این است که بتوانند از یکدیگر استفاده کنند و نظام جامعه به‌هم نریزد، در حالی که اگر همه مساوی بودند نظام زندگی به‌هم می‌خورد و بسیاری از کارها بدون متولی می‌ماند.

اکنون این سؤال پیش می‌آید که آیا واقعاً روزی افراد و سهم آن‌ها از مواهب زندگی همه به‌صورت اجباری و بدون اختیار افراد تأمین می‌شود، در حالی که این سخن برخلاف چیزی است که با چشم خود می‌بینیم؛ بعضی تلاش بیشتر دارند و درآمد فزون‌تر و بعضی تلاش کمتر و درآمد کمتر، یعنی اختیار افراد و میزان تلاش آن‌ها در بهره‌آنان مؤثر است.

۱. زمر، آیهٔ ۵۲.

۲. زخرف، آیهٔ ۳۲.

اضافه بر این، چنین اعتقادی سبب رکود فعالیت‌های اجتماعی و عقب‌ماندگی جامعه می‌شود؛ جامعه باید پرنشاط و پرامید به فعالیت‌های گسترده خود بپردازد و در میدان رقابت تلاش کند و رو به جلو حرکت نماید.

پاسخ این سؤال، در روایات معصومین علیهم‌السلام آمده است، زیرا روزی را بر دو قسم کرده‌اند. امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در نامه معروف خود به امام حسن مجتبی علیه‌السلام می‌فرماید: «وَاعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنَّ الرُّزْقَ رِزْقَانِ رِزْقٌ تَطْلُبُهُ وَ رِزْقٌ يَطْلُبُكَ فَإِنَّكَ لَمْ تَأْتِهِ أَتَاكَ؛ پسرم! بدان که روزی دو نوع است: یک نوع، روزی‌ای است که به جستجوی آن برمی‌خیزی (و باید برخیزی) و نوع دیگر، آن است که به سراغ تو خواهد آمد، حتی اگر به دنبالش نروی خود به دنبال تو می‌آید»<sup>۱</sup>.

بنابراین می‌توان گفت: روزی‌های مقدر داریم و روزی‌های معلق و مشروط. مقدر چیزی است که در هر صورت به انسان می‌رسد و معلق و مشروط چیزی است که با تلاش و کوشش به انسان می‌رسد.

و قسم دوم را نیز می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: روزی‌هایی که به‌خاطر تفاوت استعدادهای اشخاص فراهم می‌شود؛ بعضی برای انجام فعالیت‌های اقتصادی، استعداد و مدیریت کافی دارند و بعضی چنان نیستند. بدون شک سهم گروه اول بیشتر است که در واقع مقداری از آن غیر اختیاری است (به‌خاطر تفاوت استعدادها) و بخشی از آن اختیاری است، که افراد به دنبال آن می‌روند.

و بخش دوم آن است که دو نفر ممکن است دارای استعدادی یکسان باشند، ولی سهم یکی از روزی بیش از دیگری باشد، به‌خاطر این‌که یکی از آن دو با اختیار خود تلاشگر است و دیگری تنبل و سست.

بنابراین، ارزاق را از یک نظر نیز می‌توان سه‌گونه دانست: غیر اختیاری، نیمه اختیاری و اختیاری.

۱. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

به همین دلیل در بعضی از روایات وارد شده است که خداوند دعای چند گروه را مستجاب نمی‌کند: از جمله دعای انسان سالمی که در خانه نشسته و دست از تلاش و کوشش برداشته و عرضه می‌دارد: خدایا به من روزی ده! (فرشتگان الهی) به او می‌گویند: این دعای تو مستجاب نیست. برخیز و تلاش کن». امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «أَرْبَعَةٌ لَا تُسْتَجَابُ لَهُمْ دَعْوَةٌ: رَجُلٌ جَالِسٌ فِي بَيْتِهِ، يَقُولُ: يَا رَبِّ ارْزُقْنِي! فَيَقَالُ لَهُ: أَلَمْ أَمُرْكَ بِالطَّلَبِ...»<sup>۱</sup>.

بنابراین آنچه در کلام امام علیه السلام آمده و در آیات قرآن به طور مبسوط بر آن تکیه شده که هیچ‌کس نمی‌تواند بر آنچه خدا برای اشخاص از نظر روزی مقدر کرده بیفزاید و یا از آن بکاهد، مربوط به قسم اول است. بسیار دیده‌ایم افرادی بدون این‌که تلاشی کنند درآمدهایی پیدا کرده‌اند و کسانی می‌خواستند جلوی آن را بگیرند ولی توانایی نداشتند.

در سوره طلاق آمده است: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»؛ «و هرکس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می‌سازد، و او را از جایی که گمان ندارد روزی می‌دهد».<sup>۲</sup>

آنگاه امام علیه السلام بعد از بیان تعیین روزی‌ها از سوی خداوند اشاره به تعیین مدت عمر و سرآمد آن کرده می‌فرماید: «سپس برای انسان در زندگی و حیات او سرآمد معینی قرار داده و مدت محدودی معین فرموده که با گام‌های خود در ایام عمرش به سوی آن حرکت می‌کند و با سال‌های زندگانی‌اش آن را می‌پیماید»؛ (ثُمَّ ضَرَبَ لَهُ فِي الْحَيَاةِ أَجَلًا مَوْقُوتًا، وَ نَصَبَ لَهُ أَمَدًا مَحْدُودًا، يَتَخَطَّى إِلَيْهِ بِأَيَّامِ عُمُرِهِ، وَيَرْهَقُهُ بِأَعْوَامِ دَهْرِهِ).

«أجل» گاه به معنای مجموع زمانی که برای چیزی تعیین شده آمده است، مانند

۱. کافی، ج ۲، ص ۵۱۱، ح ۲.

۲. طلاق، آیات ۲ و ۳.

آنچه در داستان موسی و شعیب علیهم‌السلام آمده است: خداوند در سوره قصص آیه ۲۸ می‌فرماید: «أَيُّمَّا الْأَجَلَيْنِ فَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ» یعنی هر کدام از مدت هشت یا ده سال را انتخاب کنم، ستمی بر من نخواهد بود. و گاه به معنای سرآمد و پایان مدت است. مانند این‌که در بعضی از روایات آمده است: «دَنَا أَجَلُهُ فَمَاتَ؛ پایان عمرش نزدیک شد و از دنیا رفت». در آیه ۶۷ سوره غافر آمده است: «وَلِتَبْلُغُوا أَجَلًا مُّسَمًّى»؛ (تا به سرآمد معینی برسید).

«يَتَخَطَّى» از ماده «خَطَوَة» به معنای گام برداشتن است. گویی انسان، در پیمودن مسیر عمر، شبیه کسی است که مبدائی شروع به حرکت کرده و گام به گام به سوی مقصد پیش می‌رود و در حدیث معروف امیر مؤمنان علی علیه‌السلام آمده است: «نَفْسُ الْمَرْءِ حُطَّاهُ إِلَى أَجَلِهِ؛ هر نفسی که انسان می‌کشد، گامی به سوی پایان عمر پیش می‌رود».<sup>۱</sup>

«يَرْهَقُهُ» از ماده «رهق» (بر وزن شفق) در اصل به معنای پوشانیدن و فراگرفتن است و یا به معنای پوشاندن اجباری است و به معنای کارهای سخت نیز آمده است. در عبارت امام علیه‌السلام سال‌های عمر پوششی برای زندگی انسان ذکر شده که لازمه آن پیمودن این راه است.

در واقع، امام علیه‌السلام در این جمله و جمله قبل، روی دو نقطه مهم که در زندگی مورد توجه همه انسان‌هاست انگشت می‌گذارد و به مخاطبان خود از طریق راز و نیاز با پروردگار اطمینان می‌دهد.

نخست، مسأله روزی است که غالب انسان‌ها نسبت به آن حریص‌اند و هر قدر اموالشان بیشتر شود حرصشان افزون می‌گردد.

و دیگری مسأله طول عمر است که غالب مردم نسبت به آن حساسیت دارند

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۷۴.

و در قرآن مجید درباره قوم یهود می خوانیم: «وَلْتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ»؛ «و آنان نه تنها آرزوی مر نمی کنند، بلکه آن ها را حریص ترین مردم - حتی حریص تر از مشرکان - بر زندگی این دنیا، و اندوختن ثروت خواهی یافت؛ تا آن جا که هریک از آن ها آرزو دارد هزار سال عمر به او داده شود».<sup>۱</sup>

هنگامی که انسان مطمئن شود خداوند روزی را براساس حساب معینی تقسیم کرده و مقدار زمان عمر هرکس را معین نموده، هرچند ممکن است با تلاش و کوشش یا با سهل انگاری ها و سستی ها هر دو قسمت مقداری کم و زیاد شود، آرامش خاطر می یابد و آتش حرصش فرو می نشیند و از این طریق به خدا نزدیک و نزدیک تر می شود.

در این جا همان سؤال سابق که در مورد مقدر بودن روزی ها بود در مورد معین بودن عمر تکرار می شود که ما با چشم خود می بینیم افرادی به دلیل رعایت اصول بهداشت و پرهیز از پرخوری ها و استفاده از غذاهای مفید و مناسب، بر عمر خود می افزایند و کسانی به عکس، بر اثر تندروی ها و انواع اعتیادها، از مدت عمر خود می کاهند. چگونه این معنا با معین بودن مقدار عمر سازگار است؟ در پاسخ این سؤال آنچه درباره تقدیر روزی ها گفته شد تکرار می شود و آن این که یک اجل حتمی داریم و یک اجل معلق. منظور از اجل حتمی سرآمد عمر است که به هر حال فرامی رسد، زیرا استعداد انسان برای بقاء نامحدود نیست. مثلاً فلان شخص قلبش استعداد دارد که چند میلیارد ضربان داشته باشد و در پایان، خواه ناخواه از کار می ایستد، درست مانند چراغی که نفت آن تمام شده باشد یا اتومبیلی که بنزینش پایان یابد.

این آیه شریفه می‌تواند اشاره به آن باشد: «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ»؛ (برای هر قوم و جمعیتی، زمان و اجل معینی است؛ و هنگامی که اجل آن‌ها فرارسد، نه ساعتی از آن تأخیر می‌کند، و نه بر آن پیشی می‌گیرند).<sup>۱</sup>

اما اجل معلق همان مقدار عمری است که انسان با رعایت اصول بهداشت یا مخالفت با آن یا با پیش آمدن حوادث گوارا و ناگوار، کم و زیاد می‌شود. اشاره امام علیه السلام به همان اجل حتمی است.

اجل معلق یا مشروط نیز دارای دو شاخه است: قسمی از آن در اختیار خود انسان است، مانند رعایت اصول بهداشت و پرهیز از آنچه برای بدن انسان زیان‌بار است. دوم قسمی که از اختیار انسان بیرون است، مانند حوادث مرگبار طبیعی، زلزله‌ها، صاعقه‌ها، ریزش کوه، رانش زمین و اموری که از عمر انسان می‌کاهد.

البته در روایات آمده است که خداوند فرشتگانی را مأمور کرده که از جهات مختلف انسان را از آفات و آسیب‌ها حفظ کنند تا زمانی که اجل قطعی او فرارسد. در آن زمان اطراف او را رها کرده و او را به دست اجل می‌سپارند و مفسران، این دو آیه شریفه را اشاره به آن دانسته‌اند: «لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ»؛ (برای هر کس، مأمورانی است که پی در پی، از پیش رو، و از پشت سر او را از فرمان خدا [حوادث غیر حتمی] حفظ می‌کنند).<sup>۲</sup> «وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ»؛ (او است که بر بندگان خود تسلط کامل دارد؛ و مراقبانی بر شما می‌گمارد؛ تا زمانی که مرگی یکی از شما فرارسد؛ در این هنگام، فرستادگان ما

۱. اعراف، آیه ۳۴.

۲. رعد، آیه ۱۱.

جان او را می‌گیرند؛ و آن‌ها در نگاهداری حساب عمر و اعمال بندگان، کوتاهی نمی‌کنند.<sup>۱</sup>

تقسیم اجل به حتمی و معلق، در حدیثی از امام باقر علیه السلام و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است:

در حدیث امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: راوی از آن حضرت تفسیر آیه شریفه: «قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ» را سؤال می‌کند. امام علیه السلام می‌فرماید: «قَالَ: هُمَا أَجَلَانِ: أَجَلٌ مَّحْتُومٌ وَأَجَلٌ مُّؤَقَّوفٌ؛ دو نوع اجل وجود دارد: یکی حتمی و دیگری مشروط».<sup>۲</sup>

و در حدیث دیگری در تفسیر همان آیه آمده است: «الْأَجَلُ الْمَقْضِيُّ هُوَ الْمَحْتُومُ الَّذِي قَضَاهُ اللَّهُ وَحَتَمَهُ وَ الْمُسَمًّى هُوَ الَّذِي فِيهِ الْبَدَاءُ يُقَدَّمُ مَا يَشَاءُ وَيُؤَخَّرُ مَا يَشَاءُ وَ الْمَحْتُومُ لَيْسَ فِيهِ تَقْدِيمٌ وَلَا تَأْخِيرٌ؛ سرآمد عمری که در قضای الهی گذشته است همان اجل حتمی است که خداوند آن را مقدر و محتوم ساخته و اجل مسمی، اجلی است که ممکن است تغییری در آن پیدا شود، بر طبق خواست خداوند، مقدم گردد و یا مؤخر، ولی اجل حتمی تقدم و تأخیری ندارد».<sup>۳</sup>

جالب این‌که در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «مَا مِنْ بَيْتٍ إِلَّا وَ مَلَكُ الْمَوْتِ يَقِفُ عَلَىٰ بَابِهِ كُلَّ يَوْمٍ خَمْسَ مَرَّاتٍ، فَإِذَا وَجَدَ الْإِنْسَانَ قَدْ نَفَدَ أَجَلَهُ وَ انْقَطَعَ أَكْلُهُ أَلْقَىٰ عَلَيْهِ الْمَوْتَ فَغَشِيَتْهُ كُرْبَاتُهُ وَ غَمَرَتْهُ غَمْرَاتُهُ، فَمِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ النَّاشِرَةُ شَعْرَهَا وَ الضَّارِبَةُ وَجْهَهَا الصَّارِحَةَ بِوَيْلِهَا الْبَاكِتَةُ بِشَجْوِهَا فَيَقُولُ مَلَكُ الْمَوْتِ: وَيْلَكُمْ مِمَّ الْجَزَعُ وَ فِيمَ الْفَزَعُ وَ اللَّهُ مَا أَذْهَبَتْ لِأَحَدٍ مِنْكُمْ مَالًا وَ لَا قَرَبَتْ لَهُ أَجَلًا وَ لَا أَتَيْتُهُ حَتَّىٰ أُمِرْتُ وَ لَا قَبِضْتُ رُوحَهُ حَتَّىٰ اسْتَأْمَرْتُ وَ إِنْ لِي إِلَيْكُمْ عَوْدَةٌ ثُمَّ عَوْدَةٌ حَتَّىٰ لَا أُبْقِيَ مِنْكُمْ أَحَدًا؛

۱. انعام، آیه ۶۱.

۲. کافی، ج ۱، ص ۱۴۷، ح ۴.

۳. بحار الانوار، ج ۴، ص ۹۹، ح ۷.

هیچ خانه‌ای نیست مگر این‌که فرشته‌ی مر هر روز پنج بار بر در آن خانه می‌ایستد و نگاه می‌کند، اگر انسانی عمرش پایان یافته و روزی‌اش تمام شده، مر را بر او می‌افکند و ناراحتی‌های پایان عمر، او را فرامی‌گیرد و سختی‌هایش بر او چیره می‌شود. هنگامی که خانواده‌اش، موهای خود را بر اثر مصیبت پریشان می‌سازند و بر سر و صورت می‌کوبند و فریاد می‌کشند و واویلا می‌کنند، فرشته‌ی مر به آن‌ها می‌گوید: وای بر شما! چرا بی‌تابی می‌کنید و چرا جزع و فزع دارید؟! به خدا سوگند! مالی از شما را من نبردم، اجل کسی را نزدیک نکردم، تنها وقتی به سراغش آمدم که مأمور بودم و قبض روح او را به امر پروردگار انجام دادم. من باز هم به سوی شما برمی‌گردم و یکی بعد از دیگری را می‌برم تا کسی باقی نماند. (البته این مربوط به اجل حتمی است که در بالا اشاره شد).<sup>۱</sup>

سپس امام علیه السلام به بخش پایانی این برنامه‌ی زنجیره‌ای مر و حیات و تقسیم آجال و ارزاق پرداخته، می‌فرماید: «این وضع همچنان ادامه پیدا می‌کند تا انسان به پایان کار خود برسد و حساب عمر خود را به‌طور کامل دریافت دارد. آنگاه خداوند او را قبض روح می‌کند و به سوی چیزی که برای او فراهم ساخته، از ثواب و پاداش فراوان یا کیفر مخوف می‌برد، «تا کسانی را که اعمال بد انجام داده‌اند به‌خاطر آن کیفر دهد و کسانی را که اعمال خوب انجام داده‌اند پاداش نیکو عطا فرماید»؛ (حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَقْصَىٰ أَثَرِهِ، وَ اسْتَوْعَبَ حِسَابَ عُمْرِهِ، قَبِضَهُ إِلَىٰ مَا نَدَبَهُ إِلَيْهِ مِنْ مَوْفُورٍ ثَوَابِهِ، أَوْ مَحْذُورٍ عِقَابِهِ، ﴿لِيَجْزِيَ الَّذِينَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَىٰ﴾).<sup>۲</sup>

۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۸۸ و ۱۸۹، ح ۱۰.

۲. لام «لیجزی» لام علت نیست، بلکه لام غایت می‌باشد. یعنی عاقبت کار انسان‌ها به این‌جا می‌رسد که بدکاران، به عواقب سوء اعمالشان گرفتار می‌شوند و نیکوکاران به پاداش حسن عمل می‌رسند.



«نَدَب» از ماده «نَدَب» (بر وزن نذر) در اصل به معنای دعوت کردن و فراخواندن به کاری است. در عبارت امام علیه السلام اشاره به فراخواندن انسان‌ها به پاداش یا کیفر اعمال است.

سپس تأکید می‌کند: «تمام این امور مطابق برنامه عادلانه‌ای است از سوی او؛ همان خداوندی که اسماء او مقدس است و نعمت‌های او پی‌درپی می‌آید و آشکار است، «کسی او را از اعمالش سؤال نمی‌کند، ولی دیگران درمقابل کارهایشان مسئول‌اند»؛ (عَدَلًا مِنْهُ، تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ، وَ تَظَاهَرَتْ آلاؤُهُ، «لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْأَلُونَ»).

«تَظَاهَرَتْ» از ماده «ظَهَرَ» به معنای پشت به پشت هم دادن و به یکدیگر کمک نمودن است و در عبارت بالا به معنای دست به دست هم دادن نعمت‌های پروردگار است که گاه وقتی دست به دست هم می‌دهند آثار و برکات بیشتری را برای انسان به بار می‌آورند. و گاهی نیز به معنای پی‌درپی آمدن و آشکار شدن است. بنابراین امام علیه السلام از بخش توحید و وحدانیت خداوند شروع کرده، سپس به برنامه خلقت انسان و مسیر مرگ و حیات و تقسیم آجال و ارزاق می‌پردازد و آن را با معاد و پاداش و کیفر روز قیامت پایان می‌دهد و در عین حال تأکید می‌کند که همه این برنامه از آغاز تا انتها براساس عدل الهی است، هرچند خداوند در برابر کسی مسئول نیست.

در ضمن، این پیام را به خوبی می‌توان از کلام امام علیه السلام استفاده کرد که جایگاه اصلی ما سرای دیگر است و این دنیا گذرگاهی بیش نیست و آنچه در آن است فانی و ناپایدار است و در واقع وسیله‌ای است برای آزمایش انسان‌ها.

در تفسیر آیه شریفه «لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْأَلُونَ» بعضی به راه خطا رفته‌اند و تصور کرده‌اند که مفهومش این است که افعال خداوند معلل بالاعراض نمی‌باشد و به تعبیر دیگر، لازم نیست دارای هدف و مصلحت خاصی باشد.

در حالی که تفسیر صحیح آن این است: از آن‌جا که خداوند، هم عادل است (که در عبارت بالا به آن اشاره شده است) و هم حکیم و رحمان و رحیم، افعال او از حکمت و علم و رحمت او سرچشمه می‌گیرد و کسی که افعالش چنین است جای این ندارد که از افعال او سؤال شود و یا اعتراضی به آن وارد گردد، ولی دیگران چون نه حکمت و علم و سیعی دارند و نه رحمت گسترده، می‌توان از انگیزه‌های افعال آن‌ها سؤال و پرسش کرد.

از سویی دیگر سؤال کردن دوگونه است: گاه به‌عنوان اعتراض یا انکار و استهزاء است، نظیر آنچه در آیه ۳۱ سوره مدثر آمده است «مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا» و گاه به‌عنوان فهم بیشتر درباره دستورات پروردگار و فوائد و برکات آن، مانند آنچه در داستان گاو بنی‌اسرائیل آمده است که آن‌ها پیوسته از موسی سؤال می‌کردند که از خداوند توضیح بیشتری درباره مشخصات آن گاو که دستور داشتند آن را سر ببرند دریافت دارد.

عجیب این‌که «ابن حزم» که از منکران مستند بودن احکام الهی به علت‌ها و فلسفه‌هاست با استناد به آیه «لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ»<sup>۱</sup> می‌گوید: «خداوند در مقام توصیف خود گفته است که هیچ‌کس نمی‌تواند از کارهای او سؤال کند و چون و چرا در کار او راه ندارد. بنابراین، مسأله اسباب و علل در افعال خداوند باطل است، مگر آن‌که خودش تصریح کند و اگر کسی سؤال کند، سؤال او مساوی با معصیت خداوند و الحاد در دین است و مخالف آیه فوق می‌باشد. سپس تصریح می‌کند که سؤال از کارهای خداوند مساوی با فسق است و سؤال کننده فاسق می‌شود».<sup>۲</sup>

روشن است که «ابن حزم» سؤالات توضیحی را با سؤالات اعتراضی اشتباه

۱. انبیاء، آیه ۲۳.

۲. الإحکام فی أصول الأحکام، ج ۸، ص ۵۸۰.

گرفته است. قرآن می‌گوید: حضرت ابراهیم علیه السلام به پیشگاه پروردگار عرضه داشت: «رَبِّ اَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى؟» «پروردگارا! به من نشان بده چگونه مردگان را زنده می‌کنی.»<sup>۱</sup>

هنگامی که از سوی خداوند به او گفته شد: «أَوَلَمْ تُؤْمِن؟» «آیا ایمان نیاورده‌ای؟» در پاسخ عرض کرد: ایمان آورده‌ام، ولی می‌خواهم قلبم آرامش یابد «وَلَكِنْ لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي».

و یا حضرت مریم بعد از بشارت به تولد فرزندی از او، عرضه داشت: «قَالَ رَبِّ اَتَى بِكُنْ لِي وَلَدًا وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشْرًا» («گفت: پروردگارا! چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد، در حالی که هیچ انسانی با من آمیزش نداشته است؟»)<sup>۲</sup>. این سؤالات و مانند آن که پیغمبران یا شخصیت‌های برجسته از خداوند کرده‌اند، سؤالات اعتراضی و انکاری نیست، ولذا قرآن، آن‌ها را با لحن موافق نقل می‌کند.

بنابراین مفهوم آیه شریفه «لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ» این است که هیچ‌کس نمی‌تواند به افعال خداوند اعتراض داشته باشد، در حالی که دیگران می‌توانند نسبت به افعالی که انجام داده‌اند مورد اعتراض قرار گیرند.



۱. بقره، آیه ۲۶۰.

۲. آل عمران، آیه ۴۷.

## بخش دوم

۸] وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَوْ حَبَسَ عَنْ عِبَادِهِ مَعْرِفَةَ حَمْدِهِ عَلَى مَا أُنْبِأَهُمْ مِنْ مَنَنِهِ الْمُتَتَابِعَةِ، وَ أَسْبَغَ عَلَيْهِمْ مِنْ نِعَمِهِ الْمُتَنَظَّاهِرَةِ، لَتَصَرَّفُوا فِي مَنَنِهِ فَلَمْ يَحْمَدُوهُ، وَ تَوَسَّعُوا فِي رِزْقِهِ فَلَمْ يَشْكُرُوهُ.

۹] وَ لَوْ كَانُوا كَذَلِكَ لَخَرَجُوا مِنْ حُدُودِ الْإِنْسَانِيَّةِ إِلَى حَدِّ الْبَهِيمِيَّةِ فَكَانُوا كَمَا وَصَفَ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ «إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا».

## ترجمه

۸. حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که اگر معرفت حمدش را برای بخشش‌های پی‌درپی که به بندگانش عطا کرده و نعمت‌هایی که پیوسته به‌وفور به آن‌ها داده، از آنان محروم سازد، در آن مواهب تصرف می‌کنند اما حمد و ستایش او را به‌جا نمی‌آورند و از رزق او به‌شکل گسترده بهره می‌گیرند اما او را شکر و سپاس نمی‌گویند.

۹. اگر واقعاً مردم چنین بودند (معرفت حمد الهی نداشتند و خداوند را برای آن همه نعمت سپاس نمی‌گفتند) از حدود انسانیت خارج می‌شدند و به حد چهارپایان می‌رسیدند و آن‌گونه بودند که خداوند وصف آن‌ها را در کتاب محکمش بیان کرده و فرموده است: «آن‌ها همچون چهارپایان‌اند، بلکه گمراه‌تر».

## شرح و تفسیر

شکر نعمت، نعمت بزرگی است!

در این بخش از کلام امام علیه السلام نکات مهمی است که باید روشن شود:

نخست این که امام علیه السلام حمد و سپاس را به عنوان یک معرفت فطری برای انسان‌ها می‌شمارد که خداوند این فطرت الهی را در آن‌ها قرار داده تا در سایه آن بتوانند بیشتر از نعمت‌ها و مواهب او استفاده کنند و مراحل کمال را بیمایند. عرضه می‌دارد: «حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که اگر معرفت حمدش را برای بخشش‌های پی‌درپی که به بندگانش عطا کرده و نعمت‌هایی که پیوسته به وفور به آن‌ها داده، از آنان محروم سازد، در آن مواهب تصرف می‌کند ولی حمد و ستایش او را به جا نمی‌آورند و از رزق او به شکل گسترده بهره می‌گیرند اما او را شکر و سپاس نمی‌گویند»؛ (وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَوْ حَبَسَ عَنْ عِبَادِهِ مَعْرِفَةَ حَمْدِهِ عَلَى مَا أَبْلَاهُمْ مِنْ مَنِّهِ الْمُتَّابِعَةَ، وَ أَسْبَغَ عَلَيْهِمْ مِنْ نِعْمِهِ الْمُتَّظَاهِرَةَ، لَتَصَرَّفُوا فِي مَنِّهِ فَلَمْ يَحْمَدُوهُ، وَ تَوَسَّعُوا فِي رِزْقِهِ فَلَمْ يَشْكُرُوهُ).

در این که شکر منعم، ذاتی و فطری انسان است جای تردید نیست. انسان بدون این که از کسی آموزش ببیند در مقابل شخصی که به او نعمتی می‌بخشد در مقام شکرگزاری و اظهار امتنان برمی‌آید و او را به خاطر صفات نیک و انسانی‌اش ستایش می‌کند.

علمای علم کلام می‌گویند: همین احساس فطری است که انسان را به سوی خداشناسی دعوت می‌کند، زیرا هنگامی که خود را غرق انواع نعمت‌ها می‌بیند و به سراغ شکر منعم می‌رود خود را ناچار می‌بیند که منعم حقیقی را بشناسد تا بتواند شکر نعمتش را به جا آورد.

### تفاوت حمد و شکر

حقیقت حمد، ثنا گفتن و ستایش کردن در برابر خوبی‌هاست؛ خواه خوبی‌های ذاتی کسی باشد و خواه خوبی‌هایش در حق دیگران، در حالی که حقیقت شکر، سپاسگزاری در برابر نعمت‌ها و خوبی‌هایی است که از کسی به

انسان می‌رسد، که از همه مهم‌تر نعمت‌های بی‌پایان و بی‌شمار پروردگار عالم است.

نقطهٔ مقابل حمد، مذمت کردن و نقطهٔ مقابل شکر، ناسپاسی است. بنابراین نسبت میان این دو، عموم و خصوص مطلق است. یعنی هر شکری حمد است، ولی هر حمدی شکر نیست.

بعضی چنین پنداشته‌اند که نسبت میان این دو، عموم و خصوص من وجه است، زیرا حمد همیشه با زبان است، ولی شکر ممکن است با زبان باشد یا با عمل، و مهم‌ترین شاخهٔ شکر همان شکر عملی است، یعنی هر نعمتی را در جای خود صرف کنیم.

ولی این سخن صحیح به نظر نمی‌رسد، زیرا حمد نیز می‌تواند عملی باشد، مثلاً می‌گوییم: یک تابلوی زیبا با زبان حال و به صورت عملی، ستایش نقاش خود را می‌کند، یا می‌گوییم: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ»؛ «همه چیز تسبیح و حمد خدا می‌گوید».<sup>۱</sup>

در عبادات ما نیز رکوع و سجود و امثال آن، حمد و ستایش عملی است.

### تفاوت منت و نعمت

«مَنْ» جمع «مَنْت» و «نِعْم» جمع «نعمت» است. آیا هر دو مترادف و به یک معنا هستند، آن‌چنان که بعضی از شارحان تصور کرده‌اند؟ یا با یکدیگر متفاوت‌اند؟

ظاهر این است که با هم تفاوت دارند، زیرا «منت» در اصل از مادهٔ «مَنْ» به معنای سنگ‌هایی است که با آن وزن می‌کنند و به همین دلیل به نعمت‌های سنگین و گران‌بها منت گفته می‌شود و اگر کسی عملاً نعمت بزرگی به دیگری

دهد می‌گویند بر او منت گذاشت، اما اگر کسی کار کوچک خود را با سخن، بزر کند و به رخ افراد بکشد، کاری است بسیار زشت و چنین متنی نکوهیده است، همان‌گونه که در قرآن مجید آمده است: «لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى»<sup>۱</sup> و در تعبیرات امروزی، «منت» بر همین معنا اطلاق می‌شود.

ولی نعمت ممکن است کوچک باشد یا بزر، هر چند نعمت‌های الهی شامل همه‌گونه نعمت، اعم از بزر و کوچک می‌شود.

در این جا این سؤال پیش می‌آید که حمد و ستایش ما نسبت به خداوندی که بی‌نیاز و کمال مطلق است و شکر و سپاس او که احتیاج به بندگان ندارد چه سودی دارد؟

به یقین، سود هر دو به خود انسان برمی‌گردد، زیرا هنگامی که خدا را به خاطر صفات جلال و جمال او حمد می‌گویند پرتویی از این صفات و کمالات در درون جان حمد‌کننده می‌افتد و چون انسان، طالب کمال است، به سوی آن صفات حرکت می‌کند. بنابراین هر حمد و سپاسی گامی به سوی تکامل انسان است، در عین این‌که مستقیماً متوجه پروردگار می‌شود.

همچنین شکر و سپاس، نشانه لیاقت انسان است نسبت به نعمت‌هایی که به او داده شده و هر قدر انسان لایق‌تر باشد سهم بیشتری از نعمت‌های الهی شامل حال او می‌شود، که فرموده است: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ»؛ «اگر شکرگزاری کنید، نعمت خود را بر شما افزون خواهم کرد».<sup>۲</sup> این موضوع به آن می‌ماند که باغبانی در باغ خود درختانی داشته باشد پرثمر؛ هر قدر آن‌ها بیشتر ثمر بدهند باغبان در آبیاری و حفاظت آن‌ها بیشتر می‌کوشد و اگر در کنارشان درختان کم‌ثمر یا بی‌ثمیری باشد، به آبیاری و حفاظت آن‌ها توجهی نخواهد داشت. در واقع،

۱. بقره، آیه ۲۶۴.

۲. ابراهیم، آیه ۷.

ثمردهی درخت، اظهار لیاقت برای توجه بیشتر است و بی‌ثمری نشان بی‌لیاقتی است.

کوتاه‌سخن این‌که نتیجه معنوی و مادی تمام این حمد و سپاس‌ها به ما برمی‌گردد، چراکه خداوند بی‌نیاز است.

«أبلی» از ماده «بلاء» (و ماضی آن بَلَوْتُ است) در اصل به معنای آزمایش کردن است، منتها، گاهی به وسیله نعمت‌هاست که آن را «بلاء حسن» می‌نامند و گاه به وسیله مصائب و مجازات‌هاست که آن را «بلاء سیء» می‌نامند، همان‌گونه که قرآن در مورد بنی اسرائیل می‌گوید: ﴿وَبَلَوْنَا هُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ﴾؛ «و آن‌ها را با نعمت‌ها و مصائب آزمودیم».<sup>۱</sup>

این واژه گاه به صورت ناقص یا بی استعمال می‌شود و از ماده «بلی» است که در اصل به معنای کهنگی و فرسودگی است، سپس واژه بلاء به معنای آزمودن به کار رفته، زیرا هر چیزی بر اثر آزمایش‌های متعدد حالت فرسودگی به خود می‌گیرد. به همین دلیل به غم و اندوه نیز بلاء گفته می‌شود، زیرا روح و جسم انسان را فرسوده می‌کند. گاه به مسئولیت‌ها و تکالیف، بلاء گفته می‌شود، زیرا بر وجود انسان سنگینی دارد.

ولی واژه «ابلاء» غالباً در بخشیدن نعمت به کار می‌رود و در کلام امام علیه السلام نیز به همین معناست که در عین نعمت بخشیدن، آن‌ها را آزمایش نیز می‌کند.

واژه «ابلاء» گاه به معنای آشکار شدن نیز به کار می‌رود، مانند آیه شریفه ﴿يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ﴾؛ «قیامت روزی است که در آن آنچه در درون انسان‌هاست آشکار می‌شود».<sup>۲</sup> و نکته‌اش در این جاست که چون با آزمایش کردن، حقیقت اشیا آشکار می‌شود، گاه این واژه فقط به معنای آشکار شدن به کار رفته است.

۱. اعراف، آیه ۱۶۸.

۲. طارق، آیه ۹.



«أَسْبَغَ» از مادّه «سَبَغَ» (بر وزن صبر) در اصل به معنای پیراهن یا زره گشاد است؛ سپس به هر نعمت گسترده و فراوان نیز اطلاق شده است و «اسبغ نعم» که در کلام امام علیه السلام به کار رفته، به معنای فراخی و وسعت نعمت‌های الهی است و این‌که در داستان زره‌بافی حضرت داود علیه السلام آمده است: «أَنْ اَعْمَلَ سَابِغَاتٍ»<sup>۱</sup> اشاره به این است که به داود علیه السلام دستور داده شد که زره‌های فراخ و کامل برای حفظ جنگ‌جویان از ضربات دشمن بسازد.

آنگاه امام علیه السلام می‌فرماید: «اگر واقعاً مردم چنین بودند (معرفت حمد الهی نداشتند و خداوند را برای آن همه نعمت سپاس نمی‌گفتند) از حدود انسانیت خارج می‌شدند و به حد چهارپایان می‌رسیدند و آن‌گونه بودند که خداوند وصف آن‌ها را در کتاب محکمش بیان کرده و فرموده: آن‌ها همچون چهارپایانند، بلکه گمراه‌تر»؛ (وَلَوْ كَانُوا كَذَلِكَ لَخَرَجُوا مِنْ حُدُودِ الْإِنْسَانِيَّةِ إِلَىٰ حُدُودِ الْبَهِيمِيَّةِ فَكَانُوا كَمَا وَصَفَ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ «إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا»).

در این جا دو نکته در کلام امام علیه السلام وجود دارد که باید به آن توجه کرد:

نخست این‌که انسان ناسپاس، از حد انسانیت خارج می‌شود و در حد بهائم قرار می‌گیرد، زیرا بهائم در مقابل خدماتی که صاحبانشان برای آن‌ها می‌کنند هیچ‌گونه سپاس‌گزاری‌ای ندارند و از صاحبان و مراقبان خود تشکر نمی‌کنند. انسان ناسپاس نیز همانند آن‌ها می‌شود.

دیگر این‌که می‌فرماید: بلکه از آن‌ها بدترند، همان‌گونه که خداوند در قرآن مجید فرموده است. این تعبیر در دو سوره از قرآن آمده است. یک جا در مقایسه آن‌ها با چهارپایان می‌فرماید: «بَلْ هُمْ أَضَلُّ»<sup>۲</sup>.

۱. سبأ، آیه ۱۱.

۲. اعراف، آیه ۱۷۹.

و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾.<sup>۱</sup>

اما چرا انسان‌های ناسپاس گمراه‌ترند؟ (البته گمراهی حیوانات به معنای راه نیافتن به مراحل عالی انسانیت است، نه این‌که می‌توانستند راه بیابند و آن راه را ترک کرده‌اند).

در این جا و جوهی گفته شده است:

۱. اگر چهارپایان چیزی نمی‌فهمند، دلیلش عدم استعداد آنهاست و اگر راه به سوی حمد و سپاس الهی نیابند، به سبب آن است که از این مواهب محروم‌اند. ولی انسان خمیرمایه همه سعادت‌ها در وجودش نهفته است و خدا آن قدر به او استعداد داده که می‌تواند خلیفه‌الله در زمین شود اگر کار او به جایی رسد که تا سرحد یک چهارپا سقوط کند و از اوج مسجود بودن فرشتگان به حضيض نکبت‌بار شیاطین تنزل کند، این گمراهی آشکار است.

در آیه ۱۷۹ سوره اعراف می‌خوانیم: ﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَانُوا لِنِعْمِ رَبِّهِمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾؛ «آن‌ها دل‌ها [عقل‌ها] بی‌داند که با آن اندیشه نمی‌کنند، و نمی‌فهمند؛ و چشمانی که با آن نمی‌بینند؛ و گوش‌هایی که با آن نمی‌شنوند؛ آن‌ها همچون چهارپایان‌اند؛ بلکه گمراه‌تر! اینان همان غافلان‌اند (چون امکان هدایت دارند و بهره نمی‌گیرند)».

این آیه اشاره به آن است که آن‌ها ابزار پیشرفت و سعادت را در اختیار دارند، اما متأسفانه از آن بهره نمی‌گیرند و این به‌راستی دردناک است.

۲. چهارپایان حساب و کتابی ندارند و مشمول مجازات‌های الهی نیستند (و اگر در بعضی از روایات به حساب و پاداش آن‌ها اشاره شده، قطعاً در صورت

۱. فرقان، آیه ۴۴.

بسیار نازلی است)؛ ولی انسان‌های گمراه باید در برابر اعمالشان پاسخگو باشند و بار سنگین گناهان خود را بر دوش بکشند. از این نظر گمراه‌ترند.

۳. چهارپایان خدمات زیادی به انسان‌ها می‌کنند در حالی که انسان‌های طاغی و یاغی نه تنها خدمتی نمی‌کنند، هزاران بلا و مصیبت نیز برای دیگران و برای خود فراهم می‌سازند.

۴. چهارپایان غالباً خطرناک نیستند و اگر خطری هم داشته باشند محدود است، ولی انسان‌های بی‌ایمان و گمراه بسیار خطرناک‌اند و گاه آتش جنگی را روشن می‌کنند که سال‌ها گروه‌های زیادی در آن می‌سوزند.

۵. چهارپایان اگر تابع قانون و برنامه‌ای نیستند، ولی مسیری را که آفرینش در آن‌ها به شکل غریزه تعیین کرده طی می‌کنند، اما انسان‌های طاغی و یاغی و سرکش هیچ قانونی را به رسمیت نمی‌شناسند، نه قوانین تکوین و نه قوانین تشریح.

۶. چهارپایان اگر کار خلافی کنند توجیه‌گر اعمال خود نیستند، ولی انسان خلافکار، هم خلاف می‌کند و هم اعمال زشت خود را توجیه می‌نماید و به صورت زیبا جلوه می‌دهد. آیا با این حال، از حیوانات گمراه‌تر نیست؟

۷. بسیاری از حیوانات در برابر خدماتی که صاحبانشان به آن‌ها می‌کنند حق‌شناس‌اند، حتی برای آنان کارهای مفید انجام می‌دهند. مثلاً سگ‌هایی هستند که برای شکار یا حفاظت گله‌ها و یا پیدا کردن مواد مخدر و یا انسان‌های زنده‌ای که در زیر آوار مانده‌اند تربیت می‌شوند، یعنی درمقابل خدماتی که صاحبان آن‌ها به آن‌ها می‌کنند، عکس‌العمل مفید نشان می‌دهند، ولی انسان ناسپاس حتی به این اندازه نیز درمقابل خالق یکتا که او را غرق انواع نعمت‌های خود ساخته است شاکر و سپاس‌گزار نیست.

کوتاه‌سخن این‌که انسان با داشتن تمام عوامل پیشرفت، اعم از عوامل درون

ذات یا بیرون ذات، مانند پیامبران الهی و کتب آسمانی، اگر به آن هدفی که آفرینش برای او تعیین کرده است نرسد از چهارپایان پست تر است، چراکه آن‌ها به هدفی که آفرینش برایشان تعیین کرده است می‌رسند و مسیر غریزی خود را طی می‌کنند و به همین دلیل چهارپایان مسئولیتی ندارند، ولی انسان‌ها در برابر اعمالشان مسئول‌اند.





## بخش سوم

۱۰ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا عَرَّفْنَا مِنْ نَفْسِهِ، وَ أَلْهَمْنَا مِنْ شُكْرِهِ، وَ فَتَحَ لَنَا مِنْ  
أَبْوَابِ الْعِلْمِ بِرُبُوبِيَّتِهِ، وَ دَلَّنَا عَلَيْهِ مِنَ الْإِحْلَاصِ لَهُ فِي تَوْحِيدِهِ، وَ جَنَّبَنَا  
مِنَ الْإِلْحَادِ وَ الشُّكِّ فِي أَمْرِهِ.

۱۱ حَمْدًا نُعَمَّرُ بِهِ فَيَمُنَّ حَمْدَهُ مِنْ خَلْقِهِ، وَ نَسْبِقُ بِهِ مَنْ سَبَقَ إِلَيَّ رِضَاهُ  
وَ عَفْوِهِ.

۱۲ حَمْدًا يُضِيءُ لَنَا بِهِ ظُلُمَاتِ الْبِرْزَخِ، وَ يُسَهِّلُ عَلَيْنَا بِهِ سَبِيلَ الْمُبْعَثِ،  
وَ يُشَرِّفُ بِهِ مَنَازِلَنَا عِنْدَ مَوَاقِفِ الْأَشْهَادِ، يَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ  
وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ، يَوْمَ لَا يُعْنَى مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْنًا وَ لَا هُمْ يُنْصَرُونَ.

۱۳ حَمْدًا يَرْتَفِعُ مِنَّا إِلَى أَعْلَى عَلِّيِّينَ فِي كِتَابٍ مَرْقُومٍ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ.

۱۴ حَمْدًا تَقَرُّ بِهِ عُيُونُنَا إِذَا بَرَقَتِ الْأَبْصَارُ، وَ تَبْيَضُّ بِهِ وُجُوهُنَا إِذَا اسْوَدَّتِ  
الْأَبْشَارُ.

۱۵ حَمْدًا نَعْتَقُ بِهِ مِنْ أَلِيمِ نَارِ اللَّهِ إِلَى كَرِيمِ جِوَارِ اللَّهِ.

۱۶ حَمْدًا نُزَاحِمُ بِهِ مَلَائِكَتَهُ الْمُقَرَّبِينَ، وَ نُضَامُ بِهِ أَنْبِيَاءَهُ الْمُرْسَلِينَ فِي دَارِ  
الْمُقَامَةِ الَّتِي لَا تَزُولُ، وَ مَحَلِّ كَرَامَتِهِ الَّتِي لَا تَحُولُ.

## ترجمه

۱۰. حمد و ستایش مخصوص خداوند است در برابر آنچه از معرفت خویش به  
ما آموخته و طریقه شکرش را به ما الهام کرده و درهای علم و دانش نسبت  
به مقام ربوبیتش را به روی ما گشوده و ما را به اخلاص در توحیدش  
دلالت و راهنمایی فرموده و از الحاد و شک در کارش بازداشته است.

۱۱. خدا را چنان حمدی می‌کنیم که عمر ما را طولانی کند و در زمره شکرگزاران از بندگانش قرار دهد و به وسیله آن حمد و سپاس، از پیشگامانی باشیم که به رضا و عفو او سبقت جسته‌اند.

۱۲. حمدی که تاریکی‌های برزخ را برای ما روشن سازد و راه رستخیز را بر ما آسان گرداند و مقام ما را در قیامت نزد جایگاه گواهان، برتری بخشد. «در آن روز که هرکس به سبب آنچه انجام داده است پاداش داده می‌شود و ظلم و ستمی به کسی روا نخواهد شد و در آن روز که هیچ دوستی کمترین کمکی به دوستش نمی‌کند، و از هیچ سو یاری نمی‌شوند».

۱۳. خداوند! تو را حمدی می‌گوییم که اعمال ما را به اعلیٰ علیین در کتابی که (برای خوبان و نیکان) رقم زده شده است و مقربان، گواه بر آن‌اند بالا برد.

۱۴. تو را حمد و سپاسی می‌گوییم که چشمانمان با آن روشن شود، در آن روز که چشم‌ها از شدت عذاب الهی خیره می‌گردد و حمد و سپاسی که صورت ما با آن سفید شود در آن روز که صورت‌ها (ی بدکاران) سیاه می‌گردد.

۱۵. تو را حمدی می‌گوییم که با آن از عذاب دردناک الهی آزاد شویم و به جوار کریمانه خداوند راه یابیم.

۱۶. تو را حمدی می‌گوییم که با آن دوش به دوش ملائکه مقربین شویم و در کنار پیامبران مرسل در سرای جاویدانی که هرگز زوال ندارد و محل کرامتی که تغییر نمی‌پذیرد قرار گیریم.

### شرح و تفسیر

#### تو را به خاطر این همه خوبی سپاس می‌گویم

امام علیه السلام در این بخش از دعای اول به پنج نعمت از نعمت‌های الهی اشاره کرده و خدا را برای آن سپاس می‌گوید. نخست می‌فرماید: «حمد و ستایش

مخصوص خداوند است در برابر آنچه از معرفت خویش به ما آموخته است»؛  
 (وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَىٰ مَا عَرَّفْنَا مِنْ نَفْسِهِ).<sup>۱</sup>

چگونه خداوند معرفت ذاتش را به ما آموخته است؟ ممکن است این موضوع از طریق توحید فطری باشد که در درون هر انسانی به حسب ذات و فطرت علم به مبدأ آفرینش آفریده شده و همین توحید فطری است که حتی منکران خدا را هنگامی که غرق در مشکلات می‌شوند به سوی او دعوت می‌کند، آن‌گونه که قرآن می‌فرماید: «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَاؤُ اللَّهِ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ»؛ «هنگامی که مشرکان سوار بر کشتی می‌شوند، خدا را با اخلاص می‌خوانند و غیر او را فراموش می‌کنند؛ اما هنگامی که خدا آنان را به خشکی رساند و نجات داد، باز مشرک می‌شوند».<sup>۲</sup>

یا این‌که منظور، معرفت از طریق آثار عظمتش در آفاق و انفس در وجود ما و سراسر جهان آفرینش است، زیرا به هر چیزی نگاه می‌کنیم نشانه‌ای از او می‌یابیم. نظم کاملی که در موجودات حکم فرماست و قوانین دقیقی که بر آن‌ها حاکم است، همگی دلالت بر این دارد که خالق عالم و قادر آن‌ها را آفریده است و حتی هنگامی که به جزء جزء وجود خودمان نگاه می‌کنیم، چشم یا گوش یا زبان یا دست و پا یا قلب، و برنامه گردش خون را در سراسر بدن در نظر می‌گیریم آثار عظمت خدا در آن آشکار و روشن است.

۱. آیا واژه نفس بر ذات پاک خداوند اطلاق می‌شود؟ بعضی در آن تردید کرده‌اند، نظر به این‌که نفس گاهی به معنای خود و گاه به معنای موجود وابسته به دیگری است. ولی با توجه به این‌که این تعبیر در قرآن مجید درباره خداوند آمده است آن‌جا که حضرت مسیح عرضه می‌دارد: «تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ»؛ «تو از آنچه در ذات من است آگاهی؛ و من آنچه را که در ذات پاک توست نمی‌دانم». (مائده، آیه ۱۱۶) روشن می‌شود که یکی دیگر از معانی نفس ذات است که بر خداوند نیز اطلاق می‌شود. همچنین «من» در این‌جا و در فقرات بعد ابتدائیه است.

۲. عنکبوت، آیه ۶۵.



یا این که منظور، معرفتی است که از تعلیمات انبیا و کتب آسمانی برای ما حاصل شده است.

این احتمال نیز بعید نیست که همه این جهات سه گانه در کلام امام علیه السلام جمع باشد.

دومین چیزی که امام علیه السلام خداوند را برای آن شکر و سپاس می گوید، همان روح و فطرت شکرگزاری است که درون ذات انسان به عنوان یک الهام الهی به ودیعت نهاده شده است؛ عرضه می دارد: «و طریقه شکرش را به ما الهام کرده است»؛ (وَأَلْهَمْنَا مِنْ شُكْرِهِ).

از این جا معلوم می شود که مسأله شکر منعم، ذاتی انسان است و این همان فطرتی است که علمای علم کلام به عنوان نخستین انگیزه خداشناسی بر آن تکیه می کنند. اگر سؤال شود: چه لزومی دارد ما درباره وجود خدا از ابتدا بحث و مطالعه کنیم؟ گفته می شود که ما در وجود خود و خارج از وجود خود نعمت های فراوانی می بینیم و فطرت و انگیزه شکر منعم ما را وامی دارد که از بخشنده نعمت تشکر کنیم و همین باعث می شود که نخست او را بشناسیم و سپس مراتب سپاس خود را به پیشگاهش تقدیم کنیم.

در قرآن مجید نیز در دو آیه اشاره به این معنا شده است:

نخست درباره عموم انسان ها می فرماید: «حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلَىٰ وَالِدَيَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ»؛ «تا زمانی که انسان به نیرومندی و کمال خود بالغ شود و به چهل سالگی برسد، می گوید: «پروردگارا! به من الهام کن که شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم دادی به جا آورم و کار شایسته ای انجام دهم که از آن خشنود باشی».<sup>۱</sup>

و در آیه ۱۹ سوره نمل از زبان سلیمان نقل می‌کند که عرضه داشت: ﴿رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ﴾؛ «پروردگارا! شکر نعمت‌هایت را که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای به من الهام کن، و توفیق ده تا عمل صالحی که موجب رضای توست انجام دهم».

البته الهام شکر نعمت به‌طور عام از آغاز آفرینش انسان در وجود همه انسان‌ها به ودیعت نهاده شده، ولی در مواردی که انسان آشنایی بیشتری با نعمت‌های الهی پیدا می‌کند تقاضای الهام قوی‌تر و توفیق بیشتری برای شکر نعمت از خدا می‌نماید و این دو با هم منافات ندارد.

آنگاه امام علیه السلام به سراغ یکی دیگر از مواهب الهی نسبت به انسان‌ها رفته و عرضه می‌دارد: «سپاس برای خداوندی است که درهای علم و دانش نسبت به مقام ربوبیت خود را به روی ما گشوده است»؛ (وَفَتَحَ لَنَا مِنْ أَبْوَابِ الْعِلْمِ بِرُبُوبِيَّتِهِ). «ربوبیت» به معنای مدیریت و حاکمیت بر جهان هستی است و هر قدر انسان در اسرار این جهان بیشتر بیندیشد نسبت به ربوبیت خداوند آگاه‌تر می‌شود. صدها هزار نوع از جنبنندگان وجود دارد و بیش از آن از انواع گیاهان و تنوعی که در عالم خلقت است و آنچه در وجود ماست، صحنه‌هایی که هر یک از دیگری شگفت‌انگیزتر است، همگی دلیل بر ربوبیت گسترده الهی در جهان هستی است. بنابراین خداوند با آفرینش این موجودات، درهای علم به ربوبیت خود را به روی ما گشوده است.

اضافه بر این، پیامبران الهی و اوصیای آن‌ها درهایی از علوم نسبت به ربوبیت پروردگار را به روی ما گشودند و آن هدایت تکوینی با هدایت تشریحی هماهنگ شد و تأثیر آن در وجود ما قوی‌تر.

سپس امام علیه السلام به سراغ اخلاص در توحید رفته، عرضه می‌دارد: «حمد و سپاس برای خداوندی که ما را به اخلاص در توحیدش دلالت و راهنمایی کرده است»؛ (وَدَلَّنَا عَلَيْهِ مِنَ الْإِخْلَاصِ لَهُ فِي تَوْحِيدِهِ).

این دلالت نیز می‌تواند هم از طریق تکوین و فطرت انسانی باشد و هم از طریق تشریح و تعلیمات انبیا و اولیا. زیرا از یک سو انسان، در جهان آفرینش مطابق فطرت و ذات خود به سوی توحید و اخلاص حرکت می‌کند؛ تمام ذرات عالم را هماهنگ می‌بیند که قوانین ثابت و معینی بر همه آن حکومت می‌کند؛ قوانینی که در زمین حاکم است در آسمان‌ها نیز حاکم است، قوانینی که بر وجود ما حکومت می‌کند بر سایر مخلوقات نیز حکومت می‌کند و این‌ها نشان می‌دهد که مبدأ همه یکی است.

از سوی دیگر، انبیا و اولیای الهی نیز ما را به توحید و اخلاص دعوت کرده‌اند. در تواریخ آمده است: نخستین چیزی که پیامبر اسلام ﷺ مردم را به سوی آن دعوت کرد، جمله «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بود و در بعضی از روایات آمده است که ده سال از عمر پیامبر ﷺ صرف تعلیم این جمله به انسان‌ها شد. بنابراین خداوند از دو راه ما را به اخلاص در توحیدش دعوت فرموده است.

آنگاه امام علیؑ به ششمین نعمت الهی که خدا را به خاطر آن سپاس می‌گوید اشاره کرده، عرضه می‌دارد: «حمد می‌کنم خدایی را که ما را از الحاد و شک در کارش باز داشته است»؛ (وَ جَبَّبْنَا مِنَ الْإِلْحَادِ وَالشَّكِّ فِي أَمْرِهِ).

اشاره به این‌که از یک سو حقیقت توحید را به صورت فطری در درون جان ما به ودیعت نهاد، از سویی دیگر آن قدر آثار خود را در آفاق و انفس به ما نشان داده که جایی برای شک و الحاد باقی نمی‌ماند و این یکی از بزرگ‌ترین نعمت‌های خداست که نصیب ما کرده و سزاوار است او را برای این نعمت بزرگ ستایش کنیم و در واقع این نعمت، تکمیل‌کننده نعمتی است که در آغاز این فراز آمد که خداوند، خود را به ما معرفی فرموده است.

قابل توجه این‌که امام علیؑ هم نعمت دوری از الحاد و هم دوری از شک را مورد توجه قرار می‌دهد. الحاد به معنای انکار، و شک به معنای تردید است که

نتیجه آن با الحاد چندان تفاوتی ندارد، زیرا مایه نجات، ایمان صریح به خداوند متعال است. آن‌گونه که قرآن مجید در آیه ۱۵ سوره حجرات، می‌فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا»؛ «مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده‌اند، سپس شک و تردیدی به خود راه نداده‌اند». امام علیه السلام بعد از حمد و سپاس پروردگار، به صورت مطلق و گسترده اشاره به شش موضوع می‌کند که هر کدام در خور حمد و سپاسی است و جالب این‌که این موضوعات شش‌گانه، نوعی ترتیب طبیعی دارند و یکی بعد از دیگری به عرصه وجود گام می‌نهند.

نخست می‌فرماید: «خدا را چنان حمدی می‌کنیم که عمر ما را طولانی کند و در زمره شکرگزاران از بندگانش قرار دهد و به وسیله آن حمد و سپاس، از پیشگامانی باشیم که به رضا و عفو او سبقت جسته‌اند»؛ (حَمْدًا نَعْمَرُ بِهِ فِيمَنْ حَمَدَهُ مِنْ خَلْقِهِ، وَ نَشِيقُ بِهِ مَنْ سَبَقَ إِلَي رِضَاهُ وَ عَفْوِهِ).

به این ترتیب، نخستین حمدی که به پیشگاه خداوند عرضه می‌دارد حمد برای توفیق حمد است؛ آن هم در سراسر عمر. چه افتخاری از این بالاتر که انسان در تمام عمر، در زمره حمدگویان باشد و چه نعمتی از این برتر که سپاس‌گویی انسان سراسر عمرش را در بر گیرد.

آن‌گونه که در مناجات شاکرین آمده است: «فَكَيْفَ لِي بِتَحْصِيلِ الشُّكْرِ وَ شُكْرِي إِيَّاكَ يَفْتَقِرُ إِلَى شُكْرٍ فَكَلَّمَا قُلْتُ: لَكَ الْحَمْدُ، وَجَبَ عَلَيَّ لِذَلِكَ أَنْ أَقُولَ: لَكَ الْحَمْدُ؛ چگونه می‌توانم حق شکر تو را ادا کنم در حالی که شکرگزاری من خود نیاز به شکر دیگری دارد، چراکه هر زمان که می‌گویم: حمد برای توست، بر من لازم می‌شود که به سبب این توفیق، شکر دیگری برای تو بگویم».<sup>۱</sup>

۱. بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۱۴۶.

در دعای عرفه نیز همین معنا به تعبیر دیگری آمده است. آن جا که امام حسین علیه السلام عرضه می‌دارد: «خداوندا! اگر من در تمام اعصار و زمان‌ها باشم نمی‌توانم حتی شکر یکی از نعمت‌های تو را به جا آورم، مگر این که بر من منت‌گذاری و توفیق شکرگزاری دهی، که آن نیز احتیاج به شکر دیگری دارد؛ (لَوْ عَمَّرْتَهَا أَنْ أُودِيَ شُكْرٌ وَاحِدَةٌ مِنْ أَنْعُمِكَ مَا اسْتَطَعْتُ ذَلِكَ إِلَّا بِمَنَّكَ الْمُوجِبِ عَلَيَّ شُكْرًا أَنْفَاءً جَدِيدًا).

در دومین حمد، از زندگی دنیا به عالم برزخ منتقل شده و عرضه می‌دارد: «حمدی که تاریکی‌های برزخ را برای ما روشن سازد و راه رستاخیز را بر ما آسان گرداند و مقام ما را در قیامت نزد جایگاه گواهان برتری بخشد. (آن‌گونه که خداوند سبحان در قرآن فرموده است: «در آن روز که هرکس به سبب آنچه انجام داده است پاداش داده می‌شود و ظلم و ستمی به کسی روا نخواهد شد، و در آن روز که هیچ دوستی کمترین کمکی به دوستش نمی‌کند، و از هیچ سو یاری نمی‌شوند»؛ (حَمْدًا يُضِيءُ لَنَا بِهِ ظُلُمَاتِ الْبَرْزَخِ، وَيَسْهَلُ عَلَيْنَا بِهِ سَبِيلَ الْمَبْعَثِ، وَيَشْرَفُ بِهِ مَنَازِلَنَا عِنْدَ مَوَاقِفِ الْأَشْهَادِ، يَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ، يَوْمَ لَا يُعْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ).

دو آیه فوق اشاره به وضع استثنایی روز قیامت است؛ اولاً هر کسی طبق آیه اول<sup>۱</sup> مسئول اعمال خویش است. ثانیاً هیچ دوستی آن‌جا نمی‌تواند مشکل دوست خود را حل کند؛ همه به فکر خویش‌اند و گرفتار هول و وحشت قیامت. بنابراین امام علیه السلام از خداوند درخواست راهنمایی به طرّقی می‌کند که مشکلات آن روز را حلّ کند و در آن شرایط «وانفساه» به فریاد انسان برسد.

۱. این جمله در واقع برگرفته از آیه ۲۲ سوره جاثیه است که می‌فرماید: ﴿وَلْتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ ولی آیه دوم عین آیه ۴۱ سوره دخان است.

آنگاه امام علیه السلام در سومین نوع حمد عرضه می‌دارد: «خداوندا! تو را حمدی می‌گویم که اعمال ما را به اعلیٰ علیین در کتابی که (برای خوبان و نیکان) رقم زده شده است و مقربان، گواه بر آن‌اند بالا برد»؛ (حَمْدًا يَرْتَفِعُ مِنَّا إِلَىٰ أَعْلَىٰ عِلِّيِّينَ فِي كِتَابٍ مَرْقُومٍ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ).

حمدی که از سوی ما به آن‌جا که دیوان نامه‌های اعمال وجود دارد و در منظر و مرآی مقربان درگاه الهی است، بالا رود.

در این‌جا نیز امام از آیاتی دیگر از قرآن بهره گرفته و دعای نورانی خود را با آن نورانی‌تر می‌کند؛ آیات ۱۸ تا ۲۱ از سورهٔ مطففین.

سپس امام علیه السلام به سراغ چهارمین حمد رفته و اشاره به حشر و نشر قیامت می‌فرماید و عرضه می‌دارد: «تو را حمد و سپاسی می‌گوییم که چشمانمان با آن روشن شود در آن روز که چشم‌ها از شدت عذاب الهی خیره می‌گردد و حمد و سپاسی که صورت ما با آن سفید شود در آن روز که صورت‌ها (ی بدکاران) سیاه می‌گردد»؛ (حَمْدًا تَقَرُّ بِهِ عُيُونُنَا إِذَا بَرَقَتِ الْأَبْصَارُ، وَ تَبْيِضُ بِهِ وُجُوهُنَا إِذَا اسْوَدَّتِ الْأَبْصَارُ).

این فقره از دعای امام علیه السلام نیز از چندین فقره از آیات قرآن برگرفته شده است: جمله «تَقَرُّ بِهِ عُيُونُنَا» برگرفته از آیه ۱۷ سجده است که می‌فرماید: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ» و جمله «إِذَا بَرَقَتِ الْأَبْصَارُ» از آیه ۷ سورهٔ قیامت گرفته شده که می‌فرماید: «فَإِذَا بَرَقَ الْبَصَرُ...» و جمله «تَبْيِضُ...» برگرفته از آیه ۱۰۶ سورهٔ آل‌عمران است که می‌فرماید: «يَوْمَ تَبْيِضُ وُجُوهُ...».

جمله «تَقَرُّ» از مادهٔ «قَرَّ» (بر وزن حَرَّ) گرفته شده که در لغت به معنای سردی و خنکی است و اشاره به چیزی است که در میان عرب معروف بوده، می‌گفتند: اشک شوق خنک است و اشک‌های غم و اندوه، داغ و سوزان. بنابراین «تقر به عیوننا» کنایه از حالت در نهایت سرور و خوشحالی است که همراه آن اشک شوق از چشم انسان فرو می‌بارد.

آنگاه امام علیه السلام به پنجمین حمد خود پرداخته، عرضه می‌دارد: «خداوندا! تو را حمدی می‌گوییم که با آن از عذاب دردناک الهی آزاد شویم و به جوار کریمانه خداوند راه یابیم»؛ (حَمْدًا نُنَعِّقُ بِهِ مِنْ أَلِيمِ نَارِ اللَّهِ إِلَى كَرِيمِ جِوَارِ اللَّهِ).

این کدام حمد است که انسان را از عذاب الیم الهی رها ساخته به جوار قرب و کرامت او می‌برد؟ به یقین حمدی است که آثار آن در سرتاپای وجود انسان در ظاهر و باطن او آشکار باشد و آزادی به معنای واقعی، که در کلمه «عتق» نهفته شده است، از وسوسه‌های شیطان و هوای نفس و گرفتاری در چنگال گناه برای او فراهم شود. به یقین چنین حمدی می‌تواند انسان را از عذاب دردناک الهی نجات دهد و به جوار قرب او رهنمون شود.

حقیقت «عتق» رهایی یافتن است که گاه درباره حیوانات و پرنندگان هنگامی که رها شوند یا پرواز کنند به کار می‌رود، سپس درباره انسان‌ها نیز به کار رفته و هنگامی که بردگان از قید و بند بردگی آزاد می‌شوند درباره آن‌ها تعبیر به «عتق» می‌شود.

«ألیم» به معنای دردناک است و اضافه آن به خداوند، شدت آن را می‌رساند. گاه گفته شده است که به معنای اسم فاعل «مولم» است و گاه گفته‌اند که صفت مشبّه می‌باشد، مانند «شریف».

منظور از «جوار حق» قرب پروردگار است و می‌دانیم که بندگان بر حسب اعمالشان از نظر قرب به خداوند که مبدأ فیض ازلی و ابدی و سرچشمه رحمت بی‌پایان است متفاوت‌اند.



سرانجام امام علیه السلام در ششمین حمد خود عرضه می‌دارد: «تو را حمدی می‌گوییم که با آن دوش به دوش ملائکه مقربین شویم و در کنار پیامبران مرسل در سرای جاویدانی که هرگز زوال ندارد و محل کرامتی که تغییر نمی‌پذیرد قرار

گیریم)؛ (حَمْدًا نَزَّاجِمٌ بِهِ مَلَائِكَتُهُ الْمُقَرَّبِينَ، وَ نُضَامٌ<sup>۱</sup> بِهِ أَنْبِيَاءُهُ الْمُرْسَلِينَ فِي دَارِ الْمُقَامَةِ الَّتِي لَا تَزُولُ، وَ مَحَلٌّ كَرَامَتِهِ الَّتِي لَا تَحُولُ).

این کدام حمد است که انسان را هم‌ردیف فرشتگان و دوش‌به‌دوش ملائکه مقربین و در کنار انبیای مرسلین در قیامت قرار می‌دهد؟ به یقین همان حمدی است که از ایمان و معرفت کامل سرچشمه می‌گیرد و آثار آن در زندگی مادی و معنوی انسان آشکار می‌شود و همه را به نور پروردگار روشن می‌سازد و رنگ الهی به خود می‌گیرد ﴿صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً﴾<sup>۲</sup>.

در ضمن باید توجه داشت که واژه «المرسلین» در «أَنْبِيَاءُهُ الْمُرْسَلِينَ» قید احترازی است، زیرا پیامبران الهی دو دسته بوده‌اند: دسته‌ای رسولان خداوند به سوی مردم بوده و وظیفه دعوت به سوی خدا داشتند و دسته‌ای این مأموریت را نداشتند، بلکه هرکس به سراغ آن‌ها می‌رفت، وظایف الهی را به او تذکر می‌دادند و به یقین، گروه اول مقام والاتری دارند که امام علیه السلام تقاضا می‌کند حمد او سبب شود که در کنار پیامبران مرسل قرار گیرد.

از مجموع این حمدهای شش‌گانه روشن شد که حمد و ثنای الهی انواع و اقسام و هر کدام از آن‌ها آثار و برکاتی دارد و امام علیه السلام تمام انواع حمد و ثنا و تمام آثار و برکات آن را در این دعای پر نور از خداوند تقاضا می‌کند و چه خوب است که گام جای گام آن امام بزرگوار بگذاریم و توفیق همه این حمدها را از خدا بخواهیم و از برکات آن بهره‌مند شویم.

شاهد این سخن حدیثی است که در کتاب الدعاء اصول کافی (جلد دوم) آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: این دعا را بعد از طلوع فجر (یا بعد از نماز صبح) می‌خوانی: «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا خَالِدًا مَعَ خُلُودِكَ وَ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا لَا مُنْتَهَى لَهُ

۱. «نضام» از ماده «ضم» از باب مفاعله و به معنای قرار گرفتن چیزی در کنار دیگری و منضم شدن به آن است.

۲. بقره، آیه ۱۳۸.



دُونَ رِضَاكَ وَ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا لَا أَمَدَ لَهُ دُونَ مَشِيئَتِكَ وَ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا لَا جَزَاءَ لِقَائِهِ إِلَّا رِضَاكَ؛ خداوندا! تو را حمدی می‌گویم که پایدار با پایداری وجود تو باشد و حمدی می‌گویم که پایانی جز رضای تو نداشته باشد و حمدی می‌گویم که هیچ زمانی پایانی جز مشیت تو بر آن نباشد و حمدی می‌گویم که پاداشی برای گوینده آن جز رضای تو نباشد.<sup>۱</sup>

البته گفتن حمد به زبان آسان است، اما آنچه مهم است حمدی است که در تمام وجود انسان اثر بگذارد و به دنبال آن، آثار و برکات فوق ظاهر شود و این امکان ندارد مگر با تهذیب کامل اخلاق و پرهیز از هرگونه هوی و هوس و معرفت کامل پروردگار.

امام علیه السلام در بخشی از این دعا حمد و ستایشی را برای خداوند عنوان کرد که انسان را از ظلمات برزخ رهایی می‌بخشد، در این جا این سؤال مطرح است که برزخ چیست و ظلمات آن کدام است؟

در این که میان دنیا و آخرت عالمی به نام برزخ وجود دارد، در میان علمای اسلام اتفاق نظر است، زیرا در آیات قرآن بارها به آن اشاره شده است، گاه با نام برزخ و گاه بدون این نام.

اما آیه‌ای که به صراحت از برزخ سخن می‌گوید آیه ۱۰۰ سوره مؤمنون است، آن جا که می‌فرماید: «وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» بعد از مردن پشت سر آنها برزخی است تا روزی که برانگیخته می‌شوند.

در آیات ۱۶۹ و ۱۷۰ آل عمران که از حیات جاویدان شهدا سخن می‌گوید، اشاره روشنی به عالم برزخ است می‌فرماید: «لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»؛ گمان مبر کسانی که در راه خدا شهید شدند مردگان‌اند. آن‌ها زنده‌اند و در نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند».

۱. کافی، ج ۲، ص ۵۴۷، ح ۵.

بدیهی است که حیات شهدا حیات جسمانی نیست، بلکه حیات روحانی و در همان عالم برزخ است.

حتی در مورد گنهکارانی مانند فرعون و اصحابش قرآن مجید اشاره به عذاب برزخی آن‌ها کرده و می‌فرماید: «النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ»؛ «هر صبح و شام، آن‌ها بر آتش عرضه می‌شوند و روزی که قیامت برپا شود خداوند دستور می‌دهد آل فرعون را در شدیدترین عذاب وارد کنید».<sup>۱</sup>

روشن است که با توجه به ذیل آیه، سخن از عذاب آل فرعون در قیامت نیست، بنابراین باید در عالم دیگری باشد که نام آن را برزخ می‌گذاریم. آیاتی که دلالت بر وجود عالم برزخ دارد منحصر به این آیات نیست و در بسیاری از آیات شواهدی بر آن وجود دارد.

اضافه بر این، روایات فراوانی دربارهٔ عالم برزخ از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام نقل شده است که مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب تجرید الاعتقاد ادعای تواتر آن‌ها را کرده است، می‌فرماید: «وعذابُ القبرِ واقعٌ بالإمكانِ وتواترُ السَّمْعُ بوقوعه».<sup>۲</sup>

مناسب است به بعضی از روایات مربوط به برزخ اشاره کنیم: در حدیثی از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «الْقَبْرُ إِمَّا رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّبْتِانِ؛ قبر، یا باغی از باغ‌های بهشت است یا حفره‌ای از حفره‌های دوزخ».<sup>۳</sup>

۱. مؤمن، آیه ۴۶.

۲. تجرید الاعتقاد، ص ۴۰۲.

۳. این حدیث در صحیح ترمذی ج ۴، ص ۵۵، ح ۲۵۷۹ و کتاب صفة القيامة، باب ۲۶ و در بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۱۸، ح ۱۳ آمده است.

در داستان جنگ بدر روایت جالبی دربارهٔ عالم برزخ در کتب شیعه و اهل سنت به این شرح آمده است: هنگامی که اجساد کشتگان مشرکان مکه را در چاهی ریختند پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در کنار چاه ایستاد و این جمله را فرمود: «يَا أَهْلَ الْقَلْبِ إِنَّا قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدْنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا؟ أَيُّ أَهْلِ چاه! آیا آنچه را که پروردگارتان به شما وعده داده بود حق یافتید؟ من که وعده پروردگارم را (در مورد پیروزی) حق یافتم».

در این جا جمعی از حاضران عرض کردند: ای رسول خدا! «هَلْ يَسْمَعُونَ؟» این ها سخن شما را می شنوند؟». «قَالَ: مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعٍ لِمَا أَقُولَ مِنْهُمْ وَلَكِنَّ الْيَوْمَ لَا يُجِيبُونَ؟ شما نسبت به آنچه می گویم از آن ها شنواتر نیستید، ولی آن ها پاسخ نمی گویند».<sup>۱</sup>

در روایت معروفی که در نهج البلاغه در کلمات قصار امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام آمده، می خوانیم: هنگام مراجعت از جنگ صفین در کنار قبرستانی که پشت دروازه کوفه بود ایستاد و با این کلمات با ارواح مردگان سخن گفت: «أَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ سَابِقٌ وَنَحْنُ لَكُمْ تَبَعٌ لَاحِقٌ أَمَّا الدُّورُ فَقَدْ سَكِنَتْ وَ أَمَّا الْأَزْوَاجُ فَقَدْ نَكِحَتْ وَ أَمَّا الْأَمْوَالُ فَقَدْ قُسِمَتْ هَذَا خَيْرٌ مَّا عِنْدَنَا فَمَا خَيْرٌ مَّا عِنْدَكُمْ؟ شما بر ما پیشی گرفتید و ما نیز به شما ملحق خواهیم شد. خانه هایتان را دیگران ساکن شدند، همسرانتان به همسری دیگران درآمدند و اموالتان در میان بازماندگانتان تقسیم شد. این ها خبرهایی است که نزد ما (در عالم دنیا) است، نزد شما چه خبر؟».

سپس رو به اصحاب خود کرد و فرمود: «أَمَّا لَوْ أُذِنَ لَهُمْ فِي الْكَلَامِ لَأَخْبَرُوكُمْ أَنَّ خَيْرَ الرِّزَادِ التَّقْوَى؛ آگاه باشید! اگر به آن ها اجازه سخن گفتن داده شود به شما خبر می دهند که بهترین زاد و توشه برای سفر آخرت تقوا و پرهیزکاری است».<sup>۲</sup>

۱. کنز العمال، ج ۱۵، ص ۵۴۶، ح ۴۲۱۰۹.

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۱۳۰.

این حدیث نیز به روشنی گواهی می‌دهد که علاوه بر این که عالم برزخ برای ارواح و مردگان واقعیت دارد، نوعی ارتباط نیز با این جهان می‌تواند داشته باشند.

در این زمینه روایات فراوان است؛ با ذکر حدیث دیگری این بحث را پایان می‌دهیم:

امام صادق علیه السلام فرمود: «الْبِرْزَخُ: الْقَبْرُ، وَ هُوَ الثَّوَابُ وَ الْعِقَابُ بَيْنَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ؛ برزخ همان عالم قبر است و ثواب و عقابی است که میان دنیا و آخرت وجود دارد»<sup>۱</sup>.

امام علیه السلام در دعای مورد بحث، اشاره به ظلمات برزخ می‌کند و حمد و ستایشی به پیشگاه خداوند عرضه می‌دارد که بتواند ظلمات برزخ را روشن سازد، ظلمات برزخ چیست؟ به یقین همان ظلمات گناهان و معاصی است که صحنه برزخ را برای انسان تاریک می‌کند و چیزی که می‌تواند ظلمات گناهان و معاصی را برطرف سازد حمد و ستایش پروردگار و توبه به درگاه اوست.

از این تعبیر استفاده می‌شود که در عالم برزخ افراد باید با نور ایمان و اعمال صالح فضای خود را روشن سازند، همان‌گونه که از آیه ۱۳ سوره حدید استفاده می‌شود که صحنه عالم قیامت نیز چنین است: «يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بَايَمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَسِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا»؛ «پاداش الهی روزی است که مردان و زنان با ایمان را می‌بینی که نورشان پیش رو و در سمت راستشان حرکت می‌کند و به آن‌ها گفته می‌شود: بشارت باد بر شما باغ‌های بهشتی که امروز در اختیار شماست، همان

۱. تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۵۵۳، ح ۱۲۲.

باغ‌هایی که نهرها از زیر درختان آن جاری است، جاودانه در آن خواهند ماند و این همان رستگاری بزرگ است. همان روزی که مردان و زنان منافق به مؤمنان می‌گویند: نگاهی به ما کنید تا از نور شما استفاده کنیم (و این طریق ظلمانی را بیماییم). به آن‌ها گفته می‌شود: برگردید (به دنیا) و نوری به دست آورید.

در روایات اسلامی درباره بعضی از اعمال نیز آمده است که آن‌ها نوری بر ظلمات قبر و قیامت می‌افکند، از جمله در حدیثی از امیرمؤمنان از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم که فرمود: «وَأَمَّا صَلَاةُ الْعِشَاءِ الْأَخْرَجَةِ فَإِنَّ لِقَبْرِ ظُلْمَةً وَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ ظُلْمَةً أَمْرِنِي رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ وَ أُمَّتِي بِهَذِهِ الصَّلَاةِ لِنُورِ الْقَبْرِ وَ يُعْطِينِي وَ أُمَّتِي النُّورَ عَلَى الصَّرَاطِ؛ اما نماز عشا برای آن تشریح شده است که برای قبر ظلمتی است و در روز قیامت نیز ظلمتی، پروردگار بزرگم به من و امتم امر کرده که این نماز را به جا آوریم تا قبر ما نورانی شود و به من و امتم نور در قیامت بر پل صراط بدهد».<sup>۱</sup>

از بعضی از روایات نیز استفاده می‌شود که آنچه ظلمات قیامت را برطرف می‌سازد (علاوه بر اعمال صالحه) ولایت اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ است.<sup>۲</sup>

### مواقف الأشهاد کجاست؟

«مواقف» جمع «موقف» به معنای محل توقف است و «اشهاد» جمع «شاهد» یا «شهید» است.

بنابراین، مواقف الأشهاد اشاره به جایگاهی است که گواهان در روز قیامت در آن جا می‌ایستند و بر اعمال افراد و امت‌ها شهادت می‌دهند.

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۱۳، ح ۶۴۳.

۲. تفسیر البرهان، ج ۵، ص ۲۸۶.

به هر حال، مواقف اشهاد جای بسیار حساس و خطرناکی است، و چه بسا مایهٔ رسوایی گروهی و افتخار گروه دیگری شود.

در قرآن نیز اشاره به قیام اشهاد در آیهٔ ۵۱ سورهٔ مؤمن شده است: «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ»؛ «ما رسولان خود و مؤمنان را در زندگی دنیا و در روزی که گواهان، قیام (برای گواهی) می‌کنند، یاری می‌دهیم». مفسران برای واژهٔ اشهاد تفسیرهای مختلفی دارند که می‌تواند همه در مضمون آیهٔ شریفهٔ فوق جمع باشد، از جمله:

۱. منظور، فرشتگان مراقب اعمال هستند.
۲. منظور، پیامبران‌اند که گواهان امت‌ها هستند.
۳. منظور، فرشتگان و پیامبران و مؤمنان‌اند که گواهان همهٔ انسان‌ها می‌باشند. این احتمال نیز داده شده که منظور، اعضای پیکر انسان است که هر کدام بعد از دیگری به اعمال انسان گواهی می‌دهد.

در نهایت نیز ممکن است اشهاد، مجموعهٔ آنچه را که گفته شده در بر گیرد. در ضمن باید توجه داشت که مواقف جمع موقف است و نشان می‌دهد که جایگاه‌های مختلفی برای شهادت شاهدان در قیامت وجود دارد و احتمالاً هر گروهی از این شاهدان در یکی از این مواقف شهادت می‌دهند.

تنها سؤالی که در این جا باقی می‌ماند این است که زندگی برزخی چگونه است؟ آیا بقاء روح است در عالم ارواح یا به صورت دیگری است؟

از بعضی از روایات اسلامی که مرحوم کلینی در کافی آورده است استفاده می‌شود که ارواح، بعد از جدا شدن از این بدن مادی عنصری در قالب لطیفی که قالب مثالی نام دارد، یعنی دقیقاً شبیه این قالب جسمانی است هر چند جسم مادی عنصری نیست، بلکه جسم لطیف مثالی است، قرار می‌گیرند و بنابراین نعمت‌ها و لذات آن‌ها و همچنین عذاب‌ها و کیفرهایشان متناسب با همان جسم مثالی است، نه متناسب با جسم مادی عنصری.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که راوی می‌گوید: نزد آن حضرت بودم، فرمود: مردم درباره ارواح مؤمنین چه می‌گویند؟ عرض کردم: می‌گویند: در سینه پرنده‌گان سبزی در قندیل‌هایی تحت عرش قرار می‌گیرند. امام علیه السلام فرمود: «سُبْحَانَ اللَّهِ، الْمُؤْمِنُ أَكْرَمُ عَلَى اللَّهِ مِنْ أَنْ يَجْعَلَ رُوحَهُ فِي حَوْصَلَةِ طَيْرٍ ... فَإِذَا قَبِضَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ صَيَّرَ تِلْكَ الرُّوحَ فِي قَالِبٍ كَقَالِبِهِ فِي الدُّنْيَا؛ خداوند منزّه از این گفتار است. مؤمن نزد خداوند گرامی‌تر از آن است که روحش را در سینه پرنده‌ای محبوس کند... هنگامی که خداوند متعال روح او را قبض می‌کند، آن را در قالبی مانند قالب این دنیا قرار می‌دهد»<sup>۱</sup>.

در حدیث دیگری می‌خوانیم که ابو بصیر می‌گوید: نزد امام صادق علیه السلام سخن از ارواح مؤمنین می‌گفتیم که آن‌ها پرنده‌گان سبزی هستند که در بهشت گردش می‌کنند و سرانجام به قندیل‌هایی زیر عرش منتقل می‌شوند. امام علیه السلام فرمود: «لَا إِدْنَ مَا هِيَ فِي حَوَاصِلِ طَيْرٍ؛ چنین نیست. آن‌ها در سینه پرنده‌ای نیستند. راوی می‌گوید: عرض کردم: آن‌ها کجا هستند؟ امام علیه السلام فرمود: فِي رَوْضَةٍ كَهَيْئَةِ الْأَجْسَادِ فِي الْجَنَّةِ؛ در قالبی مانند این جسم مادی قرار دارند و در بهشت‌اند (البته بهشت برزخی نه بهشت قیامت)<sup>۲</sup>. و این‌که در روایات دیده می‌شود که ارواح بعد از جدا شدن از بدن، گاه به سراغ قبرشان می‌آیند یا به سراغ بستگان‌شان و به آن‌ها سر می‌زنند، دلیل بر این است که منظور روح مجرد نیست، زیرا زمان و مکانی ندارد، بلکه روحی است که در قالب مثالی قرار گرفته که می‌تواند دارای زمان یا مکان باشد.

این سخن را با حدیثی از امام کاظم علیه السلام که نشان می‌دهد ارواح مؤمنان گاهی

۱. کافی، ج ۳، ص ۲۴۵، ح ۶.

۲. همان، ح ۷.

به سراغ خانواده‌های خود می‌آیند و از وضع حال آن‌ها باخبر می‌شوند پایان می‌دهیم: اسحاق بن عمار می‌گوید: از امام کاظم علیه السلام سؤال کردم: آیا میت به دیدار خانواده خود می‌آید؟ فرمود: آری! عرض کردم: چه زمانی؟ فرمود: گاهی جمعه‌ها و گاه یک‌بار در ماه و یا سال؛ به اندازه منزلتی که در پیشگاه خدا دارد (به او اجازه دیدار داده می‌شود). عرض کردم: به چه صورتی به سراغ آن‌ها می‌آید؟ فرمود: به صورت پرنده لطیفی که روی دیوارهای آن‌ها می‌نشیند و بر آن‌ها اشراف دارد. هرگاه آن‌ها را در حالت خوبی ببیند خوشحال می‌شود و اگر در حالت بد و نیازمندی ببیند محزون و غمگین می‌شود (منظور خوب و بد از جهت اطاعت و معصیت است)؛ (سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَيِّتِ يَزُورُ أَهْلَهُ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَقُلْتُ: فِي كَمْ يَزُورُ؟ قَالَ: فِي الْجُمُعَةِ وَ فِي الشَّهْرِ وَ فِي السَّنَةِ عَلَى قَدَرِ مَنْزِلَتِهِ. فَقُلْتُ: فِي أَيِّ صُورَةٍ يَأْتِيهِمْ؟ قَالَ: فِي صُورَةِ طَائِرٍ لَطِيفٍ يَسْقُطُ عَلَى جُدْرِهِمْ وَ يُشْرِفُ عَلَيْهِمْ فَإِنْ رَأَاهُمْ بِخَيْرٍ فَرِحَ وَإِنْ رَأَاهُمْ بِشَرٍّ وَ حَاجَةٍ حَزَنَ وَ اعْتَمَ).<sup>۱</sup>

### علیین کجاست؟

امام علیه السلام در عبارات فوق، حمدی را به پیشگاه خداوند عرضه می‌دارد که ما را به اعلی علیین، یعنی برترین مقام بالا و والا برساند.

«علیین» جمع «علی» (بر وزن ملی) در اصل از ماده «علو» به معنای بلندی گرفته شده و معمولاً اشاره به مکان‌های بلند و مرتفع است.

این واژه در قرآن مجید تنها دو بار در سوره مطفین آمده که هر دو اشاره به یک موضوع است؛ آن‌جا که می‌فرماید: «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَنْبِيَاءِ لَفِي عِلِّيْنِ وَ مَا أَذْرَاكَ مَا عِلِّيُونَ كِتَابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ»؛ «چنین نیست که آن‌ها می‌پندارند، به یقین



کتاب نیکان در علیین است و تو نمی دانی که علیین چیست، کتابی است نوشته شده که مقربان درگاه خداوند ناظر و شاهد و گواه بر آن اند.<sup>۱</sup>

مفسران برای علیین تفسیرهای مختلفی ذکر کرده اند، ولی از همه مناسب تر این است که علیین به منزله دیوان کل و دفتر کلی است که همه اعمال نیکان در آن ثبت است و این دیوان کل بسیار والامقام و در مقام قرب پروردگار است.

قابل توجه این که امام علیه السلام تعبیر به اعلی علیین می کند، یعنی بالاترین نقطه علیین و مفهوم این سخن این است که آن دیوان کل دارای مراتبی است؛ بخشی از آن برتر از بخش دیگر است و امام علیه السلام تقاضا می کند حمد او به درگاه پروردگار در آن بخش والای علیین قرار گیرد.

در ضمن باید توجه داشت که «علیین»، جمع مذکر «عاقل» است که به معنای اشخاص والامقام یا کتاب ها و نامه های والاقدر می باشد و هرگاه علیین را به آن دیوان کل تفسیر کنیم، مفهومش این است که آن دیوان کل نیز مرکب از بخش های مختلفی است که همه والاست، هرچند بعضی از بعضی والاتر است (دقت کنید).



۱. مطففین، آیات ۱۸ و ۲۱.

## بخش چهارم

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اخْتَارَ لَنَا مَحَاسِنَ الْخُلُقِ، وَ أَجْرَى عَلَيْنَا طَيِّبَاتِ الرِّزْقِ. ۱۷  
وَ جَعَلَ لَنَا الْفَضِيلَةَ بِالْمُلْكَةِ عَلَى جَمِيعِ الْخَلْقِ، فَكُلُّ خَلِيقَتِهِ مُنْقَادَةٌ لَنَا ۱۸  
بِقُدْرَتِهِ، وَ صَائِرَةٌ إِلَى طَاعَتِنَا بِعِزَّتِهِ.

## ترجمه

۱۷. حمد و سپاس، خداوندی راست که برای ما خُلق و خوی نیکو را برگزید و از روزی‌های پاک به ما ارزانی داشت.

۱۸. و برای ما این فضیلت را قرار داد که از تمام خلق برتریم و تمام مخلوقات او به قدرتش فرمان‌بردار ما هستند و به عزتش به‌سوی اطاعت ما حرکت می‌کنند.

## شرح و تفسیر

### سه موهبت عظیم الهی

امام علیه السلام در این بخش از دعا خداوند را به‌خاطر سه موهبت بزرگ و عظیم از مواهب الهی حمد و سپاس می‌گوید.

در بیان نعمت اول و دوم عرضه می‌دارد: «حمد و سپاس، خداوندی راست که برای ما خُلق و خوی نیکو را برگزید و از روزی‌های پاک به ما ارزانی داشت»؛ (وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اخْتَارَ لَنَا مَحَاسِنَ الْخُلُقِ، وَ أَجْرَى عَلَيْنَا طَيِّبَاتِ الرِّزْقِ).

جمله اول نشان می‌دهد که انسان بر حسب فطرت، خواهان اخلاق خوب است، عدالت و صداقت و امانت و وفا و محبت را دوست دارد و از رذایل اخلاقی، همچون حسد و تکبر و خیانت متنفر است.

تعبیر حدیث معروف نبوی: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ؛ من مبعوث شدم تا فضایل اخلاقی را تکمیل کنم»<sup>۱</sup> نشان می‌دهد که فضایل اخلاقی در فطرت آدمی وجود دارد و انبیا برای تکمیل و تکامل آن آمدند.

«وَيَذَكِّرُوهُمْ مَنَسِيَّ نِعْمَتِهِ ... وَيُثَبِّرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ؛ پیامبران برای این مبعوث شدند که نعمت‌های فراموش‌شده (از جمله فضایل اخلاقی فطری) را به یاد انسان بیاورند... و گنجینه‌های عقل‌ها را استخراج کنند (که بخشی از این گنجینه‌ها همان درک حسن و قبح و فضایل و رذایل و تمایل به فضایل و بیزاری از رذایل است)»<sup>۲</sup>.

بنابراین رذایل اخلاقی بر اثر انحرافات، تبلیغات سوء، محیط‌های آلوده و جاذبه‌های هوی پرستی به وجود می‌آید. درست همانند آب باران که از آسمان به صورت زلال نازل می‌شود، اما هنگامی که بر زمین‌های آلوده می‌ریزد آلوده می‌گردد.

اصولاً تعبیر به توبه و انابه در آیات و روایات که به معنای بازگشت است نشان می‌دهد که فطرت نخستین انسان پاک است، هنگامی که بر اثر گناه از آن دور می‌شود با استغفار سعی می‌کند به فطرت نخستین بازگردد.

تعبیر قرآن مجید درباره آفرینش انسان نیز که بعد از خلقت جسم او می‌فرماید: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»؛ «هنگامی که خلقت جسم انسان را کامل کردم و از روح شریفی در آن دمیدم»<sup>۳</sup> نشان می‌دهد که فطرت انسان از رذایل اخلاقی پاک است.

در تعدادی از نسخ صحیفه سجّادیه و شروح بر آن، به جای «خُلِقَ» واژه «خَلَقَ»

۱. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۸۲، ح ۱۷.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱.

۳. ص، آیه ۷۲.

آمده که اشاره به نیکویی خلقت انسان از نظر ظاهر و باطن است؛ انسان راست قامت است، نه مانند حیواناتی که با دست و پا راه می‌روند و نه مانند خزندگان که روی زمین می‌خزند، و از نظر فهم و شعور نیز بر همه حیوانات برتری دارد. قرآن مجید می‌گوید: ﴿وَصَوَّرَكُمُ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ﴾؛ «و شما را در عالم جنین صورتگری کرد، و تصویرتان را نیکو آفرید».<sup>۱</sup>

و نیز می‌فرماید: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾؛ «به یقین ما انسان را در بهترین شکل و نظام آفریدیم».<sup>۲</sup>

البته این حسن صورت و خلقت نیز از نعمت‌های بزرگ الهی است که باید خدا را به خاطر آن شکرگزاری کرد و حمد و سپاس گفت.

این احتمال نیز بعید به نظر نمی‌رسد که حسن خلقت، شامل ظاهر و باطن و خلق و خوی انسان نیز بشود. بنابراین زیبایی‌های خلقت انسان زیبایی‌های خلق و خوی او را نیز فرامی‌گیرد.

و نیز خداوند بر حسب طبیعت انسانی، غذاهای پاکیزه را نصیب او کرده و او را از خبائث باز داشته است: ﴿وَ يُجِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ﴾؛ «پیامبری که غذای‌های پاکیزه را برای آن‌ها حلال و خبائث و غذاهای آلوده را (همچون شراب و گوشت مردار و حیوانات درنده و امثال آن‌ها را) بر آنان تحریم کرده است».<sup>۳</sup>

در واقع امام علیه السلام حمد و ستایش خود را بر متنعم شدن به طیبات رزق از آیات قرآن مجید، از جمله آیه زیر الهام گرفته است: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾؛ «ما فرزندان

۱. غافر، آیه ۶۴.

۲. تین، آیه ۴.

۳. اعراف، آیه ۱۵۷.

آدم را گرامی داشتیم؛ و آن‌ها را در صحرا و دریا، بر مرکب‌های راهوار سوار کردیم؛ و از نعمت‌های پاکیزه به آنان روزی دادیم؛ و آن‌ها را بر بسیاری از موجوداتی که خلق کرده‌ایم، برتری بخشیدیم.<sup>۱</sup>

و در جایی دیگر پیامبران خود را مخاطب ساخته، می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُّوَا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ﴾؛ «ای پیامبران! از غذاهای پاکیزه بخورید، و عمل صالح انجام دهید، که من به آنچه انجام می‌دهید دانا هستم».<sup>۲</sup>

### منظور از طیبات رزق چیست؟

با مراجعه به قرآن مجید روشن می‌شود که «طیب» و «طیبات» معنای وسیعی دارد که هرچیز پاکیزه، مفید و قابل استفاده را شامل می‌شود. به‌عنوان مثال:

۱. غذاهای پاکیزه، همان‌گونه که در آیهٔ بالا<sup>۳</sup> آمده است.

۲. مسکن‌های خوب: ﴿وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ﴾.<sup>۴</sup>

۳. درخت بارور: ﴿كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ﴾.<sup>۵</sup>

۴. سخنان نیکو: ﴿وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ﴾.<sup>۶</sup>

۵. زنان و مردان صالح و پاک‌دامن: ﴿الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ﴾.<sup>۷</sup>

۶. حیات پربرکت: ﴿فَلَنُحْيِيَنَّهَا حَيَاةً طَيِّبَةً﴾.<sup>۸</sup>

۱. اسراء، آیهٔ ۷۰.

۲. مؤمنون، آیهٔ ۵۱.

۳. مؤمنون، آیهٔ ۵۱.

۴. صف، آیهٔ ۱۲.

۵. ابراهیم، آیهٔ ۲۴.

۶. حج، آیهٔ ۲۴.

۷. نور، آیهٔ ۲۶.

۸. نحل، آیهٔ ۹۷.

۷. غذای حلال: ﴿وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلالًا طَيِّبًا﴾.<sup>۱</sup>

۸. خاک پاکیزه: ﴿فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا﴾.<sup>۲</sup>

۹. سرزمین حاصلخیز: ﴿وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ﴾.<sup>۳</sup>

۱۰. بادهای موافق که به سوی مقصد می‌وزد و کشتی‌ها را به مقصودشان

می‌رساند: ﴿وَ جَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ﴾.<sup>۴</sup>

۱۱. فرزندان صالح: ﴿ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً﴾.<sup>۵</sup>

۱۲. شهر آباد و امن و امان: ﴿بَلَدَةً طَيِّبَةً وَ رَبُّ غَفُورٌ﴾.<sup>۶</sup>

بی‌شک همه این‌ها معنای جامعی دارند که هر چیز خوب و مفید و پاکیزه را شامل می‌شوند و به اصطلاح، مشترک معنوی است نه مشترک لفظی. بنابراین، آنچه امام علیه السلام از خداوند در این دعا تقاضا کرده می‌تواند شامل همه این امور باشد.

توجه به این نکته نیز لازم است که نقطه مقابل طیب، «خبیث» است و طیب تمام روزی‌های پاکیزه مادی و معنوی را شامل می‌شود. اضافه بر این، اموری هست که اسلام آن‌ها را جزء خبائث شمرده، در حالی که از نظر عرفی ممکن است آن را خبیث ندانیم. مثلاً در روایات، شراب «ام الخبائث؛ مادر پلیدی‌ها»، شمرده شده<sup>۷</sup> در حالی که ممکن است گروه‌های زیادی باشند که آن را جزء خبائث نشمرند.

۱. مائده، آیه ۸۸.

۲. مائده، آیه ۶.

۳. اعراف، آیه ۵۸.

۴. یونس، آیه ۲۲.

۵. آل عمران، آیه ۳۸.

۶. سبأ، آیه ۱۵.

۷. بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۴۹۰، ح ۲۸.

ممکن است گفته شود: با مطالعات گسترده‌ای که دانشمندان کرده‌اند ثابت شده است که مشروبات الکلی دارای مفاصد زیادی است، بنابراین آن هم می‌تواند خبیث عرفی باشد.

ولی حیواناتی که مثلاً بدون نام خدا ذبح شده‌اند یا هنگام ذبح رو به قبله نبوده یا به دست مسلمان ذبح نشده‌اند، همه از نظر شرع مقدس جزء خبائث است و خوردن آن ممنوع می‌باشد، در حالی که ممکن است عرف عام به این حقیقت نرسیده باشد، ولی خالق حکیم و عالم جهان هستی که از همه چیز آگاه است آن را جزء خبائث شمرده است.

و در سومین موهبت عرضه می‌دارد: «حمد و سپاس برای خداوندی که برای ما این فضیلت را قرار داد که از تمام خلق برتریم و تمام مخلوقات او به قدرتش فرمان‌بردار ما هستند و به عزتش به سوی اطاعت ما حرکت می‌کنند»؛ (وَجَعَلَ لَنَا الْفَضِيلَةَ بِالْمَلَكَةِ<sup>۱</sup> عَلَى جَمِيعِ الْخَلْقِ، فَكُلُّ خَلِيقَتِهِ مُنْقَادَةٌ لَنَا بِقُدْرَتِهِ، وَ صَائِرَةٌ إِلَى طَاعَتِنَا بِعِزَّتِهِ).

همان‌گونه که قرآن مجید می‌فرماید: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً»؛ «ما فرزندان آدم را گرمی داشتیم؛ و آن‌ها را در صحرا و دریا، بر مرکب‌های راهوار سوار کردیم؛ و از نعمت‌های پاکیزه به آنان روزی دادیم؛ و آن‌ها را بر بسیاری از موجوداتی که خلق کرده‌ایم، برتری بخشیدیم».<sup>۲</sup>

۱. در لسان العرب، ج ۱۰، ص ۴۹۳ آمده است که «مَلَكَةٌ» و مشتقات آن همه به معنای مالکیت یا سلطه بر چیزی است و اما «مَلَكَةٌ» به معنای صفت راسخ در نفس، تعبیری است که بعداً در کلمات علمای اخلاق پیدا شده است و به یقین در عبارت بالا به قرینه جمله «فَكُلُّ خَلِيقَتِهِ مُنْقَادَةٌ لَنَا بِقُدْرَتِهِ» که با فاء تفریع آمده، به همان معنای مالکیت و سلطه می‌باشد.

۲. اسراء، آیه ۷۰.

و نیز آیاتی در قرآن مجید نشان می‌دهد که همه موجودات به فرمان الهی مسخر فرمان انسان‌اند و این نعمت بزرگی است که امام علیه السلام خدا را به خاطر آن حمد و سپاس می‌گوید.

### آیات تسخیر

امام علیه السلام در این حمد و سپاس خود، به درگاه خداوند، یکی از مسائلی را که در خور حمد و سپاس دانسته، تسلط انسان بر همه موجودات به فرمان خدا برای انسان‌ها می‌داند.

این سخن در واقع برگرفته از آیات تسخیر در قرآن مجید است که گاه به صورت عام آمده و گاه به صورت خاص به تک تک موجودات زمین و آسمان اشاره کرده و آن‌ها را مسخر فرمان انسان می‌شمارد:

در سوره ابراهیم روی شش چیز تکیه شده است:

کشتی‌ها «وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ»؛<sup>۱</sup>

نهرها «وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ»؛<sup>۲</sup>

خورشید و ماه «وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبِينَ»؛<sup>۳</sup>

شب و روز «وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ»؛<sup>۴</sup>

دریاها «وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لَنَا كُلُّوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا»؛<sup>۵</sup>

چهارپایان «كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»؛<sup>۶</sup>

۱. ابراهیم، آیه ۳۲.

۲. ابراهیم، آیه ۳۲.

۳. ابراهیم، آیه ۳۳.

۴. ابراهیم، آیه ۳۳.

۵. نحل، آیه ۱۴.

۶. حج، آیه ۲۶.



و گاه به زمین و تمام موجودات روی آن اشاره کرده، می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ﴾<sup>۱</sup>.

و بالاخره همه موجودات زمین و آسمان؛ همان‌گونه که سوره جاثیه می‌فرماید: ﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ﴾؛ «او آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، همه را از جانب خویش مسخّر شما ساخته است»<sup>۲</sup>.

اکنون بینیم منظور از تسخیر چیست؟

در بعضی از آیات فوق تصریح شده است که منظور، استفاده از منافع آن است، همان‌گونه که درباره دریاها آمده است؛ می‌فرماید: خداوند دریا را مسخّر شما کرد تا از گوشت‌های تازه در آن بهره‌مند شوید و زینت‌آلات (مانند مروارید) از آن استخراج کنید: ﴿وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لَكُمْ لِيَكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاحِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾؛ «او کسی است که دریا را مسخّر شما ساخت تا از آن، گوشت تازه بخورید؛ و زیوری که آن را بر خود می‌پوشانید، همچون مروارید، از آن استخراج کنید؛ و کشتی‌ها را می‌بینی که سینه دریا را می‌شکافند تا شما به تجارت پردازید و از فضل خدا بهره‌گیرید؛ شاید شکر او را به‌جای آورید»<sup>۳</sup>. بنابراین، تسخیر، به همان معنای بهره‌مندی است.

تسخیر نهرها، هم به معنای استفاده از آب آن برای شرب و زراعت است و هم کشتی‌رانی بر صفحه آن‌ها و هم بهره‌مند شدن از ماهیان آن‌ها. در مورد چهارپایان و قربانی، تسخیر به معنای استفاده کردن از گوشت

۱. حج، آیه ۶۵.

۲. جاثیه، آیه ۱۳.

۳. نحل، آیه ۱۴.

آن‌هاست و در بعضی دیگر از آیات قرآن اشاره به بهره‌گیری از آن‌ها برای سواری و یا حمل بارها شده است، می‌فرماید: ﴿لَتَسْتَوُوا عَلَىٰ ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَ تَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ﴾؛ «تا بر پشت آن‌ها به خوبی قرار گیرید؛ سپس هنگامی که بر آن‌ها قرار گرفتید، نعمت پروردگارتان را یاد کنید و بگویید: پاک و منزّه است کسی که این را مسخر ما ساخت، وگرنه ما توانایی تسخیر آن را نداشتیم».<sup>۱</sup>

در مورد شب و روز، بهره‌مند شدن از نورانیت روز برای فعالیت‌های مختلف زندگی و بهره‌مندی از تاریکی شب برای آرامش و استراحت است. تسخیر آفتاب و ماه به معنای استفاده کردن از منافع مختلف آن‌هاست، از جمله نورافشانی، تربیت موجودات به وسیله آفتاب، پیدا کردن راه‌ها در تاریکی شب به وسیله نور ماه و همچنین بهره‌گیری از آن دو برای نگه داشتن تاریخ زندگی و آنچه مربوط به زندگی است: ﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَ الْقَمَرَ نُورًا وَ قَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسَابِ﴾؛ «او کسی است که خورشید را روشنایی بخش، و ماه را نورافشان قرار داد؛ و برای آن منزلگاه‌هایی مقدر کرد، تا عدد سال‌ها و حساب زمان را بدانید».<sup>۲</sup>

منظور از تسخیر کشتی‌ها، بهره‌گیری از آن‌ها برای مسافرت انسان‌ها و حمل بارهاست، چراکه جابه‌جایی انسان‌ها و بارها به وسیله کشتی‌ها بسیار گسترده‌تر از وسایل دیگر است.

و اما در مورد ستارگان که در آیه شریفه سوره نحل آمده است: ﴿وَ النَّجْمُ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ﴾؛ «ستاره‌ها به فرمان خدا مسخر شماس»<sup>۳</sup>، اشاره به همان چیزی

۱. زخرف، آیه ۱۳.

۲. یونس، آیه ۵.

۳. نحل، آیه ۱۲.

است که در آیه ۹۷ سوره انعام آمده است: «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ»؛ «او کسی است که ستارگان را برای شما قرار داد، تا در تاریکی‌های خشکی و دریا، به وسیله آن‌ها راه یابید!».

در آن زمان که هنوز قطب‌نما اختراع نشده بود، بهترین راه برای پیدا کردن جاده‌ها در صحرا و دریا ستارگان ثابت آسمان بودند و کسانی که به جایگاه این ستارگان آشنا بودند به خوبی راه را پیدا می‌کردند که به سوی مشرق می‌خواهند بروند یا مغرب یا شمال یا جنوب و اکنون که قطب‌نماها در دریا و صحرا راه را نشان می‌دهند باز هم استفاده از موقعیت ستارگان برای اطمینان خاطر، جای تردید ندارد.



## بخش پنجم

﴿١٩﴾ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَغْلَقَ عَنَّا بَابَ الْحَاجَةِ إِلَّا إِلَيْهِ، فَكَيْفَ نُطِيقُ حَمْدَهُ أَمْ مَتَى نُؤَدِّي شُكْرَهُ لَا، مَتَى.

## ترجمه

۱۹. حمد و ستایش برای خداوندی است که درهای نیاز را جز به سوی خود به روی ما بسته است. با این حال چگونه می‌توانیم حمد او را به جا آوریم یا در چه زمانی شکر او را ادا کنیم؟ نه! هرگز! در چه زمانی؟

## شرح و تفسیر

### قادر بر شکر او نیستیم

امام علیه السلام در بخش دیگری از این دعا که مجموعه‌ای از حمد و سپاس الهی است عرضه می‌دارد: «حمد و ستایش برای خداوندی است که درهای نیاز را جز به سوی خود به روی ما بسته است»؛ (وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَغْلَقَ عَنَّا بَابَ الْحَاجَةِ إِلَّا إِلَيْهِ).

عدم نیاز به غیر او از بزرگترین نعمت‌های خداست. غیر او همه محتاج‌اند و دست حاجت به سوی محتاج دراز کردن در شأن انسانی که اشرف مخلوقات است نمی‌باشد.

درست است که نیاز در درون ذات ممکن الوجود نهفته است و به تعبیر دیگر، سر تا پای او نیاز است، ولی این نیازمند نباید دست نیاز به سوی نیازمند دیگری دراز کند، بلکه باید دستان نیاز خود را به درگاه بی‌نیاز دراز کند.

ممکن است گفته شود که ما در زندگی خود از یک سو نیازمند آب و هوا و غذا و اسباب معاش و انواع داروها و همچنین علم و دانش هستیم. این‌ها نیازهای طبیعی ماست.

از سویی دیگر، در زندگی اجتماعی نیاز انسان‌ها به یکدیگر قابل انکار نیست. بنابراین چگونه امام علیه السلام می‌فرماید: حمد و سپاس برای خداوندی که درهای نیاز را به روی ما از غیر خودش بسته و تنها به سوی خود گشوده است.

البته نیاز به عوامل و اسباب طبیعی در واقع نیاز به خداست، زیرا خداوند آن‌ها را آفریده، و اما نیاز انسان‌ها به یکدیگر در واقع یک نوع نیاز متقابل و به تعبیر دیگر، به صورت داد و ستد است که نیاز محسوب نمی‌شود. اگر چیزی می‌گیرد، چیزی در مقابل آن می‌دهد، بنابراین اگر انسان، سستی و تنبلی را از خود دور کند و سعی و تلاش را به کار گیرد و اگر از دیگران استفاده می‌کند فایده‌ای به آن‌ها برساند، او به غیر خدا محتاج نیست. امام علیه السلام در واقع انگشت روی این نعمت بزرگ که مهم‌ترین افتخار انسان است گذاشته و آن را قدر می‌شمارد.

و به تعبیر دیگر، اگر در وجود من از نظر زندگی اجتماعی نیاز به دیگران آفریده شده، خداوند دیگران را هم همین‌گونه آفریده، یعنی آن‌ها را به دنبال من می‌فرستد و مرا به دنبال آن‌ها. بنابراین این هم از سوی خداست.

و این‌که در دعای سیزدهم آمده است که امام علیه السلام عرضه می‌دارد: «اللَّهُمَّ يَا مُتَّهَىٰ مَطْلَبِ الْحَاجَاتِ وَ يَا مَنْ عِنْدَهُ نَيْلُ الطَّلِبَاتِ؛ ای خداوندی که همه نیازها به تو ختم می‌شود و رسیدن به خواسته‌ها تنها نزد اوست» اشاره به همین مطلب است. البته نمی‌توان انکار کرد افرادی که بر اثر سستی و تنبلی و تن دادن به بیکاری دست نیاز به سوی دیگران دراز می‌کنند از مسیر آفرینش الهی منحرف شده‌اند، زیرا خداوند آن‌ها را بی‌نیاز آفریده و همان‌گونه که گفتیم نیازهای متقابل نیاز نیست؛ نوعی همکاری و داد و ستد است. البته در این‌گونه موارد نیز اگر درست

بنگریم کسی که دست نیاز به سوی دیگری دراز می‌کند و او وی را کمک می‌نماید، آن هم به لطف پروردگار و عنایات اوست.

سپس امام علیه السلام به عدم توانایی انسان نسبت به ادای شکر الهی اشاره کرده و در یک عبارت کوتاه و جذاب می‌فرماید: «(با این حال) چگونه می‌توانیم حمد او را به جا آوریم یا در چه زمانی شکر او را ادا کنیم؟ نه! هرگز! در چه زمانی؟»؛ (فَكَيْفَ نُطِيقُ حَمْدَهُ أَمْ مَتَى نُؤَدِّي شُكْرَهُ لَا، مَتَى).

## نکته‌ها

### ۱. همه به او نیاز مندند

علاوه بر این که براهین فلسفی به روشنی ثابت می‌کند که ذات پاک او واجب الوجود و غیر او همه ممکن الوجودند و همه کائنات پیوسته فیض وجود را از او می‌گیرند، نه این که خداوند آن‌ها را ایجاد می‌کند و می‌توانند به‌طور مستقل مدتی به وجود خود ادامه دهند، بلکه هر لحظه وجود خود را از او می‌گیرند، همان‌گونه که لامپ‌ها به واسطه اتصال به مبدأ مولد برق لحظه به لحظه روشنایی را از آن کسب می‌کنند، به گونه‌ای که اگر رابطه آن‌ها یک لحظه بریده شود خاموش می‌شوند. به تعبیر دیگر، ممکن الوجود سر تا پا نیاز است و احتیاج.

اگر ممکنات بعضی به بعض دیگر نیازمند شوند هنگامی که سلسله مراتب را دنبال می‌کنیم می‌بینیم آن هم به ذات بی‌نیاز واجب الوجود بازمی‌گردد.

از نظر تجربیات عادی نیز همین است. هنگامی که به سر تا پای خود و تمام اطراف خود نگاه کنیم جز نیاز و حاجت چیزی به چشم نمی‌خورد و هنگامی که راه برطرف کردن نیازها را دنبال کنیم باز می‌بینیم به ذات خداوندی برمی‌گردد که از همگان بی‌نیاز و بر همه مشفق است.

قرآن مجید نیز در یک جمله گویا می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾؛ «ای مردم! شما همگی نیازمند خداید؛ تنها خداوند است که بی‌نیاز و ستوده است».<sup>۱</sup> این همان فقری است که پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در آن حدیث معروف، به آن افتخار کرده است، می‌فرماید: «الْفَقْرُ فَخْرِي؛ نیاز من به ذات خداوند مایه افتخار من است».<sup>۲</sup>

البته فقر شاخه‌های زیادی دارد که از همه مهم‌تر فقر ذاتی است که انسان در اصل وجودش نیازمند واجب الوجود است و سپس فقر علمی و فرهنگی، فقر مادی و اقتصادی، فقر اخلاقی و روانی که با کمک اسبابی که خداوند آفریده می‌توان از آن‌ها کاست.

امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام در مناجات معروف خود به پیشگاه خداوند چنین عرضه می‌دارد: «مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ أَنْتَ الْغَنِيُّ وَأَنَا الْفَقِيرُ وَهَلْ يَرْحَمُ الْفَقِيرَ إِلَّا الْغَنِيُّ؛ مولای من، مولای من! تویی بی‌نیازی و من فقیر. آیا به فقیر کسی جز غنی و بی‌نیاز رحم می‌کند؟». امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام نیز در دعای معروف عرفه عرضه می‌دارد: «إِلَهِي أَنَا الْفَقِيرُ فِي غِنَايَ فَكَيْفَ لَا أَكُونُ فَقِيرًا فِي فَقْرِي؛ خداوندا! من هنگامی که غنی باشم در واقع فقیر و نیازمندم، پس چگونه هنگامی که فقیرم، فقیر نباشم؟». احساس فقر الی الله و عدم نیاز به غیر او به انسان چنان شخصیت والایی می‌دهد که حاضر نیست سر در برابر مخلوقی خم کند و از خداوند غنی بی‌نیاز غافل شود.

این حقیقت را امام سجّاد عَلَيْهِ السَّلَام به زیباترین وجهی در دعای معروف ابو حمزه بیان کرده است؛ عرضه می‌دارد: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَكَلَّنِي إِلَيْهِ فَأَكْرَمَنِي وَ لَمْ يَكِلْنِي إِلَى النَّاسِ فَيَهِينُونِي؛ حمد و سپاس برای خداوندی است که مرا به خودش واگذار کرد و گرامی داشت و به مردم واگذار نکرد که مرا خوار بشمارند».

۱. فاطر، آیه ۱۵.

۲. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۳۰.

## ۲. چه زمانی می‌توانیم حق شکرش را ادا کنیم؟

از آن‌جا که امام علیه السلام در این بخش از دعا به نعمت بسیار مهمی که استغنا از غیر اوست اشاره کرده، به دنبال آن عرضه می‌دارد: چگونه می‌توانیم شکر این نعمت عظیم را به جا آوریم؟ چه زمانی؟ هرگز!

پیش از این درباره شکر نعمت در بخش‌های گذشته همین دعا سخن گفتیم. روایت دیگری در این زمینه از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «فِيمَا أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى مُوسَى عليه السلام: يَا مُوسَى أَشْكُرْنِي حَقَّ شُكْرِي فَقَالَ: يَا رَبِّ وَكَيْفَ أَشْكُرُكَ حَقَّ شُكْرِكَ وَ لَيْسَ مِنْ شُكْرٍ أَشْكُرُكَ بِهِ إِلَّا وَ أَنْتَ أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ؟ قَالَ: يَا مُوسَى الْآنَ شَكَرْتَنِي حِينَ عَلِمْتَ أَنَّ ذَلِكَ مِنِّي؛ خداوند متعال به موسی وحی کرد: ای موسی! حق شکر مرا به جای آور! عرض کرد: چگونه حق شکر تو را به جا آورم در حالی که هر شکر نعمت تازه‌ای است که به من داده‌ای؟ فرمود: ای موسی! اکنون شکر مرا به جای آوردی، چون می‌دانی همین توفیق نیز از من است!». <sup>۱</sup> بنابراین همین اندازه که بدانیم از ادای حق شکر او عاجزیم نهایت کاری است که از ما در مقام ادای شکر او ممکن است برآید.

این سخن جای تعجب ندارد، زیرا ما غرق نعمت‌های خداوند هستیم و در هر لحظه هزاران هزار از نعمت‌های او ما را احاطه می‌کند. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «فِي كُلِّ نَفْسٍ مِنْ أَنْفَاسِكَ شُكْرٌ لَازِمٌ لَكَ بَلْ أَلْفٌ وَ أَكْثَرُ وَ أَدْنَى الشُّكْرِ رُؤْيَةُ النُّعْمَةِ مِنَ اللَّهِ مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ يَتَعَلَّقُ الْقَلْبُ بِهَا دُونَ اللَّهِ وَ الرَّضَا بِمَا أَعْطَاهُ وَ أَنْ لَا تَعْصِيَهُ بِنِعْمَتِهِ وَ تُخَالِفَهُ بِشَيْءٍ مِنْ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ بِسَبَبِ نِعْمَتِهِ وَ كُنْ لِلَّهِ عَبْدًا شَاكِرًا عَلَى كُلِّ حَالٍ تَجِدِ اللَّهَ رَبًّا كَرِيمًا عَلَى كُلِّ حَالٍ؛ در هر نفسی از نفس‌های تو شکر لازم است، بلکه هزار نعمت و بیشتر، و کمترین شکر این است که بدانی این نعمت‌ها از خداست، بی‌آنکه قلب تو مشغول غیر از خدا شود، و راضی به عطای

۱. کافی، ج ۲، ص ۹۸، ح ۲۷.



او باشی و با استفاده از نعمتش او را معصیت نکنی و به مخالفت با امر و نهی از او امر و نواهی اش با استفاده از نعمت او نپردازی. در هر حالی بنده شاکری برای خدا باش که او را پروردگاری کریم در هر حالی خواهی یافت»<sup>۱</sup>.

این نکته نیز شایان دقت است که قدردانی از کسانی که وسیله نعمتی برای انسان هستند نیز شاخه‌ای از شکر خداوند است. همان‌گونه که در حدیثی از امام سجّاد علیه السلام آمده است: «أَشْكُرُكُمْ لِلَّهِ، أَشْكُرُكُمْ لِلنَّاسِ؛ از همه شما شکرگزارتر در پیشگاه خدا کسی است که بیشتر از خدمات مردم نسبت به خودش، قدردانی و شکرگزاری کند»<sup>۲</sup>.

از تاریخ ائمه هدی استفاده می‌شود که آن‌ها در ادای شکر خدا بسیار تعجیل می‌کردند؛ چنان‌که در روایت جالبی می‌خوانیم که یکی از یاران امام باقر علیه السلام می‌گوید: نزد امام باقر علیه السلام در مسیر مدینه بودم. ناگهان دیدم امام علیه السلام به سجده افتاد (و خدا را شکر و سپاس فراوان گفت) هنگامی که سر برداشت رو به من کرد و فرمود: شاید از این که دیدی من در میانه راه ناگهان سجده کردم تعجب کردی؟ عرض کردم: آری! فرمود: «ذَكَرْتُ نِعْمَةَ أَنْعَمَهَا اللَّهُ عَلَيَّ فَكَرِهْتُ أَنْ أَجُوزَ حَتَّى أُؤَدِّيَ شُكْرَهَا؛ به یاد یکی از نعمت‌های مهم پروردگار نسبت به خودم افتادم. خوش نداشتم که بگذرم و شکر آن نعمت را ادا نکنم»<sup>۳</sup>.

بنابراین تشکر از معلم و استاد که نعمت علم را در اختیار انسان گذاشته و از پدر و مادر که او را با نعمت تربیت و پرورش متنعم ساخته و از تمام کسانی که امنیت را در محیط فراهم می‌کنند و نیازهای مردم را برطرف می‌سازند، و مانند این‌ها شاخه‌ای از شکر خداست و البته همه این‌ها نیز به ذات پاک پروردگار برمی‌گردد.

۱. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۵۲، ح ۷۷.

۲. کافی، ج ۲، ص ۹۹، ح ۳۰.

۳. بحار الانوار، ج ۸۳، ص ۲۲۰، ح ۳۹.

## بخش ششم

﴿٢٠﴾ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَكَّبَ فِيْنَا آلَاتِ الْبَسْطِ، وَ جَعَلَ لَنَا اَدْوَاتِ الْقَبْضِ،  
وَ مَتَّعَنَا بِاَرْوَاحِ الْحَيَاةِ، وَ اَثَبَتَ فِيْنَا جَوَارِحَ الْاَعْمَالِ، وَ عَدَّانَا بِطَيِّبَاتِ  
الرِّزْقِ، وَ اَعْنَانَا بِفَضْلِهِ، وَ اَقْنَانَا بِمَنِّهِ.

﴿٢١﴾ ثُمَّ اَمَرْنَا لِيَحْتَبِرَ طَاعَتَنَا، وَ نَهَانَا لِيَبْتَلِيَ شُكْرَنَا، فَخَالَفْنَا عَنْ طَرِيقِ اَمْرِهِ،  
وَ رَكِبْنَا مُثُونَ زَجْرِهِ، فَلَمْ يَبْتَدِرْنَا بِعُقُوبَتِهِ، وَ لَمْ يُعَاجِلْنَا بِنِقْمَتِهِ، بَلْ  
تَأَنَّنَا بِرَحْمَتِهِ تَكْرُمًا، وَ اِنْتَظَرَ مُرَاجَعَتَنَا بِرَأْفَتِهِ حِلْمًا.

## ترجمه

٢٠. حمد و شکر مخصوص خداوندی است که در ما ابزار گشودن و نیز ادوات و آلات جمع کردن را قرار داد و ما را از ارواح زندگی برخوردار ساخت و اعضا برای انجام اعمال مختلف را در وجود ما مستقر کرد و از ارزاق پاکیزه به ما غذا داد و به فضلش ما را بی نیاز گردانید و به من و وکرمش نخائری پرارزش به ما بخشید.

٢١. سپس خداوند ما را امر کرد تا اطاعت ما را بیازماید و نهی کرد تا شکر ما را در برابر نعمت‌هایش امتحان کند، هرچند ما از مسیر امر او منحرف شدیم و با نواهی او به مخالفت برخاستیم و با این حال که ما خلاف فرمان او عمل کرده‌ایم در عقوبت ما تسریع نکرد و در مجازات ما عجله ننمود، بلکه به مقتضای رحمت و کرامتش آن را به تأخیر انداخت و به سبب رأفت و حلمش در انتظار بازگشت ما بود (چه خدای رحیم و کریمی!).

## شرح و تفسیر

### هفت موهبت مهم الهی

امام علیه السلام در بخش ششم از این دعای پربار به هفت نعمت مهم دیگر اشاره کرده، خدا را برای آن شکر می‌گوید و سپس آن را مقدمه‌ای برای آزمایش‌های بزرگ الهی می‌شمارد. عرضه می‌دارد: «حمد و شکر مخصوص خداوندی است که در ما ابزار گشودن و نیز ادوات و آلات جمع کردن را قرار داد و ما را از ارواح زندگی برخوردار ساخت و اعضا برای انجام اعمال مختلف را در وجود ما مستقر کرد و از ارزاق پاکیزه به ما غذا داد و به فضلش ما را بی‌نیاز گردانید و به من و کرمش ذخائری پرارزش به ما بخشید»؛ (وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَكَّبَ فِيْنَا آلَاتِ الْبَسْطِ، وَ جَعَلَ لَنَا أَدْوَاتِ الْقَبْضِ، وَ مَتَّعَنَا بِأَرْوَاحِ الْحَيَاةِ، وَ أَثْبَتَ فِيْنَا جَوَارِحِ الْأَعْمَالِ، وَ عَذَّانَا بِطَيِّبَاتِ الرِّزْقِ، وَ أَعْنَانَا بِفَضْلِهِ، وَ أَفْئَانَا بِمَنْنِهِ).

اکنون لازم است به شرح این نعمت‌های هفت‌گانه بپردازیم.

امام علیه السلام در نعمت اول و دوم به عوامل قبض و بسط جسمانی و روحانی اشاره می‌کند و خدا را به خاطر در اختیار داشتن این ابزار و آلات و عوامل مختلف سپاس می‌گوید.

هنگامی که ما نماز می‌خوانیم؛ رکوع و سجود و قیام و قعود به جا می‌آوریم، غالباً توجه نداریم که عوامل مختلفی در بدن ما از عضلات گرفته تا اعصاب و تاندوم‌ها هر کدام باید حرکت خاصی داشته باشند تا بتوان ایستاد و با حرکات پیچیده دیگری بتوان رکوع و سجود کرد.

و یا هنگامی که به سوی مقصدی با عجله می‌رویم پاهای ما مرتب حرکت می‌کند و دست‌ها به آن‌ها یاری می‌دهند، چشم و گوش مراقب مسیرند و همه این‌ها با یکدیگر همکاری می‌کنند تا انسان بتواند مسیری را طی کند. ستایش مخصوص خداوندی است که این همه عوامل و ابزار را در انسان قرار داد بی‌آن‌که انسان، خود به آن توجه داشته باشد.

اضافه بر این، در روح ما نیز عوامل مختلف قبض و بسط وجود دارد. علوم و دانش‌های ما، تجربیات و صفات مختلف روحی، که در جای خود عامل بسط و گشایش است، مانند، شجاعت و شهامت، ابتکار، آینده‌نگری و ... و گاه همین عوامل سبب قبض می‌شود، در آن جایی که لازم است انسان خود را جمع و جور کند و از مسأله کوچک یا بزرگی دور سازد. این ابزار و آلات و عوامل مختلف به صورت ناخودآگاه در جسم و روح ما فعال‌اند و غالباً ما از آن‌ها بی‌خبریم.

مثلاً هنگامی که می‌خواهیم به سوی مقصدی حرکت کنیم، توجه ما فقط به آن مقصد است در حالی که برای راه رفتن، تعداد زیادی از ماهیچه‌های پا و ران و بدن باید با نظم خاصی فعالیت کنند، ولی ما از آن‌ها بی‌خبریم. مغز ما تنها یک فرمان صادر می‌کند و آن این‌که به سوی فلان مقصد حرکت کنیم، ولی به‌طور ناآگاه تمام فرمان‌های لازم برای این حرکت صادر می‌شود.

از بعضی از منابع لغت استفاده می‌شود که آلات و ادوات، معنای واحدی دارند و به معنای ابزار و اسبابی هستند که انسان با کمک آن‌ها کاری را انجام می‌دهد و استفاده از دو لفظ متفاوت که معنای واحدی دارند، به‌خاطر رعایت بلاغت است.

در نعمت سوم، سخن از ارواح حیات است. ارواح جمع روح است و ظاهراً اشاره به ارواح سه‌گانه‌ای است که انسان دارد: روح نباتی که وسیله نمو و رشد و تغذیه انسان است و روح حیوانی که وسیله حس و حرکت می‌باشد و روح انسانی که سرچشمه تفکرات و تصمیم‌ها و علوم و دانش‌هاست. هریک از این‌ها نعمت بزرگی است که اگر از کار بیفتد آسیب سختی به انسان می‌رسد و قادر به ادامه حیات و زندگی نخواهد بود.

امام علیه السلام خدا را برای این سرمایه‌های بزرگ حمد و سپاس می‌گوید.

در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم که در جواب کمیل بن زیاد که

تقاضا کرد نفس را برای او معرفی کند، فرمود: کدام نفس را می‌خواهی معرفی کنم؟ عرض کرد: مولای من، مگر بیش از یک نفس (روح) وجود دارد؟ فرمود: «ای کمیل! إِنَّمَا هِيَ أَرْبَعَةٌ: النَّامِيَةُ النَّبَاتِيَّةُ وَالْحَيَوَانِيَّةُ وَالنَّاطِقَةُ الْقُدْسِيَّةُ وَالْكُلِّيَّةُ الْإِلَهِيَّةُ؛ چهار روح داریم: روح نباتی که مایهٔ نمو است و روح حیوانی که مایهٔ احساس می‌باشد و روح ناطقهٔ قدسی (که مایهٔ فکر و ذکر و علم است) و روح کلیهٔ الهی (که اخلاق انسانی را در تمام جهات در بر می‌گیرد)».<sup>۱</sup> سپس امام علیه السلام شرح مبسوطی برای هریک از آن‌ها بیان کرده که عصاره‌اش همان است که در بالا آمد.

امام علیه السلام در واقع برای روح انسانی دو بخش قائل شده است: بخش تفکر و بخش حافظ اخلاقیات.

در چهارمین نعمت، سخن از اعضای پیکر ماست که سرچشمهٔ حرکات مختلف می‌باشد. دانشمندان می‌گویند: بدن انسان دارای ۲۶۰ عضله است که بعضی بسیار قوی و محکم، مانند عضلات پا و ران و بعضی بسیار ظریف و لطیف‌اند، مانند عضلاتی که چشم ما را به هر سو حرکت می‌دهد.

اضافه بر این، هزاران رشتهٔ عصبی در لابه‌لا و اطراف عضلات وجود دارد که فرمان‌های لازم مغز را به آن‌ها منتقل می‌کند و همچنین رباط‌ها (تاندوم‌ها) که مفاصل اعضا را به هم پیوند می‌دهد و آن‌ها را برای حرکات منظم آماده می‌سازد و اگر ما بخواهیم برای هر کدام شکری به جا بیاوریم باید روزها و سال‌ها مشغول شکر همین نعمت‌ها باشیم و چه جالب است که امام علیه السلام در سیزده قرن پیش به آن‌ها اشاره کرده و ما را به شکر و سپاس برای آن دعوت می‌کند.

در قرآن مجید نیز به این معنا در آیهٔ ۲۸ سورهٔ انسان اشاره‌ای کرده، می‌فرماید: ﴿نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَالَهُمْ تَبْدِيلًا﴾ («اسر») (بر وزن عصر) در

اصل به معنای بستن چیزی با زنجیر است، و اسیران را به این علت «اسیر» نامیده‌اند که آن‌ها را می‌بندند، ولی «اسر» در این جا اشاره به استحکام پیوندهای وجودی انسان است که قدرت حرکت و توانایی فعالیت‌های مهم به او می‌دهد. به راستی قرآن در این جا انگشت روی نقطه حساسی گذاشته، و آن پیوندهای مختلف اجزای وجود بشر است؛ از عصب‌های کوچک و بزرگ که همچون طناب‌های آهنین عضلات را به یکدیگر مربوط می‌سازد گرفته، تا رباط‌ها و عضلات مختلف آن که چنان قطعات کوچک و بزرگ استخوان و گوشت‌های اندام‌های انسان را به یکدیگر محکم بسته که از مجموع آن‌ها یک واحد کاملاً منسجم ساخته شده که آماده انجام هرگونه فعالیت است.

و در بیان پنجمین نعمت، اشاره به انواع و اقسام مواد غذایی پاکیزه به عنوان طیبات رزق فرموده که اگر بخواهیم آن‌ها را شمارش و احصا کنیم قطعاً به آسانی ممکن نیست و اگر بخواهیم برای هر کدام شکر و سپاسی گوئیم باید عمری را صرف آن کنیم.

در باره طیبات در بخش قبلی دعا توضیحات کافی دادیم.

سرانجام در بیان ششمین و هفتمین نعمت، اشاره‌ای کلی به تمام اموری کرده که انسان را غنی و بی‌نیاز می‌سازد و یا می‌تواند آن را برای آینده خود ذخیره کند، و «نظر همگان» را به آن‌ها جلب می‌فرماید.

«أغانا» اشاره به اموری است که انسان به آن‌ها احتیاج دارد و فعلاً از آن استفاده می‌کند و «أقنانا» اشاره به چیزهایی است که انسان آن را برای نیازهای آینده ذخیره می‌سازد.

سپس امام علیه السلام بعد از بیان این نعمت‌های هفت‌گانه به مسأله امر و نهی الهی و آزمون پروردگار در برابر این همه نعمت پرداخته، عرضه می‌دارد: «آنگاه خداوند ما را امر کرد تا اطاعت ما را بیازماید و نهی کرد تا شکر ما را در برابر

نعمت‌هایش امتحان کند، هرچند ما از مسیر امر او منحرف شدیم و با نواهی او به مخالفت برخاستیم؛ (ثُمَّ أَمَرْنَا لِيُخْتَبِرَ طَاعَتَنَا، وَ نَهَانَا لِيُبْتَلِيَ شُكْرَنَا، فَخَالَفْنَا عَنْ طَرِيقِ أَمْرِهِ، وَ رَكِبْنَا مُتُونَ زَجْرِهِ).

قابل توجه این‌که در مورد اوامر، اشاره به این می‌کند که هدف از آن آزمایش اطاعت است، ولی در مورد نواهی، سخن از آزمون شکر می‌باشد. ممکن است این تفاوت به خاطر آن باشد که نواهی الهی به اموری تعلق می‌گیرد که موجب فساد و سلب نعمت است و به همین دلیل باید به آن نواهی عمل کرد تا شکر نعمت او انجام شده باشد، ولی در مورد اوامر، سخن از طاعت است، زیرا حقیقت اطاعت در انجام اوامر ظاهر می‌شود، بیش از آنچه در ترک نواهی وجود دارد.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که می‌فرماید: «شُكْرُ النُّعْمَةِ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ؛ شکر نعمت پرهیز از گناهان است». <sup>۱</sup> این سخن با آنچه در کلام امام سجّاد علیه السلام آمده کاملاً هماهنگ است. نکته دیگر این‌که امام علیه السلام در مورد اوامر، تعبیر به طریق به صورت مفرد می‌کند، در حالی که در مورد نواهی تعبیر به «متون» که جمع «متن» است فرموده، به این دلیل که طریق امر خدا یکی بیش نیست که همان صراط مستقیم است، آن‌گونه که در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله خَطَّ خَطًّا ثُمَّ قَالَ: هَذَا سَبِيلُ الرُّشْدِ، ثُمَّ خَطَّ عَنْ يَمِينِهِ وَ شِمَالِهِ خُطُوطًا ثُمَّ قَالَ: هَذِهِ سُبُلٌ، عَلَى كُلِّ سَبِيلٍ مِنْهَا شَيْطَانٌ يَدْعُو إِلَيْهِ ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ تَعَالَى: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا﴾...؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خط مستقیمی (بر زمین) کشید و فرمود: این راه نجات است. سپس از طرف راست و چپ آن خط، خطوط متعدد منحنی رسم کرد و بعد فرمود: این همان جاده‌های متعدد (انحرافی) است که بر سر هر کدام شیطانی نشسته، دعوت به آن می‌کند. سپس این آیه را تلاوت

۱. کافی، ج ۲، ص ۹۵، ح ۱۰.

فرمود: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»؛ این راه مستقیم من است؛ از آن پیروی کنید؛ و از راه‌های پراکنده و انحرافی پیروی نکنید، که شما را از راه او، دور می‌سازد؛ این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می‌کند، تا پرهیزکاری پیشه کنید.<sup>۱</sup> از همین رو در مورد نواهی تعبیر به «متون» شده که جمع متن است و آن در اصل به معنای دو عضله نیرومندی است که در دو طرف ستون فقرات قرار گرفته که پشت انسان را محکم می‌سازد و برای تحمل فشارهای سنگین آماده می‌کند و به همین مناسبت، «متین» به معنای قوی آمده است و به برآمدگی‌های روی زمین نیز گاهی متن اطلاق می‌شود و از آن‌جا که اطاعت او امر الهی موافق طبیعت و روح پاک انسان است از واژه «طریق» به معنای جاده‌ای که در زیر پای انسان قرار گرفته استفاده شده و در مورد نواهی و زواجر الهی «متون» به کار رفته که به معنای برآمدگی هاست و سوار شدن بر آن کار آسانی نیست.<sup>۲</sup>

در واقع، نواهی همانند مرکب‌های سرکشی هستند که انسان بر پشت آن‌ها سوار شده، به بیراهه کشیده می‌شود.

سپس امام علیه السلام به یکی دیگر از عنایات پروردگار و نعمت‌های او که به دنبال ارتکاب گناهان، شامل حال انسان می‌شود اشاره کرده، عرضه می‌دارد: «و با این حال که ما خلاف فرمان او عمل کرده‌ایم، در عقوبت ما تسریع نکرد و در مجازات ما عجله ننمود، بلکه به مقتضای رحمت و کرامتش آن را به تأخیر انداخت و به سبب رأفت و حلمش در انتظار بازگشت ما بود (چه خدای رحیم و کریمی!)»؛ «فَلَمْ يَتَّخِذْنَا بِعُقُوبَتِهِ، وَ لَمْ يُعَاجِلْنَا بِنِقْمَتِهِ، بَلْ تَأَنَّنَا بِرَحْمَتِهِ تَكْرُمًا، وَ انْتَهَرَ مُرَاجَعَتَنَا بِرَأْفَتِهِ حِلْمًا».

۱. در تفسیر در المنثور، ج ۳، ص ۵۶ این حدیث از روایان متعددی نقل شده است.

۲. در ریاض السالکین، ج ۱، ص ۳۷۷، اجمالاً به این مطلب اشاره شده است.



«بیتدرنا» از ماده «بِدار» به معنای سرعت به خرج دادن در انجام کاری است و «یعاجلنا» از ماده «عجله» به معنای شتاب در انجام کارهاست.

ممکن است تفاوت این دو (بِدار و عجله) این باشد که عجله در مواردی به کار می‌رود که خوف فوت و از دست رفتن چیزی باشد، ولی بدار الزاماً چنین مفهومی ندارد و در جایی گفته می‌شود که مقصود، از دست نمی‌رود، ولی سرعت به خرج دادن فایده بیشتری دارد.

تفاوت عقوبت و نعمت نیز ممکن است از این جهت باشد که عقوبت به مجازات‌های عملی گفته می‌شود، ولی نعمت مجازات‌هایی که ممکن است جنبه عملی داشته باشد یا با زبان انجام شود.

«تَأْتَانَا» از ماده «تَأْتَى» به معنای شتاب نکردن در انجام کاری است؛ در آن‌جا که شتاب نکردن مطلوب باشد و «اَنْتَظَرَ» از ماده «انتظار» به معنای توقف کردن و مراقب بودن برای انجام کاری است.

تفاوت رأفت و رحمت از این نظر است که رأفت مرحله بالاتری از رحمت است چراکه ممکن است انسان درباره کسی رحمت ورزد که از او خشنود نیست، ولی رأفت در مواردی است که از طرف خشنود است. بنابراین رأفت معنای خاص دارد و رحمت مفهوم عام، و لذا می‌بینیم در یک‌جا می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾؛ «خداوند نسبت به بندگان (خاصش) رأفت دارد».<sup>۱</sup> و درباره رحمت می‌فرماید: ﴿وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ﴾<sup>۲</sup>؛ «و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است».<sup>۳</sup>

۱. بقره، آیه ۲۰۷؛ آل عمران، آیه ۳۰.

۲. درباره تفاوت رأفت و رحمت شرح مبسوطی در تفسیر نمونه، ذیل آیه ۱۲۸ سوره توبه و آیه ۲ سوره نور آمده است.

۳. اعراف، آیه ۱۵۶.

بعضی از بزرگان نیز گفته‌اند که رأفت در مورد محبت به بیچارگان به کار می‌رود، در حالی که رحمت، معنای عامی دارد.

بعضی دیگر فرموده‌اند که رأفت در مورد دفع شر، و رحمت در مورد جلب خیر به کار می‌رود.

راغب در مفردات معتقد است که اگر رحمت را به خدا نسبت دهند، به معنای بخشیدن نعمت است و اگر به بندگان نسبت دهند، به معنای رقت قلب می‌باشد. البته این سخن مربوط به بحثی است که دربارهٔ صفات خداوند ان شاء الله خواهد آمد.

## نکته‌ها

### ۱. نکتهٔ مهمی دربارهٔ صفات خداوند

امام علیه السلام در این بخش از دعای مملو از حمد و شکر و سپاس خود، اشاره به صفاتی از خداوند می‌کند، از قبیل تائنی، انتظار، ابتدار و امثال آن، که سؤالاتی را ترسیم می‌نماید که آیا این‌گونه صفات دربارهٔ خداوند تصور می‌شود یا نه؟ نکتهٔ مهم این است که بدانیم این صفات آن‌گونه که بر انسان‌ها و موجودات امکانی اطلاق می‌گردد دربارهٔ خداوند تصور نمی‌شود، بلکه باید این اوصاف را به اصطلاح، تصفیه و تجرید کرد تا ذات خداوند قابل توصیف به آن باشد. توضیح این‌که در مورد صفات ثبوتی خداوند می‌گوییم: او عالم و قادر است، ولی آیا علم و قدرت او همانند علم و قدرت انسان‌هاست؟ علم در مورد انسان عبارت است از تصورات و تصدیق‌هایی که در ذهن انسان می‌گنجد و با او سروکار دارد، در حالی که خداوند نه ذهن دارد و نه روح؛ و قدرت در انسان‌ها و سایر موجودات امکانیه به معنای توان جسمانی و نیروی عضلانی یا قدرت روحانی است، در حالی که خداوند نه جسم دارد و نه روح.

یا هنگامی که وارد بحث صفات فعل می‌شویم، می‌گوییم: مادران نسبت به فرزندان محبت دارند و عشق می‌ورزند و محبت، آن حالتی است که در درون قلب و روح انسان تجلی می‌کند و به تعبیر معروف، شعله‌ای از عشق و جاذبه در آن ایجاد می‌کند، در حالی که می‌دانیم خداوند نه قلب دارد، نه جاذبه‌ای در وجود او ایجاد می‌شود. وجودی است از هر نظر بی‌نهایت، ازلی و ابدی و مافوق جسم و ماده.

واقعیت این است که انسان این الفاظ را برای زندگانی خود وضع کرده، علم اشاره به علم اوست و همچنین قدرت و محبت و غضب و انتظار و تأتی و حوصله و امثال آن‌ها. بنابراین هنگامی که می‌خواهیم این صفات را در مورد خداوند به کار بریم باید آن‌ها را از تمام عوارض مادی، تجرید و تصفیه کنیم و بگوییم: منظور از علم، احاطه ذاتی خداوند به همه موجودات است و حضور او در همه جا. و منظور از قدرت، انجام هر کاری است؛ «وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»؛ «و هنگامی که فرمان وجود چیزی را صادر کند، تنها می‌گوید: «موجود باش!» و آن چیز، بی‌درنگ موجود می‌شود».<sup>۱</sup>

و یا این که این الفاظ را از معانی حقیقی به سوی معانی مجازی دعوت کنیم؛ البته مجاز مافوق الحقیقه. توضیح این‌که: بسیار از معانی مجازیه کمتر از حقیقت است، مثلاً وقتی می‌گوییم: فلان شخص شیر است، به یقین شجاعت و قدرت او کمتر از شیر می‌باشد. یا می‌گوییم: وجود او خورشیدی است نورافشان، به یقین، بسیار پایین‌تر از خورشید است. ولی در مورد خداوند، مجازات، برتر از حقایق است. وقتی می‌گوییم: خداوند خورشید عالم وجود است، بسیار فراتر از نور آفتاب می‌باشد.

۱. بقره، آیه ۱۱۷.

یا هنگامی که می‌گوییم: خداوند عالم است، علم او بالاتر و والاتر از علمی است که دربارهٔ انسان‌ها گفته می‌شود، به گونه‌ای که اگر نام حقیقت را بر علم خدا و نام مجاز را بر علم انسان‌ها بگذاریم مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

به تعبیر دیگر، همان‌گونه که در علم اصول گفته‌ایم، الفاظ معمولاً ناظر به نتایج اشیا است، مثلاً هنگامی که گفته می‌شود: چراغ، اشاره به مبدائی است که نورافشانی می‌کند و الزاماً به معنای چراغ‌های روغنی و فتیله‌ای قدیم نیست، بلکه انواع چراغ‌های امروز را که هیچ شباهت و ارتباطی جز در نتیجه و اثر با چراغ‌های قدیم ندارد شامل می‌شود و هنگامی که صفت سمیع و علیم، شنوا و دانا بر خداوند اطلاق می‌شود، به این معنا نیست که او گوش و چشم دارد، مانند انسان‌ها، بلکه به معنای احاطه و آگاهی به شنیدنی‌ها و دیدنی‌هاست.

به هر حال، واژهٔ انتظار یا تأنی (کاری را با آرامش انجام دادن) و امثال آن، نیز که در دعای امام علیه السلام به کار رفته، همین‌گونه است. یعنی او در عقوبت و مجازات بندگان شتاب نمی‌کند، بلکه به آن‌ها برای توبه فرصت می‌دهد و این بحث مهمی است دربارهٔ صفات خداوند که باید از آن غافل نشد، والا انسان در دام تشبیه و شرک می‌افتد.

قابل توجه این‌که امیرمؤمنان علیه السلام در خطبهٔ اول نهج‌البلاغه در یک عبارت کوتاه به این حقایق اشاره کرده، می‌فرماید: «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ وَ كَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الإِخْلَاصُ لَهُ وَ كَمَالُ الإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ؛ سرآغاز دین، معرفت و شناخت اوست و کمال معرفتش تصدیق ذات پاک اوست و کمال تصدیق او همان توحید اوست و کمال توحیدش، اخلاص برای اوست و کمال اخلاص برای او، نفی صفات ممکنات از اوست»<sup>۱</sup>.

۱. نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۱.

## ۲. امتحانات الهی

امام علیه السلام در این دعای پربار خود اشاره به امتحان الهی کرده، می فرماید: خدا ما را به اموری مأمور ساخته است تا اطاعت ما را بیازماید و از اموری نهی فرموده تا شکر ما را امتحان کند.

می دانیم که امتحان در مورد انسان‌ها معمولاً برای کشف مجهولات است؛ مثلاً استاد نمی‌داند که شاگردش چه اندازه درس خوانده و چه اندازه شایستگی برای رفتن به کلاس‌های بالاتر دارد. از او امتحان می‌گیرد تا حقیقت برای او مشخص شود.

آیا امتحانات الهی همین‌گونه است، با این‌که او عالم به تمام اسرار و خفیات می‌باشد و پیدا و نهان را می‌داند؟ اگر چنین نیست پس چگونه است؟ پاسخ این سؤال را از سه طریق می‌توان داد:

نخست این‌که پیش از وقوع امتحانات الهی، مدعیان لیاقت و ایمان و تقوا بسیارند؛ تا محک تجربه به میان نیاید و کوره امتحان داغ نشود، سره از ناسره و مغشوش از خالص شناخته نمی‌شود و به تعبیر روشن‌تر، اتمام حجت نخواهد شد. این جاست که خداوند انسان‌ها را با انواع نعمت‌ها و مشکلات می‌آزماید تا صفوف پاکان باایمان از فاسدان آلوده جدا گردد و به هر کدام آنچه شایسته آن‌هاست داده شود. در آیه ۲۵ سوره حدید می‌خوانیم: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»؛ «ما پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آن‌ها کتاب آسمانی و میزان شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند؛ و آهن را آفریدیم که در آن نیروی شدید و منافی برای مردم است، تا مشخص شود چه کسی خدا و پیامبرانش را یاری می‌کند بی‌آن‌که او را ببیند؛ خداوند توانا و شکست‌ناپذیر است».

البته همان‌گونه که روشن است، منظور این نیست که خداوند به باطن اشخاص عالم شود بلکه منظور، تحقق علم الهی و ظهور و بروز آن در افراد است. و در آیه ۹۴ سوره مائده نیز آمده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَبْلُوَنَّكُمْ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خداوند شما را با شکارهایی که در حال احرام به شما نزدیک می‌شوند، به طوری که دست‌ها و نیزه‌هایتان به آن‌ها می‌رسد، می‌آزماید؛ تا مشخص کند چه کسی با ایمان به غیب از خدا می‌ترسد؛ و هرکس بعد از آن تجاوز کند، مجازات دردناکی خواهد داشت».

منظور از «مَن يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ» این است که آیا افراد به فرمان خداوندی که دیده نمی‌شود سر می‌نهند و از مخالفت با او بیمناک‌اند یا نه؟

دوم این‌که بسیاری از صفات نیک و بد، در درون انسان و در اعماق روح و جان او مخفی است، مانند ایمان و تقوا و عشق و ایثار و یا کبر و غرور و حسد و هوی پرستی. به یقین برای این صفات، قبل از ظهور و بروز در مقام عمل، نمی‌توان پاداش یا کیفر داد. هدف از امتحانات الهی این است که این صفات در مقام عمل ظهور و بروز پیدا کند تا راه برای پاداش و کیفر گشوده شود.

امیرمؤمنان علی علیه السلام به روشنی در نهج‌البلاغه به این حقیقت اشاره کرده، می‌فرماید: «أَنَّهُ يَخْتَبِرُهُمْ بِالْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ لِيَبَيِّنَ السَّخِطَ لِرِزْقِهِ، وَالرَّاضِيَ بِقِسْمِهِ، وَإِنْ كَانَ سُبْحَانَهُ أَعْلَمَ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، وَلَكِنْ لِيَتَّظَرَ الْأَفْعَالُ الَّتِي بِهَا يُسْتَحَقُّ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ؛ خدا مردم را با اموال و اولادشان آزمایش می‌کند تا آن‌کس که از روزی‌اش خشمگین است از آن‌کس که شاکر و راضی است شناخته شود، هرچند خدای سبحان به مردم از خودشان آگاه‌تر است؛ ولی این برای آن است که کارهایی که موجب استحقاق ثواب و عقاب می‌شود ظاهر گردد».<sup>۱</sup>

۱. نهج‌البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۹۳.

سوم این که امتحانات الهی وسیله پرورش و تربیت انسان‌های آماده است، همان‌گونه که طلای ناخالص را به کوره می‌برند تا زیر فشار آتش خالص شود و یا فولاد را در کوره زیر فشار آتش می‌گذارند تا آب‌دیده و مقاوم شود. انسان‌ها نیز چنین سرنوشتی دارند.

در داستان حضرت ابراهیم علیه السلام این معنا کاملاً متجلی است. خداوند هنگامی که می‌خواهد مقام والای امامت را به ابراهیم علیه السلام بدهد، او را با امتحانات سختی می‌پروراند، هنگامی که از هر نظر کامل شد آن مقام والا را به او عنایت می‌کند. از جمله در مورد آزمون فرزندش اسماعیل علیه السلام در قرآن کریم می‌خوانیم: ﴿إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ﴾؛ «به یقین این همان امتحان آشکار است».<sup>۱</sup>

و بعد از این امتحانات آشکار و پنهان، مشمول آن عنایت خاص شد: ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾؛ «و یاد کنید هنگامی را که پروردگار ابراهیم، او را با دستوراتی آزمود؛ و او به‌طور کامل از عهده آن‌ها برآمد. خداوند به او فرمود: «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم».<sup>۲</sup>

قرآن مجید در داستان احد و حوادث تلخی که در آن واقع شد می‌فرماید: این حوادث به خاطر آن بود که خداوند مؤمنان را خالص کند و کافران را محو و نابود سازد: ﴿وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ﴾.<sup>۳</sup>

و در جایی دیگر درباره همین جنگ احد و حوادثی که در آن واقع شد می‌فرماید: ﴿وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾؛ «هدف این بود که خداوند آنچه را در دل دارید بیازماید و دل‌های شما را خالص گرداند با این که خداوند به آنچه درون سینه‌هاست آگاه است».<sup>۴</sup>

۱. صافات، آیه ۱۰۶.

۲. بقره، آیه ۱۲۴.

۳. آل عمران، آیه ۱۴۱.

۴. آل عمران، آیه ۱۵۴.

## بخش هفتم

۲۲ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي دَلَّنَا عَلَى التَّوْبَةِ الَّتِي لَمْ نُفْذِهَا إِلَّا مِنْ فَضْلِهِ، فَلَوْ لَمْ نَعْتَدِ مِنْ فَضْلِهِ إِلَّا بِهَا لَقَدْ حَسُنَ بَلَاؤُهُ عِنْدَنَا، وَ جَلَّ إِحْسَانُهُ إِلَيْنَا وَ جَسَمَ فَضْلُهُ عَلَيْنَا.

۲۳ فَمَا هَكَذَا كَانَتْ سُنَّتُهُ فِي التَّوْبَةِ لِمَنْ كَانَ قَبْلَنَا، لَقَدْ وَضَعَ عَنَّا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ، وَ لَمْ يُكَلِّفْنَا إِلَّا وُسْعًا، وَ لَمْ يُجَسِّمْنَا إِلَّا يُسْرًا، وَ لَمْ يَدْعُ لِأَحَدٍ مِّنَّا حُجَّةً وَ لَا عُذْرًا.

۲۴ فَأَهَالِكِ مِمَّا مِنْ هَلَكِ عَلَيْهِ، وَ السَّعِيدِ مِمَّا مِنْ رَغِبِ إِلَيْهِ.

## ترجمه

۲۲. حمد و سپاس برای خداوندی است که ما را به توبه (از گناه) راهنمایی کرد؛ توبه‌ای که جز با فضل و کرم او از آن بهره‌مند نشده‌ایم و اگر از فضل او جز این نعمت نصیب ما نشده بود (همان) نعمت بزرگی بود که به ما بخشیده و احسان عظیمی بود که به ما ارزانی داشته و فضل وافر آنی که به ما عنایت فرموده است.

۲۳. در حالی که سنت او درباره توبه کسانی که پیش از ما بودند این‌گونه نبوده است (بلکه بر آن‌ها سخت می‌گرفت)؛ آری خداوند آنچه را که ما توان آن را نداشته‌ایم از دوش ما برداشته و ما را جز به مقداری که توان داریم مکلف نفرموده و مشکلات را از ما برگرفته و جز راه آسان برای ما قرار نداده است (با این کار) هیچ حجت و عذری (در ترک توبه) برای احدی از ما باقی نگذاشته است.

۲۴. با این حال، آن‌کس از ما که برخلاف دستورات او عمل کند سرانجام



شقاوتمند خواهد شد و سعادت‌مند از ما کسی خواهد بود که اشتیاق به طاعت او دارد.

## شرح و تفسیر

### مهم‌ترین نعمت الهی

می‌دانیم که سراسر این دعا شکر در برابر نعمت‌های گوناگون الهی است. امام علیه السلام در این بخش، به آخرین نعمت که از جهتی مهم‌ترین آن‌هاست اشاره کرده، عرضه می‌دارد: «حمد و سپاس برای خداوندی است که ما را به توبه (از گناه) راهنمایی کرد؛ توبه‌ای که جز با فضل و کرم او از آن بهره‌مند نشده‌ایم و اگر از فضل او جز این نعمت نصیب ما نشده بود (همان) نعمت بزرگی بود که به ما بخشیده و احسان عظیمی بود که به ما ارزانی داشته و فضل وافر آنی که به ما عنایت فرموده است»؛ (وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي دَلَّنَا عَلَى التَّوْبَةِ الَّتِي لَمْ نُفِدْهَا إِلَّا مِنْ فَضْلِهِ، فَلَوْ لَمْ نَعْتَدِ مِنْ فَضْلِهِ إِلَّا بِهَا لَقَدْ حَسَنَ بِلَاؤِهِ عِنْدَنَا، وَ جَلَّ إِحْسَانُهُ إِلَيْنَا وَ جَسَمَ فَضْلُهُ عَلَيْنَا).

اشاره به این‌که اگر تنها همین نعمت توبه باشد، مایه نجات و سعادت ما

خواهد بود، زیرا بدون توبه چه کسی می‌تواند اهل نجات باشد؟

جایی که برق عصیان بر آدم صفی زد ما را چگونه زبید دعوی بی‌گناهی چه کسی می‌تواند ادعای بی‌گناهی کند و با وجود گناه چگونه می‌تواند به جوار رحمت الهی راه یابد جز این‌که نخست در آب توبه شسته شود، سپس به بارگاه عظمتش و بهشتی که کانون نعمتش می‌باشد راه یابد؟

اگر توبه نبود چگونه آلودگی‌های گناه شستشو می‌شد؟ چرا که اگر کسی هر روز یا حتی هر هفته یک گناه کند در عمرش عدد بزرگی ایجاد می‌شود که سراسر وجود او را احاطه می‌کند. آری، این توبه است که بندگان را به خدا نزدیک می‌سازد و از شیطان و آتش دوزخ دور می‌کند.

به علاوه، اگر باب توبه بسته می‌شد و انسان یقین می‌کرد که اهل نجات نیست دیگر اعتنایی به آلودگی به گناهان بیشتر و بزرگتر نمی‌کرد و پیوسته در باتلاق گناه فرو می‌رفت.

امام علیه السلام در دعای معروف تائبین (توبه کنندگان) تعبیر بسیار جالب و جامعی دارد: «إِلَهِي أَنْتَ الَّذِي فَتَحْتَ لِعِبَادِكَ بَابًا إِلَى عَفْوِكَ سَمَّيْتَهُ التَّوْبَةَ فَقُلْتَ تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا فَمَا عُدُّ مَنْ أَعْقَلَ دُخُولَ الْبَابِ بَعْدَ فَتْحِهِ؛ خدایا! تو کسی هستی که برای بندگان دری به سوی عفو ت گشوده‌ای و نام آن را توبه نهادی. سپس همه گنهکاران را ندا داده‌ای که بیایید و توبه خالص کنید. حال که چنین است کسی که از این در باز غافل شود و ورود به عفو تو پیدا نکند، چه عذری خواهد داشت؟». قرآن مجید نیز به پیامبرش دستور می‌دهد: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»؛ «بگو: ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده‌اید! از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می‌آمرزد، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است»<sup>۱</sup>.

بسیاری از بزرگان گفته‌اند که آیه فوق، امیدبخش‌ترین آیه قرآن است چرا که تمام بندگان را مخاطب ساخته و وعده آمرزش همه گناهان را در سایه توبه داده است.

البته این تعبیر با تعبیرات مشابهی که می‌گوید: فلان آیه دیگر امیدبخش‌ترین آیات قرآن است منافات ندارد، زیرا هر کدام از یک زاویه به اسباب نجات نگاه می‌کنند.

عجیب این است که بعضی، شأن نزول این آیه را داستان وحشی، قاتل حمزه، عمومی پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته‌اند. هنگامی که آیه فوق نازل شد، خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله

رسید و اسلام آورد. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از او پرسید: عموم حمزه را چگونه به شهادت رساندی؟ وحشی ماجرا را شرح داد. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سخت گریه کرد، ولی با این حال توبه او را پذیرفت، اما به او فرمود: برو و هرگز در مقابل چشمان من ظاهر نشو که نمی توانم تو را ببینم. وحشی به سوی شام رفت و سرانجام در همان جا چشم از دنیا فرو بست.

در آیه ۷۰ سوره فرقان بعد از ذکر چند گناه بسیار مهم و کبیره می فرماید: ﴿إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾؛ «مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، که خداوند سیئات آنان را به حسنات مبدل می کند؛ و خداوند همواره آمرزنده و مهربان بوده است».

بعضی نیز گفته اند که این آیه امیدبخش ترین آیات قرآن است و همان گونه که گفتیم، هیچ منافاتی بین این تعبیرات نیست.

جالب این که مفتوح بودن باب توبه از آغاز خلقت آدم عَلَيْهِ السَّلَام بوده، که اگر نبود، آدم عَلَيْهِ السَّلَام بعد از ترک اولی گرفتار مصیبت بزرگی می شد، ولی قرآن می گوید: ﴿فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾؛ «سپس آدم از پروردگارش کلماتی دریافت داشت و با آنها توبه کرد و خداوند توبه او را پذیرفت؛ زیرا او توبه پذیر و مهربان است».<sup>۱</sup>

اگر باب توبه به روی گنهکاران باز نبود گرفتار آثار زیان بار فراوانی می شدند، از جمله:

۱. یأس و ناامیدی از رحمت خدا سراسر وجودشان را فرامی گرفت، همان چیزی که از بزرگترین گناهان شمرده شده است.

۱. بقره، آیه ۳۷.

۲. آرامش را - اگر اهل ایمان بودند - به کلی از دست می‌دادند.
۳. رابطه آن‌ها با خدا بسیار ضعیف و سست و یا به کلی قطع می‌شد و حتی عبادات را کنار می‌گذاشتند. همان‌گونه که اکنون در بعضی از افراد کم‌ظرفیت مشاهده می‌کنیم که به هنگام عدم استجابت دعاهایشان، حتی نمازهای روزانه را کنار می‌گذارند.
۴. به تدریج و به‌طور کامل در گناه فرو می‌رفتند، زیرا کسی که از نجات خود ناامید و مأیوس است دلیلی برای پرهیز از گناه نمی‌بیند.
۵. باب تعلیم و تربیت به کلی بسته می‌شد، زیرا کمتر کسی را می‌توان پیدا کرد که گناهی از او سر نزده باشد جز معصومین علیهم‌السلام و حتی در مورد آن‌ها مسأله ترک اولی خود مسأله مهمی است، و هنگامی که باب تعلیم و تربیت بسته شود کسی به سوی خوبی و اصلاح خویش گام بر نمی‌دارد.
- این جاست که می‌توانیم به عمق کلام امام علیه‌السلام پی ببریم که نعمت توبه را از بزرگ‌ترین نعمت‌های الهی می‌شمرد.
- قابل توجه این‌که امام علیه‌السلام نعمت توبه را با سه تعبیر بیان کرده است: «بَلَاءٌ حَسَنٌ»، «إِحْسَانٌ جَلِيلٌ» و «فَضْلٌ جَسِيمٌ».
- «بلاء» در اصل به معنای آزمودن است، ولی از آن جایی که آزمایش الهی گاه به وسیله نعمت و گاه به وسیله مصیبت انجام می‌شود، این واژه به معنای مصیبت و نعمت، هر دو به کار می‌رود و تعبیر بلاء حسن که در کلام امام علیه‌السلام آمده اشاره به نعمت است، یعنی توبه نعمت نیکویی است از سوی خداوند.
- «جَلٌّ» از ماده «جلالت» به معنای عظمت ظاهری یا باطنی است و جلیل، به شخص مهم و برجسته گفته می‌شود و احسان جلیل به معنای نیکویی عظیم و بزرگ است.
- «جِسْمٌ» از ماده «جسم» به معنای بدن انسان است و جسیم، به معنای افراد چاق و فربه، و فضل جسیم به معنای نعمت بزرگ و پر بار است.

جمله‌های سه گانه «حُسْنٌ بِلَاؤُهُ»، «جَلَّ إِحْسَانُهُ» و «جَسَمَ فَضْلُهُ» ممکن است هر سه یک معنا با تعبیرات مختلف باشد که در واقع تأکید بلیغی است بر اهمیت فوق‌العاده نعمت توبه. و می‌تواند به سه معنا باشد: جمله اول به معنای نعمت نیک الهی، جمله دوم احسانی برتر و جمله سوم به معنای فضلی مهم‌تر. می‌دانیم که فضل به معنای هر چیزی است که بیش از مقدار لازم از مواهب و نعمت‌ها باشد و گاه به معنای مطلق احسان و نعمت اطلاق می‌شود، ولی در کلام بالا اشاره به چیزی افزون بر احسان الهی است.

سپس امام علیه السلام در جمله بعد اشاره به نکته مهمی کرده و تفاوت توبه‌ای را که خداوند برای مسلمانان مقرر داشته با توبه‌های امم پیشین بیان می‌فرماید؛ عرضه می‌دارد: «در حالی که سنت او درباره توبه کسانی که پیش از ما بودند این‌گونه نبوده است (بلکه بر آن‌ها سخت می‌گرفت)؛ آری، خداوند آنچه را که ما توان آن را نداشته‌ایم از دوش ما برداشته و ما را جز به مقداری که توان داریم مکلف نفرموده و مشکلات را از ما برگرفته و جز راه آسان برای ما قرار نداده است و (با این کار) هیچ حجت و عذری (در ترک توبه) برای احدی از ما باقی نگذاشته است»؛ «فَمَا هَكَذَا كَانَتْ سُنَّتُهُ فِي التَّوْبَةِ لِمَنْ كَانَ قَبْلَنَا، لَقَدْ وَضَعَ عَنَّا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ، وَ لَمْ يُكَلِّفْنَا إِلَّا وُسْعًا، وَ لَمْ يُجَسِّمْنَا إِلَّا يُسْرًا، وَ لَمْ يَدْعُ لِأَحَدٍ مِنَّا حُجَّةً وَ لَا عُذْرًا».

به این شکل، امام علیه السلام به بخش دیگری از اهمیت این نعمت الهی اشاره فرموده و آن این‌که خداوند توبه را برای این امت، آسان ساخته و شرایط سنگینی برای آن قرار نداده تا همه بدون عذر و بهانه بتوانند در آن ورود پیدا کنند و از آثار حیات‌بخش آن بهره‌مند شوند.

در این جا نیز با سه جمله در کلام امام علیه السلام روبرو می‌شویم:  
 نخست جمله «لَقَدْ وَضَعَ عَنَّا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ» که نشان می‌دهد تکلیف ما را یطاق را برداشته و در جمله دوم می‌فرماید: «لَمْ يُكَلِّفْنَا إِلَّا وُسْعًا» که تأکیدی

است بر جمله اول؛ خداوند تکالیف ما را در حد توان ما (به‌ویژه در باب توبه) قرار داده است.

سپس از آن فراتر می‌رود و می‌فرماید: «لَمْ يُجَشِّمْنَا إِلَّا يُسْرًا» یعنی حتی تکالیف به‌اندازه تمام طاقت ما نیست بلکه آسان‌تر و کمتر از آن است. این نهایت لطف پروردگار است که این چنین تکالیف خود را به‌ویژه در مسأله توبه برای ما آسان ساخته است.

«يُجَشِّمْنَا» از ماده «جَشِمَ» (بر وزن خشم) به‌معنای سخت‌گیری کردن است و «لَمْ يُجَشِّمْنَا» یعنی خداوند بر ما سخت نگرفته است.

می‌دانیم که امت‌های گذشته در بعضی از مراحل توبه، تکالیف بسیار مشکل و سنگینی داشتند، از جمله هنگامی که بنی‌اسرائیل تسلیم و سوسه‌های سامری شدند و به بت‌پرستی روی آوردند، بعداً که توبه کردند به آن‌ها گفته شد که باید عده‌ای یکدیگر را به قتل برسانند تا لکه گناه شرک و بت‌پرستی با این خون‌ها شسته شود «وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ اَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجَلِ فَتَوْبُوا اِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا اَنْفُسَكُمْ ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْنِمْ اِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيْمُ»؛ (وزمانی را که موسی به قوم خود گفت: «ای قوم من! شما با انتخاب گوساله برای پرستش، به خود ستم کردید؛ توبه کنید؛ و به سوی آفریننده خود بازگردید؛ و خود را [یکدیگر را] به قتل برسانید؛ این کار، برای شما در پیشگاه آفریدگارتان بهتر است». سپس خداوند توبه شما را پذیرفت؛ زیرا اوست توبه‌پذیر مهربان»<sup>۱</sup> ولی در این امت نه تنها چنین دستوری نیست، کمتر از آن هم وجود ندارد و این نهایت لطف الهی بر این امت است.

و این که امام علیه السلام می‌فرماید: خداوند آنچه را که از طاقت ما بیرون است بر ما

مقرر نکرده، به این معنا نیست که خدا را شکر می‌گوید که تکلیف مالایطاق نکرده، زیرا تکلیف مالایطاق، عقلاً محال و باطل است؛ بلکه منظور، مالایطاق عرفی است، یعنی چیزی که تحمل آن بسیار مشکل و شاقّ می‌باشد. این همان چیزی است که در آیه ۲۸۶ سوره بقره آمده است که از زبان مؤمنان می‌گوید: «وَلَا تُحَمِّلُنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ»؛ «و چیزی که طاقّت آن را نداریم بر ما تحمیل مفرما» که در حقیقت اشاره به کارها و شرایط سنگین است.

و با توجه به شرایط بسیار سهل توبه، امام علیه السلام در پایان این جمله می‌فرماید: خداوند برای هیچ کس عذر و بهانه‌ای در ترک توبه نگذاشت. سپس امام علیه السلام در جمله بعد نتیجه روشن و واضحی از این سخنان گرفته، می‌فرماید: «با این حال آن کس از ما که برخلاف دستورات او عمل کند سرانجام شقاوتمند خواهد شد و سعادت‌مند از ما کسی خواهد بود که اشتیاق به طاعت او دارد»؛ «فَالْهَالِكُ مِمَّا مِنْ هَلَكَ عَلَيْهِ، وَ السَّعِيدُ مِمَّا مَنْ رَغِبَ إِلَيْهِ».

روشن است که هلاکت در جمله بالا به معنای نابودی و مرگ نیست، بلکه به معنای محروم شدن از سعادت و نجات است و در برابر آن، خسران به معنای بدبختی و گرفتار شدن در عذاب الهی است.

### مفتوح بودن باب توبه، نعمت بزرگ الهی

همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره شد، اگر باب توبه مفتوح نبود انسان که غالباً لغزش‌هایی پیدا می‌کند غرق یأس و ناامیدی می‌شد و دیگر از گناه ابایی نداشت. بسته شدن باب توبه مساوی است با بسته شدن باب تعلیم و تربیت و موعظه، به همین دلیل در عرف عقلاً نیز در توبه باز است. هرگاه مجرمان از گناهانشان توبه کنند، گناه بخشوده می‌شوند و گناه تخفیف مجازات پیدا می‌کنند تا برنامه‌های تربیتی و موعظه و نصیحت در مورد آن‌ها کارساز باشد.

بنابراین توبه که با صراحت در آیات قرآن و روایات متواتر آمده است، یکی از مهم‌ترین نعمت‌های خداوند برای انسان‌هاست و سبب می‌شود که آلودگی‌های آن‌ها ادامه پیدا نکند و گهگاه بتوانند با آب توبه آن آلودگی‌ها را از وجود خود بشویند و در صراط‌بندگان صالح خدا قرار گیرند.

### حقیقت توبه چیست؟

توبه در لغت به معنای «بازگشت و رجوع» است، ولی در لسان قرآن و روایات اسلامی به معنای «بازگشت از گناه» آمده است.

توبه غالباً به شخص گناهکار نسبت داده می‌شود که به معنای بازگشت به اطاعت و فرمان خداست، ولی گاه به خدا نسبت داده شده که در آن جا به معنای بازگشت به رحمت است، یعنی رحمتی را که خدا به خاطر ارتکاب گناه از بنده سلب کرده بود، بعد از بازگشت او به خط عبادت و بندگی، به او بازمی‌گرداند.

و به تعبیر دیگر، توبه لفظ مشترکی است میان خدا و بندگان، هر کدام به معنای خاص خود؛ در مورد بندگان، بازگشت به اطاعت است و در مورد خداوند، بازگشت به رحمت.

واژه «تواب» در مورد بندگان به معنای بسیار توبه‌کننده و در مورد خداوند به معنای بسیار توبه‌پذیر و بازگشت‌کننده به رحمت است.

در قرآن مجید بارها واژه تواب در مورد خداوند به کار رفته است، مانند سوره بقره، آیات ۳۷، ۵۴، ۱۲۸، ۱۶۰؛ توبه، آیات ۱۰۴ و ۱۱۸، و در مورد بندگان به صورت جمع ذکر شده است، مانند سوره بقره آیه ۲۲۲ ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾؛ «خداوند دوست می‌دارد افرادی را که بسیار توبه می‌کنند و بسیار پاک و پاکیزه‌اند».



### شرایط توبه

از آنچه در بالا آمد استفاده شد که حقیقت توبه، بازگشت به سوی اطاعت فرمان خداست و برای آن شرایطی ذکر کرده‌اند:

نخست این‌که از گناهانی که انجام داده است نادم و پشیمان باشد.

دوم: تصمیم بر عدم ارتکاب گناه در آینده داشته باشد.

سومین شرط این‌که آنچه قابل جبران است جبران کند، مانند این‌که حق الناسی را ضایع کرده، که باید آن را به صاحبش بازگرداند و یا اگر عبادتی ترک شده، قضای آن را به جا آورد.

چهارم: با اعمال نیک خود، اعمال بد گذشته را جبران کند، یعنی آن قدر عمل صالح انجام دهد که تمام زنگارهای گناه از دل و جان او شسته شود و روح او پاک گردد.

ولی در حقیقت این شرایط در دل همان شرط اول نهفته است، زیرا کسی که از گناه پشیمان شد، قطعاً تصمیم می‌گیرد که در آینده آن را انجام ندهد و چون از گناه خود پشیمان شده به فکر جبران گذشته و اصلاح خویشتن است. بنابراین همه شرایط در دل ندامت از گناه نهفته است، هرچند برای روشن شدن حقیقت توبه آن‌ها را به صورت شرایط جداگانه ذکر کرده‌اند.

اضافه بر این‌ها توبه شرط کمال هم دارد، همان چیزی که در کلام امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است، هنگامی که مشاهده می‌کند کسی در ظاهر استغفار می‌کند، بی‌آنکه حقیقت استغفار را بداند. به او فرمود: «تَكَلُّكَ أُمَّكَ أ تَدْرِي مَا الْإِسْتِغْفَارُ الْإِسْتِغْفَارُ دَرَجَةُ الْعَلِيِّنَ وَ هُوَ اسْمٌ وَقَعَ عَلَى سِتَّةٍ مَعَانٍ أَوْلَاهَا النَّدَمُ عَلَى مَا مَضَى وَالثَّانِي الْعَزْمُ عَلَى تَرْكِ الْعُودِ إِلَيْهِ أَبَدًا وَالثَّالِثُ أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَى الْمَخْلُوقِينَ حُقُوقَهُمْ حَتَّى تَلْقَى اللَّهَ أَمَلَسَ لَيْسَ عَلَيْكَ تَبِعَةٌ وَالرَّابِعُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى كُلِّ فَرِيضَةٍ عَلَيْكَ ضَيَعَتْهَا فَتُؤَدِّيَ حَقَّهَا وَالْخَامِسُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى اللَّحْمِ الَّذِي نَبَتَ عَلَى السُّحْتِ فَتُذِيبُهُ بِالْأَخْزَانِ حَتَّى تُلْصِقَ

الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ وَ يَنْشَأُ بَيْنَهُمَا لَحْمٌ جَدِيدٌ وَ السَّادِسُ أَنْ تُذِيقَ الْجِسْمَ أَلَمَ الطَّاعَةِ كَمَا أَدَقَّتَهُ حَلَاوَةَ الْمُعْصِيَةِ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَقُولُ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ؛ مادرت به عزایت بنشیند، آیا می‌دانی استغفار چیست؟ استغفار مقام بلندمرتبانان است و واژه‌ای است که بر شش معنا اطلاق می‌شود (مراحل شش‌گانه‌ای دارد): نخست، پشیمانی از اعمال گذشته. دوم، تصمیم بر ترک همیشگی آن‌ها در آینده. سوم، حقوقی را که از مردم ضایع کرده‌ای به آن‌ها بازگردانی تا به‌هنگام ملاقات پروردگار (به‌هنگام مر یا محشور شدن در قیامت) مدیون کسی نباشی. چهارم این‌که هر واجبی که از تو فوت شده است حق آن را ادا کنی (و قضای آن را به‌جای آوری). پنجم، گوشت‌هایی را که بر اثر حرام بر اندامت روییده با اندوه بر گناه آب کنی تا چیزی از آن باقی نماند و پوست به استخوانت بچسبد و گوشت تازه در میان آن‌ها برآید. و ششم آن‌که به همان اندازه که لذت و شیرینی گناه را به خود چشانده‌ای. زحمت و مزارت طاعت را نیز به آن بچشانی. پس از انجام این مراحل می‌گویی: استغفر الله»<sup>۱</sup>.

در حقیقت، چهار شرط اول، که امام علیه السلام فرموده، ارکان توبه را تشکیل می‌دهد و دو شرط اخیر جزء شرایط کمال است و به یقین کسی که تمام شرایط شش‌گانه را انجام دهد توبه او در حدّ اعلی است و تمام آثار گناه را از وجود او برمی‌چیند و مصداق روشن توبه نصوح است که خداوند در قرآن به آن اشاره کرده، می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا»؛ «ای کسانی که به خدا ایمان آورده‌اید! توبه کنید و به سوی خدا بازگردید، توبه‌ای خالص از هر جهت»<sup>۲</sup>.

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۴۱۷.

۲. تحریم، آیه ۸.

مرحوم امام خمینی علیه السلام در کتاب مکاسب محرمة خود تعبیر دیگری نسبت به مراحل شش‌گانه بالا دارد، می‌گوید: دو مرحله اول حقیقت توبه است (پشیمانی از گناه و تصمیم بر ترک در آینده) و مراحل سوم و چهارم شرط پذیرش آن است (ادای حقوق الناس و حقوق الله) و مراحل پنجم و ششم شرط کمال می‌باشد.<sup>۱</sup> قابل توجه این‌که بزرگانی که در راه سیر و سلوک حرکت می‌کنند و دیگران را به این راه دعوت می‌نمایند نخستین گام را توبه می‌دانند، چراکه تا انسان از آثار گناهان پیشین پاک نشود نمی‌تواند در مسیری که به قرب پروردگار می‌انجامد گام بگذارد.

ذکر این نکته نیز حائز اهمیت است که شرایط توبه در اسلام آسان است، همان‌گونه که امام علیه السلام در این دعا به آن اشاره فرموده است و مشکلاتی که برای امت‌های سابق در مورد توبه بوده در اسلام نیست و حتی آنچه مسیحیان خرافی رایج کرده‌اند که گنهکار باید نزد کشیش برود و پرده از کار خود بردارد و در نزد او به گناه خویش اعتراف کند نیز در اسلام وجود ندارد. کافی است در یک محیط خلوت به درگاه خدا برود و از گناهان اظهار ندامت کند و نسبت به آینده نیز تصمیمات لازم را بگیرد. هرچند هیچ‌کس از کار او و از توبه او باخبر نشود. سخن درباره توبه بسیار است، ان‌شاءالله باز هم در این مورد در شرح دعای سی و یکم بحث خواهیم کرد.

این سخن را با روایت پرمعنایی از امام باقر علیه السلام پایان می‌دهیم:

یکی از یاران خاص امام باقر علیه السلام به نام ابو عبیده حذاء می‌گوید: از آن حضرت چنین شنیدم: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَشَدُّ فَرَحًا بِتُوبَةِ عَبْدِهِ مِنْ رَجُلٍ أَضَلَّ رَاِحِلَتَهُ وَ زَادَهُ فِي لَيْلَةٍ ظُلْمَاءَ فَوَجَدَهَا فَاللَّهُ أَشَدُّ فَرَحًا بِتُوبَةِ عَبْدِهِ مِنْ ذَلِكَ الرَّجُلِ بِرَاِحِلَتِهِ حِينَ وَجَدَهَا؛

۱. امام خمینی، مکاسب محرمة، ج ۱، ص ۴۷۸.

خوشحالی خداوند متعال از توبه بنده‌اش بیشتر است از خوشحالی کسی که مرکب وزاد و توشه خود را در شب تاریک در بیابان گم کرده، ناگهان آن را پیدا می‌کند.<sup>۱</sup>

این در واقع شرح چیزی است که در قرآن مجید آمده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾؛ «خداوند، هم توبه‌کنندگان را دوست دارد، و هم پاکان را».<sup>۲</sup>



۱. کافی، ج ۲، ص ۴۳۵، ح ۸.

۲. بقره، آیه ۲۲۲.



## بخش هشتم

۲۵] وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بِكُلِّ مَا حَمَدَهُ بِهِ أَدْنَىٰ مَلَأْنِيكَتِهِ إِلَيْهِ وَ أَكْرَمُ خَلِيقَتِهِ عَلَيْهِ

وَ أَرْضَىٰ حَامِدِيهِ لَدَيْهِ

۲۶] حَمْدًا يَفْضَلُ سَائِرَ الْحَمْدِ كَفَضْلِ رَبَّنَا عَلَيَّ جَمِيعِ خَلْقِهِ.

۲۷] ثُمَّ لَهُ الْحَمْدُ مَكَانَ كُلِّ نِعْمَةٍ لَهُ عَلَيْنَا وَ عَلَيَّ جَمِيعِ عِبَادِهِ الْمَاضِينَ

وَ الْبَاقِينَ عَدَدَ مَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ مِنْ جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ، وَ مَكَانَ كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهَا

عَدْدُهَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً أَبَدًا سَرْمَدًا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

۲۸] حَمْدًا لَا مُنْتَهَىٰ لِحَدِّهِ، وَ لَا حِسَابَ لِعَدَدِهِ، وَ لَا مَبْلَغَ لِغَايَتِهِ، وَ لَا انْقِطَاعَ

لِأَمْدِهِ

۲۹] حَمْدًا يَكُونُ وَصْلَةً إِلَىٰ طَاعَتِهِ وَ عَفْوِهِ، وَ سَبَبًا إِلَىٰ رِضْوَانِهِ، وَ دَرِيْعَةً إِلَىٰ

مَغْفِرَتِهِ، وَ طَرِيقًا إِلَىٰ جَنَّتِهِ، وَ خَفِيرًا مِنْ نَقْمَتِهِ، وَ أَمْنًا مِنْ غَضَبِهِ، وَ ظَهِيرًا

عَلَىٰ طَاعَتِهِ، وَ حَاجِزًا عَنِ مَعْصِيَتِهِ، وَ عَوْنًا عَلَىٰ تَأْدِيَةِ حَقِّهِ وَ وَظَائِفِهِ.

۳۰] حَمْدًا نَسْعُدُ بِهِ فِي السُّعْدَاءِ مِنْ أَوْلِيَائِهِ، وَ نَصِيرُ بِهِ فِي نَظْمِ الشُّهَدَاءِ

بِسُيُوفِ أَعْدَائِهِ، إِنَّهُ وَلِيُّ حَمِيدٍ.

## ترجمه

۲۵. حمد و ستایش مخصوص خداوند است، آن گونه که برترین فرشتگان او

و گرامی ترین خلق او و پسندیده ترین حامدان آستانش، او را به آن حمد

کردند و ستودند.

۲۶. حمد و سپاسی به جا می آورم که از تمام حمد و سپاس ها برتر باشد،

آن گونه که پروردگار ما بر تمام خلق خود برتری دارد.

۲۷. سپس او را حمد و سپاس می گویم در برابر هر نعمتی که او به ما ارزانی

داشته یا بر جمیع بندگانش از گذشته و حال، بخشیده است؛ حمدی که عدد آن همانند احاطه علمی او به جمیع اشیا و در برابر هر نعمتی از آن‌ها به چندین برابر است، حمدی که همیشگی و تا روز قیامت باشد.

۲۸. حمد و ستایشی که حد آن بی‌نهایت و حسابش بی‌شمار و عاقبتش نامحدود و زمانش بی‌پایان باشد.

۲۹. حمد و ستایشی که وسیله وصول به طاعت و عفو او باشد و سبب خشنودی و موجب آمرزش و راهی به بهشت او گشاید و مرا از عذابش حفظ کند و از غضبش ایمن دارد و بر طاعتش کمک نماید و از عصیانش بازدارد و برای ادای حق او و انجام وظایفش یاری دهد.

۳۰. خداوند را حمد و سپاسی می‌گوییم که ما را در زمره سعادت‌مندان از دوستانش جای دهد و در صف شهیدانی درآورد که با شمشیر دشمنانش شربت شهادت نوشیدند. او سرپرستی است ستوده.

## شرح و تفسیر

### جامع‌ترین حمد

امام علی (ع) در آخرین بخش این دعا که سرتاسر حمد و ثنا و ستایش الهی است به جامع‌ترین حمدها اشاره می‌کند؛ حمدی که از نظر حمد‌کنندگان برترین باشد، حمدی که از نظر کیفیت، بالاترین باشد، حمدی که از نظر متعلق حمد، جامع‌ترین باشد، حمدی که هیچ‌گونه محدودیتی در آن راه نداشته باشد، و سرانجام، حمدی که نتیجه‌اش قرب به خداوند و رسیدن به عفو و مغفرت و بهشت جاویدان او باشد.

در قسمت اول عرضه می‌دارد: «حمد و ستایش مخصوص خداوند است، آن‌گونه که برترین فرشتگان او و گرامی‌ترین خلق او و پسندیده‌ترین حامدان

آستانش، او را به آن حمد کردند و ستودند؛ (وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بِكُلِّ مَا حَمِدَهُ بِهِ أَدْنَى مَلَائِكَتِهِ إِلَيْهِ وَ أَكْرَمُ خَلْقَتِهِ عَلَيْهِ وَ أَرْضَى حَامِدِيهِ لَدَيْهِ).

روشن است که مقرب‌ترین فرشتگان به آستان خداوند، برترین حمد‌ها را دارند و گرامی‌ترین خلق خدا (که می‌تواند در این جا اشاره به برترین انسان‌ها و شریف‌ترین انبیا و اولیا باشد) آن‌گونه او را حمد و سپاس می‌گویند که هیچ‌کس نتواند همانند آن را بگویند. همچنین خداوند از حمدی بیشتر رضایت دارد که از هر نظر خالص و کامل باشد.

هنگامی که امام علیه السلام خدا را این‌گونه حمد می‌کند، گویی همانند فرشتگان مقرب و صالح‌ترین بندگان خدا او را حمد و سپاس می‌گوید.

تعبیر به «أَدْنَى مَلَائِكَتِهِ» به معنای مقرب‌ترین فرشتگان اوست، همان‌گونه که «أَكْرَمُ خَلْقَتِهِ» به معنای گرامی‌ترین خلق خداوند است و «وَ أَرْضَى حَامِدِيهِ» به معنای پسندیده‌ترین حمد‌کنندگان می‌باشد.

سپس امام علیه السلام به سراغ کیفیت حمد می‌رود و عرضه می‌دارد: «حمد و سپاسی به جا می‌آورم که از تمام حمد و سپاس‌ها برتر باشد؛ آن‌گونه که پروردگار ما بر تمام خلق خود برتری دارد؛ (حَمْدًا يُفْضَلُ سَائِرَ الْحَمْدِ كَفَضْلِ رَبَّنَا عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ). می‌دانیم که عظمت خداوند نسبت به مخلوقاتش به قدری است که در فکر هیچ انسانی نمی‌گنجد و هیچ‌کس توان شرح و بیان آن را ندارد. حال فکر کنید که امام علیه السلام عرضه می‌دارد: حمدی می‌خواهم انجام دهم که نسبت به حمد دیگران همچون عظمت خداوند نسبت به بندگان باشد!

و در بخش سوم، توجه به متعلق حمد کرده، عرضه می‌دارد: «سپس او را حمد و سپاس می‌گویم، در برابر هر نعمتی که او به ما ارزانی داشته یا بر جمیع بندگان از گذشته و حال، بخشیده است؛ حمدی که عدد آن همانند احاطه علمی او به جمیع اشیا و در برابر هر نعمتی از آن‌ها به چندین برابر است، حمدی که



همیشگی و تا روز قیامت باشد»؛ (ثُمَّ لَهُ الْحَمْدُ مَكَانَ كُلِّ نِعْمَةٍ لَهُ عَلَيْنَا وَعَلَى جَمِيعِ عِبَادِهِ الْمَاضِينَ وَالْبَاقِينَ عَدَدَ مَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ مِنْ جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ، وَ مَكَانَ كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهَا عَدَدُهَا أَضْعَافاً مُضَاعَفَةً أَبَدًا سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ).

جالب توجه این که امام علیه السلام در این جمله‌های نورانی، نه تنها خدا را در برابر نعمت‌هایی که به او و خاندان او بخشیده است حمد و سپاس می‌گوید، بلکه در برابر تمام نعمت‌هایی که به تمام انسان‌های موجود و همه انسان‌های پیشین داده شده، بدون استثنا خدا را حمد و سپاس می‌گوید؛ آن هم نه در برابر هر نعمتی یک حمد و سپاس، بلکه به اضعاف و مضاعف آن‌ها خدا را حمد می‌کند؛ آن هم نه حمدی که موقتی باشد و گذرا؛ بلکه حمدی بی‌پایان و تا دامنۀ قیامت.

واژه «أَبَدًا» به معنای پیوسته و جاویدان است و جالب این که این واژه تثنیه و جمع ندارد، زیرا چیزی که ابدی و جاویدان است تعددی در زمان آن تصور نمی‌شود، ولی زمان، ممکن است به بخش‌های مختلفی گفته شود که تعدد و جمع دارد.

واژه «سَرْمَدًا» را که آن هم به معنای همیشگی و دائمی است، بعضی از ارباب لغت، مانند صاحب مقایس اللغة<sup>۱</sup> و فروق اللغة<sup>۲</sup> در اصل از ماده «سَرَد» به معنای پی‌درپی دانسته‌اند و میم آن را زائد می‌دانند و از این نظر تفاوتی با ابد دارد، هرچند دلیلی بر این معنا ندارند، و افرادی مانند فیروزآبادی در قاموس والخیل در العین میم آن را زائد ندانسته‌اند.<sup>۳</sup>

این نکته نیز شایان توجه است که بعضی از ارباب لغت گفته‌اند: «سرمدی» به موجودی گفته می‌شود که نه آغاز دارد و نه انجام، ولی ازلی به چیزی گفته

۱. معجم مقایس اللغة، ج ۳، ص ۱۶۰.

۲. معجم الفروق اللغویة، ص ۲۷۶.

۳. القاموس المحيط، ج ۱، ص ۳۰۱؛ العین، ج ۷، ص ۳۴۱.

می‌شود که آغاز ندارد، و ابدی چیزی است که پایان ندارد. ولی این معنا نه از کتب معروف لغت استفاده می‌شود و نه از موارد استعمال آن در قرآن مجید و غیر آن. ظاهر آیات شریفه ۷۱ و ۷۲ سوره قصص که دربارهٔ ابدیت شب و روز سخن می‌گوید، به روشنی ناظر به نامحدود بودن از نظر آینده است.

آنگاه امام علیه السلام به گسترش حمد در تمام جهات اشاره کرده، عرض می‌دارد: «حمدی و ستایشی که حد آن بی‌نهایت و حسابش بی‌شمار و عاقبتش نامحدود و زمانش بی‌پایان باشد»؛ (حَمْدًا لَا مُنْتَهَى لِحَدِّهِ، وَلَا حِسَابَ لِعَدَدِهِ، وَلَا مَبْلَغَ لِعَاقِبَتِهِ، وَلَا انْقِطَاعَ لِأَمَدِهِ).

چنین حمدی گسترده‌ترین حمدهاست، از نظر حد و حدود و تعداد و عدد و پایان و عاقبت، و به‌راستی طرز حمد و سپاس گفتن خدا را باید از امام بزرگواری همچون امام سجاد علیه السلام آموخت که تمام محدودیت‌ها را از حمد و سپاس خود برمی‌دارد و آن را به تمام عوالم و ازمان تسری می‌دهد.

قابل توجه این‌که در جملهٔ قبل آمده بود که این حمد تا روز قیامت ادامه یابد، ولی در این جا می‌فرماید: این حمد هیچ پایانی از نظر زمان نداشته باشد. به گفتهٔ مرحوم سید علی خان در ریاض السالکین، این یکی از فنون بلاغت است که انسان گاهی سخنی می‌گوید و گاه آن را می‌شکند و فراتر از آن می‌برد.<sup>۱</sup> مثلاً می‌گوییم: فلان کس بر دل‌ها حکومت دارد، بلکه بر تمام وجود انسان‌ها و همهٔ اشیا اعم از انسان و غیر انسان. بنابراین هیچ‌گونه تناقضی در میان این دو جمله نیست.

مرحوم علامه دارابی در ریاض العارفین در این جا اشاره به نکتهٔ قابل توجهی کرده و آن این‌که «حد» مفهوم عامی دارد و آنچه بعد از آن آمده، مانند عدد، غایت

۱. ریاض السالکین، ج ۱، ص ۴۰۱.

و آمد، مصداق‌هایی از آن است و در واقع این جمله از قبیل ذکر خاص بعد از عام محسوب می‌شود.<sup>۱</sup>

و در پایان این سخن عرضه می‌دارد: «حمد و ستایشی که وسیله وصول به طاعت و عفو او باشد و سبب خشنودی و موجب آمرزش، و راهی به بهشت او گشاید و مرا از عذابش حفظ کند و از غضبش ایمن دارد و بر طاعتش کمک نماید و از عصیان‌ش باز دارد و برای ادای حق او و انجام وظایفش یاری دهد»؛ (حَمْدًا يَكُونُ وُصْلَةً إِلَى طَاعَتِهِ وَ عَفْوِهِ، وَ سَبَبًا إِلَى رِضْوَانِهِ، وَ ذَرْيَةً إِلَى مَغْفِرَتِهِ، وَ طَرِيقًا إِلَى جَنَّتِهِ، وَ حَفِيرًا مِنْ نَقْمَتِهِ، وَ أَمْنًا مِنْ غَضَبِهِ، وَ ظَهْرًا عَلَى طَاعَتِهِ، وَ حَاجِزًا عَنْ مَعْصِيَتِهِ، وَ عَوْنًا عَلَى تَأْدِيَةِ حَقِّهِ وَ وَظَائِفِهِ).

در واقع امام علیه السلام در این جا از حمد و وسیع و گسترده‌ای که در فقرات قبل آمد نتیجه‌گیری کاملی فرموده و به ما تعلیم می‌دهد که چنین حمدی می‌تواند ما را به طاعت و عفو الهی و رضایت و خشنودی او و بهشت جاویدانش و نجات از عذاب و غضبش برساند و در ادای حَقش ما را یاری کند.

بدیهی است، هنگامی که انسان خود را غرق انواع نعمت‌های الهی بداند و به حکم عقل در مقام اطاعتش برآید این نتایج گران‌بها را در بر خواهد داشت.

«ذَرْيَعَةٌ» از ماده «ذَرَعَ» به معنای گشادن ذراع برای انجام کار یا گرفتن چیزی است و از آن‌جایی که وسیله‌هایی که انسان انتخاب می‌کند، برای رسیدن به اهدافی است، به هر وسیله‌ای ذریعه اطلاق شده است.

«حَفِيرٌ» از ماده «خَفَرَ» به دو معنا آمده است: یکی شدت حیا و دیگری پناه دادن. این واژه در کلام امام علیه السلام در معنای دوم به کار رفته و اشاره به حمدی است که ما را در برابر عذاب الهی پناه دهد.

۱. ریاض العارفین، ص ۴۶.

«نَقِمَة» از ماده «نَقَم» (بر وزن قلم) در اصل به معنای انکار کردن چیزی یا عیب و ایراد گرفتن به کاری با زبان و عمل و گاه از طریق مجازات است، و لذا این واژه به معنای مجازات و عذاب به کار می‌رود و انتقام نیز از همین ماده است.

«ظَهیر» به معنای پشتیبان و یاور است و در اصل از ماده «ظَهَر» به معنای پشت گرفته شده و چون یار و یاور، پشت انسان را محکم می‌دارد به او ظهیر می‌گویند. «حَاجِز» از ماده «حَجَز» به معنای مانع شدن و حائل گشتن میان دو چیز است و «حَاجِز» معنای مانع را دارد که در این جا امام علیه السلام حمد کامل را مانع از معصیت می‌شمارد.

امام علیه السلام در این بخش از حمد و ثنای خود، ده اثر برای حمد و سپاس پروردگار شمرده است:

اول: سبب وصول به طاعت او می‌شود.

دوم: موجب عفو و بخشش او می‌گردد.

سوم: انسان را به رضا و خشنودی او می‌رساند.

چهارم: موجب مغفرت و آمرزش اوست.

پنجم: راهی به سوی بهشت به روی انسان می‌گشاید.

ششم: مانع از عذاب او می‌شود.

هفتم: از خشم خدا ایمن می‌گرداند.

هشتم: انسان را در مسیر اطاعت پشتیبانی می‌کند.

نهم: مانع از معصیت او می‌شود.

دهم: انسان را در طریق ادای حق خداوند و وظایفش یاری می‌دهد.

به راستی این حمد الهی چقدر پربرکت است! حمدی که در عمق روح انسان بنشیند، حمدی که سر تا پای انسان و تمام شئون زندگی او در آن غرق شود. آری، امام علیه السلام با این دعای خود این درس مهم را به ما می‌دهد که اگر انسان به طور

صحیح در مقام حمد و شکرگزاری پروردگار برآید تمام شئون زندگی اش را اصلاح خواهد کرد.

آنگاه امام علیه السلام در آخرین جمله این دعای پربار و پرمعنا که کامل ترین صورت حمد و سپاس الهی را منعکس می کند، عرضه می دارد: «خداوند را حمد و سپاسی می گوئیم که ما را در زمره سعادت‌مندان از دوستانش جای دهد و در صف شهیدانی درآورد که با شمشیر دشمنانش شربت شهادت نوشیدند. او سرپرستی است ستوده»؛ (حَمْدًا نَسْعُدُ بِهِ فِي السُّعْدَاءِ مِنْ أَوْلِيَائِهِ، وَ نَصِيرُ بِهِ فِي نَظْمِ الشُّهَدَاءِ بِسُيُوفِ أَعْدَائِهِ، إِنَّهُ وَلي حَمِيدٌ).

از این جمله معلوم می شود که ممکن است حمد و ستایش پروردگار سبب دو افتخار بزرگ شود، افتخار قرار گرفتن در صف سعادت‌مندان از اولیاء الله و افتخار قرار گرفتن در صف شهیدایی که در میدان جهاد، با شمشیر دشمنان به افتخار شهادت رسیده‌اند.

البته بدیهی است که حمد لفظی نمی تواند سرچشمه این افتخارات بزرگ شود، بلکه حمدی باید باشد که آثارش در تمام وجود انسان و زندگی فردی و اجتماعی او ظاهر گردد و نعمت‌های الهی را هر کدام در جای خود و در مسیر رضایت حق صرف کند. چنین کسی شایستگی این گونه افتخارات را دارد.

## نکته‌ها

### ۱. گستره حمد در منابع اسلامی

حمد و ستایش و سپاس پروردگار در تعلیمات اسلامی بسیار گسترده است.

قرآن مجید می گوید: فرشتگان آسمان به ویژه حاملان عرش، همگی حمد و تسبیح خدا می گویند «وَ تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَاقِقِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ»؛

«در آن روز فرشتگان را می‌بینی که بر گرد عرش حلقه زده‌اند و پروردگارش را حمد و تسبیح می‌گویند».<sup>۱</sup>

پیامبران الهی نیز هر زمان مشمول نعمتی از نعمت‌های خداوند واقع می‌شدند حمد و سپاس خدا می‌گفتند. خداوند به حضرت نوح علیه السلام دستور می‌دهد: هنگامی که خودت و همراهانت سوار کشتی شدید و از آن غرقاب عظیم نجات یافتید، خدا را به خاطر نجات از شر قوم ظالم حمد و سپاس بگویید ﴿فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلِكِ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾؛ «و هنگامی که تو و همه کسانی که با تو هستند در کشتی مستقر شدید، بگو: «ستایش مخصوص خدایی است که ما را از قوم ستمکار نجات بخشید».<sup>۲</sup>

همچنین ابراهیم خلیل علیه السلام هنگامی که از نعمت دو فرزند برومند به نام اسماعیل و اسحاق بهره‌مند شد، به حمد و سپاس الهی پرداخت: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ﴾؛ «ستایش مخصوص خدایی است که در پیری، اسماعیل و اسحاق را به من بخشید؛ به یقین پروردگار من، شنونده و اجابت‌کننده دعاست».<sup>۳</sup>

و در مورد حضرت داود و سلیمان علیهما السلام نیز می‌خوانیم: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ﴾؛ «و ما به داود و سلیمان، دانشی عظیم دادیم؛ و آنان گفتند: ستایش مخصوص خداوندی است که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمنش برتری بخشید».<sup>۴</sup>

از سویی دیگر می‌بینیم قرآن به این حقیقت اشاره می‌کند که تمام موجودات

۱. زمر، آیه ۷۵.

۲. مؤمنون، آیه ۲۸.

۳. ابراهیم، آیه ۳۹.

۴. نمل، آیه ۱۵.

زمین و آسمان (بدون استثنا) حمد و ثنای الهی می‌گویند، هرچند ما متوجه نمی‌شویم: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ»؛ (و هیچ موجودی نیست، جز آن‌که تسبیح و حمد او می‌گوید؛ ولی شما تسبیح آن‌ها را نمی‌فهمید).<sup>۱</sup>

همچنین بهشتیان هنگامی که مشمول عنایات پروردگار در بهشت می‌شوند زبان به حمد و ثنای خدا می‌کشایند: «وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَهُ وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَّبِعُوا مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ»؛ «آن‌ها می‌گویند: حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که به وعده خویش درباره ما وفا کرد و این سرزمین را میراث ما قرار داد که هر جای بهشت را بخواهیم منزلگاه خود قرار دهیم؛ و چه نیکوست پاداش عمل‌کنندگان!».<sup>۲</sup>

و در سوره فاطر می‌فرماید: «وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ»؛ «آن‌ها می‌گویند: حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که اندوه را از ما برطرف ساخت؛ پروردگار ما آمرزنده و شکرگزار و قدردان است».<sup>۳</sup>

ما هم در شبانه‌روز در نمازهایمان بیش از پنجاه بار حمد و سپاس خدا می‌گوییم.

و از همه برتر، خداوند نیز - برای تعلیم بندگان - حمد و ثنای خود می‌گوید، همان‌گونه که در آغاز چند سوره از سوره‌های قرآن آمده است: از جمله در آغاز سوره انعام آمده است: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ»؛ «حمد و سپاس، مخصوص خداوندی است که آسمانها و زمین را آفرید، و ظلمت‌ها و نور را پدید آورد».<sup>۴</sup>

۱. اسراء، آیه ۴۴.

۲. زمر، آیه ۷۴.

۳. فاطر، آیه ۳۴.

۴. انعام، آیه ۱.

و همچنین در آغاز سوره‌های کهف، سبأ و فاطر.  
 در آغاز سوره حمد نیز که در واقع از زبان بندگان خوانده می‌شود، حمد الهی آمده است و گویی تمام نماز حمد و ثنای خداست.  
 در روایات اسلامی نیز از اهمیت حمد و ثنای الهی سخن بسیار گفته شده است، از جمله در آغاز خطبه ۱۵۷ نهج البلاغه می‌خوانیم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْحَمْدَ مِفْتَاحًا لِدِكْرِهِ وَ سَبَبًا لِّلْمَزِيدِ مِنْ فَضْلِهِ وَ دَلِيلًا عَلَى آيَاتِهِ وَ عَظَمَتِهِ؛ حمد و ستایش، مخصوص خداوندی است که «حمد» را کلید ذکر و یاد خود قرار داده و آن را سبب فزونی فضل و رحمتش و دلیل بر نعمت‌ها و عظمتش ساخته است» و به‌طور کلی بیست و هشت خطبه از خطبه‌های نهج البلاغه با جمله «الحمد لله» آغاز می‌شود.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز پیوسته در برابر هر نعمت و حتی مصیبتی حمد خدا می‌گفت، همان‌گونه که امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا وَرَدَ عَلَيْهِ أَمْرٌ يَسْرُهُ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى هَذِهِ النُّعْمَةِ، وَإِذَا وَرَدَ عَلَيْهِ أَمْرٌ يَغْتَمُّ بِهِ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ؛ هنگامی که حادثه‌ای واقع می‌شد که باعث مسرت پیغمبر می‌گشت عرضه می‌داشت: حمد و سپاس برای خدا در برابر این نعمت. و هنگامی که حادثه غم‌انگیزی رخ می‌داد عرضه می‌داشت: حمد و سپاس برای خداوند در هر حال»<sup>۱</sup>.

و در حدیثی از امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام می‌خوانیم: «التَّسْبِيحُ نِصْفُ الْمِيزَانِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ يَمْلَأُ الْمِيزَانَ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ يَمْلَأُ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ؛ تسبیح، نصف سنگینی ترازوی اعمال است و حمد خداوند بقیه آن را پر می‌کند و الله اکبر فاصله میان زمین و آسمان را پر می‌سازد»<sup>۲</sup>.

۱. کافی، ج ۲، ص ۹۷، ح ۱۹.

۲. همان، ص ۵۰۶، ح ۳.



در حدیث دیگری از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدرانش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «مَنْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِ نِعْمَةً فَلْيَحْمَدِ اللَّهَ وَ مَنْ اسْتَبَطَّ الرِّزْقَ فَلْيَسْتَغْفِرِ اللَّهَ وَ مَنْ حَزَنَهُ أَمْرٌ فَلْيُقِلْ: لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ؛ کسی که خداوند نعمتی به او بخشد باید حمد خدا گوید و کسی که روزی اش به تأخیر می افتد، استغفار کند و کسی که از حادثه ای غمگین می شود بگوید: لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»<sup>۱</sup>.

در حدیث دیگری آمده است که اصبع بن نباته می گوید: من بر در خانه علی علیه السلام بودم و در حال رکوع دعا می کردم. ناگهان امیرمؤمنان علیه السلام خارج شد و فرمود: ای اصبع! عرض کردم: لبیک. فرمود: چه می کردی؟ عرض کردم: رکوع کردم و در آن حال دعا می نمودم. فرمود: آیا دعایی را که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم به تو بیاموزم؟ عرض کردم: آری. فرمود: بگو: «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا كَانَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ»<sup>۲</sup>.

و در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: «کسی که هر روز هفت مرتبه این جمله را بگوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ نِعْمَةٍ كَانَتْ أَوْ هِيَ كَائِنَةٌ؛ خدا را شکر برای هر نعمتی که در گذشته بوده یا در آینده نصیب ما می شود» شکر خدا را نسبت به گذشته و آینده انجام داده است»<sup>۳</sup>.

روایات در این زمینه فراوان است. این بحث را با روایتی دیگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله پایان می دهیم. فرمود: «أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ فِي نُورِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ: مَنْ كَانَ عِصْمَةً أَمْرِهِ شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَ مَنْ إِذَا أَصَابَتْهُ مُصِيبَةٌ قَالَ: إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَ مَنْ إِذَا أَصَابَ خَيْرًا قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ مَنْ إِذَا أَصَابَ خَطِيئَةً

۱. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۲۱۰، ح ۵.

۲. همان، ص ۲۱۱، ح ۹.

۳. همان، ح ۱۰.

قَالَ: أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ؛ چهار چیز است که در هر کسی باشد در نور اعظم خداوند غوطه‌ور است: کسی که استقامت کارش با شهادت «أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» باشد و هنگامی که مصیبتی به او می‌رسد «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» بگویند و هنگامی که خیری به او می‌رسد «الْحَمْدُ لِلَّهِ» بگویند و هنگامی که خطا و گناهی دامن او را بگیرد «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ» بگویند.<sup>۱</sup>

## ۲. فلسفه حمد

حمد و سپاس الهی از یک سو انسان را متوجه اسما و صفات حسناى خدا و کمالات بی‌پایان او می‌کند و از این طریق به یاد این صفات عظیم می‌افتد و این یادآوری، تخلق به اخلاق الهی را که بزرگترین وسیله قرب به خداست به او می‌آموزد و این بنده را دعوت می‌کند که قطره‌ای از دریای علم بی‌کرانه خداوند را در خود جستجو کند و پرتوی هرچند به اندازه شمع از آفتاب عالم تاب اسما و صفات او در خود بی‌فروزد و این بهترین راه سیر و سلوک الی الله است.

از سوی دیگر نگاه به نعمت‌های او سبب شکرگزاری است و این شکرگزاری پایه اول معرفه الله است همان‌گونه که علمای علم کلام (عقاید) نخستین گام را در طریق معرفه الله، مسأله شکر منعم می‌دانند.

بنابراین، حمد و سپاس الهی یکی از مهم‌ترین عوامل تعلیم و تربیت انسان است و روح حق‌شناسی را در برابر هر نعمتی در او زنده می‌کند.

## ۳. حمد اجمالی و تفصیلی

گاهی انسان نعمت‌های الهی را یک‌به‌یک برمی‌شمرد (هرچند قادر به شمارش همه آنها نیست) و برای هر کدام شکر و سپاسی می‌گوید، مثلاً عرضه

۱. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۲۱۳، ح ۱۶.

می‌دارد: خدا را شکر که تن سالم و روح بیدار و فرزندان خوب و توفیق فراوان به من مرحمت فرمودی؛ این را حمد تفصیلی می‌گویند.

و گاه به صورت اجمالی می‌گوید: الحمد لله على كل نعمة؛ خدا را به خاطر تمام نعمت‌هایش حمد و سپاس می‌گویم.

و یا این‌که آن را با جمله‌ای هماهنگ می‌سازد که جامعیت فوق‌العاده‌ای دارد، آن‌گونه که در دعای بالا (دعای اول) امام علیه السلام بیان فرموده است: «ثُمَّ لَهُ الْحَمْدُ مَكَانَ كُلِّ نِعْمَةٍ لَهُ عَلَيْنَا وَ عَلَى جَمِيعِ عِبَادِهِ الْمَاضِينَ وَ الْبَاقِينَ عَدَدَ مَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ مِنْ جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ».

در کتاب کشف الغمة، از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: مرکبی از پدرم گم شد، فرمود: اگر خداوند آن را به من بازگرداند او را به تمام حمد‌هایی که مورد رضای اوست حمد می‌کنم. چیزی نگذشت که مرکب با زین و لجام پیدا شد. هنگامی که پدرم بر آن سوار شد و جامه خود را به هم پیچید، سر به سوی آسمان بلند کرد و عرضه داشت: الحمد لله و چیزی بر آن نیفزود. سپس فرمود: هیچ چیز از حمد الهی را ترک نگفتم و تمام انواع حمد خداوند متعال را به جا آوردم؛ «مَا تَرَكْتُ وَ لَا بَقِيَتْ شَيْئًا جَعَلْتُ كُلَّ أَنْوَاعِ الْمَحَامِدِ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَمَا مِنْ حَمْدٍ إِلَّا هُوَ دَاخِلٌ فِيهَا قُلْتُ؛ آری، هیچ حمدی نیست مگر این‌که در این جمله داخل است».<sup>۱</sup>

البته حمد اجمالی جای حمد تفصیلی را نمی‌گیرد، ولی در عین حال آثار خاص خود را دارد.



۱. کشف الغمة فی معرفة الأئمة، ج ۲، ص ۳۲۹؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۹۰، ح ۱۵.

# دعای دوم

وَكَانَ مِنْ دُعَائِهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

بَعْدَ هَذَا التَّحْمِيدِ فِي الصَّلَاةِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

از دعاهاى امام عليه السلام است

که بعد از حمد خداوند (که در دعای گذشته آمد) به عنوان درود بر

رسول خدا صلی الله علیه و آله انشاء شده است

## دعا در یک نگاه

امام عليه السلام بعد از حمد و ثنای الهی و شمردن انواع نعمت‌ها که در دعای اول گذشت در این دعا به سراغ نعمت وجود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که بزرگترین نعمت‌ها برای جهان بشریت است می‌رود و بر آن حضرت درود و سلام می‌فرستد و خدمات مهم ایشان را برمی‌شمرد.

در واقع این دعا عصاره‌ای است از تمام تاریخ زندگی پیغمبر صلی الله علیه و آله که ایشان به صورت بسیار زیبا و جذاب بیان شده و شرح آن ما را به نعمت وجود آن حضرت آشناتر می‌کند و عشق و علاقه ما را به آن حضرت افزون می‌سازد.

در آغاز این دعا، به سراغ صفات برجسته پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌رود که بی‌نظیر و بی‌مانند است و بعد از آن نگاهی اجمالی و پرمعنا به سراسر زندگی آن حضرت می‌اندازد که چگونه در دعوت خود گرفتار مشکلات بود، حتی جمع کثیری از

نزدیکان و بستگانش بر ضد او قیام کردند، ولی او هدفش را فدای پیوندهای خویشاوندی نکرد.

سپس اشاره به هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌کند که برای حفظ دعوتش ناچار شد از وطن خود، مکه که به آن سخت علاقه‌مند بود چشم‌پوشد و به دیار غربت و دور از خویشاوندان موافق خود برود.

سپس به دنبال آن اشاره کوتاه و پرمعنایی به جنگ‌های پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و پیروزی‌هایی که خداوند علی‌رغم تمام مشکلات، نصیب آن حضرت کرد فرموده، دعا را با دعای پرمعنایی نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و تقاضای درجات عالیه برای آن حضرت و تمنای شفاعتش پایان می‌دهد.

این دعا در واقع چند بخش دارد که هر بخشی هدفی را دنبال می‌کند.

## بخش اول

- ۱] وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ دُونَ الْأُمَّمِ  
الْمَاضِيَةِ وَ الْقُرُونِ السَّالِفَةِ، بِقُدْرَتِهِ الَّتِي لَا تَعْجُزُ عَنْ شَيْءٍ وَ إِنَّ عَظْمَ،  
وَ لَا يَفُوتُهَا شَيْءٌ وَ إِنَّ لَطُفَ.
- ۲] فَخَتَمَ بِنَا عَلَى جَمِيعٍ مَنْ ذَرَأَ، وَ جَعَلْنَا شُهَدَاءَ عَلَى مَنْ جَحَدَ، وَ كَثَّرْنَا بِمَنَّهُ  
عَلَى مَنْ قَلَّ.

## ترجمه

۱. حمد و سپاس برای خداوندی است که بر ما منت نهاد به وجود محمد، پیغمبر گرامی اش - صلی الله علیه و آله - که امت های پیشین و قرن های گذشته از آن بی بهره بوده اند و این کار به قدرت او صورت گرفت، قدرتی که از انجام هیچ کاری عاجز و ناتوان نیست، هر چند بزرگ باشد و چیزی از او فوت نمی شود، هر چند خرد و کوچک باشد.
۲. پس به دنبال نعمت وجود پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ما را خاتم همه امت های پیشین و گواهان بر منکران قرار داد و ما را به نعمت خود در برابر گروه های کوچک فزونی بخشید».

## شرح و تفسیر

### شکر نعمت وجود پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

امام عَلَيْهِ السَّلَام در نخستین بخش از این دعا از حمد و سپاس الهی شروع می کند که نعمت بی نظیر وجود پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را بر ما ارزانی داشته است، نعمتی که نصیب امت های پیشین نشد و به لطف الهی نصیب ما شد؛ عرضه می دارد: «حمد

و سپاس برای خداوندی است که بر ما منت نهاد منت نهاد به وجود محمد، پیغمبر گرامی اش - صلی الله علیه و آله - که امت‌های پیشین و قرن‌های گذشته از آن بی بهره بوده‌اند و این کار به قدرت او صورت گرفت، قدرتی که از انجام هیچ کاری عاجز و ناتوان نیست، هرچند بزرگ باشد و چیزی از او فوت نمی‌شود، هرچند خرد و کوچک باشد؛ (وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دُونَ الْأُمَمِ الْمَاضِيَةِ وَ الْقُرُونِ السَّالِفَةِ، بِقُدْرَتِهِ الَّتِي لَا تَعْجِزُ عَنْ شَيْءٍ وَ إِنَّ عَظْمًا، وَ لَا يُفَوِّتُهَا شَيْءٌ وَ إِنَّ لَطُفًا).

بی‌شک خداوند برای همه امت‌های پیشین پیامبرانی فرستاد که بعضی صاحب شریعت بودند و بعضی حامی شرایع پیشین و هر کدام به دعوت امت‌ها پرداختند و زحمات و مرارت‌هایی در این راه تحمل کردند و گروهی را به سوی خدا دعوت نمودند و از کجی‌ها و آلودگی‌ها رها ساختند، همان‌گونه که قرآن مجید می‌گوید: ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا وَ إِنَّ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾؛ «ما تو را به حق برای بشارت و انذار فرستادیم و هر امتی در گذشته بیم‌دهنده‌ای داشته است».<sup>۱</sup>

البته معنای این سخن این نیست که در هر شهر و دیاری پیامبری مبعوث شد، بلکه همین اندازه که دعوت پیامبران و سخنان آن‌ها به گوش جمعیت‌های اطراف رسیده باشد کافی است، زیرا قرآن می‌گوید: ﴿خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾؛ «در میان آن‌ها انذارکننده‌ای بود» و نمی‌گوید: «منها» یعنی از خود آن‌ها انذارکننده بود.

ولی خداوند برای این امت نعمت و منت خود را به تمام و کمال رسانید و پیامبری به سوی آن‌ها بود فرستاد که از تمام پیامبران پیشین برتر و دعوتش گسترده‌تر و از هر نظر جامع‌تر بود و سلسله انبیا را که با ظهور او به حد کمال رسیده بود با وجود او پایان داد و عنوان خاتم الانبیا به خود گرفت.

واژه «نبی» از ماده «نَبَوْه» (بر وزن نغمه) در اصل به معنای رفعت و بلندی مقام گرفته شده، البته ریشه دیگری دارد که از «نبا» به معنای خبر است و ممکن است این دو ریشه را به یکی بازگرداند، زیرا به گفته راغب «نبا» به خبری گفته می‌شود که مهم است و دارای فایده مهمی می‌باشد و به هر حال به شخص عالی مقام و از آن برتر به شخص پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اطلاق می‌شود، زیرا او، هم از سوی خدا خبر می‌دهد و هم مقامی بلند و عالی دارد و نبی کسی است که از غیب خبر می‌دهد و وحی و الهام الهی را دریافت می‌دارد و آنچه را که از طریق وحی دریافت می‌دارد هرگاه مردم از او بخواهند در اختیار آن‌ها می‌گذارد، ولی مأمور به تبلیغ نیست، در مقابل رسول که علاوه بر همه این‌ها مأمور به تبلیغ نیز می‌باشد. اطلاق نبی بر رسول نیز فراوان است.

و به تعبیر دیگر، هر رسولی نبی است، ولی هر نبیی رسول نیست.

این احتمال نیز وجود دارد این دو واژه هنگامی که در برابر هم قرار گیرند دو معنای متفاوت دارند که در بالا به آن اشاره شد، اما اگر به صورت جدا استعمال شوند هر یک می‌تواند معنای دیگری را نیز در بر داشته باشد.

در جمله «بِقُدْرَتِهِ الَّتِي لَا تَعْجِزُ عَنْ شَيْءٍ وَإِنْ عَظُمَ، وَلَا يَفُوتُهَا شَيْءٌ وَإِنْ لَطُفَ» این نکته نهفته شده که قدرت خداوند آن‌چنان گسترده است که نه بزرگی کارها می‌تواند مانع آن شود و نه کوچک بودن آن ممکن است سبب خفای آن گردد، عظیم‌ترین کارها و کوچک‌ترین و لطیف‌ترین آن‌ها برای او یکسان است و اصولاً واژه‌های کوچک و بزرگ، کبیر و صغیر در مورد کسی مصداق دارد که قدرتش محدود باشد، اما در برابر قدرت نامحدود، همه آن‌ها یکسان‌اند.

واژه «محمد» که از ماده «حمد» گرفته شده به معنای کسی است که کاملاً

ستوده شده است و به گفته ابن فارس در کتاب معجم مقائیس اللغة پیامبر ما صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ



به این علت به نام محمد نامیده شد که صفات نیک و برجسته او بسیار است.<sup>۱</sup>

و از بعضی روایات استفاده می‌شود که این نام قبل از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر هیچ کس نهاده نشده، درست مانند نام یحیی که قرآن درباره او می‌گوید: ﴿لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا﴾؛ «قبل از او این نام را بر کسی ننهادیم».<sup>۲</sup>

از اشعار معروف حسان بن ثابت که ظاهراً از کلام پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ استنباط کرده است و بعضی آن را به حضرت ابوطالب نسبت داده‌اند<sup>۳</sup> و بعید نیست که اصل شعر از حسان باشد و حضرت ابوطالب آن را انشاد فرموده باشد، چنین استفاده می‌شود که این نام را خداوند از نام خود برگرفت و بر پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گذاشت. اشعار چنین است:

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَرْسَلَ عَبْدَهُ	بِبُرْهَانِهِ وَاللَّهُ أَعْلَى وَأَمْجَدُ
فَشَقَّ لَهُ مِنْ اسْمِهِ لِيُجِلَّهُ	فَدُو الْعَرْشِ مَحْمُودٌ وَهَذَا مُحَمَّدُ
نَبِيِّ أَتَانَا بَعْدَ يَأْسٍ وَفَتْرَةٍ	مِنَ الرُّسُلِ وَالْأَوْثَانُ فِي الْأَرْضِ تُعْبَدُ
تَعَالَيْتَ رَبَّ الْعَرْشِ مِنْ كُلِّ فَاخِشٍ	فَأِيَّاكَ نَسْتَهْدِي وَإِيَّاكَ نَعْبُدُ <sup>۴</sup>

آیا نمی‌بینی که خداوند پیامبرش را با برهان روشن فرستاد و خدا برتر و والاتر است.

سپس برای او نامی از نام خود جدا ساخت تا از او تجلیل کند و به این ترتیب خداوند صاحب عرش محمود است و او محمد است.

۱. معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۱۰۰، ذیل واژه «حمد».

۲. مریم، آیه ۷.

۳. مرحوم علامه مجلسی در ج ۱۶ بحار الانوار، ص ۱۲۰ این شعر را با کمی تفاوت به ابوطالب نسبت می‌دهد و در عین حال احتمال می‌دهد که اصل شعر از حسان باشد و ابوطالب از او اقتباس کرده است.

۴. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۲۵۲.

پیامبری که بعد از نومیدی و فترتی از انبیای پیشین به سراغ ما آمد، در حالی که مردم به پرستش بت‌ها مشغول بودند.

ای پروردگار عرش! از هر نقص و عیبی وارسته‌ای، از تو هدایت می‌طلبیم و تو را می‌پرستیم.

واژه «امت» از ماده «ام» به معنای قصد کردن گرفته شده و گروهی که قصد می‌کنند با یکدیگر زندگی کنند امت نامیده شده‌اند. این واژه گاهی به پیروان یک پیامبر گفته می‌شود و گاه به یک جامعه انسانی و گاه بر غیر انسان‌ها نیز اطلاق می‌شود، مانند آنچه در این آیه شریفه آمده است: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَّمٌ أُمَّتَالِكُمْ»؛ «هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست و نه پرنده‌ای که با بال‌های خود پرواز می‌کند، مگر این‌که آن‌ها امتی همچون شما هستند».<sup>۱</sup>

مرحوم عالم بزرگوار سید علی خان مدنی شیرازی، امت را به دو نوع تقسیم می‌کند: امت پذیراشونده و آن‌ها کسانی هستند که دعوت پیغمبر را پذیرفتند و به نبوتش ایمان آوردند و این‌ها همان‌هایی هستند که قرآن مجید درباره آن‌ها می‌گوید: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ»<sup>۲</sup> نوع دوم امت دعوت است و آن‌ها کسانی هستند که پیغمبر آن‌ها را به سوی آیین حق دعوت کرد، گروهی پذیرا شدند و گروهی پذیرا نشدند، که در روایات گاه واژه امت به آن‌ها اطلاق شده است. «وَلَوْ لَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقْفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ»؛ «و اگر (بهره فراوان کفار از مواهب مادی) سبب نمی‌شد که همه مردم امت واحد (گمراهی) شوند، ما برای کسانی که کافر می‌شدند خانه‌هایی با سقف‌های نقره و نردبان‌هایی (نقره‌ای) که از آن بالا روند قرار می‌دادیم».<sup>۳</sup>

۱. انعام، آیه ۳۸.

۲. آل عمران، آیه ۱۱۰.

۳. زخرف، آیه ۳۳.

«قرون» از ماده «قرن» به معنای نزدیکی گرفته شده و به هر گروهی که در یک زمان با هم و قرین یکدیگر زندگی می‌کنند گفته می‌شود، همان‌گونه که در حدیث آمده است: پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «خَيْرُ الْقُرُونِ الْقُرْنُ الَّذِي أَنَا فِيهِ؛ بهترین قرن‌ها قرنی است که من در آن زندگی می‌کنم».<sup>۱</sup>

این نیز قابل توجه است که از عبارت امام عَلَيْهِ السَّلَام به خوبی استفاده می‌شود که این امت بر تمام امت‌های پیشین برتری و فضیلت دارد. حدیثی که مرحوم صدوق در کتاب اُمالی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام آورده نیز گواه بر این مدعاست. خداوند به موسی خطاب کرد که ای موسی! من نماز هیچ‌کس را نمی‌پذیرم، مگر کسی که در برابر عظمت من تواضع کند و خوف من در قلبش باشد و روزش را با نام من بگذراند و هیچ شب با گناه نخوابد و حق اولیا و دوستان مرا بشناسد.

موسی عرض کرد: پروردگارا! مقصود تو از دوستان و اولیای ابراهیم و اسحاق و یعقوب هستند؟ خطاب آمد: آن‌ها از دوستان من اند، ولی مقصود من کسان دیگری بود که آدم و حوا و بهشت و دوزخ به خاطر آن‌ها آفریده شد.

موسی عرض کرد: پروردگارا! آن‌ها کیان‌اند؟

فرمود: احمد است که نام او را از نام خودم برگرفتم، زیرا من محمودم (و او محمد).

موسی عرض کرد: خداوندا! مرا از امت او قرار بده.

خطاب آمد: تو از امت او هستی، هرگاه او را بشناسی و به مقام و منزلت او و خاندانش آشنا شوی.<sup>۲</sup>

\*\*\*

۱. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۸۶؛ مرحوم شیخ مفید نیز در کتاب الإفصاح، ص ۴۹ آن را نقل کرده است.

۲. اُمالی صدوق، ص ۷۶۴، ح ۱۰۲۸.

آنگاه امام عَلَيْهِ السَّلَامُ به مسأله خاتمیت امت اسلامی اشاره کرده، عرضه می‌دارد: «پس به دنبال نعمت وجود پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ما را خاتم همه امت‌های پیشین و گواهان بر منکران قرار داد و ما را به نعمت خود در برابر گروه‌های کوچک فزونی بخشید»؛ (فَحْتَمَ بِنَا عَلَى جَمِيعِ مَنْ دُرّاً، وَ جَعَلَنَا شُهَدَاءَ عَلَى مَنْ جَحَدَ، وَ كَثَّرْنَا بِمَنْنِهِ عَلَى مَنْ قَلَّ).

تعبیر به خاتمیت در جمله بالا اشاره به خاتمیت امت اسلامی است که لازمه آن خاتمیت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. عرضه می‌دارد: «خداوند ما را خاتم جمیع امت‌های پیشین قرار داد» و جمله «وَ جَعَلَنَا شُهَدَاءَ عَلَى مَنْ جَحَدَ» برگرفته از این آیه شریفه است «مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ»؛ «از آیین پدرتان ابراهیم پیروی کنید؛ خداوند شما را در کتاب‌های پیشین و در این کتاب آسمانی «مسلمان» نامید، تا پیامبر گواه بر شما باشد، و شما گواهان بر مردم».<sup>۱</sup>

و این افتخار بزرگی است که امت اسلامی گواهان امم دیگر در دنیا یا در آخرت باشند. خواه «گواه» به معنای شاهد بر اعمال باشد و یا به معنای الگو و معیار سنجش.

جمله «وَ كَثَّرْنَا بِمَنْنِهِ عَلَى مَنْ قَلَّ» می‌تواند اشاره به کثرت عددی باشد، که خداوند در مدت کوتاهی عدد مسلمین را بر کفار فزونی داد، چنان‌که در فتح مکه بعد از ایمان آوردن گروه مشرکان و به تعبیر قرآن «يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجاً»<sup>۲</sup> عدد امت اسلامی نسبت به عدد کفار که در گوشه و کنار بودند بسیار فزونی پیدا کرد و بعد از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، امت اسلامی تقریباً سراسر جهان را فراگرفت و کشورهای بزرگی همچون ایران، روم، مصر، یمن و شمال آفریقا به اسلام

۱. حج، آیه ۷۸.

۲. نصر، آیه ۲.

پیوستند. و یا ممکن است فزونی از نظر قدرت و قوت و علم و دانش و پیروزی و موفقیت باشد و یا هر دو.

نیز می‌تواند اشاره به کثرت امت اسلام نسبت به امت‌های انبیای پیشین باشد که آن‌ها در برابر اسلام عدد قلیلی محسوب می‌شدند.

از بعضی روایات استفاده می‌شود که امت اسلامی نه تنها در دنیا، بلکه در آخرت نیز از سایر امم بیشترند. در روایتی که مرحوم کلینی در کافی آورده است می‌خوانیم که امام باقر علیه السلام به یکی از یارانش فرمود: قرآن را فراگیرید که قرآن در روز قیامت به بهترین صورت مجسم می‌شود. بعد فرمود: «وَالنَّاسُ صُفُوفٌ عَشْرُونَ وَ مِائَةٌ أَلْفٍ صَفٍّ ثَمَانُونَ أَلْفٍ صَفٍّ أُمَّةٌ مُحَمَّدٍ وَ أَرْبَعُونَ أَلْفٍ صَفٍّ مِنْ سَائِرِ الْأُمَمِ؛ مردم در روز قیامت به صد و بیست گروه تقسیم می‌شوند، هشتاد گروه از امت محمد و چهل گروه از سایر امت‌ها هستند»<sup>۱</sup>. و در روایت دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: هنگامی که نام انبیا را نزد آن حضرت بردند فرمود: خداوند آنچه به من داده از طریق وحی بوده است، سپس افزود: «فَأَرْجُو أَنْ أَكُونَ أَكْثَرَهُمْ تَابِعًا؛ امیدوارم پیروان من از همه بیشتر باشند»<sup>۲</sup>.



۱. کافی، ج ۲، ص ۵۹۶، ح ۱.

۲. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۹۷؛ مرحوم علامه مجلسی نیز در بحار الانوار، ج ۷، ص ۱۳۰ بابت درباره کثرت امت محمد در قیامت آورده است.

## بخش دوم

﴿ ۳ ﴾ اللَّهُمَّ فَصِّلْ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ أَمِينِكَ عَلَيَّ وَحْيِكَ، وَ نَجِيبِكَ مِنْ خُلُقِكَ، وَصَفِيَّكَ مِنْ عِبَادِكَ، إِمَامِ الرَّحْمَةِ، وَ قَائِدِ الْخَيْرِ، وَ مِفْتَاحِ الْبَرَكَاتِ.

## ترجمه

۳. خداوندا! درود فرست بر محمد که امین وحی تو بود و بهترین خلق تو و برگزیده بندگانت. همان کس که پیشوای رحمت و رهبر خیرات و کلید برکات بود.

## شرح و تفسیر

### امام رحمت و کلید برکت

امام عليه السلام بعد از بیان نعمت بزرگ وجود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به بیان صفات او می پردازد تا روشن شود این نعمت چقدر گران بها و دارای آثار فراوان است و در این زمینه اوصاف شش گانه ای برای آن حضرت بیان می کند. بخشی از این اوصاف جنبه ذاتی دارد و بخشی مربوط به آثار وجودی برای دیگران است. سه وصف ذاتی که برای پیغمبر صلی الله علیه و آله می شمرد عبارت است از: امین وحی بودن، داشتن برجستگی خاصی در میان مخلوقات خدا و برگزیده الهی بودن. و سه وصف مؤثر برای دیگران، پیشوای رحمت، رهبر خیرات و کلید برکات بودن است.

عرضه می دارد: «خداوندا! درود فرست بر محمد که امین وحی تو بود و بهترین خلق تو و برگزیده بندگانت. همان کس که پیشوای رحمت و رهبر

خیرات و کلید برکات بود»؛ (اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ أَمِينِكَ عَلَيَّ وَخِيكَ، وَ نَجِيحِكَ مِنْ خَلْقِكَ، وَ صَفِيِّكَ مِنْ عِبَادِكَ، إِمَامِ الرَّحْمَةِ، وَ قَائِدِ الْخَيْرِ، وَ مِفْتَاحِ الْبَرَكَاتِ).

اما امین وحی بودن پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به سبب آن است که آنچه را که از طریق وحی دریافت می‌داشت بدون هیچ خطا و اشتباه در اختیار بندگان خدا قرار می‌داد. این تعبیر ممکن است اشاره‌ای به مقام عصمت نیز باشد، چراکه امین وحی بودن بدون عصمت مشکل است.

«نجیب» که در اصل به اشیای گران‌بها و فاخر اطلاق می‌شود، در این جا به‌عنوان یکی از اوصاف پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذکر شده است، امام عَلَيْهِ السَّلَام عرضه می‌دارد: این پیغمبر از تمام مخلوقات تو برتر بود. بنابراین این‌که به پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اشرف مخلوقات اطلاق می‌شود بیان یک واقعیت است.

و «صَفِيِّ» به‌معنای برگزیده است و از میان تمام بندگان خدا پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برگزیده شد و لقب مصطفی را به خود گرفت.

امام رحمت بودن به‌خاطر آن است که پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کانونی از رحمت و محبت حتی نسبت به دشمنان خود بود، آن‌گونه که قرآن مجید درباره او می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾<sup>۱</sup> آنچه در تواریخ درباره رحمت و محبت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده بیش از آن است که در وصف بگنجد. از آن جمله داستان معروفی است که در جنگ احد رخ داد: با این‌که پیشانی و دندان مبارکش را شکستند و خون، صورت او را فراگرفت، هرگز نفرین نکرد، بلکه برای هدایت آن‌ها دعا فرمود. چنان‌که مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار نقل می‌کند: «أَنَّهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَمْسَحُ الدَّمَ عَنْ وَجْهِهِ وَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ؛ آن حضرت خون را از صورت خود پاک می‌کرد و عرضه می‌داشت: خداوندا! قوم من را هدایت کن، آن‌ها نادان‌اند».<sup>۲</sup>

۱. انبیاء، آیه ۱۰۷.

۲. بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۲۰.

و در تعبیر دیگر آمده است که به آن حضرت عرضه داشتند: چرا آن‌ها را نفرین نمی‌کنی؟ و آن حضرت در پاسخ، جمله بالا را بیان کرد.<sup>۱</sup>

تعبیر به «قَائِدِ الْخَيْرِ» اشاره به رهبری پیغمبر اسلام ﷺ نسبت به امت خود و نسبت به جمیع بشر است، زیرا «قائد» در اصل به کسی گفته می‌شود که زمام مرکب را گرفته و آن را به جلو می‌برد، در مقابل «سائق» که از پشت سر، مرکب را حرکت می‌دهد و در مورد لشکرها همین‌گونه بوده است و فرماندهانی از جلو و فرماندهانی از پشت سر، لشکر را به سوی مقصد هدایت می‌کردند و یا در میدان جنگ رهبری می‌نمودند.

واژه «خیر» مفهوم وسیعی دارد که هرگونه خوبی و نعمتی را شامل می‌شود، بنابراین جمله بالا اشاره به رهبری پیغمبر ﷺ به سوی تمامی نیکی‌ها و خوبی‌هاست، اعم از مادی و معنوی، و فردی و اجتماعی.

رسول خدا ﷺ حتی نسبت به دشمنانش قائد الخیر بود و رفتاری که با مکیان جنایت‌کار و مشرک بعد از فتح مکه داشت و اجازه نداد آن روز را روز انتقام قرار دهند، بلکه روز محبت و عفو و گذشت قرار داد، شاهد گویای این مطلب است. تعبیر به «مِفْتَاحِ الْبَرَکَةِ» با توجه به این که «مفتاح» به معنای کلید و «برکت» به معنای خیر پایدار است، وصف جالب دیگری برای آن حضرت محسوب می‌شود، زیرا «برکت» در اصل از «برک» (بر وزن بر) به معنای سینه شتر است، و هنگامی که شتر سینه خود را بر زمین می‌افکند، همین ماده در مورد او به کار می‌رود (بَرَکَةُ الْبَعِیْرِ) و به تدریج این ماده در معنای ثبوت و دوام چیزی به کار رفته است. برکه آب را نیز به این علت «برکه» می‌گویند که آب در آن ثابت است، و مبارک را به این دلیل «مبارک» می‌گویند که خیر آن باقی و برقرار است.

۱. بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۲۰.



می دانیم جمعیت عرب، پیش از ظهور پیغمبر اسلام ﷺ در نهایت فقر و جهل و اختلاف و پریشانی و ذلت زندگی می کردند، اما بعد از ظهور آن بزرگوار همه چیز دگرگون شد؛ فقر تبدیل به غنا، جهل تبدیل به علم، پریشانی و اختلاف تبدیل به وحدت، و ذلت مبدل به عزت و سربلندی شد و قوم عقب مانده دیروز به قومی پیشرو در سایه تعلیمات پیغمبر اسلام ﷺ تبدیل گردید و این گونه، پیغمبر ﷺ مفتاح و کلید برکت برای آنها بود و امروز نیز همچنان آن حضرت مفتاح برکات است که اگر مسلمین به تعلیمات او عمل کنند مشمول انواع برکات زمین و آسمان و مادی و معنوی خواهند شد و قرآن او نیز مفتاح برکات و سرچشمه خیرات است.



## بخش سوم

- ۴ □ كَمَا نَصَبَ لِأَمْرِكَ نَفْسَهُ.
- ۵ □ وَ عَرَّضَ فِيكَ لِلْمَكْرُوهِ بَدَنَهُ.
- ۶ □ وَ كَاشَفَ فِي الدُّعَاءِ إِلَيْكَ حَامَتَهُ.
- ۷ □ وَ حَارَبَ فِي رِضَاكَ أَسْرَتَهُ.
- ۸ □ وَ قَطَعَ فِي إِحْيَاءِ دِينِكَ رَحِمَهُ.
- ۹ □ وَ أَقْصَى الْأَدْنَيْنِ عَلَى جُحُودِهِمْ.
- ۱۰ □ وَ قَرَّبَ الْأَقْصَيْنِ عَلَى اسْتِجَابَتِهِمْ لَكَ.
- ۱۱ □ وَ وَالَى فِيكَ الْأَبْعَدِينَ.
- ۱۲ □ وَ عَادَى فِيكَ الْأَقْرَبِينَ.

## ترجمه

۴. خداوندا! بر محمد درود فرست، آن‌گونه که جان خود را برای اجرای فرمان تو در کف نهاد.
۵. و بدن خویش را در معرض انواع ناملايمات و شداید قرار داد.
۶. خداوندا! آن حضرت حتی هنگام دعوت به سوی خود، با خویشاوندانش (که مشرک بودند) سخت درافتاد.
۷. و برای جلب رضای تو حتی با بستگان و قبیله خویش پیکار نمود.
۸. و برای احیای دین تو رابطه خویش را با ارحام و بستگان خود قطع کرد.
۹. خداوندا! او نزدیکان خود را به خاطر انکارشان نسبت به تو از خود دور ساخت.

۱۰. وافرادی را که دعوت او برای تو را اجابت کردند به خود نزدیک نمود.  
 ۱۱. آن حضرت در راه رضای تو، به دورترین افراد دست دوستی داد.  
 ۱۲. و با نزدیکترین نزدیکانش در راه تو به خصومت پرداخت.

## شرح و تفسیر

### درود به خاطر این همه فداکاری

در این بخش از دعا، امام علیه السلام علت درود و صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله را چنین بیان می‌کند: «خداوندا! بر محمد درود فرست، آن‌گونه که جان خود را برای اجرای فرمان تو در کف نهاد و بدن خویش را در معرض انواع ناملايمات و شداید قرار داد»؛ (كَمَا نَصَبَ لِأَمْرِكَ نَفْسَهُ وَ عَرَّضَ فِيكَ لِلْمَكْرُوهِ بَدَنَهُ).

امام علیه السلام در این جا بخشی از مشکلات و فداکاری‌های مهم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را در راه نشر اسلام برمی‌شمارد.

نخست این‌که روح و جسم خود را برای هرگونه فداکاری آماده کرد. می‌دانیم که از یک سو او را با انواع نسبت‌های زشت و دروغ و تهمت‌ها می‌آزردند و او تحمل می‌کرد و حدیث معروف «مَا أُذِيَّتْ نَبِيٌّ مِثْلَ مَا أُذِيَّتْ؛ هیچ پیامبری مانند من مورد آزار قرار نگرفت»<sup>۱</sup> گواه بر این معناست.

و گواه دیگر این، آیه شریفه است: «وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ»؛ «ما می‌دانیم سینه‌ات از آنچه آن‌ها می‌گویند تنگ می‌شود و تو را سخت ناراحت می‌کنند».<sup>۲</sup>

و از نظر جسمانی آن‌قدر سنگ بر بدن او می‌زدند که در بسیاری از روزها پس از بازگشت به خانه، خدیجه به بستن زخم‌های او می‌پرداخت.

۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۴۲؛ کشف الغمه، ج ۳، ص ۳۴۶.

۲. حجر، آیه ۹۷.

داستان ریختن خاکستر گرم و شکمبه گوسفند بر سر آن حضرت نیز معروف است.

ماجرای مشکلات عجیب شعب ابی طالب را نیز همه شنیده‌اید که چه اندازه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و بستگان مؤمن او در آن سه سال در آن درّه خشک و بی آب و علف در زحمت و مشقت بودند.

واژه «نَصَبَ» به معنای آماده کردن خود برای انجام کاری است. این واژه گاه به معنای تعب و زحمت نیز آمده است. در این صورت مفهوم جمله این می شود که پیغمبر صلی الله علیه و آله خود را برای انجام اوامر الهی به زحمت افکند؛ ولی معنای اول مناسب تر است و جمع هر دو معنا در عبارت نیز مانعی ندارد.

آنگاه به بخش دیگری از مشکلات پیغمبر صلی الله علیه و آله در راه دعوت مردم به اسلام پرداخته، عرضه می دارد: «خداوندا! آن حضرت حتی به هنگام دعوت به سوی خود، با خویشاوندانش (که مشرک بودند) سخت در افتاد و برای جلب رضای تو حتی با بستگان و قبیله خویش پیکار نمود و برای احیای دین تو رابطه خویش را با ارحام و بستگان خود قطع کرد»؛ (وَ كَاشَفَ فِي الدُّعَاءِ إِلَيْكَ حَامَتَهُ وَ حَارَبَ فِي رِضَاكَ أُسْرَتَهُ وَ قَطَعَ فِي إِحْيَاءِ دِينِكَ رَحِمَهُ).

می دانیم که اولین دعوت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، از خویشاوندان و بستگان خود بود، آن گونه که قرآن مجید به او دستور می دهد: «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»؛ «و نخست خویشاوندان نزدیک را انداز کن».<sup>۱</sup>

و انتظار می رفت که آن‌ها بر اساس شناختی که از پاکی و تقوای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله داشتند و اهمیتی که همه، به ویژه عرب برای حمایت از خویشاوندان خود قائل بودند، اولین گروهی باشند که به حمایت از پیغمبر صلی الله علیه و آله برمی خیزند،

۱. شعراء، آیه ۲۱۴.

ولی به عکس، آن‌ها نخستین گروهی بودند که به عداوت و دشمنی برخاستند و در داستان یوم‌الدّار، یعنی آن روز که پیغمبر ﷺ خویشاوندان نزدیک خود را برای بیان دعوتش به خانه خویش فراخواند، می‌خوانیم که آن‌ها به صراحت دست رد بر سینه پیغمبر ﷺ زدند و حتی به سخریه و استهزاء دست زدند و چه دردناک است که انسان از کسانی که بیشتر از همه انتظار حمایت دارد طرد شود و مورد بی‌مهری واقع گردد.

می‌دانیم که انسان پیوند نزدیکی با خویشاوندان خود دارد، به‌ویژه در میان قبایل عرب، وابستگی به خویشاوندان بسیار زیاد بوده و جدایی از آن‌ها مصیبتی بزرگ محسوب می‌شده است. لذا به هیچ قیمتی حاضر نبودند از آن‌ها جدا شوند، زیرا تکیه‌گاه آن‌ها در مشکلات، خویشاوندان و قوم و قبیله آن‌ها بودند. ولی پیغمبر اکرم ﷺ این فداکاری بزرگ را انجام داد و به خاطر رضای خدا و مبارزه با شرک و بت‌پرستی از آن‌ها جدا شد و در واقع در مقابل مشکلات تنها گشت.

البته همان‌گونه که قبلاً اشاره کردیم، نخست آن‌ها را به خانه خود دعوت کرد تا در یک میهمانی شرکت کنند. با الفاظ محبت‌آمیز آن‌ها را به یکتاپرستی و ترک شرک و بت‌پرستی دعوت نمود، اما نه تنها نپذیرفتند، بلکه بر ضد او به پا خاستند و چون آن حضرت چنین دید، پیوند خود را از آن‌ها برید، به گونه‌ای که در تاریخ پیغمبر اکرم ﷺ می‌بینیم لجوج‌ترین گروهی که با آن حضرت به پیکار برخاستند همان قوم و قبیله او از قریش بودند. آتش جنگ‌های اسلامی به وسیله آن‌ها برافروخته شد، محاصره در شعب ابوطالب از آن‌ها سرچشمه گرفت و حتی داستان لیلۃ‌المبیت نیز که اطراف خانه پیغمبر اکرم ﷺ را محاصره کردند تا صبحگاهان او را به قتل برسانند عمدتاً از سوی قریش بود.

نه تنها خود آن حضرت این مسیر را پیمود، بلکه پیروانش را نیز دعوت

می‌کرد که اگر قوم و قبیله آن‌ها مشرک‌اند و مخالف توحیدند، آن‌ها را رها سازند و احساس تنهایی نکنند، همان‌گونه که در آیات شریفه سوره توبه آمده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ \* قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر پدران و برادران شما، کفر را بر ایمان ترجیح دهند، آن‌ها را ولی و یار و یاور و تکیه‌گاه خداوند قرار ندهید. و کسانی از شما که آنان را ولی خود قرار دهند، آنان ستمکاران‌اند، بگو: «اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و طایفه شما، و اموالی که به دست آورده‌اید، و تجارتي که از کساد شدنش می‌ترسید، و خانه‌هایی که به آن علاقه دارید، در نظرتان از خداوند و پیامبرش و جهاد در راه او محبوب‌تر است، در انتظار این باشید که خداوند عذابش را بر شما نازل کند! و خداوند گروه فاسقان را هدایت نمی‌کند».<sup>۱</sup>

البته اگر آن‌ها تنها حق را نپذیرند و به مبارزه برنخیزند، قرآن اجازه می‌دهد که با آن‌ها مدارا شود، بی آن‌که از آن‌ها اطاعت گردد، آن‌گونه که در سوره لقمان آمده است: ﴿وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا﴾؛ و هر گاه آن دو تلاش کنند که تو چیزی را همتای من قرار دهی، که از آن آگاهی نداری (بلکه می‌دانی باطل است)، از ایشان اطاعت مکن، ولی با آن دو، در دنیا به طرز شایسته‌ای رفتار کن».<sup>۲</sup>

این کار تنها شیوه پیغمبر اسلام ﷺ و برنامه آیین او نبود، بلکه انبیای پیشین نیز همین مسیر را می‌پیمودند، همان‌گونه که در داستان ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام می‌خوانیم که

۱. توبه، آیات ۲۳ و ۲۴.

۲. لقمان، آیه ۱۵.

او نخست با پدرش (عمویش) از در دوستی و محبت درآمد و حتی به او قول داد که اگر ترک بت پرستی کند آمرزش او را از درگاه خداوند بخواهد. ولی هنگامی که مشاهده کرد او به شدت بر بت پرستی اصرار دارد با او قطع رابطه کرد و حتی به مخالفت با او برخاست، همان گونه که قرآن می گوید: ﴿وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَن مَّوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ﴾؛ «و استغفار ابراهیم برای پدرش [سرپرستش، که در آن زمان، عمویش آزر بود]، فقط به خاطر وعده‌ای بود که به او داده بود (تا وی را به سوی ایمان جذب کند)؛ اما هنگامی که برای او روشن شد که وی دشمن خداست، از او بی‌زاری جست؛ به یقین، ابراهیم دلسوز و بردبار بود».<sup>۱</sup>

«كَاشَفَ» از ماده «كشَف» گاه به معنای اظهار چیزی می آید و گاه به معنای ابراز عداوت و دشمنی است.

«حَامَتْهُ» از ماده «حَم» در اصل به معنای آب داغ و سوزان است و به دوستان صمیمی و گرم، حمیم گفته می شود و به خویشاوندان نزدیک نیز «حامّة» اطلاق می گردد.

«أُسْرَهُ» از ماده «أَسْر» (بر وزن عصر) در اصل به معنای بستن چیزی با زنجیر است و از آن جا که خانواده و بستگان و نزدیکان، به هم پیوند خاصی دارند، از آن ها تعبیر به أُسْرَه می شود.

امام علیه السلام بعد از بیان قطع رابطه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از بستگانش، به خاطر شرک و کفرشان، به سراغ نزدیکان و دوران می رود و عرضه می دارد: «خداوندا! او نزدیکان خود را به خاطر انکارشان نسبت به تو از خود دور ساخت و افراد دوری را که دعوت او برای تو را اجابت کردند به خود نزدیک نمود»؛ (وَ أَقْصَى الْأَدْنَيْنِ عَلَى جُحُودِهِمْ وَ قَرَّبَ الْأَقْصَيْنِ عَلَى اسْتِجَابَتِهِمْ لَكَ).

و سپس در تأکید آن می‌افزاید: «آن حضرت در راه رضای تو به دورترین افراد دست دوستی داد و با نزدیک‌ترین نزدیکانش در راه تو به خصومت پرداخت»؛  
(وَ وَالِي فَيْكَ الْأَبْعَدِينَ وَ عَادَى فَيْكَ الْأَقْرَبِينَ).

تا آن‌جا که سلمان فارسی، صهیب رومی، بلال حبشی و اویس قرنی را از دوستان خاص خود نامید و ابولهب‌ها و ابوسفیان‌ها را که بسیار به او نزدیک بودند از خود طرد نمود. همه این‌ها به خاطر نشر آیین حق پرستی بود.

منظور از نزدیک و دور بودن ممکن است نزدیکی و دوری نسب و قبیله باشد و یا رتبه اجتماعی و یا هر دو، و این سیره کسانی است که دارای اهداف والای الهی باشند؛ آن‌ها به هدفشان می‌اندیشند و وفاداران به هدف را نزد خود فرامی‌خوانند و مخالفان هدف را طرد می‌کنند.

قرآن مجید نیز به این مطلب اشاره کرده است. هنگامی که گروهی از ثروتمندان به آن حضرت پیشنهاد کردند که مؤمنان تنگدست را از خود براند تا آن‌ها نزدش بیایند، این آیه شریفه نازل شد و به پیامبر ﷺ خطاب کرد و گفت:  
«وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَ الْعِيسَىٰ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَ لَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا»؛ «با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و شام می‌خوانند، و تنها رضای او را می‌طلبند؛ و هرگز به خاطر زیورهای دنیا، چشمان خود را از آن‌ها برنگیر. و از کسانی که قلبشان را از یادمان غافل ساختیم و از هوای نفس پیروی کردند، و کارشان افراطی است، اطاعت مکن».<sup>۱</sup>

امیرمؤمنان علی عليه السلام در نهج البلاغه اشاره جالبی به این مسأله کرده و درباره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین می‌فرماید: «إِنَّ وَلِيَّ مُحَمَّدٍ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ إِنْ بَعُدَتْ لُحْمَتُهُ،



وَإِنَّ عَدُوَّ مُحَمَّدٍ مَنْ عَصَى اللَّهَ وَإِنْ قَرَّبَتْ قَرَابَتَهُ؛ به یقین دوست محمد ﷺ کسی است که خدا را اطاعت کند، هرچند پیوند نسبی اش دور باشد و دشمن محمد کسی است که خدا را نافرمانی کند، هرچند قرابت او نزدیک باشد.<sup>۱</sup>

بدیهی است که ذکر تمام این اوصاف برای پیغمبر اکرم ﷺ پیام روشنی برای همه پیروانش دارد و آن این که آن‌ها نیز پیوندهای خود را از دشمنان حق و ظالمان و ستمگران قطع کنند، هرچند از نزدیکان باشند و به عکس، پیوند خود را با کسانی که در مسیر حق، عدالت و تقوا گام برمی دارند محکم سازند هرچند افراد دوری باشند.

همان‌گونه که در حدیث شریف آمده است: روزی پیامبر ﷺ به یارانش فرمود: «أَيُّ عَرَى الْإِيمَانِ أَوْثَقُ؟ فَقَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ وَقَالَ بَعْضُهُمُ: الصَّلَاةُ، وَقَالَ بَعْضُهُمُ: الزَّكَاةُ، وَقَالَ بَعْضُهُمُ: الصِّيَامُ، وَقَالَ بَعْضُهُمُ: الْحَجُّ وَالْعُمْرَةُ، وَقَالَ بَعْضُهُمُ: الْجِهَادُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لِكُلِّ مَا قُلْتُمْ فَضْلٌ وَ لَيْسَ بِهِ، وَلَكِنْ أَوْثَقُ عَرَى الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ وَ تَوَلِّي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ التَّبَرِّي مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ؛ کدام یک از دستگیره‌های ایمان محکم‌تر و مطمئن‌تر است؟ یاران عرض کردند: خدا و رسولش آگاه‌ترند، و بعضی گفتند: نماز، و بعضی گفتند: زکات و بعضی روزه، و بعضی حج و عمره، و بعضی جهاد! رسول خدا ﷺ فرمود: همه آنچه گفتید دارای فضیلت است، ولی پاسخ سؤال من نیست؛ محکم‌ترین و مطمئن‌ترین دستگیره‌های ایمان، دوستی برای خدا و دشمنی برای خداست، و دوست داشتن اولیاء الله و تبرّی از دشمنان خدا».<sup>۲</sup>

«أَفْصَى» از ماده «قَصَو» به معنای دور شدن و «أَقْصَى» به معنای دور کردن

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۹۶.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲۵، ح ۶.

است. در مقابل «الْأَدْنَيْنِ» که از ماده «دُنُو» به معنای نزدیکی گرفته شده است. آری! پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دوران با ایمان را نزدیک و نزدیکان مشرک و بی ایمان را از خود دور ساخت. در ضمن باید توجه داشت که ادْنَيْنِ و اقْصَيْنِ در اصل ادْنِيَيْنِ و اقْصِيَيْنِ بوده است و یای اول که در اصل منقلب از واو بود به خاطر مفتوح بودن ماقبل تبدیل به الف شد و سپس الف به خاطر التقاء ساکنین حذف شد و فتحه به عنوان دلیل بر محذوف باقی ماند و تبدیل به ادْنَيْنِ و اقْصَيْنِ شد.

«عَادَى» از ماده «عداوت» به معنای دشمنی کردن است.





## بخش چهارم

۱۳ وَأَذَابَ نَفْسَهُ فِي تَبْلِيغِ رِسَالَتِكَ.

۱۴ وَ أَتَعَبَهَا بِالذُّعَاءِ إِلَى مِلَّتِكَ.

۱۵ وَ شَغَلَهَا بِالنُّصْحِ لِأَهْلِ دَعْوَتِكَ.

## ترجمه

۱۳. خداوندا! او برای تبلیغ رسالت تو خود را به زحمت ورنج افکند.

۱۴. و برای دعوت به آیین تو خویش را به تعب انداخت.

۱۵. و نصیحت و خیرخواهی برای پذیرندگان دعوت تو، او را همواره به خود مشغول ساخت.

## شرح و تفسیر

### زحمات طاقت‌فرسای تبلیغ امت

در این بخش، امام علیه السلام به بخش دیگری از صفات و خدمات برجسته پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پرداخته، عرضه می‌دارد: «خداوندا! او برای تبلیغ رسالت تو خود را به زحمت ورنج افکند و برای دعوت به آیین تو خویش را به تعب انداخت و نصیحت و خیرخواهی برای پذیرندگان دعوت تو، او را همواره به خود مشغول ساخت.» (وَأَذَابَ نَفْسَهُ فِي تَبْلِيغِ رِسَالَتِكَ وَ أَتَعَبَهَا بِالذُّعَاءِ إِلَى مِلَّتِكَ وَ شَغَلَهَا بِالنُّصْحِ لِأَهْلِ دَعْوَتِكَ).<sup>۱</sup>

۱. دعوت در این جا اضافه شده به کاف خطاب به خداوند و منظور، دعوت به سوی اوست (و شبیه اضافه به مفعول است) و یا این‌که به معنای دعوت تو نسبت به مردم است (و از قبیل اضافه به فاعل می‌باشد).

تاریخ زندگی پیامبر ﷺ پر است از شواهدی که این سخن امام را تأیید می‌کند، تا آن‌جا که خداوند خطاب به پیامبرش فرمود: «فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَيَّ أَنْتَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا»؛ «ای پیامبر! گویی می‌خواهی به سبب ایمان نیاوردن آن‌ها به قرآن، جان خود را از شدت تأسف از دست بدهی».<sup>۱</sup>

در حدیث معروفی از پیغمبر اکرم ﷺ می‌خوانیم: «مَا أُؤْذِي نَبِيٍّ مِثْلَ مَا أُؤْذِيْتُ؛ هیچ پیامبری به اندازه من مورد آزار قرار نگرفت».<sup>۲</sup> در این سه جمله امام را از اصل برنامه پیامبر اکرم ﷺ ابتدا تعبیر به رسالت و سپس دعوت به ملت و آنگاه نصح به اهل دعوت فرموده است.

«أدب» از ماده «دأب» و «دئوب» به معنای ادامه کار با جدیت و مطابق یک سنت و برنامه ثابت است. و «أدأب» در دعای مورد بحث اشاره به این است که پیغمبر اکرم ﷺ در تبلیغ رسالت پروردگار با جدیت تمام و به‌طور مستمر راه خود را ادامه می‌داد، به گونه‌ای که در جمله بعد، از واژه «أتعب» استفاده شده، یعنی به قدری تلاش کرد که خود را به زحمت و تعب افکند.

ملت و دین و شریعت، هر سه به یک معناست که از سه زاویه به آن نگاه شده است.

«ملت» به گفته راغب در اصل از «أَمَلْتُ» گرفته شده که به معنای گفتن چیزی برای نوشتن طرف مقابل است و از آن‌جا که دین و آیین خدا گویی از سوی پروردگار نوشته شده، به آن ملت اطلاق می‌شود.

«شریعت» در اصل به معنای راهی است که از ساحل به سوی نهرهای بزرگشوده می‌شود، و به آیین خداوند نیز که راهی به زندگی سعادت‌بخش انسان‌ها می‌گشاید اطلاق شده است.

۱. کهف، آیه ۶.

۲. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۴۷.

«دین» که در اصل به معنای جزا دادن است به این علت به آیین خداوند اطلاق می شود که عمل به آن وسیله جزا و پاداش است.

تعبیر به «نُصح» که به معنای خیرخواهی است شامل تمام خوبی های دنیا و آخرت می شود و گفته اند که این واژه همچون واژه فلاح است و آن هم چنین عمومیتی دارد.





## بخش پنجم

- ۱۶] وَ هَاجَرَ إِلَى بِلَادِ الْعُرْبَةِ، وَ مَحَلَّ النَّأْيِ عَنِ مَوْطِنِ رَحْلِهِ، وَ مَوْضِعِ رِجْلِهِ، وَ مَسْقَطِ رَأْسِهِ، وَ مَأْنَسِ نَفْسِهِ، إِزَادَةً مِنْهُ لِإِعْزَازِ دِينِكَ، وَ اسْتِنْصَاراً عَلَى أَهْلِ الْكُفْرِ بِكَ.
- ۱۷] حَتَّى اسْتَنْتَبَ لَهُ مَا حَاوَلَ فِي أَعْدَائِكَ.
- ۱۸] وَ اسْتَتَمَّ لَهُ مَا دَبَّرَ فِي أَوْلِيَائِكَ.
- ۱۹] فَنَهَدَ إِلَيْهِمْ مُسْتَفْتِحاً بِعَوْنِكَ، وَ مُتَّقَوِّياً عَلَى ضَعْفِهِ بِنَصْرِكَ.
- ۲۰] فَعَزَاهُمْ فِي عُقْرِ دِيَارِهِمْ.
- ۲۱] وَ هَجَمَ عَلَيْهِمْ فِي بُحْبُوحَةِ قَرَارِهِمْ.
- ۲۲] حَتَّى ظَهَرَ أَمْرُكَ، وَ عَلَتْ كَلِمَتُكَ، وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ.

## ترجمه

۱۶. (خداوند!) آن حضرت به بلاد غربت هجرت کرد و محلی را که در آن رحل اقامت افکنده بود و جای پای او و محل ولادت و مورد علاقه اش بود ترک نمود. همه اینها به خاطر عزت دین تو و برای به دست آوردن یاران در برابر کافران برای (انجام فرمان) تو بود.
۱۷. و این حال ادامه یافت تا همه آنچه او درباره دشمنانت انتظار داشت فراهم شد.
۱۸. و آنچه درباره دوستانت تدبیر کرده بود به وقوع پیوست.
۱۹. او قیام کرد و در مقابل دشمنان ایستاد در حالی که از تو یاری می جست و در عین ضعف، با یاری تو قوت می گرفت.
۲۰. و کار پیامبرت تا آنجا پیش رفت که با دشمن در درون خانه اش جنگید.



۲۱. و بر آن‌ها در وسط قرارگاهشان هجوم برد.  
 ۲۲. این وضع همچنان ادامه یافت تا زمانی که فرمان تو آشکار شد و کلمه توحید بالا گرفت و پیروز گشت (و پرچم اسلام در همه جزیره العرب برافراشته شد) هرچند مشرکان کراحت داشتند (و از این پیروزی‌ها به شدت ناراحت بودند).

## شرح و تفسیر

### طوفان‌های شدید مدینه

آنچه در بخش گذشته آمد ناظر به تلاش‌ها و کوشش‌های پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در دوران مکه است که دورانی بسیار سخت و دردناک برای آن حضرت و تمام مسلمینی که گرد آن حضرت را گرفته بودند محسوب می‌شد.

سپس در این بخش امام عَلَيْهِ السَّلَام به دوران مدینه و طوفان‌های عظیمی که بعد از هجرت آن حضرت به آن جا رخ داد و غزوات پی‌درپی و زحمات طاقت‌فرسای آن حضرت اشاره کرده، به پیشگاه خدا چنین عرضه می‌دارد: «(خداوند!) آن حضرت به بلاد غربت هجرت کرد و محلی را که در آن رحل اقامت افکنده بود و جای پای او و محل ولادت و مورد علاقه‌اش بود ترک کرد. همه این‌ها به خاطر عزت دین تو و برای به دست آوردن یاران در برابر کافران برای (انجام فرمان) تو بود؛ (وَ هَاجَرَ إِلَى بِلَادِ الْعُرْبَةِ، وَ مَحَلُّ النَّبِيِّ عَنِ مَوْطِنِ رَحْلِهِ، وَ مَوْضِعِ رِجْلِهِ، وَ مَسْقَطِ رَأْسِهِ، وَ مَأْتَسِ نَفْسِهِ، إِرَادَةً مِنْهُ لِإِعْزَازِ دِينِكَ، وَ اسْتِنصَاراً عَلَى أَهْلِ الْكُفْرِ بِكَ).<sup>۱</sup>

بدون شک انسان به وطن خود علاقه‌مند است و با آن انس دارد و جز به خاطر عوامل قهری که او را ناچار به هجرت کند حاضر به ترک وطن خود نیست.

۱. ضمیر «بِكَ» متعلق به کفر است، یعنی کسانی که به خداوند کافر بودند و این احتمال که متعلق به استنصار باشد کاملاً ضعیف است، زیرا استنصار و یاری طلبیدن پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مدینه از اهل مدینه بود.

جالب این‌که امام علیه السلام در این جا چهار وصف برای وطن آورده که هر کدام دلیلی است بر علاقه انسان نسبت به آن:

نخست این‌که رحل او در آن جا افکنده شده و وسایل زندگی اش در آن جا فراهم است.

دوم این‌که گام‌های او بر اثر آشنایی به محل، در آن جا استوار است.  
سوم: محل تولد او است.

چهارم: به آن انس و علاقه دارد، به خاطر آشنایی به آن و کسانی که در آن جا زندگی می‌کنند.

خلاصه این‌که انسان از نظر جسمی و روحی به وطن خود وابستگی دارد و تا مجبور نشود حاضر نیست آن را ترک کند و حتی اگر ناچار به ترک آن شد علاقه او به وطنش همچنان برقرار است.

در روایات آمده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگام ترک مکه رو به شهر کرد و چنین گفت: «وَاللَّهِ إِنَّكَ لَحَيْرٌ أَرْضِ اللَّهِ وَأَحَبُّ أَرْضِ اللَّهِ إِلَيَّ وَ لَوْلَا أَنِّي أُخْرِجْتُ مِنْكَ مَا خَرَجْتُ؛ به خدا سوگند ای مکه! تو بهترین سرزمین خدا هستی و بهترین سرزمین مورد علاقه من و اگر مرا مجبور به بیرون رفتن از تو نمی‌کردند هرگز خارج نمی‌شدم»<sup>۱</sup>.

در روایت دیگری آمده است: هنگامی که پیغمبر صلی الله علیه و آله به سرزمین جحفه که فاصله زیادی از مکه ندارد رسید، به یاد وطنش مکه افتاد، آثار تأثر و اندوه و اشتیاق به مکه در چهره مبارکش نمایان گشت، جبرئیل نازل شد و پرسید: آیا به راستی به زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاده است: «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ

۱. سنن الکبری نسائی، ج ۲، ص ۴۷۹، ح ۴۲۵۲-۴۲۵۴.

إِلَى مَعَادٍ؛ «آن کسی که این قرآن را بر تو فرض کرده است تو را به سرزمین اصلی ات بازمی گرداند».<sup>۱</sup> به هر حال، پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در راه اعزاز دین حق و برای به دست آوردن یارانی که او را در برابر دشمن یاری دهند وطن مألوف خود را با تمام علاقه‌ای که به آن داشت رها کرد و دیار غربت را بر آن ترجیح داد. تعبیر به «بِلَادِ الْعُرْبَةِ» که معنای جمعی دارد با این که پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تنها به شهر مدینه هجرت کرد به خاطر آن است که آن حضرت، از مدینه برای غزوات به مناطق مختلفی هجرت فرمود و یا این که جمع، گاهی بر فرد هم اطلاق می شود، همان گونه که در آیه شریفه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»<sup>۲</sup> اطلاق شده، زیرا قطعاً منظور از آن علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام است که در حال رکوع، با دادن انگشترش ادای زکات کرد.

«مسطق رأس» کنایه از زادگاه است، زیرا انسان هنگامی که به طور طبیعی متولد می شود با سر خود از رحم مادر خارج می گردد (مسطق، به معنای محل سقوط و رأس به معنای سر است).

جمله «اسْتِنصَاراً عَلَى أَهْلِ الْكُفْرِ بِكَ» اشاره به یاران وفاداری است که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با هجرت به مدینه از اهل آن جا به دست آورد و به کمک آن ها و مهاجرین توانست بر همه دشمنان پیروز شود و می دانیم که قبل از هجرت، جمعی از سران مردم مدینه، در نزدیکی مکه «عقبه» خدمت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسیدند و از آن حضرت، به مدینه دعوت نمودند و با وی بیعت کردند و به گفته خود وفادار ماندند، و در واقع روز ورود پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به مدینه، آغاز روشنی برای پیروزی آن حضرت بود.

۱. مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۶۳؛ تفسیر کبیر فخر رازی، ج ۳۲، ص ۱۵۵؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۳، ص ۳۲۱؛

تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۸۸ ذیل سوره قصص، آیه ۸۵.

۲. مائده، آیه ۵۵.

و به تعبیر دیگر، هجرت، تحول مهمی در تاریخ اسلام به وجود آورد و سرآغازی برای همه پیروزی‌ها بود و به همین دلیل، مسلمین مبدأ تاریخ اسلام را سال هجرت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قرار دادند، نه سال تولد یا رحلت آن حضرت. و از آثار و برکات هجرت این بود که پایه حکومت اسلامی بعد از آن نهاده شد و مسلمانان دارای لشکر و عسکر و نیروی جهادی و تشکیلات حکومتی شدند، در حالی که هیچ‌یک از این امور در مکه امکان‌پذیر نبود. می‌دانیم که بعد از آن، تمام کسانی که در مکه یا در جایی دیگر مسلمان شدند به تدریج به مدینه هجرت کردند و بر نیروی مسلمانان افزوده شد و تا فتح مکه هجرت همچنان ادامه داشت.

امام عَلَيْهِ السَّلَام در جمله‌های بعد، نتیجه این هجرت را بیان کرده، نخست عرضه می‌دارد: «و این حال ادامه یافت تا همه آنچه او درباره دشمنان انتظار داشت فراهم شد و آنچه درباره دوستانت تدبیر کرده بود به وقوع پیوست»؛ (حَتَّى اسْتَبَبَّ لَهُ مَا حَاوَلَ فِي أَعْدَائِكَ وَ اسْتَمَّ لَهُ مَا دَبَّرَ فِي أَوْلِيَائِكَ).

«اسْتَبَّبَ» از ماده «تباب» است. این ماده در اصل به معنای هلاکت و نقصان می‌باشد، ولی هنگامی که به باب استفعال می‌رود معنای آمادگی و مهیا بودن و برپا شدن را می‌رساند.

جمله «حَتَّى اسْتَبَّبَ...» اشاره به شکست‌های پی‌درپی است که نصیب دشمنان اسلام شد و جمله بعد از آن «وَ اسْتَمَّ لَهُ...» اشاره به پیروزی‌هایی است که در مقابل آن به مسلمانان رسید که در غزوات اسلامی کاملاً مشهود است.

آنگاه امام عَلَيْهِ السَّلَام به غزوات پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و زحمات طاقت‌فرسایی که در این جنگ‌ها متحمل شد و پیروزی‌هایی که به یاری خداوند برای آن حضرت فراهم گشت اشاره می‌کند و عرضه می‌دارد: «او قیام کرد و در مقابل دشمنان ایستاد در حالی که از تو یاری می‌جست و در عین ضعف، با یاری تو قوت می‌گرفت»؛ (فَنَهَدَ إِلَيْهِمْ مُسْتَفْتِحاً بِعَوْنِكَ، وَ مُتَّقَوِّياً عَلَى ضَعْفِهِ بِنَصْرِكَ).

این یک اشارهٔ اجمالی به غزوات و سرایای پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که غالباً در آن‌ها لشکر اسلام از نظر ظاهر، ضعیف‌تر و از نظر تعداد کمتر بود، اما به یاری خداوند، به کمک همان‌ها بر دشمن غلبه کرد. مثلاً در جنگ بدر عدد لشکر اسلام سیصد و سیزده نفر بود، در حالی که تعداد لشکر کفار بیش از هزار نفر بود و ادوات جنگی مسلمین نیز ضعیف‌تر به نظر می‌رسید.

تعبیر به «عون» و «نصر» ممکن است اشاره به آیاتی باشد که مربوط به جنگ بدر است:

﴿وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ \* إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ \* بَلَىٰ إِنَّ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّنْ فَوْرِهِمْ هَذَا يُمِدِّدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ﴾؛ «خداوند شما را در «بدر» یاری کرد (و بر دشمنان خطرناک، پیروز ساخت)؛ در حالی که شما (نسبت به آن‌ها) ناتوان بودید. پس، از خدا بپرهیزید (و در برابر دشمن، با فرمان پیامبر مخالفت نکنید)، تا شکر نعمت او را به‌جا آورده باشید! در آن هنگام که تو به مؤمنان می‌گفتی: «آیا کافی نیست که پروردگارتان، شما را به سه هزار نفر از فرشتگان، که از آسمان فرود می‌آیند، یاری کند؟! آری، (امروز هم) اگر استقامت و تقوا پیشه کنید، و دشمن به همین زودی به سراغ شما بیاید، خداوند شما را با پنج هزار نفر از فرشتگان، که نشانه‌هایی با خود دارند، مدد خواهد داد!»<sup>۱</sup>

و نیز می‌تواند اشاره به جنگ احزاب باشد، همان‌گونه که قرآن مجید در سوره احزاب پرده از آن برداشته، می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذْ كُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نعمت خدا را بر خود به یاد آورید در آن هنگام که

۱. آل عمران، آیات ۱۳۲-۱۳۴.

لشکرهایی (عظیم) به سراغ شما آمدند؛ ولی ما باد و طوفان سختی بر آنان فرستادیم و لشکریانی که آنها را نمی‌دیدید (و به این وسیله آنها را در هم شکستیم)؛ و خداوند همیشه به آنچه انجام می‌دهید بینا بوده است»<sup>۱</sup>.

«نَهَدَ» از ماده «نهد» (بر وزن عهد) و «نهود» (بر وزن عهد) به معنای قیام و ظهور و بروز در مقابل چیزی است و هر چیز برجسته‌ای را نیز ناهد می‌گویند و به دخترانی که تازه سینه‌های آنها برآمده شده نیز ناهد یا ناهده گفته می‌شود. آنگاه بعد از این اشاره اجمالی، به توضیح بیشتری پرداخته، عرضه می‌دارد: «خداوند! کار پیامبرت تا آنجا پیش رفت که با دشمن در درون خانه‌اش جنگید و بر آنها در وسط قرارگاهشان هجوم برد»؛ (فَعَزَّاهُمْ فِي عَقْرِ دِيَارِهِمْ وَ هَجَمَ عَلَيْهِمْ فِي بُحْبُوحَةِ قَرَارِهِمْ).

این دو جمله ممکن است به یک معنا باشد و آن، هجوم بر دشمن در درون خانه و قرارگاهش می‌باشد و می‌دانیم که این کار تأثیر مهمی در شکستن روحیه دشمن دارد، همان‌گونه که امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه معروف جهاد می‌فرماید: «وَقُلْتُ لَكُمْ اغْزَوْهُمْ قَبْلَ أَنْ يَغْزَوْكُمْ، فَوَاللَّهِ مَا غَزِي قَوْمٌ قَطُّ فِي عَقْرِ دَارِهِمْ إِلَّا ذَلُّوا؛ من به شما (بارها) گفتم با آنها بجنگید، پیش از آن‌که آنها به سراغ شما بیایند. به خدا سوگند! هر گروهی که در خانه خود مورد تهاجم واقع شود و با دشمن بجنگد، دلیل می‌شود»<sup>۲</sup>.

این احتمال نیز وجود دارد که جمله اول اشاره به جنگ‌هایی است که مسلمین در خانه دشمن با او کردند، مانند جنگ خیبر، حنین و جنگ با بنی قریظه و بنی النضیر و مانند آنها. و جمله دوم اشاره به جنگ‌هایی که دشمن از خانه

۱. احزاب، آیه ۹.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

و دیار خود بیرون آمد و با مسلمین روبرو شد، مانند جنگ بدر و جنگ احزاب، و بنابراین تمام غزوات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را شامل می‌شود.

می‌دانیم که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در تعداد زیادی از جنگ‌ها حضور داشت، که بر آن‌ها نام غزوه می‌گذارند و در تعدادی شخصاً حضور نداشت و فرماندهان را به سراغ دشمن فرستاد، که به آن‌ها سریّه می‌گویند.

در این‌که تعداد غزوات و سرایا چقدر بود؟ میان مورخان اختلاف است. بعضی مانند مرحوم سید علی خان در ریاض السالکین عدد بیست و شش را برای غزوات و سی و شش را برای سرایا ترجیح داده‌اند. مرحوم طبرسی نیز در مجمع البیان تعداد غزوات و سرایا را همین مقدار ذکر کرده است.<sup>۱</sup>

بعضی نیز تعداد غزوات را بیست و هفت و تعداد سرایا را پنجاه و پنج عدد دانسته‌اند که مجموعاً هشتاد و دو می‌شود (مانند آنچه در فروغ ابدیت آمده است). هنگامی که انسان شرح غزوات و سرایای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را می‌خواند متوجه می‌شود که چه رنج‌ها و سختی‌ها و تلاش‌های طاقت‌فرسایی صورت گرفت و چه مردان بزرگی شربت شهادت نوشیدند و چه زخم‌هایی بر پیکر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و جانشینش علی علیه السلام نشست تا به پیروزی اسلام منتهی شد.

«عُقْر» در اصل به معنای اساس و ریشه چیزی است. این واژه گاه در مورد شتر به کار می‌رود که به معنای کشتن و نحر کردن و پی کردن است، مثلاً گفته می‌شود: عقرت البعیر، یعنی شتر را پی کردم و نحر نمودم، زیرا با کشتن شتر گویی اصل و ریشه وجودش برچیده می‌شود. این واژه گاه به معنای حبس کردن آمده است و به زنان نازا عاقر می‌گویند، به خاطر این‌که گویی رحمشان در برابر تولد فرزند محبوس است. در دعای مورد بحث، «عُقْر دیار» به معنای درون و کانون و ریشه خانه آن‌هاست.

۱. ریاض السالکین، ج ۱، ص ۴۸۵؛ مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۸۳، ذیل آیه ۱۲۶ سوره آل عمران.

«بُحْبُوحَةٍ» به معنای وسط چیزی است و «بُحْبُوحَةٍ قَرَارِهِمْ» در دعای فوق به معنای مقرّ و کانون اصلی آن‌هاست و می‌دانیم که حمله به کانون اصلی چیزی، برای از میان بردن آن مؤثرتر است.

این واژه گاه به معنای گرفتگی و ناهنجاری صداست و شعر معروف عمرو بن عبدود در جنگ خندق نیز به همین معنا اشاره می‌کند، آن‌جا که می‌گوید:

وَ لَقَدْ بَحَحْتُ مِنَ النَّدَاءِ      بِجَمْعِكُمْ هَلْ مِنْ مُبَارِزٍ<sup>۱</sup>

بس که مبارز طلبیدم و کسی پاسخ نگفت، صدای من گرفت. و می‌دانیم که در این‌جا امیرمؤمنان علی علیه السلام با اشعار معروفش به او پاسخ گفت و به میدان او آمد و او را بر زمین کوبید و کشت.

آنگاه امام علیه السلام به نتیجه این همه تلاش‌ها و کوشش‌های طاقت‌فرسای پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان اشاره کرده، عرضه می‌دارد: «خداوندا! این وضع همچنان ادامه یافت تا زمانی که فرمان تو آشکار شد و کلمه توحید بالا گرفت و پیروز گشت (و پرچم اسلام در همه جزیره العرب برافراشته شد)، هرچند مشرکان کراحت داشتند (و از این پیروزی‌ها به شدت ناراحت بودند)؛ «حَتَّى ظَهَرَ أَمْرُكَ، وَعَلَتْ كَلِمَتُكَ، وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ».

این جمله در واقع اشاره به آیه شریفه چهل و هشتم سوره توبه است که می‌فرماید: «لَقَدْ ابْتَعَوْا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَ قَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَ ظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَ هُمْ كَارِهُونَ»؛ «آن‌ها پیش از این نیز در پی فتنه‌انگیزی بودند، و کارها را بر تو دگرگون و آشفته ساختند؛ تا آن‌که حق فرارسید، و فرمان خدا آشکار گشت (و پیروز شدید)، در حالی که آن‌ها ناخشنود بودند».<sup>۲</sup>

۱. بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۲۰۳.

۲. توبه، آیه ۴۰.



همچنین آیه شریفه ۳۳ سوره توبه: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَىٰ الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾؛ «او کسی است که پیامبرش را با هدایت و آیین حق فرستاد، تا آن را بر همه آیین‌ها پیروز گرداند، هرچند مشرکان ناخشنود باشند».

و نیز اشاره به آیه چهل سوره توبه است: ﴿وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا﴾؛ «و گفتار و خواسته کافران را پایین تر قرار داد، و آن‌ها را با شکست مواجه ساخت؛ و تنها سخن خدا (و آیین او)، برتر و پیروز است».

این آیه قبل از پیروزی کامل پیامبر ﷺ بر دشمنان نازل شد و در واقع یک وعده الهی بود که سرانجام تحقق یافت و پیش از آن که پیغمبر اسلام ﷺ چشم از جهان فرو بندد آیین او تمام آن منطقه را فراگرفت و مخالفان یا تسلیم شدند و ایمان آوردند و یا مهر سکوت بر دهان زدند، و وعده الهی تحقق یافت.

«امر» در جمله «ظَهَرَ أَمْرُكَ» به معنای آیین اسلام است که همان فرمان تشریحی خداست. و «کلمه» در «عَلَّتْ كَلِمَتُكَ» یا اشاره به کلمه توحید است، به قرینه «وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» و یا مجموعه تعلیمات اسلام.



## بخش ششم

۲۳. اللَّهُمَّ فَارْفَعُهُ بِمَا كَدَحَ فِيكَ إِلَى الدَّرَجَةِ الْعُلْيَا مِنْ جَنَّتِكَ.
۲۴. حَتَّى لَا يُسَاوَى فِي مَنزِلَةٍ، وَلَا يُكَافَأُ فِي مَرْتَبَةٍ، وَلَا يُوَازِيهِ لَدَيْكَ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ، وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ.
۲۵. وَ عَرَّفَهُ فِي أَهْلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ أُمَّتِهِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ حُسْنِ الشَّفَاعَةِ أَجَلٌ مَا وَعَدْتَهُ.
۲۶. يَا نَافِدَ الْعِدَّةِ، يَا وَافِيَ الْقَوْلِ، يَا مُبَدِّلَ السَّيِّئَاتِ بِأَضْعَافِهَا مِنَ الْحَسَنَاتِ إِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ.

## ترجمه

۲۳. پروردگارا! به خاطر این جان‌فشانی‌ها و فداکاری‌ها و زحمات طاقت‌فرسایی که در راه تو تحمل کرد، او را به درجات عالی از بهشتت رفعت بخش.
۲۴. (مقامی به او عطا کن) که هیچ‌کس در مقام و منزلت برابر او نباشد و در مقام و مرتبه او قرار نگیرد و هیچ فرشته مقرب و نبی مرسلی با او برابری نکند.
۲۵. (خداوندا!) دربارهٔ خاندان پاکش و امت بالیمان‌ش، از نظر حسن شفاعت، برترین چیزی را که وعده داده‌ای به او بنما و آشکار کن.
۲۶. ای خدایی که به وعده‌هایت وفادار و به قول‌هایی که داده‌ای پایبندی. ای کسی که می‌توانی سیئات را به چندین برابر از حسنات مبدل کنی، چرا که تو صاحب فضل و کرم عظیمی هستی.

## شرح و تفسیر

### پاداش‌های عظیم الهی

در بخش ششم که در واقع نتیجه بخش‌های پیشین است، امام علیه السلام به پیشگاه خداوند عرضه می‌دارد: «پروردگارا! به خاطر این جان‌فشانی‌ها و فداکاری‌ها و زحمات طاقت‌فرسایی که در راه تو تحمل کرد، او را به درجات عالی از بهشتت رفعت بخش»؛ (اللَّهُمَّ فَارْفَعُهُ بِمَا كَدَحَ فِيكَ إِلَى الدَّرَجَةِ الْعُلْيَا مِنْ جَنَّتِكَ).

«مقامی به او عطا کن) که هیچ‌کس در مقام و منزلت برابر او نباشد و در مقام و مرتبه او قرار نگیرد و هیچ فرشته مقرب و نبی مرسل با او برابری نکند»؛ (حَتَّى لَا يُسَاوَى فِي مَنْزِلَةٍ، وَلَا يُكَافَأُ فِي مَرْتَبَةٍ، وَلَا يُوَازِيهِ لَدَيْكَ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ، وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ).

در واقع دعای امام علیه السلام دعایی مستدل است؛ نخست زحمات طاقت‌فرسای پیغمبر صلی الله علیه و آله در تحمل آزار دشمن و مشکلات هجرت و دوری از وطن و تحمل رنج‌های غزوات و جنگ‌های مختلف برمی‌شمرد، سپس عرضه می‌دارد: خداوند! به خاطر این همه درد و رنج طاقت‌فرسا، برترین مقام‌ها را در بهشت جاویدانت به او عنایت فرما؛ مقامی که هیچ فرشته مقرب و پیامبر مرسل به آن نرسیده باشد.

به یقین چنین دعایی در پیشگاه خدا مستجاب است و از آن روشن می‌شود که مقام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به تمام انبیا و فرشتگان برتر است. با توجه به این که «مَنْزِلَةٌ» و «مَرْتَبَةٌ» نکره‌ای است که در سیاق نفی واقع شده، هرگونه مرتبه و مقامی را شامل می‌شود و تفاوت منزلت و مرتبت در این است که «مَنْزِلَةٌ» از ماده «نزول» به معنای جایگاه است و «مَرْتَبَةٌ» از ماده «رتوب» به معنای رتبه‌ای است که کسی آن را به دست می‌آورد.

بنابراین هر دو واژه قریب المعنی هستند، هرچند یکی اشاره به جایگاه مهمی است که شخص در آن قرار دارد و دیگری اشاره به سلسله مراتب اوست.

همچنین «لَا يُسَاوِي» و «وَلَا يُكَافَأُ» قریب المعنی هستند و عدم مساوات دو چیز را به یکدیگر می‌رساند.

همچنین «يُوزِي» از ماده «وَزَى» به معنای اجتماع چیزی با چیزی است، بنابراین جمله «وَلَا يُوزِيهِ» به این معناست که چیزی در مقام او با او اجتماع و همسانی نداشته باشد.

و به هر حال، این بالاترین مقامی است که امام عَلَيْهِ السَّلَامُ در این دعای خود از پیشگاه خدا برای پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تقاضا کرده است، آن هم در مقابل زحمات طاقت فرسایی که او برای هدایت انسان‌ها کشید.

آنگاه امام عَلَيْهِ السَّلَامُ در آخرین دعایش برای پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به مسأله مقام شفاعت آن حضرت که مقامی بسیار والا و وسیع و گسترده است اشاره کرده، عرضه می‌دارد: «خداوندا! دربارهٔ خاندان پاکش و امت باایمانش، از نظر حسن شفاعت، برترین چیزی را که وعده داده‌ای به او بنما و آشکار کن؛» (وَعَرَّفَهُ فِي أَهْلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ أُمَّتِهِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ حُسْنِ الشَّفَاعَةِ أَجَلَّ مَا وَعَدْتَهُ).

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ در این جا بهترین شفاعت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را هم برای اهل بیت آن حضرت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ تقاضا کرده و هم برای امت باایمانش، و البته شفاعت برای اهل بیت عصمت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، شفاعت نسبت به گناهان و ذنوب نیست، بلکه شفاعت برای ترفیع مقام و فزونی مرتبه الهی است، ولی شفاعت نسبت به امت، هم این معنا را شامل می‌شود و هم شفاعت برای عفو و گذشت از گناهان.

تعبیر به «وَأُمَّتِهِ الْمُؤْمِنِينَ» اشاره به تعبیر لطیفی است و آن این‌که شخص شفاعت‌شونده باید رابطهٔ خود را - هرچند رابطهٔ ضعیف - با شفاعت‌کننده حفظ کرده و از دایرهٔ ایمان به کلی بیرون نرفته باشد و تمام پل‌های پشت سر را ویران نساخته باشد.

این مقام، همان مقام محمود است که در آیهٔ شریفه «عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا

مَعْمُوداً<sup>۱</sup> به آن اشاره شده، زیرا در بسیاری از روایات اهل بیت علیهم السلام و اهل سنت، مقام محمود به مقام شفاعت کبری تفسیر شده است.

منظور از شفاعت کبری شفاعتی است گسترده و بسیار وسیع که شامل گروه‌های زیادی از مؤمنان خطاکار می‌شود.

درباره فلسفه شفاعت و اهمیت آن سخن بسیار است. ان شاء الله در جای مناسب به سراغ آن خواهیم رفت. در این جا تنها اشاره به کلامی از شارح معروف صحیفه سجّادیه (صاحب ریاض السالکین) می‌کنیم. او از بعضی از علما (با استفاده از روایات شفاعت) پنج مقام و مرحله برای شفاعت نقل می‌کند:

اول: آسوده ساختن از وحشت صحنه قیامت که تمام امت‌ها در آن شریک‌اند؛  
دوم: فرستادن گروهی از گنهکاران به بهشت؛

سوم: تقاضای رفع عذاب از گروهی که پس از حساب اعمال، مستحق عذاب شده‌اند؛

چهارم: خارج کردن گروهی از گنهکاران از دوزخ؛

پنجم: برتری بخشیدن مقامات گروهی از اولیاء الله.<sup>۲</sup>

البته شفاعت امر ساده‌ای نیست و شرایطی دارد که در جای خود به آن اشاره خواهد شد.

با توجه به این‌که در جمله آخر، امام علیه السلام از وعده الهی درباره شفاعت کبری برای رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن گفت، در پایان، خدا را به وفای به وعده‌ها و پایداری به قول‌ها توصیف کرده، عرضه می‌دارد: «ای خدایی که به وعده‌هایت وفادار و به قول‌هایی که داده‌ای پایبندی! ای کسی که می‌توانی سیئات را به چندین برابر از

۱. اسراء، آیه ۷۹.

۲. ریاض السالکین، ج ۱، ص ۴۹۹.

حسنتا مبدل کنی! چرا که تو صاحب فضل و کرم عظیم هستی»؛ (يَا نَافِدَ الْعِدَّةِ، يَا وَافِي الْقَوْلِ، يَا مُبْدِلَ السَّيِّئَاتِ بِأَضْعَافِهَا مِنَ الْحَسَنَاتِ إِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ).

در آیات قرآن، نسبت به مقام شفاعت به پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قول داده شده است: همان‌گونه که گفتیم در آیه شریفه «عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا»<sup>۱</sup> مقام محمود به مقام شفاعت تفسیر شده است.

در آیه دیگر می‌خوانیم: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا»؛ «و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می‌کردند (و فرمان‌های خدا را زیر پا می‌گذاشتند)، به نزد تو می‌آمدند، و از خدا طلب آمرزش می‌کردند، و پیامبر هم برای آن‌ها استغفار می‌کرد، خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند».<sup>۲</sup>

و این در واقع شفاعتی است در دنیا در پیشگاه خدا برای آمرزش گناهان و مقدمه‌ای است برای شفاعت در آخرت.

در حدیثی از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام در تفسیر آیه شریفه «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى» می‌خوانیم که آن حضرت فرمود: «الشَّفَاعَةُ وَاللَّهِ الشَّفَاعَةُ وَاللَّهِ الشَّفَاعَةُ؛ این همان شفاعت است، به خدا سوگند شفاعت است، به خدا سوگند شفاعت است».<sup>۳</sup>

در صدر همین حدیث آمده است که این آیه امیدبخش‌ترین آیه قرآن است. در حدیث دیگری از امام علی عَلَيْهِ السَّلَام می‌خوانیم که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: حال که خداوند به من وعده داده است که آن قدر به من ببخشد تا راضی شوم، إِذْنُ لَا أَرْضَى وَوَاحِدٌ مِنْ أُمَّتِي فِي النَّارِ؛ در این صورت من راضی نمی‌شوم تا زمانی که یک فرد از امت من در آتش دوزخ باشد.<sup>۴</sup>

۱. اسراء، آیه ۷۹.

۲. نساء، آیه ۶۴.

۳. بحار الانوار، ج ۸، ص ۵۷، ح ۷۲.

۴. ریاض السالکین، ج ۱، ص ۴۹۹.

البته همان‌گونه که گفتیم، شفاعت هم شرایطی دارد که تا حاصل نشود شفیعان در راه خدا شفاعت نخواهند کرد.

جمله «يَا مُبَدِّلَ السَّيِّئَاتِ...» اشاره به آیه شریفه هفتم سوره فرقان است که می‌فرماید: «أَلَا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ»؛ «مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، که خداوند سیئات آنان را به حسنات مبدل می‌کند؛ و خداوند همواره آمرزنده و مهربان بوده است».<sup>۱</sup>

درباره این‌که تبدیل سیئات به حسنات چگونه است؟ تفسیرهای متعددی وجود دارد. نخست این‌که انسان وقتی توبه حقیقی کند دگرگونی عمیقی در سراسر وجودش پیدا می‌شود و به سبب آن سیئات اعمالش در آینده مبدل به حسنات می‌شود. اگر در گذشته مردم را آزار می‌داد در آینده از مظلومان دفاع می‌کند و اگر در گذشته دروغ می‌گفت، در آینده جز راست چیزی نمی‌گوید. در تفسیر دیگر، گفته شده که این یک عطیه الهی است؛ نه تنها با توبه خالصانه و حقیقی گناهان او را می‌بخشد، بلکه از نامه اعمال او پاک می‌کند و به جای آن حسناتی قرار می‌دهد.

اما این‌که امام علیه السلام خدا را به «نَافِذَ الْعِدَّةِ» و «وَافِي الْقَوْلِ» (کسی که به وعده‌هایش وفادار است) توصیف کرده، در واقع اقتباس از آیات شریفه قرآن است، مانند: «رَبَّنَا وَ آتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ»؛ «پروردگارا! آنچه را که به وسیله پیامبران به ما وعده فرمودی، به ما عطا کن؛ و ما را در روز رستاخیز رسوا مگردان؛ زیرا تو هیچ‌گاه از وعده خود، تخلف نمی‌کنی».<sup>۲</sup> و در آیه دیگری از همین سوره آمده است: «رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ

۱. فرقان، آیه ۷۰.

۲. آل عمران، آیه ۱۹۴.

لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِعَادَ»؛ «پروردگارا! تو مردم را برای روزی که تردیدی در آن نیست، جمع خواهی کرد؛ زیرا خداوند از وعده خود تخلف نمی‌کند (ما به تو و رحمت بی‌پایانت و به وعده رستاخیز و قیامت ایمان داریم)»<sup>۱</sup>.

و همه این‌ها از فضل عظیم پروردگار سرچشمه می‌گیرد، همان‌گونه که امام علیه السلام در پایان عرضه می‌دارد: «إِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ».

فضل عظیم پروردگار به معنای احسان فوق العاده اوست که علاوه بر استحقاق، پاداش می‌بخشد و در برابر یک عمل نیک، ده برابر و گاه صد برابر اجر و پاداش می‌دهد.

اوصاف «تَأْفِذَ الْعِدَّةِ» و «وَأَفِي الْقَوْلِ» قریب‌المعنی هستند، ولی با دو تعبیر مختلف. در توصیف اول نظر به وعده‌های الهی است، خواه از طریق قول باشد یا غیر آن؛ ولی توصیف دوم، ناظر به وعده‌هایی است که از طریق قول داده شده است و هیچ کدام، تخلف نمی‌پذیرد.

\* \* \*

از آنچه در تفسیر این دعای پرمحتوا گفته شد روشن می‌شود که این کامل‌ترین درود بر پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و خاندان اوست که تمام ابعاد و زوایای آن را امام علیه السلام در دعای خود روشن ساخته و با دلیل و برهان منطقی همراه کرده است.





# دعای سوم

وَكَانَ مِنْ دُعَائِهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

فِي الصَّلَاةِ عَلَى حَمَلَةِ الْعَرْشِ وَكُلِّ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ

از دعاهاى امام عليه السلام است

که در آن بر حاملان عرش و تمام فرشتگان مقرب الهی درود می فرستند.

## دعا در یک نگاه

امام عليه السلام بعد از درود بر پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله به خاطر صفات برجسته و خدمات فراوان و فداکاری های بی نظیر او و بعد از تقاضای عالی ترین مقامات قرب برای آن حضرت، به سراغ درود بر فرشتگان الهی می رود که حاملان عرش و پیام آوران وحی و فعالان صحنه عالم هستی و کارگزاران پروردگارند.

امام عليه السلام در این دعا اصناف فراوانی از فرشتگان را برمی شمرد که هر کدام در اداره عالم هستی به فرمان خداوند نقش مهمی دارند. از فرشتگان حاملان عرش الهی گرفته تا پیام آوران وحی و ناظران بر اعمال و مدیران ارزاق و... بر همه آنها درود می فرستد که این درود سه پیام روشن دارد:

نخست این که همه چیز این عالم حساب و کتاب دارد و نظم و مدیریت دقیقی بر آن حاکم است و هر بخش مأموران خاصی دارد که حقیقت رب العالمین بودن خداوند در آن جلوه می کند.

دوم: از زحمات این خادمان جهان هستی و برکاتی که از سوی آنها به ما می‌رسد قدردانی کنیم.

سوم این‌که ما هم تا می‌توانیم و تا آن‌جا که ممکن است باید گامی در جای گام‌های آنها بنهیم و فرشته‌خو شویم.

## بخش اول

- ۱ ۱ اللَّهُمَّ وَ حَمَلَةٌ عَرْشِكَ الَّذِينَ لَا يَفْتُرُونَ مِنْ تَسْبِيحِكَ، وَ لَا يَسْأَمُونَ مِنْ تَقْدِيرِكَ، وَ لَا يَسْتَحْسِرُونَ مِنْ عِبَادَتِكَ، وَ لَا يُؤَثِّرُونَ التَّقْصِيرَ عَلَى الْجِدِّ فِي أَمْرِكَ، وَ لَا يَعْفُلُونَ عَنِ الْوَلَةِ إِلَيْكَ.
- ۲ ۲ وَ اسْرَافِيلُ صَاحِبُ الصُّورِ، الشَّاخِصُ الَّذِي يَنْتَظِرُ مِنْكَ الْإِذْنَ، وَ حُلُولِ الْأَمْرِ فَيُنَبِّئُ بِالنَّفْحَةِ صَرَغَى رَهَائِنِ الْقُبُورِ.
- ۳ ۳ وَ مِيكَائِيلُ ذُو الْجَاهِ عِنْدَكَ، وَ الْمَكَانِ الرَّفِيعِ مِنْ طَاعَتِكَ.
- ۴ ۴ وَ جِبْرِيْلُ الْأَمِينُ عَلَى وَحْيِكَ، الْمُطَاعُ فِي أَهْلِ سَمَاوَاتِكَ، الْمَكِينُ لَدَيْكَ، الْمُقَرَّبُ عِنْدَكَ.

## ترجمه

۱. خداوندا! بر حاملان عرش تو درود فرست؛ همان‌ها که لحظه‌ای از تسبیح تو سست نمی‌شوند و از تقدیرت ملالت نمی‌یابند و از عبادت تو خسته و ناتوان نمی‌شوند و کوتاهی را بر جدیت در اطاعت فرمان تو مقدم نمی‌دارند و از عشق تو لحظه‌ای غافل نیستند.
۲. خداوندا! بر اسرافیل که مأمور نفخه‌ صور است و آماده و منتظر اذن و فرمان تو و ورود امر توست درود فرست؛ همان فرشته‌ای که با دمیدن در صور به خاک افتادگان و گروگان‌های گور را بیدار و زنده می‌کند.
۳. خدایا! بر میکائیل نیز درود فرست؛ همان فرشته‌ای که نزد تو دارای مقام والایی است و موقعیت برجسته‌ای در طاعتت دارد.
۴. خداوندا! بر جبرئیل که امین وحی توست و در میان اهل آسمان‌ها مورد اطاعت است و در حضور حضرتت می‌باشد و مقرب نزد توست درود فرست.

## شرح و تفسیر

### درود بر حاملان عرش الهی

امام علیه السلام در بخش اول این دعا از درود بر حاملان عرش الهی آغاز می‌کند و عرضه می‌دارد: «خداوندا! بر حاملان عرشت درود فرست؛ همان‌ها که لحظه‌ای از تسبیح تو سست نمی‌شوند و از تقدیست ملالت نمی‌یابند و از عبادت تو خسته و ناتوان نمی‌شوند و کوتاهی را بر جدیت در اطاعت فرمان تو مقدم نمی‌دارند و از عشق تو لحظه‌ای غافل نیستند»؛ (اللَّهُمَّ وَ حَمَلَةَ عَرْشِكَ الَّذِينَ لَا يَفْتُرُونَ مِنْ تَسْبِيحِكَ، وَ لَا يَسْأَمُونَ مِنْ تَقْدِيرِكَ، وَ لَا يَسْتَحْسِرُونَ مِنْ عِبَادَتِكَ، وَ لَا يُؤْتِرُونَ التَّقْصِيرَ عَلَى الْجِدِّ فِي أَمْرِكَ، وَ لَا يَعْضَلُونَ عَنِ الْوَلِّهِ إِلَيْكَ).

«لَا يَفْتُرُونَ» از ماده «فُتور» به معنای سستی است.

«لَا يَسْأَمُونَ» از ماده «سَامَة» به معنای ملالت و ملول شدن گرفته شده است.

«لَا يَسْتَحْسِرُونَ» از ماده «حَسْر» به معنای خستگی گرفته شده و در اصل به معنای برگرفتن پوشش از چیزی و ظاهر شدن باطن آن است و از آن‌جا که هنگام خستگی، گویی انسان تمام نیروی درونی خود را بیرون می‌ریزد و ناتوان می‌شود، این واژه به معنای خستگی به کار رفته است.

«الْوَلِّهِ» به معنای حیران شدن از شدت خوشحالی یا غم است و از آن‌جایی که عشق و علاقه شدید به چیزی، انسان را حیران می‌کند این واژه به معنای عشق نیز به کار رفته است.

امام علیه السلام در این‌جا از میان اصناف فرشتگان، نخست از حاملان عرش سخن گفته و درود بر آن‌ها فرستاده است، به این دلیل که آن‌ها از مقرب‌ترین فرشتگان‌اند.

درباره این‌که عرش به چه معناست و حاملان عرش کیان‌اند؟ بحث‌های زیادی در میان دانشمندان و مفسران قرآن وجود دارد.

«عرش» در لغت به معنای چیزی است که دارای سقف باشد و گاه به خود سقف نیز گفته می‌شود و نیز به معنای تخت‌های پایه بلند است و گاه کنایه از قدرت می‌باشد، چنان‌که می‌گوییم: فلان کس بر تخت نشست یا پایه‌های تختش فرو ریخت یا او را از تخت به زیر آوردند. همه این‌ها کنایه از قدرت یافتن یا از دست دادن قدرت است.

«عرش» در موارد بسیاری در مقابل «کرسی» قرار گرفته که به معنای تخت‌های پایه کوتاه است.

پادشاهان، در گذشته دارای دو نوع تخت بودند: تخت پایه کوتاه که در ایام عادی بر آن می‌نشستند و عرب آن را کرسی می‌نامد و تخت‌های پایه بلند برای روزهای خاص که در آن مراسم مهمی بود و عرش نامیده می‌شد. از آن‌جا که خداوند مالک و مَلِک جهان هستی است، او نیز عرش و کرسی دارد، اما نه بسان شاهان. کرسی او مجموعه جهان ماده است، همان‌گونه که در آیه الکرسی آمده است: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و عرش او عالم ماوراء طبیعت و ارواح است که خداوند بر هر دو حاکمیت دارد.

بنابراین حاملان عرش، فرشتگانی هستند که بر جهان ماوراء طبیعت نظارت دارند و آن را به اذن خداوند تدبیر می‌کنند.

آنچه در بالا آمد یکی از معانی عرش است و در روایات اسلامی معنای دیگری برای آن ذکر شده و آن علم است:

«أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: حَمَلَةُ الْعَرْشِ - وَالْعَرْشُ: الْعِلْمُ - ثَمَانِيَةَ: أَرْبَعَةَ مِثًا وَ أَرْبَعَةَ مِثًا شَاءَ اللَّهُ؛ امام صادق عليه السلام فرمود: حاملان عرش - منظور از عرش همان علم است - هشت نفرند؛ چهار نفر از ما و چهار نفر از کسانی که خدا خواسته است»<sup>۱</sup>.

و در همان کتاب شریف کافی در حدیث دیگری از امام موسی بن جعفر علیه السلام آمده است: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ كَانَ عَلَى عَرْشِ الرَّحْمَنِ أَرْبَعَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ أَرْبَعَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ فَأَمَّا الْأَرْبَعَةُ الَّذِينَ هُمْ مِنَ الْأَوَّلِينَ فَنُوحٌ وَ إِبْرَاهِيمُ وَ مُوسَى وَ عِيسَى علیه السلام وَ أَمَّا الْأَرْبَعَةُ مِنَ الْآخِرِينَ فَمُحَمَّدٌ وَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ؛ هنگامی که روز قیامت برپا شود، چهار نفر از اولین و چهار نفر از آخرین بر عرش خدا خواهند بود. اما چهار نفر اولین، نوح و ابراهیم و موسی و عیسی هستند و چهار نفر از آخرین، محمد و علی و حسن و حسین صلوات الله علیهم می‌باشند. (منظور، آگاهان بر علم الهی هستند)».<sup>۱</sup> مرحوم مجلسی در بحار الانوار، از عقائد صدوق نقل می‌کند که می‌فرماید: «وَ أَمَّا الْعَرْشُ الَّذِي هُوَ الْعِلْمُ فَحَمَلَتْهُ أَرْبَعَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ أَرْبَعَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ فَأَمَّا الْأَرْبَعَةُ مِنَ الْأَوَّلِينَ فَنُوحٌ وَ إِبْرَاهِيمُ وَ مُوسَى وَ عِيسَى عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ أَمَّا الْأَرْبَعَةُ مِنَ الْآخِرِينَ فَمُحَمَّدٌ وَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هَكَذَا رُوِيَ بِالْأَسَانِيدِ الصَّحِيحَةِ عَنِ الْأَئِمَّةِ علیهم السلام؛ اما عرش که به معنای علم است، حاملان آن چهار نفر از اولین و چهار نفر از آخرین هستند. چهار نفر از اولین، نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و چهار نفر از آخرین، محمد و علی و حسن و حسین صلوات الله علیهم هستند. سپس می‌افزاید: این‌گونه روایت شده است به سندهای صحیح و معتبر از ائمه علیهم السلام».<sup>۲</sup> در حدیث دیگری معنای سومی برای عرش ذکر شده و آن مجموعه عالم هستی است و حاملان عرش را علما معرفی کرده که آگاهان از جهان هستی هستند.<sup>۳</sup>

ممکن است منظور از علما همان هشت نفر یا همه ائمه هدی علیهم السلام باشند و یا مجموع دانشمندی که آگاه بر جهان هستی‌اند.

۱. کافی، ج ۴، ص ۵۸۵، ح ۴.

۲. بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۹۱، ح ۱۱.

۳. به جلد اول اصول کافی، ص ۱۳۰ مراجعه شود.

در قرآن مجید نیز آمده است: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾.<sup>۱</sup> «استوی علی العرش» کنایه از تسلط پروردگار و احاطه کامل او نسبت به جهان هستی و نفوذ امر و فرمان و تدبیرش در سراسر عالم است.

ولی در کلام امام سجاد علیه السلام حاملان عرش همان فرشتگانی هستند که آن حضرت سه وصف مهم درباره آن‌ها بیان کرده است: عبادت و تسبیح و تقدیس پروردگار، اضافه بر آن، عشق به ذات او و سپس، انجام اوامر او.

در قرآن مجید نیز می‌خوانیم: ﴿الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ﴾؛ «فرشتگانی که حاملان عرش اند و آن‌ها که گرداگرد آن طواف می‌کنند، تسبیح و حمد پروردگارشان را می‌گویند و به او ایمان دارند و برای مؤمنان آمرزش می‌طلبند و می‌گویند: پروردگارا! رحمت و علم تو همه چیز را فراگرفته است؛ پس کسانی را که توبه کرده و راه تو را پیروی می‌کنند بیامرزش، و آنان را از عذاب دوزخ نگاه دار».<sup>۲</sup>

آنگاه امام علیه السلام سخن از اسرافیل، یکی دیگر از فرشتگان مقرب خدا می‌گوید، عرضه می‌دارد: «خداوند! بر اسرافیل که مأمور نفخه صور است و آماده و منتظر اذن و فرمان تو و ورود امر توسط درود فرست»؛ (وَإِسْرَافِيلُ صَاحِبُ الصُّورِ، الشَّخِصُ الَّذِي يَنْتَظِرُ مِنْكَ الْإِذْنَ، وَحُلُولَ الْأَمْرِ).

«همان فرشته‌ای که با دمیدن در صور، به خاک افتادگان و گروگان‌های گور را بیدار و زنده می‌کند»؛ (فَيَبِّئُهُ بِالنَّفْخَةِ صَرَغَى رَهَائِنِ الْقُبُورِ).

«شاخص» از ماده «شخص» (بر وزن خلوص) به معنای خیره شدن چشم به

۱. طه، آیه ۵.

۲. غافر، آیه ۷.



یک نقطه است، بنابراین شاخص به کسی گفته می‌شود که چشم خود را به نقطه‌ای دوخته و به‌طور جدی مراقب آن است و هنگامی که چشم انسان از ترس و وحشت یا از تعجب و حیرت به نقطه‌ای دوخته می‌شود و از حرکت بازمی‌ایستد به آن نیز «شُخوص» گفته می‌شود و در جمله بالا وصف اسرافیل را بیان می‌کند که دائماً چشم خود را به فرمان خدا دوخته و منتظر اذن و اجازه اوست تا در صور بدمد و عالم را دگرگون سازد.

«صَرَعِي» از ماده «صَرَع» به معنای به زمین افکندن یا به زمین افتادن است و «صَرَعِي» جمع «صَرِيع» به معنای گروهی است که به زمین افتاده‌اند و به مردگان نیز اطلاق می‌شود.

«رَهَائِن» جمع «رَهِينَه» از ماده «رهن» به معنای گروگان است و تعبیر «رَهَائِنُ الْقُبُور» (گروگان‌های قبرها) اشاره به اموات و مردگان است. گویی همچون گروگان که در دست گروگان‌گیر ثابت است و از او جدا نمی‌شود، مردگان در قبرها نیز چنین‌اند.

و جمله «صَرَعِي رَهَائِنُ الْقُبُور» از قبیل اضافه صفت به موصوف است. در این جا تذکر چند نکته لازم است:

۱. در ریاض السالکین آمده است که اسرافیل، نامی است عبری که مرکب از اسراف و ایل است که در مجموع به معنای عبدالله و بنده خداست.
۲. اسرافیل از فرشتگان بسیار مقرب پروردگار است و علاوه بر این که او را جزء حاملان عرش شمرده‌اند، وظیفه خاصی نیز بر عهده او گذاشته شده و آن نفخه صور است. یک بار در صور می‌دمد و تمام موجودات زنده از جهان چشم می‌پوشند و بار دیگر به هنگام قیام قیامت در صور می‌دمد و همه مردگان زنده می‌شوند و از قبرها برمی‌خیزند. این که در کلام امام سجّاد علیه السلام تنها نفخه دوم آمده است شاید به اعتبار اهمیت فوق‌العاده آن باشد.

۳. «صور» در اصل به معنای شیپور یا شاخ میان تهی است که در آن می دمند و صدایی از آن برمی خیزد و معمولاً برای حرکت لشکر یا قافله و یا برای توقف آن‌ها به صدا درمی آورند و البته آهنگ این دو با هم متفاوت است. از قرآن مجید استفاده می شود که فرشته‌ای دو بار در صور می دمند: در مرتبه اول همه اهل آسمانها و زمین می میرند و در مرتبه دوم همگی به پا می خیزند: ﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ﴾؛ «در صور دمیده می شود و تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند مدهوش می شوند و می میرند، مگر آن‌ها که خدا بخواهد، سپس بار دیگر در صور دمیده می شود، ناگهان همه به پا می خیزند و در انتظار حساب‌اند».<sup>۱</sup>

در روایتی از امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام آمده است: «إِنَّ الصُّورَ قَرْنٌ عَظِيمٌ لَهُ رَأْسٌ وَاحِدٌ وَطَرَفَانِ، وَبَيْنَ الطَّرْفِ الْأَسْفَلِ الَّذِي يَلِي الْأَرْضَ إِلَى الطَّرْفِ الْأَعْلَى الَّذِي يَلِي السَّمَاءَ مِثْلُ تُخُومِ الْأَرْضِينَ إِلَى فَوْقِ السَّمَاءِ السَّابِعَةِ، فِيهِ أَثْقَابٌ بَعْدَ أَرْوَاحِ الْخَلَائِقِ؛ صور، شاخ بزرگی که یک سر و دو طرف دارد و فاصله میان طرف پایین که در سمت زمین است تا طرف بالا که در سمت آسمان است به اندازه فاصله اعماق زمین تا فراز آسمان هفتم است و در آن روزنه‌هایی به عدد ارواح خلایق می باشد».<sup>۲</sup>

البته تصور صور اسرافیل و آغاز و انجامش برای ما آسان نیست، ولی همین اندازه می دانیم که در ابتدا صیحه‌ای از آن برمی خیزد (احتمالاً از آن امواج عظیمی خارج می شود) که تمام آن‌هایی که در زمین و آسمان‌اند بر اثر آن می میرند و آن صیحه مر است و بعد از مدتی به فرمان خدا بار دیگر اسرافیل در آن می دمند

۱. زمر، آیه ۶۸.

۲. نقل از لئالی الاخبار، ص ۴۵۳.

و صیحه دیگری از آن برمی خیزد که صیحه حیات است و انسان‌ها زنده می شوند و از قبرها برمی خیزند و وارد عرصه محشر می گردند.<sup>۱</sup>

آنگاه امام علیه السلام نام میکائیل را بر زبان می راند و از خداوند درود بر او را می طلبد، عرضه می دارد: «خدایا! بر میکائیل نیز درود فرست؛ همان فرشته‌ای که نزد تو دارای مقام والایی است و موقعیت برجسته‌ای در طاعتت دارد؛» (وَمِيكَائِيلُ ذُو الْجَاهِ عِنْدَكَ، وَ الْمَكَانِ الرَّفِيعِ مِنْ طَاعَتِكَ).

میکائیل یا میکال از فرشتگان مقرب الهی است که نام او یک بار در قرآن مجید آیه ۹۸ سوره بقره آمده است و تعبیر آیه نشان می دهد که او از فرشتگان مقرب خداست.

مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار (جلد ۵۹، صفحه ۲۲۱) می گوید: میکائیل از فرشتگان بزرگ خداست و در روایت آمده که او رئیس فرشتگانی است که مأمور ارزاق خلق هستند، مانند فرشتگان بادها و باران‌ها و امثال آن و نام او به صورت‌های مختلفی نقل شده است.

امام سجّاد علیه السلام در این دعا دو وصف مهم برای میکائیل بیان فرموده است: نخست: «ذُو الْجَاهِ عِنْدَكَ؛ او دارای مقام والایی در نزد توست»، دوم: «وَالْمَكَانِ الرَّفِيعِ مِنْ طَاعَتِكَ؛ او دارای موقعیت برجسته‌ای در طریق اطاعت فرمان توست». آنگاه امام علیه السلام به جبرئیل امین اشاره کرده، عرضه می دارد: «خداوند! بر جبرئیل که امین وحی توست و در میان اهل آسمان‌ها مورد اطاعت است و در حضور حضرتت می باشد و مقرب نزد توست درود فرست؛» (وَجِبْرِيلُ الْأَمِينُ عَلَى وَحْيِكَ، الْمُطَاعُ فِي أَهْلِ سَمَاوَاتِكَ، الْمَكِينُ لَدَيْكَ، الْمُقَرَّبُ عِنْدَكَ).

«مَكِينٌ» به معنای صاحب منزلت و مکانت است و «مُقَرَّبٌ» به معنای کسی

۱. «وَنُفِّخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ»، (یس، آیه ۵۱).

است که به دیگری نزدیک باشد و هر دو لازم و ملزوم یکدیگرند، هرچند تعبیر دو گونه است.

از این دعای امام علیه السلام استفاده می‌شود که جبرئیل، علاوه بر این که امین وحی خداست و رابط میان خداوند و پیامبران بوده، مدیریتی بر آسمان‌ها دارد و اهل آسمان‌ها همگی از او اطاعت می‌کنند و مقام قربش در پیشگاه پروردگار از آن‌ها برتر است.

در قرآن مجید نیز گاهی از او با نام «جبرئیل» یاد شده، مانند آیات ۹۷ و ۹۸ سوره بقره و آیه ۴ سوره تحریم و گاه از او به «روح الامین» تعبیر شده، مانند آیه ۱۹۳ سوره شعراء که می‌فرماید: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ؛ «روح الامین آن را بر قلب پاک تو نازل کرده، تا از بیم‌دهندگان باشی». و گاه با عنوان «رسول کریم» مانند آیه ۱۹ سوره تکویر: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ؛ «که این قرآن کلام فرستاده بزرگواری است که صاحب قدرت است و نزد خداوند صاحب عرش، مقام والایی دارد، در آن‌جا فرمانروا و امین است!».

در دعای مورد بحث نیز «جبرئیل» (بدون همزه) ذکر شده است در حالی که در روایات اسلامی به‌طور گسترده «جبرئیل» (با همزه) آمده است و هر دو اسم یکی است، ولی در نسخه‌های دیگری مانند نسخه بحار الانوار<sup>۱</sup> جبرئیل (با همزه) آمده است و به نظر می‌رسد که جبرئیل، مخفف جبرئیل است و همان‌گونه که در بالا گفتیم، ئیل در لغت عبری به معنای خداست.

در بعضی از روایات نیز به صورت «جبرائیل» آمده است، مانند آنچه در روایات مربوط به فضیلت ماه رمضان از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که وقتی

۱. بحار الانوار، ج ۵۶، ص ۲۱۷ و ۲۲۱.

بر منبر بود آمین گفت. مردم از دلیل آن سؤال کردند. فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ جِبْرَائِيلَ اسْتَقْبَلَنِي فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ مَنْ أَدْرَكَ شَهْرَ رَمَضَانَ فَلَمْ يُغْفَرْ لَهُ فِيهِ فَمَاتَ فَأَبْعَدَهُ اللَّهُ قُلُوبُ آمِينَ، فَقُلْتُ: آمِينَ؛ أَي مَرْدَم! جِبْرَائِيل نَزَد مِن أَمَد وَكُفْتُ: أَي مُحَمَّد! هَر كَس مَآه رَمَضَانَ رَا دَرَك كَنَد وَآمَرزِيْدَه نَشُوْد وَدَر آن حَال از دُنْيَا بَرُوْد، از رَحْمَت خُدا دُور بَاشُد. مِن هَم آمِينَ كُفْتُم»<sup>۱</sup>.



۱. مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۴۳۷، ح ۲۵.

## بخش دوم

- ۵] وَ الرُّوحُ الَّذِي هُوَ عَلَى مَلَائِكَةِ الْحُجُبِ.
- ۶] وَ الرُّوحُ الَّذِي هُوَ مِنْ أَمْرِكَ، فَصَلِّ عَلَيْهِمْ، وَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِمْ مِنْ سَكَّانِ سَمَاوَاتِكَ، وَ أَهْلِ الْأَمَانَةِ عَلَى رِسَالَاتِكَ.
- ۷] وَ الَّذِينَ لَا تَدْخُلُهُمْ سَأْمَةٌ مِنْ دُؤُوبٍ، وَ لَا أَعْيَاءٌ مِنْ لُغُوبٍ وَ لَا فُتُورٌ، وَ لَا تَشْغَلُهُمْ عَنْ تَسْبِيحِكَ الشَّهَوَاتُ، وَ لَا يَقْطَعُهُمْ عَنْ تَعْظِيمِكَ سَهُوُ الْعَفَلَاتِ.
- ۸] الْحُشْعُ الْأَبْصَارِ فَلَا يَرُومُونَ النَّظَرَ إِلَيْكَ، النَّوَكِسُ الْأَذْقَانِ، الَّذِينَ قَدْ طَالَتْ رَغْبَتُهُمْ فِيمَا لَدَيْكَ، الْمُسْتَهْتَرُونَ بِذِكْرِ آلَائِكَ، وَ الْمُتَوَاضِعُونَ دُونَ عَظَمَتِكَ وَ جَلَالِ كِبْرِيَانِكَ.
- ۹] وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ إِذَا نَظَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ تَرْفَرُ عَلَىٰ أَهْلِ مَعْصِيَتِكَ: سُبْحَانَكَ مَا عَبْدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ.
- ۱۰] فَصَلِّ عَلَيْهِمْ وَ عَلَى الرُّوحَانِيِّينَ مِنْ مَلَائِكَتِكَ، وَ أَهْلِ الزُّلْفَةِ عِنْدَكَ، وَ حُمَالِ الْغَيْبِ إِلَىٰ رُسُلِكَ، وَ الْمُؤْتَمِنِينَ عَلَىٰ وَحْيِكَ.
- ۱۱] وَ قَبَائِلِ الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ احْتَصَصْتَهُمْ لِنَفْسِكَ، وَ أَعْيُنِيَّتَهُمْ عَنِ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ بِتَقْدِيرِكَ، وَ أَسْكَنْتَهُمْ بُطُونَ أَطْبَاقِ سَمَاوَاتِكَ.
- ۱۲] وَ الَّذِينَ عَلَىٰ أَرْجَائِهَا إِذَا نَزَلَ الْأَمْرُ بِتَمَامٍ وَعْدِكَ.
- ۱۳] وَ خَزَائِنِ الْمَطَرِ وَ زَوَاجِرِ السَّحَابِ.
- ۱۴] وَ الَّذِي بِصَوْتِ زَجْرِهِ يُسْمَعُ زَجْلُ الرُّعُودِ، وَ إِذَا سَبَحْتَ بِهِ حَفِيفَةً السَّحَابِ التَّمَعَّتْ صَوَاعِقُ الْبُرُوقِ.

## ترجمه

۵. خداوند! درود فرست بر فرشته روح که بر فرشتگان حجاب‌های آسمان گمارده شده است.

۶. وبر فرشته مقربی که از امر توست و بر آنان فرشتگانی (که تا این جا به آن‌ها اشاره شد) وبر گروه دیگری از فرشتگان که ساکن آسمان‌ها هستند حاکمیت دارد وامانت‌داران رسالت تو به پیامبران تو می‌باشند درود بفرست.

۷. همان‌گونه که در طریق اطاعت فرمان تو، نه از تلاش وکوشش خسته می‌شوند و نه ناتوانی و ملالت و سستی به خود راه می‌دهند، نه از تسبیح و تنزیه تو شهوات وهوی وهوس‌ها آن‌ها را به خود مشغول می‌دارد و نه از تعظیم تو سهو و غفلت‌ها.

۸. همان فرشتگانی که آثار خشوع و خضوع در چشمانشان نمایان است. نمی‌توانند به جلال و کبریای تو بنگرند و سرها را به زیر افکنده‌اند، همان‌ها که شوق و رغبتشان به آنچه نزد توست فراوان است. دلباخته ذکر نعمت‌های تو هستند و در برابر عظمت و جلال کبریای تو سر تعظیم فرود می‌آورند.

۹. وبر گروه دیگری درود فرست که هرگاه به جهنم می‌نگرند که بر اهل معصیت تو می‌خروشد می‌گویند: منزهی تو، ما هرگز حق عبادتت را به جا نیاوردیم (و عذابت به تو پناه می‌بریم).

۱۰. بر همه آن‌ها درود فرست و بر روحانیون فرشتگان و صاحبان مقامات نزد تو و حاملان غیب به پیامبرانت و امینان و حیت.

۱۱. همچنین بر گروه‌هایی از فرشتگان که آن‌ها را مخصوص ذات خود گردانیدی و با عبادت و تقدیس خود، آن‌ها را از هرگونه طعام و نوشیدنی بی‌نیاز ساخته‌ای و در طبقات آسمانت ساکن کرده‌ای.

۱۲. و نیز درود فرست بر آن‌ها که در جوانب آسمان برای انجام مأموریت‌ها هنگامی که فرمانت فرارسد گماشته‌ای و برای اتمام وعده‌هایت مأمور ساخته‌ای.

۱۳. و درود فرست بر فرشتگانی که خزانه داران باران و حرکت دهندگان سریع ابرها هستند.

۱۴. و (درود فرست) بر فرشته‌ای که با فریادش غرّش رعدها شنیده می‌شود و هنگامی که به سبب خروش آن فرشته، ابرهای پرصدا به حرکت درمی‌آید صاعقه‌ها و برق‌ها می‌درخشند.

### شرح و تفسیر

#### مأموریت‌های فرشتگان

آنگاه امام علیه السلام سخن از فرشته‌ای به نام «روح» می‌گوید، عرضه می‌دارد: «خداوندا! درود فرست بر فرشته روح که بر فرشتگان حجاب‌های آسمان گمارده شده است»؛ (وَ الرُّوحُ الَّذِي هُوَ عَلَى مَلَائِكَةِ الْحُجُبِ).

ظاهر این است که «روح» نام فرشته بسیار عظیم الشّانی است که بر فرشتگان حجاب‌ها فرمانروایی دارد و در قرآن مجید چند بار از وی یاد شده است، از جمله: ﴿تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ﴾؛ «فرشتگان و «روح» در آن شب به اذن پروردگارشان برای تقدیر هر امری نازل می‌شوند».<sup>۱</sup>

﴿يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا﴾؛ «روزی که «روح» و «ملائکه» به صف می‌ایستند و هیچ‌یک، جز به اذن خداوند رحمان، سخن نمی‌گویند، و آنگاه که می‌گویند درست می‌گویند».<sup>۲</sup>

﴿تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ﴾؛ «فرشتگان و روح (آن فرشته مقرب خداوند) به سوی او عروج می‌کنند در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است».<sup>۳</sup>

۱. قدر، آیه ۴.

۲. نبأ، آیه ۳۸.

۳. معارج/۴.



گرچه ممکن است ذکر روح قبل یا بعد از ملائکه در آیات فوق، از قبیل ذکر خاص قبل یا بعد از عام باشد، ولی ظاهر این است که روح، موجودی برتر از فرشتگان است که بر فرشتگان حجب حاکمیت دارد.

### حُجُب چیست؟

در عبارت بالا امام علیه السلام اشاره‌ای به فرشتگان حُجُب (حجاب‌ها) کرده است. درباره این که منظور از این حجاب‌ها چیست؟ در میان بزرگان گفتگوست. بی شک - همان‌گونه که مرحوم صدوق<sup>۱</sup> فرموده است - منظور این نیست که ذات پاک خداوند دارای حجابی است و پشت این حجاب‌ها پوشیده شده است و یا این که مکان و جای خاصی دارد که این حجاب‌ها اطراف آن را گرفته‌اند. بدون شک او همه جا حاضر و ناظر است و مکان و زمانی از او خالی نیست و گاه گفته می‌شود که خفای او از شدت ظهور اوست.

حجاب روی تو هم روی توست در همه حال

نهانی از همه عالم ز بس که پیدایی

همین مضمون در شعر مرحوم سبزواری آمده است:

يا مَنْ هُوَ اخْتَفَى لِفَرْطِ نورهِ الظاهرُ الباطنُ في ظهوره

در حدیث دیگری از امام موسی بن جعفر علیه السلام که مرحوم صدوق در کتاب توحید آورده می‌خوانیم: «لَيْسَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ حِجَابٌ غَيْرُ خَلْقِهِ اِحْتِجَابٌ بغيرِ حِجَابٍ مَحْجُوبٍ وَ اسْتَرَّ بِغَيْرِ سِتْرٍ مَسْتُورٍ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ؛ در میان او و خلقش جز مخلوقات او حجابی نیست که مانع ظهور او شود و به غیر پوششی از دیده‌ها پوشیده است، معبودی جز خداوند بزرگ متعال نیست».<sup>۲</sup>

۱. بحار الانوار، ج ۵۵، ص ۴۰، ذیل حدیث ۱؛ به نقل از خصال، ج ۲، ص ۴۰۱، ذیل حدیث ۱۰۹.

۲. التوحید، ص ۱۷۹، ج ۱۲.

ناگفته پیداست که اگر در محیطی نور بیش از حد باشد اشیایی که در آن محیط هستند دیده نمی شوند.

امیرمؤمنان علی علیه السلام در خطبه ۱۹۵ نهج البلاغه می فرماید: «فَمَا قَطَعَكُمْ عَنْهُ حِجَابٌ، وَلَا أُغْلِقَ عَنْكُمْ دُونَهُ بَابٌ، وَإِنَّهُ لَبِكُلِّ مَكَانٍ، وَفِي كُلِّ حِينٍ وَأَوَانٍ، وَمَعَ كُلِّ إِنْسٍ وَجَانٍ؛ میان شما و او حجابی نیست و دری بین او و شما بسته نشده است. او در همه جا و در هر لحظه و با هر کس از انس و جن همراه است»<sup>۱</sup>.

منظور از این حجاب‌ها، حجاب‌هایی است که در برابر عوالم عظیمی از این عالم قرار دارد که کسی دسترسی به آن نخواهد داشت.

در حدیث معتبری که در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام نقل شده می خوانیم: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «قَالَ جِبْرِئِيلُ فِي لَيْلَةِ الْمِعْرَاجِ: إِنَّ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ خَلْقِهِ تِسْعِينَ أَلْفَ حِجَابٍ؛ جبرئیل در شب معراج گفت: همانا بین خدا و بین خلقش نود هزار حجاب است».

سپس افزود: «وَأَقْرَبُ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ أَنَا وَاسْرَافِيلُ وَبَيْنَنَا وَبَيْنَهُ أَرْبَعَةُ حُجُبٍ؛ حِجَابٌ مِنْ نُورٍ وَحِجَابٌ مِنْ ظُلْمَةٍ وَحِجَابٌ مِنَ الْعَمَامِ وَحِجَابٌ مِنْ مَاءٍ...؛ نزدیک‌ترین مخلوقات به خدا من و اسرافیل هستیم و بین ما و بین او چهار حجاب است: حجابی از نور، حجابی از ظلمت، حجابی از ابرها و حجابی از آب...»<sup>۲</sup>.

و در روایت دیگری آمده است: «فَلَمَّا بَلَغَ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى فَانْتَهَى إِلَى الْحُجُبِ فَقَالَ جِبْرِئِيلُ: تَقَدَّمَ يَا رَسُولَ اللَّهِ لِي أَنْ أَجُوزَ هَذَا الْمَكَانَ وَ لَوْ دَنَوْتُ أَنْمَلَةً لَا حَتْرَقْتُ؛ هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در شب معراج به سدره المنتهی رسید، بعد از آن به حجاب‌ها نزدیک شد. جبرئیل گفت: یا رسول الله! پیش بروید، ولی برای

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۵.

۲. بحار الانوار، ج ۵۵، ص ۴۲، ح ۳، به نقل از تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰.

من امکان ندارد که از این جا بالاتر روم و اگر به اندازه یک بند انگشت نزدیک تر شوم می سوزم»<sup>۱</sup>.

بنابراین منظور از ملائکه حجب، فرشتگانی هستند که بر این حجابها مأموریت دارند و به کسی اجازه نمی دهند از آنها بگذرد و به تعبیر دیگر، اعلام می دارند که عبور از آن حجابها غیر ممکن است.

گاه حجاب را به اعمال انسانها تفسیر کرده اند که مانع از مشاهده معنوی ذات پروردگار می شود، همان گونه که در دعای ابو حمزه آمده است: «وَ أَنْتَ لَا تَحْجُبُ عَنْ خَلْقِكَ وَ لَكِنْ تَحْجُبُهُمُ الْأَعْمَالُ دُونَكَ؛ تو از خلقت محجوب و پنهان نیستی، مگر این که اعمال (زشت) آنها تو را از نظر آنان محجوب دارد».

بدون شک هوی و هوسها، آرزوهای دور و دراز و خودخواهیها و خودپرستیها هر کدام حجابی هستند که چشم بصیرت انسان را از مشاهده جمال و جلال خدا محجوب می دارند.

به گفته حافظ:

جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

و در جایی دیگر می گوید:

میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست

تو خود حجاب خودی حافظ، از میان برخیز

بنابراین فرشتگان حجب، فرشتگان اعمال انسانها هستند.

بعضی دیگر، حجابها را به معانی کنایی تفسیر کرده اند، از جمله مرحوم سید علی خان در ریاض السالکین از جمعی از علما درباره حجابها چنین نقل می کند: حجاب در حق خداوند متعال محال است و اگر حجابی باشد از ناحیه

۱. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۸۳، ح ۲.

بندگان است. توضیح: طالبان حق، مقاماتی دارند که هر کدام از آن مقامات، حجاب است قبل از آن که به او واصل شوند و مراتب مقامات غیر متناهی است، بنابراین مراتب حجب نیز غیر متناهی است و منحصر ساختن آن به هفتاد هزار، تنها از طریق نور نبوت درک می شود یا این که منظور از این عدد، عدد کثرت است.<sup>۱</sup>

\* \* \*

البته از تعبیری که در این دعای شریف آمده و تعبیراتی که در آیات و روایات ذکر شده استفاده می شود که روح، اسم خاص، یعنی فرشته معینی نیست، بلکه اسم عامی است و به معنای فرشتگان مقرب پروردگار است که بر گروهی عظیمی از فرشتگان حاکمیت دارند و تکرار واژه روح در جمله پنجم و ششم این دعا گواه بر این است، زیرا نخست می فرماید: درود فرست بر فرشته روح که بر فرشته حجاب های آسمان گمارده شده، سپس عرضه می دارد:

«و بر فرشته مقربی که از امر توست و بر آنان (و فرشتگانی که تا این جا به آن ها اشاره شد) و بر گروه دیگری از فرشتگان که ساکن آسمان ها هستند حاکمیت دارد و امانت داران رسالت تو به پیامبران تو می باشند درود فرست»؛  
(وَالرُّوحُ الَّذِي هُوَ مِنْ أَمْرِكَ، فَصَلِّ عَلَيْهِمْ، وَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِمْ مِنْ سَكَّانِ سَمَاوَاتِكَ، وَ أَهْلِ الْأَمَانَةِ عَلَى رِسَالَاتِكَ).

از این تعبیر امام علیه السلام چند نکته استفاده می شود:

۱. فرشتگان سلسله مراتب دارند و مأموریت ها و مقاماتشان مختلف است. بعضی آن قدر مقرب اند که حاکمیت گروهی از فرشتگان به آن ها سپرده شده و بعضی دیگر تحت فرمان امرند.

۱. ریاض السالکین، ج ۲، ص ۳۱.

بنابراین تعبیر به «مِنْ دُونِهِمْ» اشاره به همین تفاوت درجات و مأموریت و مسئولیت هاست. در قرآن مجید نیز از قول فرشتگان چنین آمده است: «وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ»؛ «و هیچ‌یک از ما فرشتگان نیست جز آن‌که مقام معلومی دارد».<sup>۱</sup>

۲. فرشته وحی تنها جبرئیل نیست، بلکه گروهی از فرشتگان هستند که پیام‌هایی برای انبیا می‌برند. از قرآن مجید در داستان ابراهیم و لوط عَلَيْهِمَا السَّلَام استفاده می‌شود که جمعی از فرشتگان الهی نزد آن‌ها آمدند و پیام خداوند را درباره بشارت به ابراهیم و عذاب قوم لوط به آن‌ها عرضه داشتند.

در آیه اول می‌خوانیم: «وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ»؛ «فرستادگان ما [فرشتگان] برای ابراهیم بشارت آوردند؛ گفتند: «سلام!» او نیز گفت: «سلام!» و چندان درنگ نکرد که گوساله بریانی برای آن‌ها آورد».<sup>۲</sup>

و در جایی دیگر درباره حضرت لوط عَلَيْهِ السَّلَام چنین آمده است: «وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ»؛ «و هنگامی که فرستادگان ما [فرشتگان عذاب] به سراغ لوط آمدند، از آمدنشان ناراحت شد؛ و قلبش پریشان گشت؛ و گفت: «امروز روز سختی است!» زیرا آن‌ها را شناخت؛ و ترسید قوم تبهار مزاحم آن‌ها شوند».<sup>۳</sup>

سپس فرشتگان عذاب به او گفتند: «يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا امْرَأَتَكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ»؛ «ای لوط! ما فرستادگان پروردگار توایم؛ آن‌ها هرگز دسترسی به تو پیدا نخواهند کرد؛ در تاریکی شب، خانواده‌ات را از این شهر

۱. صافات، آیه ۱۶۴.

۲. هود، آیه ۶۹.

۳. هود، آیه ۷۷.

حرکت ده - و هیچ یک از شما پشت سرش را نگاه نکند - مگر همسرت، که او هم به همان بلایی که آن‌ها گرفتار می‌شوند، گرفتار خواهد شد. موعد آن‌ها صبح است؛ آیا صبح نزدیک نیست؟!<sup>۱</sup>

۳. جمله «الَّذِي هُوَ مِنْ أَمْرِكَ» اشاره به همان چیزی است که در قرآن مجید آمده است: «وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي»؛ «و از تو درباره «روح» سؤال می‌کنند، بگو: «روح از فرمان پروردگار من است».<sup>۲</sup> در روایات متعددی که در کتاب شریف کافی آمده تصریح شده است که روح، خلقی از خلق خداست که از فرشتگان حتی جبرئیل و میکائیل نیز بالاتر است و با پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بوده و حقایق را به او می‌رسانده و او را تقویت می‌کرده و بعد از پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام است: «خَلَقَ أَكْثَرَهُمْ مِنْ جِبْرِئِيلَ وَ مِيكَائِيلَ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ هُوَ مَعَ الْأَئِمَّةِ وَ هُوَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ».<sup>۳</sup>

و منظور از «أمر» همان‌گونه که از روایات استفاده می‌شود، عالم ملکوت (جهان ماوراء ماده) است.

از جمله «فَصَلِّ عَلَيْهِمْ...» به خوبی استفاده می‌شود که علاوه بر فرشتگان مقرب الهی که در بخش پیشین به آن‌ها اشاره شده، گروه‌های دیگری از فرشتگان هستند که در مراحل پایین‌تر قرار دارند که ساکن آسمان‌ها و یا امانت‌داران رسالت‌های الهی (پیام‌آوران) به سوی پیامبران) هستند.

آنگاه امام عَلَيْهِ السَّلَام به اوصاف آن‌ها اشاره کرده، عرضه می‌دارد: «همان‌گونه که در طریق اطاعت فرمان تو، نه از تلاش و کوشش خسته می‌شوند و نه ناتوانی و ملالت و سستی به خود راه می‌دهند، نه از تسبیح و تنزیه تو شهوات

۱. هود، آیه ۸۱.

۲. اسراء، آیه ۸۵.

۳. کافی، ج ۱، ص ۲۷۳، ح ۳.

وهوی و هوس‌ها آن‌ها را به خود مشغول می‌دارد و نه از تعظیم تو سهو و غفلت‌ها؛ (وَ الَّذِينَ لَا تَدْخُلُهُمْ سَامَةٌ مِنْ دُؤُوبٍ، وَ لَا اِغْيَاءٌ مِنْ لُغُوبٍ وَ لَا فُتُورٌ، وَ لَا تَشْغَلُهُمْ عَنْ تَسْبِيحِكَ الشَّهَوَاتُ، وَ لَا يَقْطَعُهُمْ عَنْ تَعْظِيمِكَ سَهُوَ الْغَفَلَاتِ).

«سَامَةٌ» و «سَامَةٌ» هر دو مصدر است و به معنای خسته شدن و گاه به معنای سستی و ملالت و افسردگی از ادامه کاری آمده است.

«دُؤُوبٍ» نیز مصدر است و به معنای کوشش و تلاشی است خسته کننده و در عبارت امام علیه السلام اشاره به این است که آن فرشتگان از تلاش و کوشش‌های خود هرگز خسته نمی‌شوند.

«اِغْيَاءٌ» به معنای ناتوانی و واماندگی از سنگینی انجام کاری است.

«لُغُوبٍ» به معنای تعب و خستگی است و بعضی آن را به معنای خستگی روحانی دانسته‌اند.

از مجموع این تعبیرات امام علیه السلام به خوبی استفاده می‌شود که این فرشتگان در انجام اوامر الهی و عبادت و اطاعت هیچ‌گاه خستگی و ملالت و ناتوانی و درماندگی پیدا نمی‌کنند و همواره با نشاط فراوان به کار خود که همان اطاعت فرمان خداست ادامه می‌دهند.

جمله «وَ لَا تَشْغَلُهُمْ عَنْ تَسْبِيحِكَ...» اشاره به این است که آن‌ها چنان در عبادت و حمد و تسبیح خدا غرق هستند که هیچ چیز مانع آن‌ها نمی‌شود؛ نه شهوتی، نه غفلتی و نه سهو و نسیانی.

این سخن در واقع برگرفته از آیه شریفه ۳۸ سوره فصلت است که می‌فرماید: «فَإِنْ اسْتَكْبَرُوا فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُمْ لَا يَسْأَمُونَ»؛ «و اگر آن‌ها از عبادت پروردگار تکبر کنند، کسانی [فرشتگانی] که نزد پروردگار تو هستند شب و روز برای او تسبیح می‌گویند و خسته نمی‌شوند».

امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز در نهج البلاغه در وصف این گروه از فرشتگان

می فرماید: «مِنْهُمْ سُجُودٌ لَا يَرْكَعُونَ وَ رُكُوعٌ لَا يَسْتَنْصِبُونَ وَ صَافُونَ لَا يَتَزَايِلُونَ وَ مُسَبِّحُونَ لَا يَسْأَمُونَ لَا يَعْشَاهُمْ نَوْمُ الْعُيُونِ وَ لَا سَهُوُ الْعُقُولِ وَ لَا فِتْرَةُ الْأَبْدَانِ وَ لَا غَفْلَةُ النَّسِيَانِ؛ گروهی در رکوع اند و قیام نمی کنند و گروهی در صفوفی که هرگز از هم جدا نمی شود قرار دارند و همواره تسبیح می گویند و خسته نمی شوند. هیچ گاه خواب، چشمان آن ها را فرو نمی گیرد و عقلشان گرفتار سهو و خطا نمی شود، بدن آن ها به سستی نمی گراید و غفلت نسیان، بر آنان عارض نمی شود».<sup>۱</sup>

در این جا این سؤال پیش می آید که آیا فرشتگان هیچ گونه تمایلات نفسانی که از آن تعبیر به شهوات شده است ندارند؟ اگر چنین باشد اطاعت آن ها مایه افتخارشان نیست و سبب قرب آن ها به درگاه خداوند نمی شود، چون راهی غیر از آن ندارند.

مرحوم سید مرتضی، آن عالم بزرگ شیعه در قرن پنجم که مدافعانش از اصول و فروع اسلام معروف است در پاسخ این سؤال چنین می گوید: ما اجمالاً می دانیم که فرشتگان اگر مکلف به تکالیفی باشند باید انجام آن برای آن ها مشکلاتی داشته باشد، چرا که اگر مشکلاتی نداشته باشد ثواب و پاداشی برای اطاعت آن ها نخواهد بود، بنابراین برای آن ها نیز تمایلات نفسانی وجود دارد که می تواند آن ها را از مسیر اطاعت منحرف سازد، ولی آن ها در برابر آن مقاومت می کنند و منحرف نمی شوند.<sup>۲</sup>

و این که در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ رَكَّبَ فِي الْمَلَائِكَةِ عَقْلًا بِلَا شَهْوَةٍ وَ رَكَّبَ فِي الْبُهَائِمِ شَهْوَةً بِلَا عَقْلِ وَ رَكَّبَ فِي بَنِي آدَمَ كِلْتَيْهِمَا فَمَنْ غَلَبَ عَقْلُهُ شَهْوَتَهُ فَهُوَ خَيْرٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ مَنْ غَلَبَ شَهْوَتَهُ عَقْلُهُ فَهُوَ شَرٌّ مِنَ الْبُهَائِمِ؛ خداوند متعال در فرشتگان عقل بدون شهوت قرار داده است و در

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱.

۲. رسائل شریف مرتضی، ج ۲، ص ۱۵۸؛ بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۸۸.



چهارپایان شهوت بدون عقل، ولی در فرزندان آدم هر دو را قرار داده است. بنابراین کسی که عقلش بر شهوتش غلبه کند برتر از فرشتگان است و کسی که شهوتش بر عقلش غلبه کند بدتر از حیوانات است»<sup>۱</sup> بدین معنا نیست که فرشتگان هیچ‌گونه تمایلات نفسانی ندارند، بلکه مانند حیوانات و انسان‌ها نیستند که تمایلات نفسانی سرکش و قوی داشته باشند.

داستان معروف فطرس ملک که ترک اولایی از او سرزد و رانده درگاه خدا شد و سپس با پناه بردن به گاهواره امام حسین علیه السلام خداوند او را مشمول عفو قرار داد گواه بر این معناست.

\* \* \*

سپس امام علیه السلام در ادامه توصیف این گروه از فرشتگان می‌افزاید: «همان فرشتگانی که آثار خشوع و خضوع در چشمانشان نمایان است. نمی‌توانند به جلال و کبریای تو بنگرند و سرها را به زیر افکنده‌اند، همان‌ها که شوق و رغبتشان به آنچه نزد توست فراوان است. دلباخته ذکر نعمت‌های تو هستند و در برابر عظمت و جلال کبریای تو سر تعظیم فرود می‌آورند»؛ (الْخُشَعُ الْأَبْصَارُ فَلَا يَرُومُونَ النَّظَرَ إِلَيْكَ، التَّوَاكُسُ الْأَذْقَانِ، الَّذِينَ قَدْ طَالَتْ رَغْبَتُهُمْ فِيمَا لَدَيْكَ، الْمُسْتَهْتَرُونَ بِذِكْرِ آيَاتِكَ، وَ الْمُتَوَاضِعُونَ دُونَ عَظَمَتِكَ وَ جَلَالِ كِبْرِيَاكَ).

«الْخُشَعُ» جمع «خاشع» از ماده «خشوع» گرفته شده که به معنای حالت تواضع و ادب جسمی و روحی است که در برابر شخص بزرگ یا حقیقت مهمی در انسان پیدا می‌شود و آثارش در جسم او نیز ظاهر می‌گردد. به تعبیر دیگر، خشوع یک حالت تواضع درونی است که در برون نیز اثر می‌گذارد و به ما گفته‌اند که خشوع، روح نماز است و آمیخته با حضور قلب است و چشم خاشع به چشمی می‌گویند که نگاهش به زیر افتاده است.

۱. بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۹۹، ح ۵.

«يَرُومُونَ» از ماده «رُوم» به معنای طلب کردن چیزی است. بنابراین «فَلَا يَرُومُونَ» یعنی آن‌ها هرگز طلب نمی‌کنند که به سوی عظمت تو نگاه کنند، چون برای آن‌ها مقدور نیست.

«التَّوَكُّسُ» جمع «ناکِس» در اصل به معنای واژگون ساخت و وارونه کردن چیزی است و در این جا به معنای سر به زیر انداختن است.

«الْأَذْقَانِ» جمع «ذَقَن» (بر وزن دهن) در اصل به معنای چانه است و فروافکندن ذَقَن در این جا به معنای فرو افکندن سر به پایین است.

«الْمُسْتَهْتَرُونَ» از ماده «استهتار» به معنای دلباختگی به چیزی است و این گروه از فرشتگان دلباخته ذکر نعمت‌های خداوندند.

در این جا چند سؤال مطرح است:

۱. تعبیر به «ابصار؛ چشم‌ها»، «اذقان؛ چانه‌ها» که در این عبارات آمده، آیا محمول بر معنای واقعی آن‌هاست، یعنی فرشتگان دارای جسم و اعضای مختلفی هستند و یا همه این‌ها معانی کنایی دارد؟

البته در آیات و روایات آمده که آن‌ها گاه به صورت انسان‌هایی درمی‌آمدند، مانند آنچه در داستان مریم و ابراهیم و قوم لوط در قرآن ذکر شده که فرشتگان به صورت انسان‌های زیبایی نزد آن‌ها آمدند. یا آنچه در روایات آمده که جبرئیل به صورت دحیه کلبی که مرد محترمی از نژاد عرب بود درمی‌آمد و خدمت پیغمبر ﷺ می‌رسید. ولی به یقین فرشتگان همیشه به این حال نیستند.

ممکن است گاهی به صورت جسم مثالی درآیند، همان جسم لطیفی که با چشم دیده نمی‌شود، ولی واقعاً جسم لطیف‌اند و ممکن است حتی به صورت جسم مثالی نیز نباشند، بلکه روحانی محض باشند.

۲. این گروه از فرشتگان چه برنامه‌ای دارند؟ ظاهر این است که آن‌ها نیز جزء عبادت‌کنندگان پروردگارند که دائماً در حال خشوع و خضوع و نیایش و ذکر او هستند.

۳. سؤال دیگر این‌که فلسفه وجودی خیل عظیم فرشتگانی که دائماً به عبادت خدا مشغول‌اند در حالی که خدا نیازی به عبادت آن‌ها ندارد چیست؟

به نظر می‌رسد که احتمالاً فلسفه عبادت آن‌ها این است که انسان‌ها به عبادت خویش مغرور نشوند و بدانند که اگر به فرض محال، خدا نیازی به عبادت می‌داشت، فرشتگان عالم بالا از ازل تا ابد مشغول عبادت‌اند، تا بندگان زمینی تصور نکنند عبادت کردن یا عبادت نکردن آن‌ها اثری در کبریایی او می‌گذارد و یا اگر جملگی کافر شوند گردی بر دامن کبریایی او می‌نشیند.

اضافه بر این، هنگامی که انسان‌ها ببینند فرشتگان این همه عبادت می‌کنند و به سوی او تقرب می‌جویند، از آن‌ها الگو و سرمشق بگیرند و به عبادت پروردگار پردازند و از این راه به او تقرب جویند.

آنگاه امام علیه السلام بر گروه دیگری از فرشتگان درود می‌فرستد، عرضه می‌دارد: «و بر گروه دیگری درود فرست که هرگاه به جهنم می‌نگرند که بر اهل معصیت تو می‌خروشد می‌گویند: منزه می‌تو! ما هرگز حق عبادت را به جا نیاوردیم (و از عذابت به تو پناه می‌بریم)»؛ «وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ إِذَا نَظَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ تَزْفُرُ عَلٰی أَهْلِ مَعْصِيَتِكَ: سُبْحَانَكَ مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ».

«تَزْفُرُ» از ماده «زفیر» به معنای فریادی است که با بیرون فرستادن نفس همراه باشد، در مقابل «شفیق» که ناله توأم با فرو بردن نفس است. بعضی گفته‌اند که زفیر در اصل به معنای آغاز صدای الاغ و شهیق به معنای بخش آخر آن است.

به هر حال، هنگامی که آتش، زیاد و فراوان باشد صدای عظیمی از آن بر می‌خیزد که تشبیه به ناله‌ها و فریادهای حیوانات شده است.

این سخن برگرفته از آیات قرآن است که برای دوزخ زفیر و شهیق قائل است، از جمله در سوره فرقان می‌خوانیم: «إِذَا رَأَوْهُمْ مِنْ مَّكَانٍ يَبْعِدُ سَمِعُوا لَهَا تَغِيْطًا وَ زَفِيرًا»؛

«هنگامی که دوزخ، آن‌ها (گنهکاران) را از دور مشاهده می‌کند، صدای خشم آلودش را که با نفس زدن شدید همراه است می‌شنوند».<sup>۱</sup>  
 در این جا سؤالی پیش می‌آید و آن این‌که چه رابطه‌ای است در میان نگاه کردن این گروه از فرشتگان و فریادهای آتش دوزخ و اعتراف به این‌که ما حق عبادت تو را انجام نداده‌ایم؟

بعید نیست که این تعبیر امام علیه السلام برگرفته از آیه شریفه قرآن باشد که می‌فرماید:  
 ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾؛ «به یقین کسانی که از عبادت من تکبر ورزند به زودی با ذلت وارد دوزخ می‌شوند».<sup>۲</sup> و این گروه از فرشتگان، بیم از آن دارند که نکند لحظه‌ای از عبادت پروردگار تکبر ورزیده باشند، و لذا زبان به اعتراف می‌گشایند که خداوند! ما حق عبادت تو را به جا نیاورده‌ایم (با فضل و رحمت با ما رفتار کن).

امام علیه السلام در بخش بعد عرضه می‌دارد: «بر همه آن‌ها درود فرست و بر روحانیون فرشتگان و صاحبان مقامات نزد تو و حاملان غیب به پیامبرانت و امینان و حیت»؛ «فَصَلِّ عَلَيْهِمْ وَ عَلَى الرَّوْحَانِيِّينَ مِنْ مَلَائِكَتِكَ، وَ أَهْلِ الزُّلْفَةِ عِنْدَكَ، وَ حَمَالِ الْغَيْبِ إِلَى رُسُلِكَ، وَ الْمُؤْتَمِنِينَ عَلَى وَحْيِكَ».

«الرَّوْحَانِيِّينَ» (با فتح راء) در اصل به معنای رحمت است و گاه به معنای نجات از آتش دوزخ تفسیر شده است که هر دو به یک معنا بازمی‌گردد و گاه به معنای برطرف ساختن ناراحتی‌ها آمده که آن هم به معنای قبل برمی‌گردد.

«الزُّلْفَةِ» و زلفی به معنای قرب و نزدیکی است. اشاره به این‌که آن‌ها از فرشتگان مقرب خدا هستند.

۱. فرقان، آیه ۱۲.

۲. غافر، آیه ۶۰.

در پاسخ به این که روحانیون از فرشتگان چه کسانی هستند؟ گفته می شود که رُوح (به فتح راء) در این جا اشاره به رحمت است، یعنی گروهی از فرشتگان که مظهر رحمت الهی هستند و برای بندگان دعا و طلب آمرزش می کنند.

گواه این مطلب حدیثی است که از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده است، فرمود: «إِنَّ فِي السَّمَاءِ السَّابِعَةِ حَظِيرَةً يُقَالُ لَهَا حَظِيرَةُ الْقُدُسِ فِيهَا مَلَائِكَةٌ يُقَالُ لَهُمُ الرُّوحُ - وَفِي لَفْظٍ: الرُّوحَانِيُونَ - فَإِذَا كَانَ لَيْلَةُ الْقَدْرِ اسْتَأْذَنُوا رَبَّهُمْ فِي التَّرْوَلِ إِلَى الدُّنْيَا فَيَأْذَنُ لَهُمْ فَلَا يَمْرُونَ عَلَى مَسْجِدٍ يُصَلِّي فِيهِ وَلَا يَسْتَقْبِلُونَ أَحَدًا فِي طَرِيقٍ إِلَّا دَعَا لَهُ فَأَصَابَهُ مِنْهُمْ بَرَكَةٌ؛ در آسمان هفتم محدوده ای است که به آن حظیره القدس گفته می شود و در آن جا فرشتگانی هستند که به آن ها رُوح می گویند (و در نسخه دیگری روحانیون آمده است). هنگامی که شب قدر می شود، از خداوند اجازه می خواهند که به آسمان دنیا نازل شوند. به آن ها اذن داده می شود. آن ها از هیچ مسجدی که در آن نماز خوانده می شود عبور نمی کنند و با کسی در راه روبه رو نمی شوند، مگر این که برای او دعا می کنند و از ناحیه آن ها به او برکتی می رسد»<sup>۱</sup>.  
در ضمن باید توجه داشت که روحانیون، به ضم راء خوانده نمی شود، زیرا این صفت تمام فرشتگان است، بلکه رُوحانیون به فتح راء خوانده می شود که فرشتگان ویژه رحمت اند.

در ضمن، از تعبیر به «حَمَالِ الْعَيْبِ إِلَى رُسُلِكَ...» استفاده می شود که حاملان وحی برای پیامبران، فرد معینی از فرشتگان نیست، بلکه گروهی این مأموریت را دارند.

آنگاه امام علیه السلام عرضه می دارد: «همچنین بر گروه هایی از فرشتگان که آن ها را مخصوص ذات خود گردانیدی و با عبادت و تقدیس خود آن ها را از هرگونه

۱. تفسیر در المنثور، ج ۶: ص ۳۷۶ ذیل تفسیر سوره قدر.

طعام و نوشیدنی بی نیاز ساخته‌ای و در طبقات آسمانت ساکن کرده‌ای»؛ (وَقَبَائِلِ الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ اخْتَصَصْتَهُمْ لِنَفْسِكَ، وَ أَعْنَيْتَهُمْ عَنِ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ بِتَقْدِيرِكَ، وَ أَسْكَنْتَهُمْ بُطُونَ أَطْبَاقِ سَمَاوَاتِكَ).

تعبیر به «قَبَائِلِ» با توجه به این‌که جمع قبیله است و به معنای تمام فرزندان است که از یک پدر متولد می‌شوند، خواه بلاواسطه یا بالواسطه، اشاره به گروه‌هایی از فرشتگان است.

و تعبیر به «اَخْتَصَصْتَهُمْ لِنَفْسِكَ» اشاره به این است که آن‌ها پیوسته مشغول عبادت و حمد و ثنای پروردگارند و همان‌گونه که از جمله‌های بعد استفاده می‌شود آن‌ها در طبقات مختلف آسمان ساکن‌اند.

و جمله «أَعْنَيْتَهُمْ عَنِ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ؛ آن‌ها را از طعام و نوشیدنی بی‌نیاز ساخته‌ای» کنایه از آن است که آن‌ها هیچ مشغله‌ای جز توجه به عبادت پروردگار ندارند، و الا می‌دانیم که ملائکه اهل طعام و شراب نیستند.

در جمله بعد به گروه‌هایی از ملائکه اشاره می‌کند که مأمور انجام وعده الهی نسبت به پایان دنیا یا آغاز حشر و نشر قیامت‌اند، عرضه می‌دارد: «و نیز درود فرست بر آن‌ها که در جوانب آسمان برای انجام مأموریت‌ها هنگامی که فرمانت فرارسد گماشته‌ای و برای اتمام وعده‌هایت مأمور ساخته‌ای»؛ (وَ الَّذِينَ عَلَى أَرْجَائِهَا إِذَا نَزَلَ الْأَمْرُ بِتَمَامِ وَعْدِكَ).

«ارجاء» جمع «رجا» به معنای محل و اطراف چیزی است، بنابراین گروه مزبور در گرداگرد آسمان قرار دارند و منتظر اجرای فرمان الهی برای پایان جهان یا قیام قیامت هستند.

به همین دلیل بعضی از شارحان معتقدند که این گروه از فرشتگان جزء کسانی هستند که در آیه شریفه ۶۸ سوره زمر استثنا شده‌اند؛ می‌فرماید: ﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ

قِيَامٌ يَنْظُرُونَ»؛ «و در صور دمیده می شود، پس تمام کسانی که در آسمانها و زمین اند می میرند، مگر آنها که خدا بخواهد (زنده بمانند)، سپس بار دیگر در صور دمیده می شود، ناگهان همگی به پا می خیزند و در انتظار (حساب و جزا) هستند».

البته از بعضی روایات استفاده می شود که این گروه نیز بعد از لحظاتی می میرند و جز ذات پاک خدا که «حی لایموت» است کسی باقی نمی ماند.

\*\*\*

آنگاه به گروه های دیگری از فرشتگان اشاره می کند که جزء مدبرات امر و تدبیرکنندگان امور مختلفه جهان هستند، عرضه می دارد: «و درود فرست بر فرشتگانی که خزانه داران باران و حرکت دهندگان سریع ابرها هستند»؛ (وَ خُزَّانِ الْمَطَرِ وَ زَوَاجِرِ السَّحَابِ).

«خُزَّانِ» جمع «خازن» به معنای کسی است که اموال ذی قیمتی را در محلی به نام خزانه نگهداری می کند.

«السَّحَابِ» به گفته لسان العرب، جمع «سحابه» است و جمع الجمع آن، «سُحُبٌ» می باشد.<sup>۱</sup> ولی بعضی آن را مفرد دانسته اند و سحابه را به معنای قطعه ای از ابر می دانند. در قرآن مجید گاه وصف سحاب به صورت جمع آمده است، مانند: «وَ يُنْشِئُ السَّحَابَ الثَّقَالَ»<sup>۲</sup> و گاه به صورت مفرد، مانند: «وَ السَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ»<sup>۳</sup>.

«زَوَاجِرِ» جمع «زاجرة» در اصل به معنای راندن چیزی با صدا و فریاد است، سپس در معنای گسترده تری به کار رفته که هرگونه طرد و منع را شامل می شود.

۱. لسان العرب، ج ۱، ص ۴۶۱.

۲. رعد، آیه ۱۲.

۳. بقره، آیه ۱۶۴.

بنابراین «زاجرات» به معنای گروه‌هایی است که به منع و طرد و زجر دیگران می‌پردازند و بعضی گفته‌اند: زجر در اصل به معنای منع است و به سرعت راندن شتر را زجر می‌گویند، به اعتبار این که آن را از کند رفتن باز می‌دارد.

می‌دانیم که وقتی آفتاب به دریاها می‌تابد، آب دریاها بخار می‌شود و از آن جا که بخار آب، از هوا سبک‌تر است به بالا حرکت می‌کند تا جایی که هوا رقیق‌تر شده و هم‌وزن آن می‌شود. در آن جا متوقف می‌گردد و آن‌ها در واقع باران‌هایی هستند که در آسمان ذخیره شده‌اند و هنگامی که درجهٔ هوا سرد می‌شود بخارها تبدیل به قطرات باران شده فرود می‌آید. این مسیر طبیعی بارش باران است.

و اما حرکت ابرها بر اثر بادهاست و می‌دانیم که باد بر اثر تفاوت درجهٔ حرارت دو نقطه از زمین به جریان درمی‌آید؛ به این صورت که هوا در قسمتی بر اثر تابش آفتاب یا علت دیگری گرم می‌شود و چون گرم شد به بالا حرکت می‌کند و جای آن کم‌کم خالی می‌شود و هوای مجاور، برای پر کردن جای آن به سرعت حرکت می‌کند و باد پیدا می‌شود و همین بادهاست که ابرها را از فراز دریاها حرکت داده، به سوی زمین‌های خشک و تشنه می‌برد و آن‌ها را آبیاری می‌کند. نظام خلقت بسیار حساب شده و منظم و پربار است.

آیا فرشتگانی که خزّان مطر و زواجر سحاب هستند همین قوای عالم طبیعت است که خداوند آفریده و فرشته، به معنای وسیعی بر آن هم اطلاق شده است؟ یا این که همراه تمام این نیروهای طبیعی فرشتگانی از عالم بالا مأموریت دارند که برنامهٔ آن‌ها را نظارت و اجرا کنند؛ همراه بادهای حرکت می‌کنند و ابرها را می‌رانند و باران را در آسمان ذخیره می‌کنند و سپس به سوی زمین می‌فرستند؟

ظاهر کلام، معنای دوم است.



«و (درود فرست) بر فرشته‌ای که با فریادش غرّش رعد‌ها شنیده می‌شود



و هنگامی که به سبب خروش آن فرشته، ابرهای پر صدا به حرکت درمی آید صاعقه‌ها و برق‌ها می درخشند؛ (وَ الَّذِي بِصَوْتِ زَجْرِهِ يُسْمَعُ زَجَلُ الرُّعُودِ، وَ إِذَا سَبَحَتْ بِهِ حَفِيفَةُ السَّحَابِ التَّمَعَتْ صَوَاعِقُ الْبُرُوقِ).<sup>۱</sup>

«زَجَلُ» صدای شدید و غرش شخص یا چیزی است.

«سَبَحَتْ» از ماده «سَبَحَ» در اصل به معنای حرکت و رفت و آمد است و به شنا کردن نیز اطلاق می‌شود، چراکه حرکت مداومی در آب دارد و به حرکت اسب نیز که دست‌های خود را کاملاً به جلو بیاورد اطلاق می‌شود، چون در واقع شبیه شناگران است و هر حرکت تند و منظمی را نیز سبح می‌گویند، مانند آنچه در این آیه شریفه آمده است: «وَ كُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبُحُونَ»؛ «هر کدام از آن‌ها (خورشید و ماه) در مسیر خود شناورند».<sup>۲</sup>

«حَفِيفَةُ» به معنای سر و صدایی است که هنگام حرکت بال پرنده‌گان، یا بر های درختان یا امثال آن به گوش می‌رسد و در این جا اشاره به صدایی است که از حرکت سریع ابرها در فضا برمی‌خیزد که شبیه صدای بادهاست.

«التَّمَعَتْ» از ماده «لَمَعَ» به معنای درخشیدن است.

می‌دانیم که درخشش برق در آسمان از میان ابرها به سبب آن است که ابرهایی دارای الکتریسیته مثبت و بعضی دارای الکتریسیته منفی هستند و هنگامی که به هم نزدیک می‌شوند از اتصال آن دو به یکدیگر برقی می‌جهد و صدای آن همان غرش رعد است. درست مانند دو سر سیم برق که اگر به یکدیگر نزدیک شوند جرقه‌ای برمی‌خیزد که صدایی دارد و با توجه به این که تبادل الکتریسیته در

۱. فاعل «سَبَحَتْ»، «حَفِيفَةُ السَّحَابِ» است و ضمیر «بِهِ» به صوت فرشته مأمور این کار بازمی‌گردد و باء در آن برای سببیت است و «حَفِيفَةُ السَّحَابِ» از قبیل اضافه صفت به موصوف است و در اصل، «السحاب ذات حفیفه» بوده است.

۲. یس، آیه ۴۰.

میان ابرها وسیع و گسترده است، هم صدای آن شدید است و هم برق آن وسیع و گسترده.

و نیز می‌دانیم که صاعقه‌ها این‌گونه به وجود می‌آیند که ابری با داشتن الکتریسیته مثبت به زمین که دارای الکتریسیته منفی است نزدیک می‌شود و جرقه عظیمی در سطح زمین ظاهر می‌گردد که درجه حرارت آن فوق‌العاده زیاد است و به همین دلیل به هر چیزی اصابت کند آن را خاکستر می‌نماید و نیز به همین دلیل هنگامی که برق در آسمان می‌درخشد، حرکت در بیابان‌ها بسیار خطرناک است، مگر آن‌که در کنار بلندی قرار گیرند که صاعقه به آن نقطه بلند می‌زند.

\* \* \*

«و بر فرشتگانی که برف و تگر را بدرقه می‌کنند و هنگام نزول باران، با آن فرود می‌آیند و بر فرشتگانی که سرپرست خزائن بادها هستند و آن‌ها که مأمور حفظ کوه‌ها می‌باشند تا از جای خود متزلزل نشود»؛ (و مُشِيعِي السَّلْجِ وَ الْبَرْدِ، وَ الْهَابِطِينَ مَعَ قَطْرِ الْمَطَرِ إِذَا نَزَلَ، وَ الْقَوَّامِ عَلَى خَزَائِنِ الرِّيَّاحِ، وَ الْمُؤَكَّلِينَ بِأَجْبَالِ فَلَا تَزُولُ).

«ثلج» به معنای برف و «بَرْد» به معنای تگر است.

در حدیثی در کتاب شریف من لا یحضر، آمده است که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «مَا مِنْ قَطْرَةٍ تَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَّا وَ مَعَهَا مَلَكٌ يَضَعُهَا الْمَوْضِعَ الَّذِي قُدِّرَتْ لَهُ؛ هیچ قطره بارانی از آسمان نازل نمی‌شود، مگر این‌که همراه آن فرشته‌ای است که آن را در محلی که مقرر شده است قرار می‌دهد».<sup>۱</sup>

«و بر فرشتگانی که مقدار سنگینی آب‌ها و کیل و وزن باران‌های شدید

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۲۵، ح ۱۴۹۲.

و پرپشت را به آن‌ها آموخته‌ای»؛ (وَ الَّذِینَ عَرَفْتَهُمْ مَثَاقِیلَ الْمِیَاهِ، وَ کِیْلَ مَا تَحْوِیْهِ لَوَاعِجُ الْأَمْطَارِ وَ عَوَالِجُهَا).

«لَوَاعِجُ» جمع «لَاعِج» از ماده «لَعَج» به معنای شدت گرفتن است و «عَوَالِجُ» جمع «عَالِج» از ماده «عَلَج» به معنای متراکم شدن است. بنابراین «لَوَاعِجُ الْأَمْطَارِ» به باران‌های شدید گفته می‌شود و «عَوَالِجُ» همان باران‌های پرپشت است و از قبیل اضافه صفت به موصوف است.

به هر حال، این گروه از فرشتگان همان‌هایی هستند که در قرآن مجید به عنوان «مدبرات امرا»، «ذاریات ذروا» و «ناشرات نشرا» از آن‌ها یاد شده است. در آیات سوم تا پنجم سوره نازعات می‌خوانیم: «وَالسَّیِّحَاتِ سَبْحًا \* فَالسَّیِّقَاتِ سَبْقًا \* فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا»؛ «و سوگند به فرشتگانی که (در اجرای فرمان الهی) با سرعت حرکت می‌کنند، و سپس بر یکدیگر سبقت می‌گیرند، و آن‌ها که امور را تدبیر می‌کنند!».

و در آغاز سوره صافات نیز آمده است: «وَ الصَّافَّاتِ صَفًّا \* فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا»؛ «سوگند به (فرشتگان) صف‌کشیده (و منظم)، و به نهی‌کنندگان (و بازدارندگان)».<sup>۱</sup> از تعبیری که در روایت من لا یحضر آمده بود و تعبیری که در دعای امام علیه السلام آمده است که می‌فرماید: مقدار وزن باران‌هایی را که از آسمان نازل می‌شود خداوند به گروهی از فرشتگان آموخته و بر تمام جزئیات آن احاطه دارند؛ استفاده می‌شود که جهان آفرینش بسیار حساب شده است و همه چیز آن تحت برنامه و حساب و کتاب است.

از آیات قرآن و تعبیرات امام سجّاد علیه السلام در این دعا استفاده می‌شود که در کنار عوامل طبیعی حاکم بر این جهان، فرشتگانی هستند که آن‌ها را پشتیبانی می‌کنند

۱. صافات، آیات ۱ و ۲.

و به اهداف مورد نظر می‌رسانند. بنابراین تنها عوامل طبیعی نیستند که حاکم بر این جهان‌اند، بلکه پشتیبانی فرشتگان نقش اصلی را دارد و اگر با این دید به جهان بنگریم چهرهٔ دیگری از عالم در نظر ما مجسم خواهد شد که مدیریت آن بردوش فرشتگان است، هرچند عوامل طبیعی در صحنه حضور دارند.





## بخش سوم

۱۷] وَ رُسُلِكَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ بِمَكْرُوهٍ مَا يَنْزِلُ مِنَ الْبَلَاءِ وَمَحْبُوبٍ

وَالرِّحَاءِ.

۱۸] وَ السَّفَرَةَ الْكِرَامِ الْبَرَّةِ، وَ الْحَفْظَةَ الْكِرَامِ الْكَاتِبِينَ، وَ مَلَكَ الْمَوْتِ

وَأَعْوَانِهِ، وَ مُنْكَرٍ وَ نَكِيرٍ، وَ رُومَانَ فَتَانَ الْقُبُورِ، وَ الطَّائِفِينَ بِالْبَيْتِ

الْمَعْمُورِ، وَ مَالِكٍ، وَ الْخَزَنَةَ، وَ رِضْوَانَ، وَ سَدَنَةَ الْجِنَانِ.

۱۹] وَ الَّذِينَ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ، وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ.

۲۰] وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ.

۲۱] وَ الزَّبَانِيَةَ الَّذِينَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ خُذُوهُ فَعَلُوهُ تُمْ الْجَحِيمِ صَلَّوهُ ابْتَدَرُوهُ

سِرَاعاً، وَ لَمْ يُنْظَرُوهُ.

## ترجمه

۱۷. خداوندا! درود فرست بر فرشتگانی که رسولان تو به سوی اهل زمین

هستند و گاه پیام آور عذاب و گاه پیام آور نعمت مطلوب و محبوب تواند.

۱۸. و درود فرست بر فرشتگان بزرگوار نیکوکار (که رسولان تو به سوی

پیامبران هستند) و حافظان بزرگواری که نامه اعمال را می نویسند و فرشته مرگ

و اعوان و یارانش و منکر و نکیر و «رومان» فرشته آزمایش کننده و پرسیگر شب

اول قبر و (همچنین فرشتگان) طواف کننده به دور بیت المعمور و مالک (فرشته

مأمور دوزخ) و خازنان (دربانان بهشت) و رضوان و خادمان باغ های بهشتی

(خداوندا! بر همه این ها درود فرست).

۱۹. (و همچنین درود فرست) بر فرشتگانی که هرگز در برابر او امر خدا

نافرمانی نمی کنند و آنچه را که به آن ها دستور داده شده دقیقاً انجام می دهند.

۲۰. و بر کسانی که (در برابر درهای بهشت ایستاده‌اند و) به بهشتیان هنگام ورود سلام می‌کنند و می‌گویند: سلام و تحیت بر شما باد در برابر شکیبایی و صبری که داشتید؛ چه پایان خوبی در این سرا دارید!

۲۱. و بر فرشتگان عذاب که هرگاه به آن‌ها گفته شود: آن فرد (دوزخی) را بگیرید و به زنجیر کشید، سپس به آتش بیفکنید، به سرعت به سراغ او می‌روند و لحظه‌ای به او مهلت نمی‌دهند.

### شرح و تفسیر

#### بر مأموران بادهای و ابرها و باران‌ها درود فرست

در این بخش امام علیه السلام به گروه دیگری از فرشتگان اشاره کرده، عرضه می‌دارد: «خداوند! درود فرست بر فرشتگانی که رسولان تو به سوی اهل زمین هستند و گاه پیام‌آور عذاب و گاه پیام‌آور نعمت مطلوب و محبوب تواند؛ (و رُسُلِكَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ بِمَكْرُوهٍ مَا يَنْزِلُ مِنَ الْبَلَاءِ وَ مَحْبُوبِ الرَّخَاءِ).

«بلاء» و «رخاء» دو واژه هستند که مفهومی بر ضد یکدیگر دارند. «بلاء» به حوادث دردناک گفته می‌شود و «رخاء» به حوادث محبوب و مطلوب.

در قرآن مجید به این گروه اشاره شده است، مانند رسولانی که نزد ابراهیم علیه السلام آمدند و به او و همسرش بشارت تولد فرزند دادند: ﴿وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَامًا... وَ امْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاَهَا بِإِسْحَاقَ وَ مِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ﴾؛ «فرستادگان ما [فرشتگان] برای ابراهیم بشارت آوردند؛ گفتند: «سلام!» (او نیز) گفت: «سلام!» و همسرش ایستاده بود، (از خوشحالی) خندید؛ پس او را بشارت به اسحاق، و بعد از او یعقوب دادیم».<sup>۱</sup>

سپس نزد حضرت لوط علیه السلام رفتند: ﴿وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِئَاءَ بِهِمْ وَ ضَاقَ بِهِمْ

۱. هود، آیات ۶۹ و ۷۱.

ذُرْعًا وَ قَالُوا لَا تَحْفَ وَلَا تَحْزَنَ إِنَّا مُتَجُوكَ وَ أَهْلَكَ إِلَّا أَمْرًا تَكَّ كَانَتْ مِنَ الْعَابِرِينَ \* إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ»؛ «هنگامی که فرستادگان ما نزد لوط آمدند، از دیدن آن‌ها بدحال و دل‌تنگ شد؛ گفتند: «نترس و غمگین مباش، ما تو و خانواده‌ات را نجات خواهیم داد، جز همسرت که در میان قوم باقی می‌ماند، ما بر اهل این شهر و آبادی به‌خاطر گناهانشان، عذابی از آسمان فرو خواهیم ریخت!»<sup>۱</sup>.

و نیز فرشتگانی که به‌فرموده قرآن، در جنگ بدر و احزاب به یاری مسلمین آمدند، نمونه دیگری از این فرشتگانی هستند که امام سجاده علیه السلام به آن‌ها اشاره کرده است: «إِذْ تَسْتَعِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِنْ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ»؛ «(به‌خاطر بیاورید) زمانی را که (از شدت ناراحتی در میدان بدر)، از پروردگارتان کمک می‌خواستید؛ و او خواسته شما را پذیرفت (و گفت): من شما را با یک‌هزار از فرشتگان، که پشت سر هم فرود می‌آیند، یاری می‌کنم»<sup>۲</sup>.

و در مورد جنگ احزاب آمده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نعمت خدا را بر خود به یاد آورید در آن هنگام که لشکری (عظیم) به سراغ شما آمدند؛ ولی ما باد و طوفان سختی بر آنان فرستادیم و لشکریانی که آن‌ها را نمی‌دیدید (و به این وسیله آن‌ها را در هم شکستیم)؛ و خداوند همیشه به آنچه انجام می‌دهید بینا بوده است»<sup>۳</sup>.

آنچه در بالا آمد در مورد پیامبران الهی بود، ولی حمایت و یاری فرشتگان منحصر به آن‌ها نیست؛ تمام مؤمنان ثابت‌قدم را نیز در بر می‌گیرد، همان‌گونه که

۱. عنکبوت، آیات ۳۳ و ۳۴.

۲. انفال، آیه ۹.

۳. احزاب، آیه ۹.



در آیه ۳۰ سوره فصلت می‌خوانیم: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ»؛ «به یقین کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداوند یگانه است» سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند که: «نترسید و غمگین مباشید، و بشارت باد بر شما آن بهشتی که به شما وعده داده شده است!».

سپس امام علیه السلام به سراغ ده گروه دیگر از فرشتگان و ملائکه مقربین که کارهای مهمی را برعهده دارند رفته، عرضه می‌دارد: «و درود فرست بر فرشتگان بزرگوار نیکوکار (که رسولان تو به‌سوی پیامبران هستند) و حافظان بزرگواری که نامه اعمال را می‌نویسند و فرشته مر و اعوان و یارانش و نکیر و منکر و رومان، فرشته آزمایش‌کننده و پرسشگر شب اول قبر و (همچنین فرشتگان) طواف‌کننده به دور بیت المعمور و مالک (فرشته مأمور دوزخ) و خازنان (دربانان بهشت) و رضوان و خدمه جنت (بر همه اینها درود بفرست)»؛ (وَ السَّفَرَةَ الْكِرَامِ الْبَرَّةِ، وَالْحَفَظَةَ الْكِرَامِ الْكَاتِبِينَ، وَ مَلِكِ الْمَوْتِ وَ أَعْوَانِهِ، وَ مُنْكَرٍ وَ نَكِيرٍ، وَ رُومَانَ فَتَّانِ الْقُبُورِ، وَ الطَّائِفِينَ بِالْبَيْتِ الْمُعْمُورِ، وَ مَالِكِ، وَ الْخَزَنَةَ، وَ رِضْوَانَ، وَ سَدَنَةَ الْجَنَّةِ).

گروه اول برگرفته از آیه شریفه «بِأَيْدِي سَفَرَةٍ \* كِرَامٍ بَرَرَةٍ»؛ «به دست سفیرانی و الامقام و فرمانبردار و نیکوکار!» است.<sup>۱</sup>

«سَفَرَةَ» جمع «سافر» و سفیر است و در این جا به فرشتگان الهی که سفیران الهی یا کاتبان فرمان او هستند اطلاق شده است.

«کرام» جمع «کریم» به معنای شخص بزرگوار است.

و «بَرَرَةَ» جمع «بار» (مانند طلبه و طالب) از ماده «بَرَّ» به معنای نیکوکاری گرفته شده است. بنابراین برره به معنای نیکوکاران است و در این جا بر فرشتگانی که حافظان وحی هستند و در کار خود کمترین خلافی ندارند اطلاق شده است.

۱. عبس، آیات ۱۵ و ۱۶.

و گروه دوم از آیه شریفه ﴿وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ﴾؛ (وبی شک نگاهبانانی بر شما گمارده شده والامقام و نویسنده (ی اعمال نیک و بد شما)، که می دانند شما چه می کنید!) گرفته شده است.<sup>۱</sup>

و «حفظة» جمع «حافظ» است.

و گروه سوم، ملک الموت، برگرفته از این آیه شریفه است: ﴿قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ﴾؛ «بگو:» (فرشته مر که بر شما مأمور شده، روح شما را می گیرد؛ سپس به سوی پروردگارتان بازگردانده می شوید).<sup>۲</sup>

و تعبیر به «اعوانه» از آیه شریفه ﴿إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لَا يُفَرِّطُونَ﴾؛ «تا زمانی که مر یکی از شما فرارسد؛ در این هنگام، فرستادگان ما جان او را می گیرند؛ و آنها در نگاهداری حساب عمر و اعمال بندگان، کوتاهی نمی کنند»<sup>۳</sup>، گرفته شده است.

و تعبیر به «منکر» و «نکیر» برگرفته از حدیث پیغمبر گرامی اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که مرحوم صدوق در مجالس از ابن عباس نقل کرده است که وقتی فاطمه بنت اسد، مادر امیر مؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام را در قبرش نهادند پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بالای سر او رفت و چنین فرمود: «يَا فَاطِمَةُ إِنَّ أَتَاكَ مُنْكَرٌ وَ نَكِيرٌ فَسَأَلَاكَ: مَنْ رَبُّكَ؟ فَقَوْلِي: اللَّهُ رَبِّي وَ مُحَمَّدٌ نَبِيِّ وَ الْإِسْلَامُ دِينِي وَ الْقُرْآنُ كِتَابِي وَ ابْنِي إِمَامِي وَ وَلِيِّي ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ ثَبِّتْ فَاطِمَةَ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ؛ ای فاطمه! اگر منکر و نکیر (دو فرشته مأمور سؤال) نزد تو آمدند و از تو سؤال کردند، درباره پروردگارت بگو: الله پروردگار من است و محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیامبر من و اسلام دین من و قرآن کتاب من و فرزندانم (علی بن ابی طالب) امام و ولی من است. سپس عرضه داشت: خداوند! فاطمه را بر ایمان ثابت نگاه دار».<sup>۴</sup>

۱. انفطار، آیات ۱۰-۱۲.

۲. سجده، آیه ۱۱.

۳. انعام، آیه ۶۱.

۴. امالی صدوق، ص ۳۹۱، ح ۵۰۵؛ وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۸۴۴، باب ۲۰ از ابواب دفن، ح ۹.

در روایات دیگر هم از امام صادق علیه السلام درباره این دو ملک، یعنی منکر و نکیر بیاناتی دیده می‌شود.<sup>۱</sup>

اما نام‌گذاری این دو فرشته به منکر و نکیر، یا به این دلیل است که وقتی در برابر کافران و عاصیان قرار می‌گیرند چهره‌ای نازیبا و وحشتناک دارند و این نام به سبب غالب برخوردهای آن‌ها که با کفار و عاصیان است بر آن‌ها نهاده شده، و یا به این علت است که مطابق بعضی از روایات، هنگامی که وارد قبر می‌شوند صدایی وحشتناک، مانند رعد کوبنده (کالرعد القاصف) و چشمانی درخشانده، مانند برق خیره‌کننده آسمان (کالبرق الخاطف) دارند که در لحظه اول، مؤمنان هم به وحشت می‌افتند، هرچند چیزی نمی‌گذرد که وحشت آن‌ها فرو می‌نشیند.<sup>۲</sup>

مرحوم علامه مجلسی در جلد پنجاه و شش بحار الانوار، در کتاب السماء والعالم در این باره چنین می‌گوید: در بعضی از روایات، به دنبال منکر و نکیر، تعبیر مبشر و بشیر آمده است<sup>۳</sup>، ولی در اکثر این روایات فقط منکر و نکیر است. سپس می‌افزاید: آن‌ها از میت در قبر از عقاید یا از بعضی اعمالش نیز سؤال می‌کنند. اگر مؤمن باشد به زیباترین صورت با او برخورد می‌کنند که نام آن‌ها در این صورت مبشر و بشیر است و اگر کافر یا مخالف باشد به زشت‌ترین صورت با او برخورد می‌کنند که نامشان منکر و نکیر است.<sup>۴</sup>

و اما «رومان» طبق بعضی از روایات اولین فرشته‌ای است که وارد قبر می‌شود

۱. رجوع شود به کافی، ج ۳، ص ۲۳۶ کتاب الجنائز، باب المسأله فی القبر.

۲. کافی، ج ۳، ص ۲۳۶، ح ۷.

۳. در یکی از دعاهای ماه رجب که از ناحیه مقدسه حضرت ولی عصر علیه السلام نقل شده است چنین می‌خوانیم: «وَأَذْرَأُ عَنِّي مُنْكَرًا وَ نَكِيرًا وَ أَرِ عَيْنِي مُبَشِّرًا وَ بَشِيرًا؛ خداوند! منکر و نکیر را از من دور کن و مبشر و بشیر را به من نشان بده» (بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۳۹۲).

۴. بحار الانوار، ج ۵۶، ص ۲۳۴.

و میّت را مورد بازخواست قرار می‌دهد و وادار می‌کند که تمام اعمالش را با دست خود بنویسد و بر آن مهر نهد و سپس این نامه اعمال همراه میّت تا قیامت خواهد بود و روز قیامت براساس همین نامه حسابرسی می‌گردد و جزا داده می‌شود.<sup>۱</sup> در بعضی از روایات از رومان به عنوان ایجاد کننده جزر و مد دریاها نام برده شده است.<sup>۲</sup>

و اما «فتّان القبور» یا اشاره به شکنجه کردن کفار و عاصیان است، چون یکی از معانی فتنه شکنجه می‌باشد و یا اشاره به آزمودن و امتحان کردن است که یکی دیگر از معانی فتنه است.

بعضی نیز احتمال داده‌اند که رومان همان منکر و نکیر است و به صورت عطف تفسیری در این جا بیان شده، ولی این احتمال برخلاف ظاهر عبارت امام علیه السلام است.

این سخن را با کلامی از مرحوم علامه مجلسی پایان می‌دهیم. او در جلد ۵۶ بحار الانوار می‌گوید: رومان فتّان القبور به معنای امتحان کننده در قبر است و من نام این فرشته را در اخبار معتبره خودمان جز همین دعا (دعای امام سجاده علیه السلام) ندیدم، ولی در اخبار اهل سنت آمده است.<sup>۳</sup>

اما طواف کنندگان به دور بیت المعمور گروهی از فرشتگان هستند که گرد آن می‌گردند و این که بیت المعمور کجاست؟ در روایات متعددی تصریح شده است که خانه‌ای به محاذات خانه کعبه در آسمان‌هاست که عبادتگاه فرشتگان است و هر روز هفتاد هزار فرشته به زیارت آن می‌روند و تا قیامت به سوی آن باز نمی‌گردند.

۱. بحار الانوار، ج ۵۶، ص ۲۳۴.

۲. بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۸۴، ج ۴.

۳. بحار الانوار، ج ۵۶، ص ۲۳۴.

و درباره این که بیت المعمور در کدام آسمان است؟ روایات مختلف است. در بسیاری از آن‌ها آسمان چهارم و در بعضی آسمان نخست (آسمان دنیا) و در بعضی آسمان هفتم آمده است.

مرحوم طبرسی در مجمع البیان در تفسیر سوره طور از علی علیه السلام نقل کرده است: «هُوَ بَيْتٌ فِي السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ بِحِجَالِ الْكَعْبَةِ مُعَمَّرَةٌ الْمَلَائِكَةُ بِمَا يَكُونُ مِنْهَا فِيهِ مِنَ الْعِبَادَةِ، وَيَدْخُلُهُ كُلُّ يَوْمٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ ثُمَّ لَا يُعَوِّدُونَ إِلَيْهِ أَبَدًا؛ آن خانه‌ای است در آسمان چهارم در مقابل کعبه که فرشتگان با عبادت خود آن را معمور و آباد می‌کنند، هر روز هفتاد هزار فرشته وارد آن می‌شوند و تا ابد به سوی آن بازمی‌گردند».<sup>۱</sup>

مرحوم علامه مجلسی در جلد ۵۵ بحار الانوار، صفحه ۵۵، بحث مفصلی در چندین صفحه درباره بیت المعمور دارد و روایات مختلفی در این زمینه نقل کرده است.

در قرآن مجید نیز در سوره طور، آیه ۴، به آن اشاره و سوگند یاد شده است. به هر حال، امام علیه السلام بر این گروه عظیم طواف کنندگان بیت المعمور درود می‌فرستد.

و «مالک»، فرشته عذاب است که قرآن مجید درباره او می‌فرماید: «و نَادُوا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَا كُنْتُمْ»؛ «آن‌ها فریاد می‌کشند: ای مالک دوزخ! ای کاش پروردگارت ما را بمیراند (تا آسوده شویم)! می‌گوید: شما در این جا ماندگار هستید».<sup>۲</sup>

تعبیر به مالک، اشاره به حاکمیت او بر دوزخ است.

۱. مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۶۳.

۲. زخرف، آیه ۷۷.

«خزنه»، جمع «خازن» در این جا اشاره به مأموران دوزخ، و برگرفته از آیه شریفه ۴۹ سوره غافر است: «وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَلَيْنَا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ»؛ «و آن‌ها که در آتش‌اند به مأموران دوزخ می‌گویند: از پروردگارتان بخواهید یک روز عذاب را از ما بردارد».<sup>۱</sup>

البته این واژه در بسیاری از موارد به خازنان و نگاهبانان بهشت نیز اطلاق می‌شود، و لذا در آیه ۷۱ سوره زمر به خازنان جهنم و در آیه ۷۳ همین سوره به خازنان بهشت اطلاق شده است.

«رضوان» در اصل معنای مصدری دارد و به معنای رضایت است، همان‌گونه که در سوره توبه می‌خوانیم: «وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ»؛ «خشنودی خداوند و رضای او از همه نعمت‌های بهشتی برتر است».<sup>۲</sup> سپس این واژه به عنوان عَلَم و نام مخصوص برای رئیس خازنان بهشت انتخاب شده و در روایات متعددی از او تعبیر به «رضوان، خازن الجنة» شده است، در برابر مالک که خازن جهنم است و در واقع رضوان، مظهر رضایت و خشنودی پروردگار در بهشت است.

«سَدَنَة» جمع «سَادِن» به معنای خادمان و دربانان مراکز مهم است، مانند خادمان و دربانان کعبه و امثال آن و به همین دلیل به فرشتگانی که خادم و دربان بهشت‌اند اطلاق شده است.

بنابراین تفاوت آن با خزنه این است که آن‌ها فرشتگان مأمور بهشت‌اند و «سَدَنَة» دربانان بهشت. و در لسان العرب آمده است: تفاوت سادن و حاجب این است که حاجب دربانی است که دستور از غیر می‌گیرد، ولی سادن دربانی است که خود دستور می‌دهد.

و «جنان» جمع «جَنَة» از ماده «جَنَّ» (بر وزن فن) در اصل به معنای پوشاندن

۱. غافر، آیه ۴۹.

۲. توبه، آیه ۷۲.

است، همان‌گونه که در آیه شریفه ﴿فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا﴾ آمده است.<sup>۱</sup> و به باغ‌ها و همچنین بهشت، جنت گفته می‌شود، زیرا زمینش با درختان پوشیده شده است. و جنین به نطفه و کودکی گفته می‌شود که در رحم مادر پوشیده است. مجنون نیز به کسی گفته می‌شود که گویی پرده‌ای بر عقل او افتاده و جنان (بر وزن زمان) به قلب گفته می‌شود که در سینه پنهان است.

جمع بودن جنان که معنای آن، بهشت‌هاست، اشاره به این است که خداوند در قیامت، بهشت‌های متعددی دارد که بر حسب مقامات اشخاص به آن‌ها می‌بخشد.

در واقع امام علیه السلام در این بند هجدهم از دعا به گروه‌های ده‌گانه‌ای از فرشتگان اشاره می‌کند که اعمال انسان‌ها را تحت نظارت قرار می‌دهند و سرنوشت آن‌ها را نسبت به بهشت و دوزخ روشن می‌سازند. نخست از فرشتگان وحی که پیام‌آور تکالیف‌اند آغاز می‌کند، سپس به کاتبان نامه‌های اعمال و بعد به فرشته‌مرسول و سؤال‌کننده در قبر می‌پردازد و سپس به قیامت و راهی شدن دوزخیان و بهشتیان به بهشت و دوزخ اشاره می‌فرماید.

همه این‌ها مأموران الهی و صاحبان مناصب عالیه و وظایف سنگینی هستند و به انسان‌ها خدمت می‌کنند و به همین دلیل بر آن‌ها درود فرستاده می‌شود.

سپس امام علیه السلام به مجموعه‌ای از فرشتگان اشاره کرده، عرضه می‌دارد: «و(خداوند! درود فرست) بر فرشتگانی که هرگز در برابر او امر خدا نافرمانی نمی‌کنند و آنچه را که به آن‌ها دستور داده شده دقیقاً انجام می‌دهند؛ (وَ الَّذِينَ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ، وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ).»

گرچه ظاهر این جمله عام است، ولی با توجه به جمله‌هایی که قبل و بعد از آن آمده، به نظر می‌رسد که برگرفته از آیه شریفه ششم سوره تحریم باشد که

۱. سوره انعام، آیه ۷۶.

درباره فرشتگان سخت گیر و خشن دوزخ می فرماید: «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ»؛ «و هرگز با فرمان خدا مخالفت نمی کنند و آنچه را که به آن فرمان داده شده اند (به طور کامل) اجرا می نمایند».<sup>۱</sup>

به هر حال، جمله مزبور هرچند به عنوان توصیفی برای فرشتگان نگهبان دوزخ ذکر شده، ولی می دانیم که منحصر به آنها نیست، بلکه همه فرشتگان الهی معصوم و فرمانبردارند و هیچ گونه تخلفی در اجرای اوامر الهی ندارند. شاهد این سخن آیات شریفه سوره انبیاء است که می فرماید: «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسِفُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»؛ «آن ها [فرشتگان] بندگان شایسته اویند. هرگز در سخن بر او پیشی نمی گیرند؛ و (پیوسته) به فرمان او عمل می کنند».<sup>۲</sup> و اگر می بینیم شیطان در مسأله سجده بر آدم علیه السلام عصیان و طغیان کرد، به سبب آن است که او از طایفه جن بود، هرچند در میان فرشتگان قرار گرفته بود.

سپس امام علیه السلام بار دیگر بر خازنان بهشت و نگهبانان دوزخ درود می فرستد، عرضه می دارد: «(خداوند! درود فرست) بر کسانی که (در برابر درهای بهشت ایستاده اند و) به بهشتیان هنگام ورود سلام می کنند و می گویند: سلام و تحیت بر شما باد در برابر شکیبایی و صبری که داشتید؛ چه پایان خوبی در این سرا دارید»؛ (وَالَّذِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ).

«و بر فرشتگان عذاب که هرگاه به آنها گفته شود: آن فرد (دوزخی) را بگیرد و به زنجیر کشید، سپس به آتش بیفکنید، به سرعت به سراغ او می روند و لحظه ای به او مهلت نمی دهند»؛ (وَ الزَّبَانِيَّةَ الَّذِينَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ ابْتَدَرُوهُ سِرَاعاً، وَ لَمْ يُنظَرُوهُ).

هر دو تعبیر برگرفته از آیات قرآن است. در مورد خازنان بهشت در سوره

۱. تحریم، آیه ۶.

۲. انبیاء، آیات ۲۶ و ۲۷.



رعد می خوانیم: «وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَاِنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ»؛ «و فرشتگان از هر دری بر آنان وارد می شوند (و به آنان می گویند): سلام بر شما به خاطر صبر و استقامتتان! چه نیکوست سرانجام آن سرا (ی جاویدان)!».<sup>۱</sup> و تعبیر دوم، برگرفته از آیات ۳۰ و ۳۱ سوره الحاقه است که می فرماید: «خُذُوهُ فَغُلُّوهُ \* ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ»؛ «او را بگیرید و در بند و زنجیرش کنید، سپس او را در دوزخ بیفکنید!».<sup>۲</sup>

«زَبَائِنِيَّة» جمع «زبنيه» (به کسر زاء) در اصل به معنای مأمورین انتظامی، از ماده «زَبَن» (بر وزن متن) به معنای دفع کردن، صدمه زدن و دور ساختن است و در این جا به معنای فرشتگان عذاب و مأموران دوزخ است.

### سؤال در قبر و عذاب و نعمت در آن

از تعبیرات امام علیه السلام به خوبی استفاده می شود که سؤال قبر و فرشتگانی که مأمور آن اند یک واقعیت است که در همان شب اول، از اعتقادات افراد پرسش می کنند و حتی طبق بعضی از روایات، از فروع دین نیز سؤال می نمایند؛ آن هایی که با ایمان و با تقوا هستند به خوبی از عهده پاسخ به سؤالات بر می آیند و سپس درهای رحمت و روح و ریحان به روی آن ها گشوده می شود و کسانی که چنین نباشند در پاسخگویی فرو می مانند و درهای عذاب به روی آن ها گشوده می شود.<sup>۳</sup> در این جا سؤالاتی مطرح است:

نخست این که آیا این سؤال و جواب و این رحمت و عذاب نسبت به جسم

۱. رعد، آیات ۲۳ و ۲۴.

۲. الحاقه، آیات ۳۰ و ۳۱.

۳. به حدیث مشروحه که از امام علی بن الحسین علیه السلام در این زمینه نقل شده است رجوع شود (بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۲۳، ح ۲۴). و روایات دیگری نیز در همان جلد در این باره از معصومین علیهم السلام نقل شده است.

عنصری مادی است، به این معنا که انسان در قبر بار دیگر زنده می‌شود و در برابر سؤالات آن فرشتگان قرار می‌گیرد؟ یا مخاطب آن‌ها جسم برزخی است که در باطن این جسم مادی قرار دارد و طبعاً رحمت و عذاب نیز جنبه برزخی و روحانی (یا نیمه روحانی) دارد؟

آیات قرآن گواهی می‌دهد که در قبر، بازگشت به حیات مادی نخواهد بود؛ در سوره بقره آیه ۲۸ می‌خوانیم: ﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمَيِّتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾؛ «چگونه به خداوند کفر می‌ورزید، در حالی که شما مردگان و اجسام بی‌روحي بودید، و او به شما زندگی بخشید؛ سپس شما را می‌میراند؛ و بار دیگر شما را زنده می‌کند؛ سپس به سوی او بازگردانده می‌شوید؟!»<sup>۱</sup>.

همان‌گونه که از آیات مربوط به زندگی شهدا پس از مرگ و یا زندگی آل فرعون و چشیدن عذاب و مجازات نیز استفاده می‌شود که همه آن‌ها مربوط به حیات برزخی است.

لذا مرحوم علامه مجلسی در تحقیقی که درباره احادیث برزخ دارد می‌گوید: «فالمراد بالقبر في أكثر الأخبار ما يكون الروح فيه في عالم البرزخ؛ مراد از قبر در اکثر اخبار، چیزی است که روح در آن در عالم برزخ قرار دارد»<sup>۲</sup>.

مشاهدات خارجی نیز نشان می‌دهد در مواردی که قبری را بعد از چندین روز به دلیل مشکوک بودن علت مرگ شکافته‌اند و بدن را با کفن بیرون آورده‌اند، هیچ آثاری از عذاب و رحمت - که در روایات آمده است - مشاهده نمی‌شود.

بنابراین نباید تردید کرد که سؤال در قبر یا رحمت و عذاب آن، جنبه برزخی

دارد.

۱. بقره، آیه ۲۸.

۲. بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۷۱، ذیل ح ۲۸.

سؤال دیگری که در این جا مطرح است این است که هدف از این سؤال و جواب چیست و چه مشکلی با این سؤال و جواب حل می شود؟

پاسخ آن این است که قبر، نخستین مرحله جزا و پاداش است، زیرا انسان تا در دنیاست در عالم عمل قرار دارد و به هنگام پایان عمر و انتقال به قبر، در آستانه قیامت قرار می گیرد که عالم حساب و جزاست، نه عالم اعمال.

در واقع، این سؤال و جواب شبیه محاکمه افراد مجرم و غیر مجرم در عالم دنیاست که به دنبال آن حکم قطعی صادر می شود. این سؤال و جواب و رحمت و عذاب جنبه برزخی و غیر مادی دارد و مربوط به جهان برزخ است، اما سؤال و جواب نهایی در قیامت است که جنبه مادی و روحانی هر دو را دارد.

آیات مربوط به زنده بودن شهدا و بهره مند شدن از نعمت های مهم الهی در جهان برزخ و همچنین آیات مربوط به عذاب فرعونیان که صبح و شام بر آتش دوزخ عرضه می شوند نیز بر این مطلب دلالت دارند: «النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَ يُؤْمَتَفَوُّمُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ»؛ «عذاب آن ها آتش است که هر صبح و شام بر آن عرضه می شوند؛ و روزی که قیامت برپا شود می فرماید: «فرعونیان را در سخت ترین عذاب ها وارد کنید».<sup>۱</sup> ولی در واقع همه این ها برای زندگانی این عالم پیام صریح و روشن دارد تا انسان ها بدانند که چنین آینده ای را در پیش دارند و مراقب اعمال خود باشند و پیش از آن که به سرنوشت شوم بدکاران در برزخ گرفتار شوند، همین امروز توبه کنند و به درگاه خدا بازگردند و اعمال خویش را اصلاح کنند.



## بخش چهارم

۲۲. وَ مَنْ أَوْهَمْنَا نِكْرَهُ، وَ لَمْ نَعْلَمْ مَكَانَهُ مِنْكَ، وَ بِأَيِّ أَمْرٍ وَكَلْتَهُ.
۲۳. وَ سُكَّانِ الْهَوَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ الْمَاءِ وَ مَنْ مِنْهُمْ عَلَى الْخَلْقِ.
۲۴. فَصَلِّ عَلَيْهِمْ يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ.
۲۵. وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ صَلَاةً تَزِيدُهُمْ كَرَامَةً عَلَى كَرَامَتِهِمْ وَ طَهَارَةً عَلَى طَهَارَتِهِمْ.
۲۶. اللَّهُمَّ وَ إِذَا صَلَّيْتَ عَلَى مَلَائِكَتِكَ وَ رُسُلِكَ وَ بَلَّغْتَهُمْ صَلَاتِنَا عَلَيْهِمْ فَصَلِّ عَلَيْنَا بِمَا فَتَحْتَ لَنَا مِنْ حُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِمْ، إِنَّكَ جَوَادٌ كَرِيمٌ.

## ترجمه

۲۲. (خداوندا! درود فرست) بر فرشتگان دیگری که ذکرشان نکردیم و ما نه از مقام و منزلتشان آگاهی و نه از ماوریتشان.
۲۳. (خداوندا! درود فرست) بر ساکنان هوا و زمین و آب، و آنهایی که بر خلق گماشته شده‌اند (و کار آنها تدبیر امور مخلوقات و اوضاع هوا و زمین و آب‌هاست).
۲۴. «(خداوندا!) درود فرست بر آنها در آن روز که هر انسانی (در عرصه محشر) وارد می‌شود با او فرشته‌ای است که او را (به سوی محشر) سوق می‌دهد و فرشته‌ای که گواه اعمال او است».
۲۵. خداوندا! آنچنان درود و رحمتی بر آنها بفرست که مقامی بر مقامات آنها بیفزاید و پاکی آنها را افزون کند.
۲۶. خداوندا! چون درود و رحمت بر فرشتگان و رسولانت فرستادی و درود ما را به آنها رساندی، بر ما نیز درود و رحمتی بفرست به سبب توفیقی که نصیب ما کردی که از آنها به نیکویی یاد کنیم. تو بخشنده و کریمی.

## شرح و تفسیر

### مأمورانی که از مأموریتشان بی‌خبریم

سپس امام در یک بیان کلی و جامع، بر فرشتگانی درود می‌فرستد که ذکر آنها در عبارات گذشته نیامده و انسان‌ها از آنها و مأموریتشان خبر ندارند؛ عرضه می‌دارد: «(خداوندا! درود فرست) بر فرشتگان دیگری که ذکرشان نکردیم و ما نه از مقام و منزلتشان آگاهیم و نه از مأموریتشان»؛ (وَ مَنْ أَوْهَمْنَا ذِكْرَهُ، وَ لَمْ نَعْلَمْ مَكَانَهُ مِنْكَ، وَ بَأَىٰ أَمْرٍ وَكَلْتَهُ).

«أَوْهَمْنَا» به معنای ساقط کردن و ترک نمودن است. مثلاً گفته می‌شود: «اوهم من صلاته رکعة» یعنی رکعتی از نمازش را ترک کرد. در لسان العرب آمده است: أَوْهَمَ مِنَ الْحِسَابِ: أَسْقَطَ، چیزی را از حساب ساقط کرد. بنابراین تمام فرشتگانی را که امام علیه السلام نام نبرده است شامل می‌شود.

و جمله «وَ لَمْ نَعْلَمْ مَكَانَهُ...» اشاره به این است که ما از وجود آنها بی‌خبر نیستیم، ولی خصوصیات آنها را نمی‌دانیم و مانعی ندارد که امام علیه السلام اموری را بدانند و در عین حال نخواهد از جزئیات آن باخبر شود، زیرا علم آنها علم ارادی و تابع مصالح و مفاسدی است که در نظر می‌گیرند.

و به این ترتیب آن گروه از فرشتگان خدا را که کسی جز ذات پاکش از آنها آگاه نیست شامل می‌شود و در حقیقت این جمله برگرفته از آیه ۳۱ سوره مدثر است که می‌فرماید: «وَ مَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ»؛ «از لشکریان پروردگارت کسی جز او خبر ندارد».<sup>۱</sup>

مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «أَنَّهُ سِئِلَ هَلِ الْمَلَائِكَةُ أَكْثَرُ أَمْ بَنُو آدَمَ؟ فَقَالَ: وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَمَلَائِكَةُ اللَّهِ فِي السَّمَاوَاتِ أَكْثَرُ مِنْ عَدَدِ التُّرَابِ فِي الْأَرْضِ وَ مَا فِي السَّمَاءِ مَوْضِعٌ قَدَمٍ إِلَّا وَ فِيهَا مَلَكٌ

۱. مدثر، آیه ۳۱.

يُسَبِّحُهُ وَيُقَدِّسُهُ وَلَا فِي الْأَرْضِ شَجَرَةٌ وَلَا مَدْرٌ إِلَّا وَفِيهَا مَلَكٌ مُوَكَّلٌ بِهَا يَأْتِي اللَّهَ كُلَّ يَوْمٍ بِعَمَلِهَا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِهَا؛ از آن حضرت سؤال کردند: فرشتگان بیشترند یا انسان‌ها؟ امام علیه السلام فرمود: قسم به کسی که جانم به دست اوست! فرشتگان خداوند در آسمان‌ها بیشتر از عدد ذرات خاک‌های زمین هستند و در آسمان به اندازه جای پای نیست، مگر این‌که در آن جا فرشته‌ای تسبیح و تقدیس خدا می‌کند و در زمین درخت یا کلوخی نیست، مگر این‌که فرشته‌ای مأمور است که هر روز کار آن را به پیشگاه خدا عرضه دارد، در حالی که خداوند از آن آگاه‌تر است.<sup>۱</sup>

در نهج البلاغه خطبه ۹۱ نیز آمده است: «وَأَيْسَ فِي أَطْبَاقِ السَّمَاءِ مَوْضِعٌ إِهَابِ إِلَّا وَ عَلَيْهِ مَلَكٌ سَاجِدٌ أَوْ سَاعٍ حَافِدٌ؛ و در طبقات آسمان محلی به اندازه پوست (یک گوسفند) وجود ندارد مگر این‌که بر آن فرشته‌ای در حال سجود است یا فرشته‌ای تلاشگر و سریع و چابک (در انجام مأموریت‌های الهی) است».

و در حدیث دیگری از ابوذر از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: «إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ وَ أَسْمَعُ مَا لَا تَسْمَعُونَ أَطَّتِ السَّمَاءُ وَ حَقَّ لَهَا أَنْ تَنْطَبَّ، مَا فِيهَا مَوْضِعٌ أَرْبَعِ أَصَابِعِ إِلَّا وَ مَلَكٌ وَاضِعٌ جَبْهَتَهُ لِلَّهِ سَاجِدًا؛ من می‌بینم آنچه شما نمی‌بینید و می‌شنوم آنچه شما نمی‌شنوید، آسمان ناله کرد و حق داشت که ناله کند. در این آسمان‌ها جایی به اندازه چهار انگشت وجود ندارد، مگر این‌که فرشته‌ای پیشانی خود را برای خدا در آن جا گذاشته و در حال سجده است».<sup>۲</sup>

سپس امام علیه السلام به این مقدار نیز قناعت نکرده، عرضه می‌دارد: «خداوندا! درود فرست بر ساکنان هوا و زمین و آب، و آن‌هایی که بر خلق گماشته شده‌اند (و کار آن‌ها تدبیر امور مخلوقات و اوضاع هوا و زمین و آب‌هاست)»؛ «وَ سُكَّانِ الْهَوَاءِ وَالْأَرْضِ وَ الْمَاءِ وَ مَنْ مِنْهُمْ عَلَى الْخَلْقِ».

۱. بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۲۱۰، ح ۷.

۲. همان، ج ۵۶، ص ۱۹۹، ح ۶۹.

و از این جا روشن می شود که در تمام جهان آفرینش و سراسر این عالم، چه در جهان ماده و چه در ماوراء ماده فرشتگان الهی دست به کارند و قطعاً عدد آنها از همه انسان ها و موجودات زنده بیشتر است و حقیقت رب العالمین در این جا روشن می شود.

و نیز عرضه می دارد: «(خداوندا!) درود فرست بر آنها در آن روز که هر انسانی (در عرصه محشر) وارد می شود با او فرشته ای است که او را (به سوی محشر) سوق می دهد و فرشته ای که گواه اعمال اوست»؛ (فَصَلِّ عَلَيْهِمْ يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ).

این قسمت نیز برگرفته از آیه شریفه ۲۱ سوره ق است که می فرماید: «وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ».

و از این جا روشن می شود که قلمرو تدبیر فرشتگان، تنها مربوط به این عالم نیست، در جهان دیگر نیز آنها تدبیر امور می کنند و برای رسیدگی به اعمال بندگان و رساندن پاداش و کیفر به آنها در تلاش و کوشش اند.

مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل می کند که فرمود: «در آب جاری بول نکنید، زیرا آب هم ساکنانی دارد»؛ (إِنَّ لِلْمَاءِ أَهْلًا).<sup>۱</sup> و در وصیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام آمده است که فرمود: «كَرِهَ اللَّهُ لِأُمَّتِي الْغُسْلَ تَحْتَ السَّمَاءِ إِلَّا بِمِئْزَرٍ وَ كَرِهَ دُخُولَ الْأَنْهَارِ إِلَّا بِمِئْزَرٍ فَإِنَّ فِيهَا سُكَّانًا مِنْ الْمَلَائِكَةِ؛ خداوند دوست ندارد که امت من زیر آسمان غسل کنند، مگر این که لنگ داشته باشند و نیز دوست ندارد که داخل نهرها شوند، مگر این که با لنگ، خود را بپوشانند، زیرا در آن جا ساکنانی از فرشتگان اند».<sup>۲</sup>

۱. بحارالانوار، ج ۵۶، ص ۲۳۹.

۲. همان.

و منظور از هوا همان جو است، نه مجموع آسمان‌ها، زیرا دربارهٔ سکان آسمان‌ها قبلاً امام علیه السلام جملاتی بیان فرموده است.

بعضی از محققان در این جا این سؤال را مطرح کرده‌اند که چرا امام علیه السلام از ساکنان آتش سخنی نگفته تا عناصر اربعهٔ طبیعت (هوا و زمین و آب و آتش) تکمیل شود؟ در پاسخ گفته‌اند که ذکر آتش تناسبی با رحمت ندارد.

در این جا پاسخ دیگری می‌توان گفت و آن این است که آنچه در روی زمین مشاهده می‌شود معمولاً آب و هوا و خاک است و آتش به صورت استثنایی در بعضی از مناطق دیده می‌شود.

و جمله «وَمَنْ مِنْهُمْ عَلَى الْخَلْق» اشاره به فرشتگانی است که به صورت‌های مختلف و در شرایط گوناگون با بندگان‌اند. گروهی مأمور اعمال آن‌ها هستند، گروهی مأمور حفظ بندگان‌اند، گروهی عیادت‌کنندگان مریض‌اند و زائران مؤمن را بدرقه می‌کنند، گروهی مأمور دعا برای روزه‌داران‌اند، و گروهی ساکن حرم‌های امامان علیهم السلام می‌باشند و امثال آن‌ها.<sup>۱</sup>

و در ادامه امام علیه السلام درود خود را این گونه تکمیل می‌کند: «خداوند! آن چنان درود و رحمتی بر آن‌ها بفرست که مقامی بر مقامات آن‌ها بیفزاید و پاکی آن‌ها را افزون کند»؛ (وَصَلِّ عَلَيْهِمْ صَلَاةً تَزِيدُهُمْ كَرَامَةً عَلَى كَرَامَتِهِمْ وَ طَهَارَةً عَلَى طَهَارَتِهِمْ). و از این جا روشن می‌شود که ممکن است بر مقام ملائکه افزوده شود و آن‌ها نیز در عالم خود ارتقا پیدا کنند و درود ما در این راه اثرگذار خواهد بود.

در پایان، امام علیه السلام علاوه بر درود بر فرشتگان، درود و رحمتی برای ما انسان‌ها می‌طلبد، به پاداش آن‌که بر آن‌ها درود فرستادیم و از آن‌ها قدردانی کردیم؛ عرضه می‌دارد: «خداوند! چون درود و رحمت بر فرشتگان و رسولانت

۱. مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار، ج ۵۶، در همان صفحه به این‌ها اشاره کرده است.



فرستادی و درود ما را به آن‌ها رساندی، بر ما نیز درود و رحمتی بفرست به سبب توفیقی که نصیب ما کردی که از آن‌ها به نیکویی یاد کنیم. تو بخشنده و کریمی؛  
 (اللَّهُمَّ وَإِذَا صَلَّيْتَ عَلَيَّ مَلَائِكَتِكَ وَرُسُلِكَ وَبَلَّغْتَهُمْ صَلَاتِنَا عَلَيْهِمْ فَصَلِّ عَلَيْنَا بِمَا فَتَحْتَ لَنَا مِنْ حُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِمْ، إِنَّكَ جَوَادٌ كَرِيمٌ).

چه زیبا و جالب است که امام علیه السلام برای تمام اصناف و گروه‌های فرشتگان زمین و آسمان و آب و هوا و دریا و فضا و دنیا و آخرت، همگی رحمت الهی را می‌طلبد و در واقع از خدمات آن‌ها قدردانی کرده و حق نعمت را از این طریق ادا می‌کند و در پایان از خدا می‌خواهد: به پاس این وظیفه‌شناسی کوچک، رحمت بی‌کرات را شامل حال ما نیز بگردان، چراکه تو جواد و کریمی و رحمتت شامل همگان می‌شود.

بعضی گفته‌اند: «جواد» کسی است که انعام و احسانش فراوان است و «کریم» جامع‌تر از آن است، و لذا بعضی از فضلا در تفسیر «کریم» چنین گفته‌اند: «او کسی است که هنگام توانایی بر دشمن، عفو می‌کند و هنگامی که وعده می‌دهد به وعده خود وفا می‌کند و هنگامی که چیزی می‌بخشد بیش از انتظار طرف عطا می‌کند و اعتنایی به آنچه بخشیده ندارد و بر کسی که به او بخشیده منت نمی‌گذارد».<sup>۱</sup>

بعضی دیگر گفته‌اند: کریم کسی است که هم آنچه بر اوست و هم آنچه را که بر او لازم نیست می‌بخشد، و بعضی دیگر گفته‌اند: کریم کسی است که متاع کم را می‌پذیرد و بهای زیاد در برابر آن می‌دهد و بعضی دیگر گفته‌اند که کریم کسی است که با بخشش خود در پی کسب سود یا دفع زیانی نیست.<sup>۲</sup>

مرحوم علامه مجلسی بعد از ذکر این دعا در جلد ۵۹ بحارالانوار می‌گوید: «من

۱. ریاض السالکین، ج ۲، ص ۷۸.

۲. لغات در تفسیر نمونه، واژه کریم.

این دعای شریف را در این جا ذکر کردم و مقداری در شرح آن کوشیدم، زیرا عصاره سایر اخبار و آیاتی است که درباره فرشتگان و درجات و مراتب آنها وارد شده است، اضافه بر این که سند دعا متواتر و از نظر لفظ و معنا کاملاً متین است.<sup>۱</sup>

### پیام‌های این دعا

این دعای شریف و بسیار جامع و پرمحتوا پیام‌های زیادی برای ما دارد، از جمله:

۱. باید بدانیم که مخلوقات خدا گسترده‌تر از آن است که ما فکر می‌کنیم و هرگز مغرور نشویم که تنها ما بندگان او هستیم و مخلوقی جز ما ندارد و یا اگر دارد در برابر ما ناچیز است.

۲. گمان نکنیم تنها ما برای او عبادت می‌کنیم و یا نیازی به عبادت ما دارد. فرشتگان خدا در تمام اطراف عالم هستی در زمین و آسمان پیوسته او را تسبیح و حمد می‌گویند و عبادت می‌کنند.

۳. ما باید از همه کسانی که به ما خدمت می‌کنند قدردانی کنیم و رحمت خدا را برای آنها بفرستیم. این فرشتگان بزرگ پروردگار غالباً به نوعی در خدمت انسان‌ها هستند و انسان‌ها باید قدر این نعمت را بشناسند.

۴. باید توجه داشته باشیم که همه جا و در همه حال علاوه بر نظارت الهی، تحت مراقبت فرشتگان خدا هستیم و نمی‌توانیم به جایی برویم که از تحت نظارت آنها بیرون باشیم.

۵. هنگامی که از این همه مخلوقات و الامقام که سرتاسر جهان را پر کرده‌اند آگاه می‌شویم، به عظمت خدا بیشتر می‌اندیشیم، چون ملک او این همه وسعت دارد و خلقت او این همه گسترده است.

۱. بحار الانوار، ج ۵۹، ص ۲۴۱.

۶. در ضمن از خدا می‌طلبیم که ما هم مشمول لطف و مرحمت او باشیم، به‌خاطر این قدردانی ناچیزی که از فرشتگان بزرگوار او کرده‌ایم.

### ملائکه در قرآن مجید

در قرآن مجید بیش از ۸۰ بار به ملائکه و فرشتگان اشاره شده است و قرآن ایمان به وجود ملائکه را لازم می‌شمرد.

در سوره نساء، آیه ۱۳۶ می‌خوانیم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به خدا و پیامبرش، و کتابی که بر او نازل کرده، و کتب آسمانی‌ای که پیش از آن فرستاده است، ایمان واقعی بیاورید. کسی که خدا و فرشتگان او و کتاب‌ها و پیامبرانش و روز واپسین را انکار کند، در گمراهی دوری افتاده است».

در این آیه انکار وجود ملائکه ضلالت عمیقی شمرده شده است. در سوره بقره، آیه ۲۸۵ آمده است: «آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ»؛ «پیامبر، به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده، ایمان آورده است؛ و همه مؤمنان نیز، به خدا و فرشتگانش و کتاب‌های او و فرستادگانش ایمان آورده‌اند؛ و گفتند: «ما در میان هیچ‌یک از پیامبران او فرق نمی‌گذاریم (و به همه ایمان داریم)». و گفتند: «شنیدیم و اطاعت کردیم. پروردگارا! به آموزش تو امیدواریم؛ و بازگشت ما به سوی توست».

در این آیه ایمان به وجود ملائکه، هم‌ردیف ایمان به خدا و کتب آسمانی و پیامبران ذکر شده است، بنابراین مؤمنان واقعی کسانی هستند که به وجود فرشتگان، هرچند به صورت اجمالی، ایمان دارند.

### اوصاف فرشتگان در قرآن مجید

قرآن برای فرشتگان اوصاف فراوانی بیان کرده است، از جمله:

۱. آن‌ها قبل از آفرینش آدم علیه السلام وجود داشته‌اند و سال‌های سال خدا را تسبیح و حمد می‌گفتند و هنگامی که خداوند به آن‌ها فرمود: می‌خواهم چنین مخلوقی را بیافرینم، گفتگوهای داشتند که معروف و مشهور است.<sup>۱</sup>
۲. آن‌ها پیغمبران را همراهی می‌کردند و وحی الهی را به آن‌ها می‌رساندند.<sup>۲</sup>
۳. گاه به صورت انسان در می‌آمدند و با پیامبران و یا غیر آن‌ها سخن می‌گفتند، مانند آنچه در داستان حضرت ابراهیم<sup>۳</sup> و حضرت لوط علیه السلام<sup>۴</sup> آمده است. و همچنین آمدن جبرئیل به صورت انسانی موزون در برابر مریم علیها السلام.<sup>۵</sup>
۴. و گاه با انسان‌ها سخن می‌گفتند، بی‌آن‌که مشاهده شوند، مانند آنچه درباره سخن گفتن فرشتگان با مادر مریم آمده است.<sup>۶</sup> و ندایی که زکریا از فرشتگان به صورت بشارت درباره تولد یحیی شنید.<sup>۷</sup>
۵. گاه در جنگ‌ها به یاری مؤمنان می‌آمدند، مانند آنچه درباره جنگ بدر در قرآن مجید آمده است.<sup>۸</sup>
۶. آن‌ها به یاری همه مؤمنان ثابت‌قدم در حالات مختلف می‌آیند.<sup>۹</sup>

۱. به آیات ۳۰-۳۴ سوره بقره مراجعه شود.

۲. شعراء، آیه ۱۹۳.

۳. حجر، آیه ۵۱.

۴. عنکبوت، آیه ۳۳.

۵. مریم، آیه ۱۷.

۶. آل عمران، آیه ۴۲.

۷. آل عمران، آیه ۳۹.

۸. آل عمران، آیات ۱۲۴ و ۱۲۵.

۹. فصلت، آیه ۳۰.

۷. آن‌ها حافظان اعمال و نویسندگان نامه اعمال‌اند.<sup>۱</sup>
۸. حافظان خود انسان در برابر خطرات‌اند.<sup>۲</sup>
۹. مأموران عذاب اقوام سرکش‌اند.<sup>۳</sup>
۱۰. مأمور قبض ارواح به هنگام فرارسیدن مرگ هستند.<sup>۴</sup>
۱۱. از طرف خدا مأموریت تدبیر امور این جهان را دارند، همان‌گونه که در شرح کلمات امام علیه السلام در دعای بالا آمد.<sup>۵</sup>
۱۲. بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و مؤمنان<sup>۶</sup> درود می‌فرستند.
۱۳. برای مؤمنان استغفار می‌کنند.<sup>۸</sup>
۱۴. اوصاف دیگری که امام علیه السلام در دعای بالا به آن اشاره فرموده‌اند و همان‌گونه که در کلام آن‌حضرت آمده است، در قیامت هم مأموریت‌های دیگری دارند که در قرآن نیز به آن اشاره شده است.

### اوصاف فرشتگان در نهج البلاغه

«ثُمَّ فَتَقَّ مَا بَيْنَ السَّمَوَاتِ الْعُلَا فَمَلَأَهُنَّ أَطْوَاراً مِنْ مَلَائِكَتِهِ مِنْهُنَّ سُجُودٌ لَا يَرْكَعُونَ وَرُكُوعٌ لَا يَنْتَضِبُونَ وَ صَافُونَ لَا يَتَزَايِلُونَ وَ مُسَبِّحُونَ لَا يَسْأَمُونَ؛ سپس آسمان‌های بلند را از هم گشود و آن‌ها را مملو از فرشتگان مختلف ساخت. گروهی از آنان همیشه در سجودند و رکوع ندارند و گروهی در رکوع‌اند و قیامت نمی‌کنند

۱. انفطار، آیات ۱۰-۱۲.

۲. رعد، آیه ۱۱.

۳. ذاریات، آیات ۳۱-۳۴.

۴. سجده، آیه ۱۱.

۵. نازعات، آیه ۵.

۶. احزاب، آیه ۵۶.

۷. احزاب، آیه ۴۳.

۸. غافر، آیه ۷.

و گروهی در صفوفی که هرگز از هم جدا نمی شود قرار دارند و همواره تسبیح می گویند و خسته نمی شوند».

«لَا يَعْشَاهُمْ نَوْمُ الْعُيُونِ وَلَا سَهُوُ الْعُقُولِ وَلَا فَتْرَةُ الْأَبْدَانِ وَلَا غَفْلَةُ النَّسِيَانِ؛ هیچ گاه خواب چشمان آن ها را فرو نمی گیرد و عقلشان گرفتار سهو و خطا نمی شود، بدن آن ها به سستی نمی گراید و غفلت نسیان، بر آنان عارض نمی شود.»  
«و مِنْهُمْ أُمَّتَاءٌ عَلَى وَحْيِهِ وَ أَلْسِنَةٌ إِلَى رُسُلِهِ وَ مُخْتَلِفُونَ [مُتَرَدِّدُونَ] بِقَضَائِهِ وَ أَمْرِهِ؛ گروهی از آنان امنای وحی او و زبان او به سوی پیامبران اند و پیوسته برای رساندن حکم و فرمانش در رفت و آمدند».

«و مِنْهُمْ الْحَفَظَةُ لِعِبَادِهِ وَ السَّدَنَةُ [السَّنَدَةُ] لِأَبْوَابِ جَنَانِهِ؛ و جمعی دیگر حافظان بندگان اویند و دربانان بهشتش».

«و مِنْهُمْ الثَّابِتَةُ فِي الْأَرْضِينَ السَّقْلَى أَقْدَامُهُمْ وَ الْمَارِقَةُ مِنَ السَّمَاءِ الْعُلْيَا أَعْنَاقُهُمْ وَ الْخَارِجَةُ مِنَ الْأَقْطَارِ أَرْكَانُهُمْ وَ الْمُنَاسِبَةُ لِقَوَائِمِ الْعَرْشِ أَكْتافُهُمْ نَاكِسَةٌ دُونَهُ أَبْصَارُهُمْ مُتَلَفَعُونَ تَحْتَهُ بِأَجْنِحَتِهِمْ مَضْرُوبَةٌ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَنْ دُونَهُمْ حُجُبُ الْعِزَّةِ وَ أَسْتَارُ الْقُدْرَةِ لَا يَتَوَهَّمُونَ رَبَّهُمْ بِالتَّصْوِيرِ وَلَا يُجْرُونَ عَلَيْهِ صِفَاتِ الْمَصْنُوعِينَ [الْمَخْلُوقِينَ] وَلَا يَحُدُّونَهُ بِالْأَمَاكِينِ وَلَا يُشِيرُونَ إِلَيْهِ بِالنَّظَائِرِ؛ بعضی از آن ها پاهایشان در طبقات پایین زمین ثابت و گردن هایشان از آسمان بالا گذشته و ارکان وجودشان از اقطار جهان، بیرون رفته و شانیه های آن ها برای حفظ پایه های عرش خدا آماده است و در برابر عرش او چشم های خود را پایین افکنده، در زیر آن بال های خود را به خود پیچیده اند. در میان آن ها و کسانی که در مراتب پایین تر قرار دارند، حجاب های عزت و پرده های قدرت فاصله افکنده است. (آن ها چنان در معرفت الهی پیش رفته اند که) هرگز پروردگار خود را در وهم و ذهن خود تصویر نمی کنند و صفات مخلوقات را برای او قائل نمی شوند. هرگز او را در مکانی محدود نمی سازند و با نظایر و امثال به او اشاره نمی کنند).<sup>۱</sup>

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱ (رجوع شود به پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۱، ص ۱۵۱ به بعد).

### حقیقت ملائکه

در باره این که فرشتگان الهی موجودات مجردی از ماده هستند یا اجسام لطیف و نورانی؟ در میان علما و دانشمندان اسلامی گفتگوست.

مرحوم علامه مجلسی می گوید: امامیه، بلکه جمیع مسلمین، مگر گروه کمی از فلاسفه ... معتقدند که ملائکه اجسام لطیفه نورانی هستند و می توانند به اشکال مختلف درآیند ... و پیامبران و اوصیای معصوم، آن ها را می دیدند و به عبارت دیگر، ملائکه اجسام نورانی اند و جن، جسم ناری و از آتش است و انسان ها اجسام عنصری مادی هستند.<sup>۱</sup>

البته این در صورتی است که آن ها به صورت انسان ها در نیایند، والا جسم مادی عنصری خواهند داشت و یا به تعبیر دیگر، آن ها جسم مادی عنصری انسانی ایجاد می کنند و با آن رابطه برقرار می سازند.

به عبارت دیگر، آیا فرشتگان موجوداتی مجرد و ماوراء جهان ماده اند، مانند روح که نه جسم است و نه جسمانی، نه دارای زمان است و نه مکان، یا این که ماده ای نورانی اند و زمان و مکان دارند.

از تعبیراتی که در روایات آمده است استفاده می شود که آن ها دارای مکان هستند، مثلاً فرشتگانی که مراقب انسان اند و اعمال او را ثبت می کنند یا او را از خطرات حفظ می نمایند همگی در کنار انسان یا در پیش رو یا پشت سر او قرار دارند.

تعبیر امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه اول نهج البلاغه که می فرماید: «ثُمَّ فَتَقَّ مَا بَيْنَ السَّمَوَاتِ الْعُلَا فَمَا لَهُنَّ أَطْوَاراً مِنْ مَلَائِكَتِهِ؛ سپس آسمان های بلند را از هم گشود و آن ها را مملو از فرشتگان گوناگون ساخت» و نیز تعبیرات روشن امام سجّاد علیه السلام در این دعا که جمعی از ملائکه را ساکنان هوا و زمین و آب معرفی فرمود، همگی

۱. بحار الانوار، ج ۵۶، ص ۲۵۲.

دلیل بر این است که آن‌ها جسم مادی نورانی هستند، مکان دارند و طبعاً دارای زمان‌اند.

همچنین آیاتی که می‌گوید: ملائکه در بعضی از غزوات برای یاری مسلمین آمدند و روایتی که می‌گوید: پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در تشییع پیکر سعد بن معاذ فرمود: گروه زیادی از فرشتگان در اطراف ما به تشییع او آمده بودند.<sup>۱</sup>

کوتاه سخن این‌که اگرچه این بحث که ماهیت ملائکه مجرد از جسم است یا غیر مجرد، اثر چندانی در فهم معارف دینی ندارد، ولی ظاهر آیات و روایات - اگر توجیه و تفسیر خاصی برای آن‌ها در نظر نگیریم - آن است که آن‌ها از ماده خشن عنصری نیستند، ولی مجرد مطلق نیز نمی‌باشند، زیرا زمان و مکان و اوصاف دیگری دارند که لازمه جسم و جسمانیت است.

مرحوم علامه طباطبایی در ذیل آیه اول سوره فاطر می‌گوید: از آنچه گفتیم ظاهر می‌شود که فرشتگان موجوداتی هستند که در وجودشان ماده جسمانی وجود ندارد که در معرض زوال و فساد و تغییر است، و لازمه‌اش تکامل تدریجی است که به سوی هدفی پیش می‌رود و چه بسا موانع و آفات، مانع از رسیدن آن به هدف شود... و آنچه در زبان‌ها شایع شده که «الْمَلَكُ جِسْمٌ لَطِيفٌ يَتَشَكَّلُ بِأَشْكَالٍ مُخْتَلِفَةٍ إِلَّا الْكَلْبَ وَالْخَنزِيرَ، وَالْجَنُّ جِسْمٌ لَطِيفٌ يَتَشَكَّلُ بِأَشْكَالٍ مُخْتَلِفَةٍ حَتَّى الْكَلْبِ وَالْخَنزِيرِ» دلیل و مدرکی از عقل و نقل معتبر ندارد.<sup>۲</sup>

البته منظور علامه این است که با این عبارت نمی‌توانیم وضع وجودی ملائکه را روشن کنیم، ولی ممکن است بتوان راجع به جسم لطیف بودن فرشتگان، از ادله دیگر کمک گرفت که در بالا اشاره شد.

ولی فلاسفه درباره فرشتگان نظرات دیگری دارند که گاه با هم متفاوت است.

۱. بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۲۰، ح ۱۴.

۲. تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۱۳.



صدرالمتألهین در مفاتیح الغیب چنین می‌گوید: اوصافی همچون زمان‌مند بودن، مکان‌مند بودن و قابل رؤیت بودن را از فرشتگان باید سلب کرد<sup>۱</sup>، یعنی او به مجرد فرشتگان قائل است، اما به‌طور روشن از مجرد تام و یا مجرد مثالی ملائکه سخن نمی‌گوید، آنچه از گفته او به دست می‌آید این است که گروهی از ملائکه را مجرد تام می‌داند که همان ملائکه مقرب هستند و گروهی را در مراحل پایین‌تر که مجرد آن‌ها مجرد تام نیست.

در جای دیگر می‌گوید: آفرینش فرشتگان غیر از آفرینش انسان است. آن‌ها دارای وجود بسیط و مجرد و بعد عقلائی‌اند، بی‌آن‌که ترکیب یافته از عقل و شهوت باشند، و تزامم و تضادی در کارها و صفاتشان نیست.<sup>۲</sup>

به هر حال، اثبات مجرد مطلق برای فرشتگان، حتی از زمان و مکان، کار آسانی نیست و تحقیق در این مسأله نیز اهمیتی ندارد، مهم آن است که ما فرشتگان را به اوصافی که قرآن و روایات مسلم اسلامی توصیف کرده است بشناسیم و آن‌ها را اصنافی از موجودات والا و برجسته خداوند و صاحب مقامات و وظایف سنگین بدانیم.

البته آنچه در آغاز سوره فاطر آمده که می‌فرماید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ مَّثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.<sup>۳</sup> مفهوم آن این است که آن‌ها دارای بال و پره‌های متعدد هستند. منظور از بال و پر در این جا قدرت جولان و توانایی فعالیت‌های مختلف است که بعضی از فرشتگان نسبت به بعضی دیگر توانایی‌های بیشتری دارند، و لذا تعبیر شده است که بعضی دارای بال بیشترند.<sup>۴</sup>

۱. مفاتیح الغیب، ج ۲، ص ۵۴۵.

۲. الحکمة المتعالیة (تصحیح غلامرضا اعوانی)، ج ۷، ص ۱۷۵.

۳. فاطر، آیه ۱.

۴. شرح این مطلب را در تفسیر نمونه، ج ۱۸، ذیل آیه اول سوره فاطر مطالعه کنید.

# دعای چهارم

وَكَانَ مِنْ دُعَائِهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

فِي الصَّلَاةِ عَلَى أَتْبَاعِ الرَّسُولِ وَمُصَدِّقِيهِمْ

از دعاهای امام عَلَيْهِ السَّلَامُ است

## دعا در یک نگاه

بعد از آنچه در دعای پیشین گذشت که امام عَلَيْهِ السَّلَامُ اصناف فرشتگان را گروه به گروه نام می‌برد و بر آنها درود می‌فرستد و از خدمات و کارهای ویژه آنها سخن می‌گوید، به سراغ پیروان انبیا و رسولان می‌رود و از چهار گروه نام می‌برد:

نخست، بر پیروان انبیای پیشین، از زمان آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ تا خاتم عَلَيْهِ السَّلَامُ سلام و درود می‌فرستد که در برابر منکران ایستادند و جان‌فشانی کردند تا آیین آنها گسترش پیدا کرد.

سپس اصحاب و یاران خاص پیغمبر اسلام عَلَيْهِ السَّلَامُ را یاد می‌کند که با جان‌فشانی‌ها و تحمل شداید و سختی‌ها و دوری از خانه و خانواده و پیکار با نزدیک‌ترین خویشاوندان کافر، به پیشرفت آیین او کمک نمودند و در نتیجه

درخت برومند اسلام شاخ و بر خود را بر تمام جزیره العرب گسترانید. در مرحله سوم، به سراغ گروه تابعین می‌رود، یعنی کسانی که بعد از دوران صحابه روی کار آمدند و برنامه‌های آنها را با تحمل زحمت فراوان ادامه دادند و از این‌که منافقان و دشمنان بتوانند ضربه‌ای بر این درخت برومند وارد کنند ممانعت کردند (که دوران امام سجّاد علیه السلام در واقع همان دوران بود). و در مرحله چهارم به تمام کسانی که تا دامنه قیامت از برنامه‌های حیات بخش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پیروی کرده و می‌کنند و به هنگام لزوم، این درخت برومند را با خون خود آبیاری می‌نمایند درود و سلام می‌فرستد. این دعا از یک سو قدردانی از زحمات انسان‌هایی است که در طول تاریخ، چراغ پرفروغ توحید و نبوت را روشن نگه داشته‌اند، و از سوی دیگری یادآور می‌شود که آنچه امروز در دست ماست ارزان به دست نیامده، بلکه نتیجه جان‌فشانی‌ها و فداکاری‌های زیادی است که در طول تاریخ انجام شده است.

## بخش اول

﴿ ۱ ﴾ اللَّهُمَّ وَاتَّبِعْ الرُّسُلَ وَ مُصَدِّقُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ بِالْغَيْبِ عِنْدَ مُعَارَضَةِ الْمُعَانِدِينَ لَهُمْ بِالتَّكْذِيبِ وَ الْإِشْتِيَاقِ إِلَى الْمُرْسَلِينَ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ فِي كُلِّ دَهْرٍ وَ زَمَانٍ أَرْسَلْتَ فِيهِ رَسُولًا وَ أَقَمْتَ لِأَهْلِهِ دَلِيلًا مِنْ لَدُنْ آدَمَ إِلَى مُحَمَّدٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - مِنْ أَنْمَةِ الْهُدَى، وَ قَادَةَ أَهْلِ التَّقَى، عَلَى جَمِيعِهِمُ السَّلَامُ، فَادْكُرْهُمْ مِنْكَ بِمَغْفِرَةٍ وَ رِضْوَانٍ.

## ترجمه

۱. خداوند! (سلام و صلوات تو) بر پیروان پیامبران و رسولان و تصدیق‌کنندگان آنها از تمام اهل زمین، با این‌که آنها را ندیده بودند (و یاوران آنها) به هنگام معارضة معاندین تکذیب‌کننده آنان و آنها که به پیامبران از طریق حقیقت ایمان عشق و علاقه داشتند و در هر عصر و زمانی که رسولی فرستادی و دلیلی برای اهل آن زمان (از معجزات و کتب آسمانی) قرار دادی از زمان آدم تا زمان محمد - درود بر او و آلش باد - که امامان هدایت بودند و رهبران اهل تقوا. (خداوند!) بر جمیع آنها سلام بفرست و همه آنان را از مغفرت و رضای خود بهره‌مند ساز.

## شرح و تفسیر

### پیروان انبیای پیشین

امام علیه السلام در بخش اول از این دعا درود و رحمت الهی را برای تمام پیروان انبیا و ایمان آورندگان به آنها از زمان آدم علیه السلام تا خاتم صلی الله علیه و آله تقاضا می‌کند؛ عرضه می‌دارد: «خداوند! (سلام و صلوات تو) بر پیروان پیامبران و رسولان

و تصدیق کنندگان آنها از تمام اهل زمین، با این که آنها را ندیده بودند (و یاوران آنها) به هنگام معارضه معاندین تکذیب کننده آنان و آنها که به پیامبران از طریق حقیقت ایمان عشق و علاقه داشتند و در هر عصر و زمانی که رسولی فرستادی و دلیلی برای اهل آن زمان (از معجزات و کتب آسمانی) قرار دادی از زمان آدم تا زمان محمد - درود بر او و آتش باد - که امامان هدایت بودند و رهبران اهل تقوا. (خداوندا!) بر جمیع آنها سلام بفرست و همه آنان را از مغفرت و رضای خود بهره مند ساز؛ (اللَّهُمَّ وَ أَتْبَاعُ الرَّسُولِ وَ مُصَدِّقُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ بِالْغَيْبِ عِنْدَ مُعَارَضَةِ الْمُعَانِدِينَ لَهُمْ بِالتَّكْذِيبِ وَ الْأَشْتِيَاقِ إِلَى الْمُرْسَلِينَ<sup>۱</sup> بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ فِي كُلِّ دَهْرٍ وَ زَمَانٍ أَرْسَلْتَ فِيهِ رَسُولًا وَ أَقَمْتَ لِأَهْلِهِ دَلِيلًا مِنْ لَدُنْ آدَمَ إِلَى مُحَمَّدٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - مِنْ أُمَّةِ الْهُدَى، وَ قَادَةَ أَهْلِ التَّقَى، عَلَى جَمِيعِهِمُ السَّلَامَ، فَادْكُرْهُمْ مِنْكَ بِمَغْفِرَةٍ وَرِضْوَانٍ).<sup>۲</sup>

قابل توجه این که امام علیه السلام نخست بر عنوان پیروان رسل تکیه می کند و با جمله هایی که بر آن عطف شده اوصاف آنها را بیان می فرماید که تنها تبعیت ظاهری نداشتند، بلکه آنها را تصدیق می کردند، نه تنها کسانی که پیغمبران را مشاهده کردند و از اصحاب آنها بودند، بلکه تمام کسانی که آنها را ندیدند، ولی از اوصاف و حجت ها و معجزات آنها باخبر شدند و به آنها ایمان آوردند.

۱. جمله «وَ الْأَشْتِيَاقِ إِلَى الْمُرْسَلِينَ» در واقع عطف بر «مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ» است. یعنی «من اهل الاشتیاق الی المرسلین».

۲. مطابق آنچه در بالا گفتیم «اتباع الرسل» مبتداست و «علی جمیعهم السلام» خبر آن است در حالی که بسیاری از شارحان صحیفه، مانند نویسنده ریاض السالکین و ریاض العارفین و بعضی دیگر جمله «فادکرهم منک..» را خبر دانسته اند و معلوم است که خبر به وسیله «فاء» نمی تواند عطف بر مبتدا گردد، مگر این که «أما» در آغاز در تقدیر گرفته شود، به این صورت: «اللهم وأما اتباع الرسل فادکرهم منک بمغفرة ورضوان» تقدیر گرفتن «أما» خلاف ظاهر است. اضافه بر این باید «اتباع الرسل» به صورت منصوب باشد در حالی که در بسیاری از نسخ به صورت مرفوع آمده است.

اضافه بر این در برابر معاندین که به تکذیب پیغمبران می پرداختند قد علم کردند؛ گاه در جبهه‌های جنگ با آنها روبه‌رو شدند و گاه به هنگام استدلال و دفاع منطقی.

سپس می‌افزاید که رابطه آن‌ها با پیغمبران، رابطه عاشقانه بود، چراکه حقیقت ایمان را دریافته بودند و به دنبال آن شوق زائدالوصفی به پیامبران داشتند. و این‌گونه، منافقان و افراد بی تفاوت را از گروه آن‌ها خارج می‌سازد و مخلصین از مؤمنان را مشمول این درود و رحمت قرار می‌دهد.

امام علیه السلام یک نگاه گسترده به تمام تاریخ انبیا کرده و همه پیروان آن‌ها را در هر عصر و زمان، از زمان آدم علیه السلام گرفته تا زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و همچنین امامان هدایت از اهل بیت علیهم السلام همه آن‌ها را در یک نگاه عام دیده و سلام و رحمت و آمرزش و خشنودی خدا را برای همه می‌طلبد.<sup>۱</sup>

آیا «دهر» و «زمان» که در این کلام نورانی آمده هر دو به یک معنا هستند و به اصطلاح، مترادف‌اند، آن‌چنان‌که بعضی پنداشته‌اند، یا با هم تفاوت دارند؟ راغب در مفردات می‌گوید: مفهوم «دهر» برخلاف «زمان» است، زیرا واژه زمان بر مدت کم و زیاد هر دو اطلاق می‌شود، ولی دهر بر معنای مجموعه زمان‌ها از آغاز تا پایان اطلاق می‌گردد، ولی در بعضی از تعبیرات، دهر به معنای ابنای روزگار و مردم زمانه به کار رفته است.

البته نمی‌توان انکار کرد که دهر به معنای زمان محدود نیز احیاناً می‌آید و در محل بحث نیز به همین معناست.

گاه نیز دهر، به موجود عاقلی اطلاق می‌شود که امور این جهان را تدبیر

۱. جمله «من أئمة الهدى وقادة أهل التقى» ممکن است تفسیر و بیانی برای آل پیغمبر علیهم السلام باشد و در این صورت، کلام امام علیه السلام، زمان امامان اهل بیت علیهم السلام را نیز شامل می‌شود و ممکن است بیان برای «رسل» باشد که آن‌ها امامان هدایت و رهبران اهل تقوا بودند.

می‌کند، ولذا گاه افرادی که از مشکلاتی رنج می‌برند لعنت بر دهر می‌فرستند، ولی در بعضی از احادیث اسلامی از پیغمبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده که فرمود:

«لَا تَسُبُّوا الدَّهْرَ، فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الدَّهْرُ»<sup>۱</sup>.

به هر حال معنای دهر در کلام مورد بحث آشکار است.

«قَادَةَ» جمع «قائد» به معنای رهبر و پیشواست و در این دعا بر پیغمبران یا امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اطلاق شده است.

تعبیر به «بِالْغَيْبِ» که به معنای هر چیز پنهان از نظر است، در این جا دو معنا می‌تواند داشته باشد. نخست این که آن‌ها بدون این که پیغمبران را دیده باشند به آن‌ها ایمان آوردند و دیگر این که آن‌ها به غیب که ذات پاک خداوند و روز رستاخیز است ایمان داشتند.

در ریاض السالکین این معنا نیز به صورت یک احتمال ذکر شده که مراد از ایمان بالغیب، ایمان به قلب است، در برابر ایمان به زبان که کار منافقین و کافران است.<sup>۲</sup>

بخش اول از این دعای نورانی چندین پیام برای همه ما دارد:

۱. تصور نکنیم تنها ما هستیم که به انبیا و معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ایمان آورده‌ایم؛ پیش از ما هزاران هزار نفر بوده‌اند که به آن‌ها ایمان آورده‌اند و چراغ پرفروغ توحید را برافروخته و آیین خدا را منتشر ساخته‌اند و برای نشر و حفظ آن جان‌فشانی‌ها کرده‌اند، همان‌گونه که قرآن به عنوان یک درس آموزنده می‌گوید: ﴿وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلَ مَعَهُ رِثْوَنٌ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ﴾؛ «چه بسیار پیامبرانی که مردان الهی فراوانی به همراه آنان جنگیدند. آن‌ها هیچ‌گاه در برابر آنچه در راه خدا به آنان می‌رسید، سستی نکردند

۱. مجمع البیان، ج ۹، ص ۷۸.

۲. ریاض السالکین، ج ۲، ص ۸۷.

و ناتوان نشدند و تن به تسلیم ندادند؛ و خداوند استقامت کنندگان را دوست دارد.<sup>۱</sup>

یعنی گمان نکنید تنها شما هستید که با دشمنان حق پیکار می‌کنید؛ بسیاری از پیامبران و پیروان راستین آن‌ها همین راه را پیمودند و هرگز در این مسیر سستی به خود راه ندادند.

۲. خداوند در هیچ عصر و زمانی انسان‌ها را بدون راهنما و سرپرست رها نساخته، بلکه پیغمبران را یکی پس از دیگری برای هدایت بشر فرستاده است، زیرا هدف از آفرینش انسان همین بوده است. چگونه ممکن است خداوند هدف خود را رها سازد.

قرآن مجید نیز می‌گوید: «وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ»؛ «هیچ امتی نبودند مگر این که پیامبر بیم‌دهنده‌ای داشته‌اند».<sup>۲</sup>

و این همان چیزی است که در علم کلام از آن به «قاعده لطف» تعبیر می‌شود. قاعده لطف می‌گوید: هرگاه شخص حکیمی هدفی داشت، باید مقدمات وصول به آن هدف را فراهم سازد، و الا نقض غرض محسوب می‌شود که با حکمت او سازگار نیست.

۳. ما وظیفه داریم در برابر خدماتی که پیروان انبیای پیشین برای نشر توحید و آیین خداوند انجام داده‌اند از آن‌ها یاد و قدردانی کنیم و بر آن‌ها درود بفرستیم و از این طریق مراتب تشکر خود را در برابر آن‌ها ادا کنیم، همان‌گونه که انتظار داریم آیندگان نیز خدمات ما را فراموش نکنند و با دعا و درود و تقاضای رحمت الهی، بر آن ارج نهند.



۱. آل عمران، آیه ۱۴۶.

۲. فاطر، آیه ۲۴.





## بخش دوم

۲ اللَّهُمَّ وَ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ خَاصَّةً الَّذِينَ أَحْسَنُوا الصَّحَابَةَ وَ الَّذِينَ أَبْلَوْا  
الْبَلَاءَ الْحَسَنَ فِي نَصْرِهِ، وَ كَانَفُوهُ، وَ أَسْرَعُوا إِلَى وَفَاتِهِ، وَ سَابَقُوا إِلَى  
دَعْوَتِهِ، وَ اسْتَجَابُوا لَهُ حَيْثُ أَسْمَعَهُمْ حُجَّةَ رِسَالَتِهِ.

۳ وَ فَارَقُوا الْأَزْوَاجَ وَ الْأَوْلَادَ فِي إِظْهَارِ كَلِمَتِهِ، وَ قَاتَلُوا الْآبَاءَ وَ الْأَبْنَاءَ فِي  
تَثْبِيَتِ نُبُوَّتِهِ، وَ انْتَصَرُوا بِهِ.

۴ وَ مَنْ كَانُوا مُنْطَوِينَ عَلَى مَحَبَّتِهِ يَرْجُونَ تِجَارَةً لَنْ تَبُورَ فِي مَوَدَّتِهِ.

۵ وَ الَّذِينَ هَجَرَتْهُمْ الْعَشَائِرُ إِذْ تَعَلَّقُوا بِعُرْوَتِهِ، وَ انْتَفَتَّ مِنْهُمْ الْقَرَابَاتُ إِذْ  
سَكُنُوا فِي ظِلِّ قَرَابَتِهِ.

۶ فَلَا تَنْسَ لَهُمُ اللَّهُمَّ مَا تَرَكُوا لَكَ وَ فِيكَ، وَ أَرْضِيهِمْ مِنْ رِضْوَانِكَ، وَ بِمَا  
حَاشُوا الْخَلْقَ عَلَيْكَ، وَ كَانُوا مَعَ رَسُولِكَ دُعَاءَ لَكَ إِلَيْكَ.

۷ وَ اشْكُرْهُمْ عَلَى هَجْرِهِمْ فِيكَ دِيَارَ قَوْمِهِمْ، وَ خُرُوجِهِمْ مِنْ سَعَةِ الْمَعَاشِ  
إِلَى ضَيْقِهِ، وَ مَنْ كَثُرَتْ فِي إِعْرَازِ دِينِكَ مِنْ مَظْلُومِهِمْ.

## ترجمه

۲. خداوندا! یاران محمد را به طور ویژه یاد می‌کنم، همان‌ها که حق دوستی پیامبر را به خوبی ادا کردند، و خویش را به خوبی در یاری او آزمودند، و او را در کَنَفِ حمایت خود قرار دادند، و در پذیرا شدن او سرعت به خرج دادند، و در پذیرش دعوت او از یکدیگر پیشی گرفتند، و هنگامی که دلیل رسالت خود را به گوش آن‌ها رسانید، لبیک گفتند و اجابت کردند.

۳. و از همسران و فرزندان خود برای نشر آثار او جدا شدند، و با پدران و فرزندان (مشرك و معاند) خود برای تثبیت و تحکیم نبوت او بیکار کردند، و به برکت وجود او پیروز شدند.

۴. و آن‌ها که عشق و محبت او در عمق جان‌شان بود و به امید تجارتی بزرگ و بی‌زیان او را دوست می‌داشتند.
۵. و آن‌ها که به مهر او دل بسته بودند؛ در نتیجه عشیره‌هایشان از آنان دوری جستند، و خویشاوندانشان به خاطر آن‌که در سایهٔ قرابت او ساکن بودند از آن‌ها بریدند.
۶. خداوند! آنچه را که آن‌ها برای رضای تو و در راه احیای دین تو از آن صرف نظر کردند فراموش مکن و آن‌ها را از بهشت خود راضی فرما و نیز این‌که مردم را گرد آیین تو جمع کردند و همراه رسول تو بندگان را به سوی تو دعوت نمودند (و به آن‌ها پاداش نیکو و شایسته عطا فرما).
۷. (بارها!) به آن‌ها به خاطر هجرت کردن از دیار قوم خویش برای رضای تو و خارج شدن از زندگی مرفه به زندگی سخت و پرمشقت پاداش فراوان ده و مظلومان زیادی که در راه عزّت و سربلندی دین تو، ظلم‌های فراوانی را تحمل کردند (خداوند! همهٔ آن‌ها را مشمول رحمت و محبت خویش قرار ده).

### شرح و تفسیر

#### یاران ویژهٔ پیامبر ﷺ

در بخش دوم امام علیؑ به‌طور ویژه از یاران پیامبر اسلام (اصحاب محمد) ﷺ یاد می‌کند با این‌که بخش نخست دعا شامل حال آن‌ها نیز می‌شود. این نگاه ویژه به خاطر امتیازات فوق‌العاده‌ای است که یاران پیغمبر اسلام ﷺ داشتند. اضافه بر این، آثار خدمات آن‌ها در زندگانی معنوی و دینی ما آشکار است.

در این بخش که باز با «اللهم» شروع می‌شود دوازده صفت برجسته برای یاران پیامبر اسلام ﷺ ذکر فرموده، سپس رضا و رضوان خدا را برای آن‌ها

می طلبد و شکر زحمات آنان را تقاضا می کند؛ عرضه می دارد: «خداوندا! یاران محمد را به طور ویژه یاد می کنم»؛ (اللَّهُمَّ وَ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ خَاصَّةً).  
 «همان ها که حق دوستی پیامبر را به خوبی ادا کردند»؛ (الَّذِينَ أَحْسَنُوا الصَّحَابَةَ).  
 «و خویش را به خوبی در یاری او آزمودند»؛ (وَ الَّذِينَ أَبْلَوْا الْبَلَاءَ الْحَسَنَ فِي نَصْرِهِ).<sup>۱</sup>

«و او را در کَنَفِ حمایت خود قرار دادند»؛ (وَ كَانَفُوهُ).  
 «و در پذیرا شدن او سرعت به خرج دادند»؛ (وَ أَسْرَعُوا إِلَيَّ وَ فَادَتِهِ).  
 «و در پذیرش دعوت او از یکدیگر پیشی گرفتند»؛ (وَ سَابَقُوا إِلَيَّ دَعْوَتِهِ).  
 «و هنگامی که دلیل رسالت خود را به گوش آن ها رسانید، لبیک گفتند و اجابت کردند»؛ (وَ اسْتَجَابُوا لَهُ حَيْثُ أَسْمَعَهُمْ حُجَّةَ رِسَالَتِهِ).  
 «و از همسران و فرزندان خود برای نشر آثار او جدا شدند»؛ (وَ فَارَقُوا الْأَزْوَاجَ وَ الْأَوْلَادَ فِي إِظْهَارِ كَلِمَتِهِ).

«و با پدران و فرزندان (مشرك و معاند) خود برای تثبیت و تحکیم نبوت او بیکار کردند»؛ (وَ قَاتَلُوا الْأَبَاءَ وَ الْأَبْنَاءَ فِي تَثْبِيتِ نُبُوَّتِهِ).  
 «و به برکت وجود او پیروز شدند»؛ (وَ انْتَصَرُوا بِهِ).  
 «و آن ها که عشق و محبت او در عمق جانشان بود و به امید تجارتي بزر و بی زیان او را دوست می داشتند»؛ (وَ مَنْ كَانُوا مُنْطَوِينَ عَلَيَّ مَحَبَّتِهِ يَرْجُونَ تِجَارَةً لَنْ تَبُورَ فِي مَوَدَّتِهِ).

«و آن ها که به مهر او دل بسته بودند؛ در نتیجه عشیره های شان از آنان دوری جستند»؛ (وَ الَّذِينَ هَجَرْتَهُمُ الْعَشَائِرُ إِذْ تَعَلَّقُوا بِعُرْوَتِهِ).

۱. فعل «ابلاء» به معنای آزمودن و متعدی است و مفعول آن محذوف است و در اصل چنین بوده: «أبْلَوْا أَنْفُسَهُمْ بِلَاءً» آن ها خویشتن را در یاری پیامبر ﷺ آزمودند.

«و خویشاوندانشان به خاطر آن که در سایه قرابت او ساکن بودند از آن‌ها بریدند»؛ (وَ انْتَفَتْ مِنْهُمْ الْقَرَابَاتُ إِذْ سَكُنُوا فِي ظِلِّ قَرَابَتِهِ).

هر کدام از این اوصاف دوازده گانه شرح مبسوطی در تاریخ اسلام و روایات اسلامی و حتی اشاراتی در قرآن مجید دارد.

در نخستین توصیف، امام علیه السلام انگشت روی یارانی می‌گذارد که حق مصاحبت و دوستی خود را با رسول خدا صلی الله علیه و آله ادا کردند، و به این صورت، منافقان و کسانی که آن حضرت را به تعبیر قرآن، ایذاء کردند و آن‌هایی که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله از دین اسلام برون رفتند که نام جمعی از آن‌ها در تاریخ مورد قبول شیعه و اهل سنت آمده است از این عموم و شمول خارج می‌شوند.

آن‌ها کسانی بودند که قرآن مجید از آن‌ها چنین یاد کرده است: ﴿لِلْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِثُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شَحْنِ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾؛ «این اموال (انفال) برای مهاجران نیازمندی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند در حالی که فضل الهی و رضای او را می‌طلبند و خدا و پیامبرش را یاری می‌کنند؛ و آن‌ها راستگویانند و برای نیازمندان از کسانی است که در این سرا [سرزمین مدینه] و در سرای ایمان پیش از مهاجران مسکن گزیدند و کسانی را که به سویشان هجرت کنند دوست می‌دارند، و در دل خود نیازی به آنچه به مهاجران داده شده احساس نمی‌کنند و آن‌ها را بر خود مقدم می‌دارند، هرچند خود بسیار نیازمند باشند؛ و کسانی که از بخل و حرص نفس خویش بازداشته شده‌اند رستگاران اند».<sup>۱</sup>

۱. حشر، آیات ۸ و ۹.

البته دربارهٔ این که صحابه کیان‌اند و همچنین در مورد عدالت صحابه در پایان این بحث به‌طور مشروح سخن خواهیم گفت.

«كَانَفَ» از مادهٔ «كَفَفَ» به معنای جانب هر چیزی است و هرگاه کسی چیزی را در کنار خود قرار دهد حمایتش کرده است، و لذا «كَانَفُوهُ» به معنای حمایت کردن یاران پیغمبر ﷺ از آن حضرت است.

«وِفَادَةٌ» و «وُفُودٌ» مصدر است و به معنای شرفیاب شدن نزد شخص بزرگی است. بنابراین جملهٔ «وَأَسْرَعُوا إِلَيَّ وَفَادَتِهِ» اشاره به این است که اصحاب و یاران پیامبر ﷺ از هر گوشه و کنار برای ایمان آوردن و اعلام وفاداری به او خدمتش شرفیاب می‌شدند.

در تاریخ اسلام سالی به نام «عام الوفود» معروف است - سال نهم هجری - که آوازهٔ اسلام بعد از فتح مکه در نقاط مختلف جزیرهٔ العرب پیچیده بود و گروه‌هایی به نمایندگی از قبایل مختلف یکی پس از دیگری خدمت پیغمبر ﷺ می‌رسیدند و اعلام ایمان و وفاداری می‌کردند.<sup>۱</sup>

البته قبل از آن سال نیز گروه‌هایی از مؤمنان به پیامبر ﷺ خدمت او رسیدند و اعلام ایمان کردند، که جملهٔ «أَسْرَعُوا» می‌تواند اشاره به این باشد.

و جملهٔ «سَابَقُوا» اشاره به پیشگامان در اسلام است که دعوت پیامبر ﷺ را قبل از دیگران پذیرفتند و در رأس آنها امیرمؤمنان علیؑ بود که به اتفاق فریقین نخستین کسی بود که به آن حضرت ایمان آورد و حضرت ایمان او را پذیرفت.

مرحوم علامه امینی از بهترین کسانی است که احادیث مربوط به ایمان علی بن ابی‌طالبؑ قبل از دیگران را در کتاب شریف «الغدیر» آورده است.<sup>۲</sup> او

۱. سیرهٔ ابن هشام، ج ۴، ص ۱۳۰.

۲. الغدیر، ج ۳، ص ۲۲۰ به بعد.

حدود یکصد حدیث در این باره از منابع اهل سنت نقل کرده که بعضی از این احادیث به شخص پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ منتهی می‌شود و بعضی از آن‌ها به اصحاب آن حضرت.

از جمله در حدیثی که حاکم در مستدرک و حکیم بغدادی در تاریخ خود و جمعی دیگر نقل کرده‌اند، می‌خوانیم: پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «أَوْلَكُمْ وَإِرْدَاءَ عَلِيٍّ الْخَوْضَ وَأَوْلَكُمْ إِسْلَامًا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؛ نخستین کسی که در کنار حوض کوثر بر من وارد می‌شود، نخستین کسی است که اسلام آورده، و او علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام است.»<sup>۱</sup>

حاکم نیشابوری در کتاب معرفة علوم الحدیث در صفحه ۲۲ چنین می‌گوید: «لا اعلم خلافاً بین اصحاب التواریخ ان علی بن ابی طالب رضی الله عنه اولهم اسلاما وانما اختلفوا فی بلوغه؛ هیچ مخالفتی در میان تاریخ‌نویسان در این مسأله وجود ندارد که علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام نخستین کسی است که اسلام آورده، تنها در بلوغ او هنگام پذیرش اسلام اختلاف دارند.»

به فرض که امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام در آن سن و سال بالغ نشده بود، ولی پذیرش اسلامش توسط پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بهترین دلیل برای معتبر بودن ایمان و اسلام آن حضرت در آن سن و سال بود.<sup>۲</sup>

و جمله «وَفَارَقُوا الْأَزْوَاجَ...» اشاره‌ای است به مشکلات هجرت از یک‌سو و مشکلات جدایی از بستگان نزدیکی که اسلام را نپذیرفته بودند و همچنان بر شرک باقی بودند از سوی دیگر. می‌فرماید: آن‌ها برای تحکیم پایه‌های نبوت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حتی با نزدیک‌ترین بستگان خود نه تنها قطع رابطه کردند، بلکه در میدان نبرد در برابر آن‌ها ایستادند.

۱. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۶؛ تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۸۱.

۲. برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به: پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۱۷۰-۱۷۴.

از آیه ۱۰ سوره ممتحنه نیز این معنا به خوبی استفاده می شود. آن جا که می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که زنان با ایمان به عنوان هجرت نزد شما آیند، آن ها را بیازمایید - خداوند به ایمانشان آگاه تر است - اگر آنان را مؤمن یافتید، آن ها را به سوی کفار بازنگردانید؛ نه آن ها برای کفار حلال اند و نه کفار برای آن ها».

از این آیه به خوبی استفاده می شود که گروهی از زنان با ایمان همسران مشرک خود را در مکه رها می کردند و در مدینه به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان می پیوستند و از زندگی خانواده خود با تمام علاقه ای که داشتند چشم می پوشیدند. امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز در نهج البلاغه در خطبه ۵۶ می فرماید: «فَلَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، وَإِنَّ الْقَتْلَ لَيَدُورُ عَلَيَّ الْأَبَاءِ وَالْأَبْنَاءِ وَالْأَخْوَانَ وَالْقَرَابَاتِ فَمَا نَزِدَادُ عَلَيَّ كُلِّ مُصِيبَةٍ وَشِدَّةٍ إِلَّا إِيمَانًا، وَ مُضِيًّا عَلَيَّ الْحَقِّ، وَ تَسْلِيمًا لِلْأَمْرِ، وَ صَبْرًا عَلَيَّ مَضَضِ الْجِرَاحِ. وَ لَكِنَّا إِنَّمَا أَصْبَحْنَا نَقَاتِلُ إِخْوَانَنَا فِي الْإِسْلَامِ عَلَيَّ مَا دَخَلَ فِيهِ مِنْ الزَّيْغِ وَالْأَعْوَجَاجِ، وَ الشُّبْهَةِ وَ التَّأْوِيلِ. فَإِذَا طَمَعْنَا فِي حَصَلَةٍ يَلْمُ اللَّهُ بِهَا شَعْتَنَا، وَ تَنَدَأُنِي بِهَا إِلَى الْبَقِيَّةِ فِيمَا بَيْنَنَا، رَغِبْنَا فِيهَا، وَ أَمْسَكْنَا عَمَّا سِوَاهَا؛ ما همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم، و قتل و کشتار (حتی) در میان پدران و فرزندان و برادران و خویشاوندان (که بر ضد اسلام قیام کرده بودند) دور می زد، و هر مصیبت و سختی ای در این راه پیش می آمد، سبب افزایش ایمان ما و حرکت در راه حق و تسلیم در برابر فرمان (خدا) و شکیبایی بر درد و سوزش جراحت ها می شد (و در یک جمله، ما از هیچ مشکلی هراس نداشتیم)، ولی هم اکنون با جماعتی که (ظاهراً) برادران اسلامی ما هستند، به خاطر انحرافات و کجی ها و شبهات و تاویلات ناروا که در اسلام دارند، پیکار می کنیم، بنابراین هرگاه احساس کنیم



چیزی باعث جمع شدن پراکندگی ما می‌گردد و به وسیله آن به هم نزدیک می‌شویم و باقی مانده پیوندها را در میان خود محکم می‌سازیم، به آن علاقه نشان می‌دهیم و از غیر آن خودداری می‌کنیم!». <sup>۱</sup>

ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه خود در تفسیر همین خطبه از گروهی نام می‌برد که نزدیکان مشرک خود را در میدان‌های نبرد به قتل رسانده‌اند، از جمله علی علیه السلام گروهی از بنی عبد مناف و بنی عبدالدار را در روز بدر واحد به قتل رساند، در حالی که آن‌ها از خویشاوندان او و پسرعموهای او بودند و حمزه، شیبه بن ابی‌ربیع را که پسرعمویش بود به قتل رساند و همچنین گروهی دیگر. <sup>۲</sup> همه این‌ها به خاطر محبت داغ و عمیقی بود که نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله داشتند و به تعبیر قرآن، به دنبال تجارتی بودند که هرگز خسروانی در آن نیست؛ تجارت با ذات پاک پروردگار.

«منطوین» از ماده «انطواء» از ریشه «طی» در اصل به معنای «به هم پیچیدن» است و هنگامی که با «علی» متعدی می‌شود، به معنای «پنهان داشتن و پروراندن چیزی در سینه» است و جمله امام علیه السلام اشاره به محبتی است که مؤمنان نسبت به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در درون جان داشتند و پیوسته آن را پرورش می‌دادند.

«تبور» از ماده «بَور» و «بَوار» در اصل به معنای «شدت کساد بودن» چیزی است و از آن جا که شدت کسادی باعث فساد و هلاکت می‌شود این واژه غالباً به معنای «هلاکت» به کار می‌رود و تعبیر «تِجَارَةٌ لَنْ تَبُورَ» یعنی تجارتی که در آن هرگز کسادی و ضرر و زیانی نیست.

جمله «تِجَارَةٌ لَنْ تَبُورَ» برگرفته از آیه ۲۹ سوره فاطر است که درباره گروهی از مؤمنان می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ

۱. برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به: پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۵، ص ۲۳۸.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۳۴.

سِرًّا وَ عَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ؛ «آنها که کتاب خدا را تلاوت کرده و نماز بپا می‌دارند و از آنچه خدا روزیشان فرموده پنهان و آشکار به فقیران انفاق می‌کنند امید تجارتي دارند که هرگز زیان و زوال نخواهد یافت (بلکه سود ابدی در بهشت خواهد داشت)».

جمله «وَالَّذِينَ هَجَرْتَهُمُ الْعَشَائِرُ» اشاره دیگری به گروهی است که خویشاوندان و قبیله آنها به آنان پشت می‌کردند و به تعبیر دیگر، آنها را به خاطر ایمان به پیغمبر اکرم ﷺ و دست زدن به دامان او و قرار گرفتن در سایه او طرد می‌کردند، کاری که تحملش برای مؤمنان آسان نبود، به خصوص که پیوستگی به قبیله و عشیره در میان عرب نقش بسیار مهمی داشت.

ابن عبدالبر در استیعاب از واقعی در حالات مُصعب بن عمیر نقل می‌کند که او جوانی بسیار زیبا و رشید و مورد احترام و علاقه فوق‌العاده پدر و مادرش بود و آنها بهترین لباس را بر او می‌پوشاندند. هنگامی که مُصعب باخبر شد که پیغمبر اکرم ﷺ مردم را به اسلام دعوت می‌کند خدمت حضرت رسید و مسلمان شد، ولی اسلام خود را از پدر و مادر پنهان می‌داشت و مخفیانه خدمت پیغمبر ﷺ می‌رسید. روزی عثمان بن طلحه او را دید که نماز می‌خواند و به قوم و مادرش خبر داد. آنها او را از این کار برحذر داشتند و محبوس نمودند و رابطه او را با پیغمبر اکرم ﷺ قطع کردند و همچنان محبوس بود تا زمانی که هجرت به حبشه در میان مسلمانان شروع شد، و او هم توانست (مخفیانه) به حبشه برود. او مردی باهوش و پراستعداد بود و پیغمبر اکرم ﷺ او را برای تعلیم قرآن به افرادی که ناآگاه بودند مأموریت داد و سرانجام در جنگ احد شربت شهادت نوشید.<sup>۱</sup>

۱. استیعاب، ج ۴، ص ۱۴۷۴ (شرح حال مُصعب بن عمیر).

سپس امام علیه السلام در جمله دیگر این یاران وفادار را در سایه قرابت و خویشاوندی معنوی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار داده، می فرماید: اگر آن‌ها از خویشاوندان کافر و بت پرست خود جدا شدند خویشاوندی برتری نصیبشان شد و آن، خویشاوندی معنوی با رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و پیوند مادی خود را به پیوند معنوی پرارزشی تبدیل کردند.

در کلمات قصار امیر مؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه می خوانیم: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِالْأَنْبِيَاءِ أَعْلَمُهُمْ بِمَا جَاءُوا بِهِ، ثُمَّ تَلَا: ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا...﴾ الْآيَةَ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ وَلِيَّ مُحَمَّدٍ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَإِنْ بَعَدَتْ لِحْمَتُهُ، وَإِنَّ عَدُوَّ مُحَمَّدٍ مَنْ عَصَى اللَّهَ وَإِنْ قَرُبَتْ قَرَابَتُهُ؛ نزدیک ترین و شایسته ترین مردم به پیامبران، آن‌هایی هستند که از همه به تعلیماتشان آگاه ترند (و در سایه این آگاهی به آن جامه عمل می پوشانند) سپس امام علیه السلام این آیه (آل عمران/۶۸) را تلاوت کرد: «شایسته ترین و نزدیک ترین مردم به ابراهیم آن‌هایی هستند که از او پیروی کردند و نیز این پیامبر و مؤمنان به این پیامبر». <sup>۱</sup> به یقین دوست محمد صلی الله علیه و آله کسی است که خدا را اطاعت کند، هرچند پیوند نسبی اش دور باشد و دشمن محمد کسی است که خدا را نافرمانی کند، هرچند قرابت او نزدیک باشد». <sup>۲</sup>

در واقع امیر مؤمنان و امام سجّاد علیه السلام می فرمایند: اگر مؤمنان نخستین چیزی را از دست دادند، به مهم تر از آن رسیدند. خویشاوندی خویشاوندانشان به خویشاوندی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تبدیل شد، همان گونه که در مورد سلمان فارسی نیز تعبیری شبیه این آمده است: «وان سلمان منا أهل البيت». <sup>۳</sup>

امام علیه السلام بعد از بیان این اوصاف دوازده گانه برجسته اصحاب و یاران

۱. آل عمران، آیه ۶۸.

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۹۶.

۳. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۷۳.

پیامبر ﷺ از خدا تقاضای پاداش‌های مهمی برای آن‌ها می‌کند، عرضه می‌دارد: «خداوند! آنچه را که آن‌ها برای رضای تو و در راه احیای دین تو از آن صرف نظر کردند فراموش مکن و آن‌ها را از بهشت خود راضی فرما و نیز این‌که مردم را گرد آیین تو جمع کردند و همراه رسول تو بندگان را به سوی تو دعوت نمودند (و به آن‌ها پاداش نیکو و شایسته عطا فرما)»؛ (فَلَا تَنْسَ لَهُمُ اللَّهُمَّ مَا تَرَكَوْا لَكَ وَفِيكَ، وَ أَرْضِهِمْ مِنْ رِضْوَانِكَ، وَ بِمَا حَاشَوْا الْخَلْقَ عَلَيْكَ، وَ كَانُوا مَعَ رَسُولِكَ دُعَاةً لَكَ إِلَيْكَ).

درواقع در این جا دو وصف دیگری بر اوصاف آن‌ها افزوده و به خاطر آن برای یاران پیغمبر تقاضای پاداش‌های بیشتری دارد.

قابل توجه این‌که نسیان در اصل به معنای فراموش‌کاری است، ولی گاه در معنای مجازی به کار می‌رود و آن این‌که انسان چیزی را فراموش نکرده است، ولی با این حال نسبت به آن بی‌اعتنایی کند، چنان‌که گویی آن را فراموش کرده است و اگر نسیان در کلام امام علیه السلام یا در آیات قرآن به خدا نسبت داده می‌شود به همین معنای اخیر است، یعنی خداوند چنان با آن‌ها رفتار می‌کند که فراموش‌کاران رفتار می‌کنند و در نتیجه آن‌ها را از رحمت خود به طور کامل دور می‌کند.

«حاشوا» از ماده «حوش» به گفته قاموس اللغة به معنای جمع کردن است و در کلام امام علیه السلام اشاره به این است که یاران پیامبر مردم را گرد آیین تو جمع کردند. در این جا امام علیه السلام تقاضا دارد: خدایا به آن‌ها رحمت و پاداش‌های شایسته عطا فرما.

سپس می‌افزاید: «(بارالها!) به آن‌ها به خاطر هجرت کردن از دیار قوم خویش برای رضای تو و خارج شدن از زندگی مرفه به زندگی سخت و پرمشقت پاداش فراوان ده»؛ (وَ أَشْكُرُهُمْ عَلَى هَجْرِهِمْ فِيكَ دِيَارَ قَوْمِهِمْ، وَ خُرُوجِهِمْ مِنْ سَعَةِ الْمَعَاشِ إِلَى ضَيْقِهِ).

«و مظلومان زیادی که در راه عزت و سربلندی دین تو ظلم‌های فراوان تحمل کردند (خداوند! همه آنها را مشمول رحمت و محبت خویش قرار ده)»؛ «وَمَنْ كَثُرَتْ فِي إِعْزَازِ دِينِكَ مِنْ مَظْلُومِهِمْ»<sup>۱</sup>.

و تعبیر به شکرکردن خداوند نسبت به این فداکاران و حامیان دین خدا، اشاره به قدردانی از آنها به وسیله بخشیدن انواع نعمت‌هاست.

### صحابه و یاران پیامبر ﷺ چه کسانی بودند؟

شکی نیست که افراد زیادی اعم از مهاجران که خانه و زندگی خود را رها کردند و از مکه به سوی مدینه برای یاری پیامبر ﷺ شتافتند و انصار که همان مؤمنان مدینه بودند، نقش بسیار مهمی در پیشرفت اسلام و پیروزی پیامبر ﷺ و آیین خدا بر دشمنان داشتند.

اگر آنها نبودند، اسلام با این سرعت پیش نمی‌رفت و در برابر دشمنان متعصب خونخوار و لجوج پیروز نمی‌شد. به همین دلیل امام سجّاد علیه السلام در این دعای نورانی از آنها یاد می‌کند و بر آنان درود می‌فرستد و خدمات آنها را یک به یک بر می‌شمرد و از خداوند تقاضای قدردانی از زحمات آنها را می‌کند. در دعای روز سه‌شنبه که آن نیز از امام سجّاد علیه السلام نقل شده است، آن حضرت بعد از درود بر پیغمبر و آل او، بر صحابه درود می‌فرستد، عرضه می‌دارد: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ تَمَامِ عِدَّةِ الْمُرْسَلِينَ وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَأَصْحَابِهِ الْمُتَنَجِّبِينَ».

۱. در تفسیر جمله بالا بسیاری از شارحین گرفتار مشکلات فراوان شده‌اند و وجوه مختلفی برای آن ذکر کرده‌اند. احتمال بسیار می‌رود که اعراب «كَثُرَتْ» به صورت فعل معلوم از باب تفعیل از ناحیه اعراب‌گذارندگان اشتباه بوده و صحیح «كَثُرَتْ» به صورت فعل مجهول و ثلاثی مجرد است. و جمله «من كثر» عطف به ضمیر «هم» در «واشكرهم» است.

و قبل از آن قرآن مجید دربارهٔ آنها می‌گوید: ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾؛ «پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند، خداوند از آنها خشنود گشت، و آنها نیز از او خشنود شدند؛ و باغ‌های بهشتی برای آنان آماده ساخته، که نهرها از پای درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این است رستگاری و پیروزی بزرگ!»<sup>۱</sup>

و در سوره انفال آیه ۷۴ می‌خوانیم: ﴿وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آوَأُوا وَ نَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ﴾؛ «و کسانی که ایمان آوردند و هجرت نمودند و در راه خدا جهاد کردند، و کسانی که به آنها پناه دادند و یاری نمودند، آنان مؤمنان حقیقی‌اند؛ برای آنها آمرزش و رحمت خدا و روزی باارزشی است».

و همچنین اشاراتی در آیات دیگر دربارهٔ مقامات صحابه آمده است. ولی آیا این تعریف و تمجید و این پاداش، شامل حال تمام کسانی می‌شود که روزی در خدمت پیغمبر اکرم ﷺ بودند، آن‌گونه که بعضی از کسانی که راه غلو را در این باره پیموده‌اند قائل هستند یا صحابه نیز به گروه‌های مختلفی تقسیم می‌شوند و آیات مزبور و توصیف‌هایی که امام سجاد علیه السلام در این دعا کرده مربوط به گروهی از آنان است؟

گروهی از تندروان تنزیه صحابه چنان تند رفته‌اند که هرکس لب به نقد یکی از آنان بگشاید او را فاسق و ملحد و زندیق می‌نامند و گاه خون او را مباح می‌شمرند.

۱. توبه، آیه ۱۰۰.

از جمله در کتاب الاصابة از ابوزرعه چنین نقل شده است: «هرگاه کسی را دیدی که به یکی از اصحاب پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خرده گیری می کند بدان که او زندیق است.»<sup>۱</sup>

عبدالله موصلی در کتاب حتی لانخدع می گوید: «صحابه گروهی بودند که خدا آنان را برای هم نشینی پیغمبرش و اقامه دین و آیین او برگزید. آن‌ها را وزیران پیامبرش قرار داده و محبت آن‌ها را دین و ایمان، و بغض آن‌ها را کفر و نفاق شمرده و بر امت واجب است همه آن‌ها را دوست بدارند.»<sup>۲</sup>

غزالی در کتاب المستصفی می نویسد: «آنچه علمای گذشته و پس از آن، دیگر عالمان معتقدند، این است که عدالت صحابه امری روشن است، چراکه خداوند در کتابش آن‌ها را ستایش کرده، و همین اعتقاد ما درباره آنان است، مگر کسی که به دلیل قطعی فسقش ثابت شده باشد و این نیز هرگز درباره کسی از آن‌ها ثابت نشده است. بنابراین هیچ یک از آن‌ها نیاز به تعدیل و توثیق ندارند (بلکه همگی عادل اند).»<sup>۳</sup>

ابن حجر عسقلانی در کتاب معروفش الاصابة ادعا می کند که همه اهل سنت اتفاق نظر دارند که صحابه همگی عادل اند.<sup>۴</sup>

ولی برخلاف آنچه در بالا آمد جمعی از علمای اهل سنت این حکم را به طور عموم نپذیرفته اند و بسیاری از صحابه را از آن استثنا کرده اند.

سعد الدین تفتازانی، که از علمای معروف اهل سنت در قرن هشتم است در کتاب شرح المقاصد چنین می گوید: جنگ‌ها و مشاجراتی که در میان صحابه واقع

۱. الإصابة في معرفة الصحابة، ج ۱، ص ۱۰.

۲. حقیقة الشیعة (حتی لانخدع)، ج ۱، ص ۶.

۳. المستصفی، ص ۱۲۰.

۴. الإصابة في معرفة الصحابة، ج ۱، ص ۹ و ۱۰.

شد و در کتب تاریخ ضبط است و افراد معتبر آن را نقل کرده‌اند ظاهرش دلالت می‌کند که بعضی از صحابه از طریق حق منصرف شده‌اند و به حد ظلم و فسق رسیده‌اند و انگیزه آن حسد و عناد و دشمنی و عشق به ریاست بود.

سپس می‌افزاید: هر کسی که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را ملاقات کرد نمی‌توان او را فرد خوبی شمرد، ولی چون علما حُسن ظنّ به اصحاب رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ داشتند برای اعمال آن‌ها توجیهاات و تعبیراتی درست کرده‌اند و معتقدند که کار آن‌ها به ضلالت و فسق نینجامیده است و این سخن را به خاطر آن می‌گویند که اعتقاد مسلمین را از لغزش و گمراهی در حق بزرگان صحابه، به‌ویژه مهاجران و انصار و کسانی که بشارت به ثواب و نجات آن‌ها در قیامت داده شده حفظ کنند.<sup>۱</sup>

دکتر طه حسین، دانشمند معاصر معروف مصری در کتاب الفتنه الکبری می‌گوید: ما درباره اصحاب پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چیزی نمی‌گوییم که آن‌ها درباره خود قائل نبودند. آن‌ها خود را بشری می‌دانستند که در معرض حوادثی از قبیل خطاها و گناهان است که دامان غیرشان را نیز می‌گیرد. آن‌ها (متأسفانه) تهمت‌های سختی به یکدیگر زدند و گروهی از آنان یکدیگر را به کفر و فسق متهم ساختند ... کسانی از اصحاب پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که عثمان را یاری کردند معتقد بودند که مخالفینشان از دین خارج شده و مخالف امر پیغمبرند و به همین دلیل، جنگ با یکدیگر را حلال شمردند و عملاً در روز جمل و روز صفین درمقابل هم قرار گرفتند ... هنگامی که صحابه، خود چنین اختلافاتی داشتند و یکدیگر را به انجام گناهان کبیره متهم می‌ساختند و بعضی به عنوان جهاد فی سبیل الله با دیگری پیکار کردند، سزاوار نیست که رأی ما درباره آن‌ها بهتر از رأی آن‌ها درباره خود باشد و سزاوار نیست که ما راه کسانی را ببیماییم که اکثر اخباری را که

۱. شرح المقاصد، ج ۵، ص ۳۱۰.



در تواریخ برای ما نقل شده، از فتنه‌ها و اختلافات، منکر شویم (و چشم بر واقعیت‌های آشکار ببندیم).<sup>۱</sup>

سخن طه حسین سخنی است کاملاً مستدل و منطقی که هر کسی آن را بگوید باید از او پذیرفت، هرچند بیان واقعیت تلخی باشد.

در این جا لازم است چند موضوع جداگانه بحث شود تا حقیقت عدالت صحابه روشن گردد:

۱. صحابه کیان‌اند؟

۲. دلیل عدالت صحابه چیست؟

۳. انگیزهٔ اصرار بر عدالت صحابه چیست؟

۴. آیات و روایات معارض کدام‌اند؟

آیات و روایات و نقل‌های تاریخی‌ای که نشان می‌دهد صحابه همه یکسان نبوده‌اند، بعضی در مسیر عدالت و بعضی در برخلاف مسیر عدالت حرکت کرده‌اند.

### ۱. صحابه کیان‌اند؟

در این باره میان علمای اهل سنت اختلاف شدیدی است و اقوال متعددی در این زمینه نقل شده است، از جمله:

۱. سیوطی، دانشمند معروف اهل سنت، از نووی، عالم و فقیه معروف آن‌ها نقل می‌کند که می‌گوید: «المعروف عند المحدثین أنه کلّ مسلم رأى النبی؛ نزد ارباب اهل حدیث، معروف این است که هر مسلمانی که پیامبر ﷺ را دیده باشد به او صحابی گفته می‌شود».

۱. الفتنة الكبرى، ص ۱۷۰.

۲. سیوطی از جمع دیگری از دانشمندان اهل سنت نقل می‌کند که صحابی کسی است که برای مدتی طولانی مصاحب پیامبر ﷺ - به طریق تبعیت - بوده باشد.

۳. از سعید بن مسیب (تابعی معروف) نقل می‌کند که نمی‌توان مسلمانی را صحابی شمرد، جز این‌که به مدت یک یا دو سال را با پیامبر ﷺ بوده و یا در یک یا دو جنگ همراه پیغمبر اکرم ﷺ جنگیده باشد.

۴. سیوطی بعد از نقل این اقوال، خود چنین می‌گوید: «بهتر است که در تعریف صحابی گفته شود: من لقی النبی مسلماً و مات علی اسلامه؛ آن‌کس که در حال اسلام، پیامبر ﷺ را ملاقات کرده باشد و مسلمان هم از دنیا رفته باشد صحابی محسوب می‌شود». و در ادامه تصریح می‌کند که مصاحبت طولانی شرط نیست.<sup>۱</sup>

آن‌ها دربارهٔ تعداد صحابه نیز سخن واحدی ندارند. نووی که از فقها و عالمان حدیث‌شناس معروف اهل سنت است از ابوزرعۀ رازی نقل می‌کند: پیامبر ﷺ در حالی از دنیا رفت که یک‌صد و چهارده هزار صحابی از او حدیث شنیده و از آن حضرت روایت نقل کرده‌اند.

جلال الدین سیوطی بعد از نقل این سخن از نووی می‌گوید: رافعی تعداد صحابی را شصت هزار تن می‌داند که سی هزار تن در مدینه و سی هزار تن دیگر در قبایل عرب و غیر عرب بوده‌اند.

سپس می‌افزاید: با این حال تمام کسانی که دربارهٔ صحابه کتاب نوشته‌اند مجموع صحابه‌ای که از آن‌ها یاد کرده‌اند - چه کسانی که در زمان حیات پیغمبر اکرم ﷺ از دنیا رفته‌اند و چه کسانی که معاصر آن حضرت بوده‌اند و بعد از ایشان زنده ماندند و چه کسانی که کودک بودند و آن حضرت را درک کردند - به ده هزار تن نمی‌رسد.<sup>۲</sup>

۱. رجوع کنید به: تدریب الراوی، ص ۳۷۴-۳۷۶.

۲. تدریب الراوی، ص ۳۸۱ و ۳۸۲.

بنابراین آن‌ها درباره معیار در شناخت صحابه و همچنین تعداد آن‌ها قول واحدی ندارند.

پیروان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام معتقدند که صحابه رسول‌الله، هرچند امتیاز و افتخار مصاحبت پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را داشته‌اند و ما به نیکی از آن‌ها یاد می‌کنیم، ولی همه آن‌ها یکسان نبودند. در میان آن‌ها شخصیت‌های و الامقام پیدا می‌شوند و از نظر عدالت، همانند افراد دیگرند که جمعی عادل و گروهی غیر عادل بودند، به گواهی شواهد قرآنی و حدیث و تاریخ که بعداً به آن اشاره خواهد شد. بسیار شگفت‌انگیز است که بعضی درباره عدالت صحابه آن قدر پیش رفته‌اند که منکر آن را کافر و زندیق و خارج از اسلام دانسته‌اند، که قبلاً به آن اشاره شد.

## ۲. دلیل عدالت صحابه

طرفداران عدالت صحابه به آیاتی از قرآن مجید و روایات نبوی استدلال می‌کنند.

مهم‌ترین آیه‌ای که به آن تمسک جسته‌اند آیه ۱۰۰ سوره توبه است، آن‌جا که می‌فرماید: «وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»؛ «پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آن‌ها پیروی کردند، خداوند از آن‌ها خشنود گشت، و آن‌ها نیز از او خشنود شدند؛ و باغ‌های بهشتی برای آنان آماده ساخته، که نهرها از پای درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این است رستگاری و پیروزی بزرگ!».

در حالی که آیه تنها درباره گروه سابقین در ایمان و هجرت و کسانی است که از آن‌ها با نیکوکاری پیروی کردند، (نه به طور مطلق) بنابراین همه صحابه را شامل نمی‌شود.

جالب این است که فخر رازی در ذیل این آیه نتیجه معکوس گرفته، می گوید: کسانی که درباره مهاجرین و انصار سخن ناروایی می گویند جزء تابعین به احسان نیستند و داخل در آیه شریفه نمی شوند.<sup>۱</sup> در حالی که گروهی از صحابه، طبق تاریخ متواتر، در مقابل هم ایستادند و نسبت های ناروایی، همچون کفر و فسق به یکدیگر دادند.

و گاه به آیه ۱۱۰ سوره آل عمران استدلال کرده اند که می فرماید: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾؛ «شما بهترین امتی بودید که به سود انسان ها آفریده شده اید؛ چراکه امر به معروف و نهی از منکر می کنید و به خدا ایمان دارید».

در صورتی که این آیه اولاً خطاب به تمام امت است، نه اصحاب رسول الله ﷺ و ثانیاً مشروط به شرایطی کرده که در بعضی از آنها نبوده است، از جمله امر به معروف و نهی از منکر و ایمان خالص بدون لغزش و تزلزل.

و نیز به آیه شریفه ۱۸ سوره فتح تمسک جسته اند، آن جا که می فرماید: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾؛ «خداوند از مؤمنان - هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند - خشنود شد؛ خدا آنچه را که درون دل هایشان، از ایمان و صداقت نهفته بود می دانست؛ از این رو آرامش را بر دل هایشان نازل کرد و پیروزی نزدیکی را پاداش آنها قرار داد».

این در حالی است که در آیه ۲۹ سوره فتح صفاتی برای آنها بیان کرده، می فرماید: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ

۱. تفسیر فخر رازی، ذیل آیه ۱۰۰ سوره توبه، ج ۱۶، ص ۱۳۰.

لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا؛ «محمد فرستاده خداست؛ و کسانی که با او هستند، در برابر کفار، سرسخت و شدید، و در میان خود مهربان‌اند؛ پیوسته آن‌ها را در حال رکوع و سجود می‌بینی، در حالی که همواره فضل و رضای خدا را می‌طلبند؛ نشانه آن‌ها در صورتشان از اثر سجده نمایان است؛ این توصیف آنان در تورات است و توصیف آنان در انجیل، همانند زراعتی است که جوانه‌اش را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و به قدری نمو و رشد کرده که زارعان را به شگفتی وامی‌دارد؛ این برای آن است که کافران را به خشم آورد! و خداوند به کسانی از آن‌ها که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده آمرزش و پاداش عظیمی داده است».

آیا آن‌هایی که در جنگ جمل و صفین به جان هم افتادند و هزاران نفر از یکدیگر را کشتند «رحماء بینهم» بودند و به یکدیگر رحم کردند؟ به یقین چنین نبود، پس آن‌ها داخل در آیه فوق نیستند.

اضافه بر این، خدا وعده پاداش عظیم به همه آن‌ها نداده، به آن‌هایی داده است که ایمان و عمل صالح داشتند ﴿وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾.

آیا شکستن پیمان بیعت امام مسلمین، علی بن ابی طالب علیه السلام در جنگ جمل و جنگ صفین و روشن کردن آتش جنگی که هزاران نفر در آن سوختند، جزء عمل صالح بود که وعده الهی نسبت به مغفرت و اجر عظیم، شامل حالشان شود؟!<sup>۱</sup>

۱. ابن حجر در کتاب الاصابه، ج ۱، در مقدمه و غزالی در المستصفی، ص ۱۳ و آمدی در الاحکام فی اصول الاحکام، ج ۲، ص ۹۱ به این آیات استدلال کرده‌اند. البته دیگران هم به این آیات برای عدالت صحابه استدلال نموده‌اند که پاسخ همه آن‌ها روشن است.

مهم‌ترین روایتی که به آن برای عدالت صحابه تمسک جسته‌اند، این روایت معروف نبوی است: «أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ بِأَبْنِهِمْ أَقْتَدَيْتُمْ أَهْتَدَيْتُمْ؛ اصحاب من همچون ستارگان آسمان‌اند، به هر کدام اقتدا کنید هدایت می‌شوید».

این روایت در کتاب‌های متعددی نقل شده است. از جمله در کتاب مسند جامع، سند روایت چنین نقل شده است: عبد بن حمید عن نافع عن ابن عمر عن رسول الله ﷺ.<sup>۱</sup>

و در کتاب جامع العلم<sup>۲</sup> تألیف ابن عبدالبر و جامع الاصول<sup>۳</sup> نوشته ابن اثیر که از کتب معروف آن‌هاست به سند دیگری این حدیث از پیغمبر اکرم ﷺ نقل شده و سند چنین است: عبدالله بن روح عن سلام بن سلم، قال: حدَّثنا الحارث بن غصين، عن الأعمش، عن أبي سفيان، عن جابر، مرفوعاً أنَّ النبي ﷺ قال: «أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ بِأَبْنِهِمْ أَقْتَدَيْتُمْ أَهْتَدَيْتُمْ».

سند این حدیث مخدوش و ضعیف است، زیرا خود ابن عبدالبر در کتاب العلم تصریح کرده که حارث بن غصین شخص مجهول الحالی است.<sup>۴</sup> همان‌گونه که سلام بن سلم نیز از ضعف است. گروه دیگری از بزرگان اهل سنت نیز او را تضعیف کرده‌اند.

این حدیث از طریق دیگری که در آن عبدالرحیم بن زید و پدر عبدالرحیم هستند نقل شده که هر دو از افرادی می‌باشند که به نقل آن‌ها اعتمادی نمی‌شود.<sup>۵</sup> حمزة الجزری نیز که در سند این حدیث واقع شده مجهول الحال است.

۱. مسند جامع، ج ۱۰، ص ۷۸۲، شماره ۸۲۱۹، به نقل از مسند عبد بن حمید.

۲. جامع بیان العلم وفضله، ج ۲، ص ۹۱.

۳. جامع الاصول، ج ۸، ص ۵۵۶، ح ۶۳۶۹.

۴. لسان المیزان، ج ۲، ص ۱۵۶.

۵. سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۳۵۸.

به هر حال، سند این حدیث به اعتراف بسیاری از بزرگان اهل سنت ضعیف و غیر قابل اعتماد است.

جالب این است که ابن حزم (علی بن احمد بن سعید) از علمای قرن پنجم که از معاریف آن‌هاست بعد از ذکر این حدیث می‌گوید: این حدیث چیزی را نمی‌تواند برای ما ثابت کند، زیرا محال است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ما را دعوت به پیروی از همه صحابه کند، در حالی که در میان آن‌ها کسانی بوده‌اند که چیزی را حرام و کسانی بوده‌اند که همان را حلال می‌شمردند.<sup>۱</sup>

شوکانی، که از دانشمندان معروف قرن سیزدهم اهل سنت است در کتاب ارشاد الفحول عبارت جالبی در این زمینه دارد، می‌گوید: بعضی از قائلین به حجیت قول صحابی، به حدیث «أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ...» تمسک جست‌ه‌اند، در حالی که این حدیث هرگز ثابت نیست و اشکال آن نزد دانشمندان روشن است، به طوری که نمی‌توان در کمترین حکمی از احکام شرع به آن عمل کرد.<sup>۲</sup>

اضافه بر این، محتوای این روایت اگر به صورت عام باشد و همه اصحاب را شامل شود، مخالف کتاب الله است، زیرا آن‌گونه که خواهیم گفت در قرآن مجید گروهی از صحابه مذمت شده یا منافق شمرده شده‌اند و یا مرتکب خطاهای دیگری گردیده‌اند و روایتی که برخلاف قرآن باشد قابل قبول نیست.

می‌دانیم که در جنگ جمل بعضی از صحابه در مقابل بعضی دیگر ایستادند. امیرمؤمنان علی علیه السلام و جمعی از صحابه در یک طرف و طلحه و زبیر و بعضی دیگر در مقابل آن‌ها. آیا مفهوم حدیث این است که در چنین صحنه‌ای ما به هر کدام از این دو گروه بیوندم هدایت یافته‌ایم، چه لشکر علی علیه السلام، چه لشکر طلحه و زبیر؟

۱. الإحکام، ج ۵، ص ۲۴۴.

۲. ارشاد الفحول، ص ۲۱۴.

یا در جنگ صفین که باز بعضی از صحابه را در مقابل بعضی دیگر می بینیم که شمشیر به روی هم کشیده اند، هر دو همچون ستارگان آسمان اند، ما هم شمشیر بکشیم و هر کدام از دو گروه را که میل داشتیم انتخاب کنیم و به کشتن گروه دیگر پردازیم؟ آیا هیچ عاقلی می تواند چنین نسبتی به پیغمبر گرامی اسلام ﷺ بدهد؟! ممکن است گفته شود: این روایت در منابع شیعه نیز وارد شده است، زیرا در معانی الاخبار صدوق چنین آمده است که پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: «وَمَا لَمْ يَكُنْ فِيهِ سُنَّةٌ مِنِّي فَمَا قَالَ أَصْحَابِي فَقُولُوا بِهِ فَإِنَّمَا مَثَلُ أَصْحَابِي فِيكُمْ كَمَثَلِ النُّجُومِ بِأَيِّهَا أُخِذَ اهْتَدِيَ وَبِأَيِّ أَقَاوِيلِ أَصْحَابِي أَخَذْتُمْ اهْتَدَيْتُمْ وَ اخْتِلَافُ أَصْحَابِي لَكُمْ رَحْمَةٌ؛ هرگاه (در کتاب خدا و) در سنت من حکمی را نیافتید، آنچه اصحاب من می گویند همان را بگویید، زیرا مثل اصحاب من در شما مثل ستارگان آسمان است که به هر کدام تمسک جوید هدایت در آن خواهد بود و به هر کدام از سخنان یاران من متمسک شوید هدایت می یابید و اختلاف اصحابم برای شما رحمت است».<sup>۱</sup>

ولی این حدیث علاوه بر این که ضعف سند دارد، زیرا در سند آن غیاث بن کلوب است که از نظر علمای رجال ضعیف می باشد (گرچه بعضی کوشش کردند که او را از ثقات بدانند، ولی گفتار آنها قابل تردید است) در ذیل حدیث آمده است: «فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ أَصْحَابُكَ؟ قَالَ: أَهْلُ بَيْتِي؛ عرض کردند: ای رسول خدا! اصحاب تو کیان اند؟ فرمود: منظورم اهل بیت من هستند».

بنابراین، حدیث مذکور از نظر سند و متن قابل استناد نیست.

و نیز ممکن است گفته شود که در عیون اخبار الرضا علیه السلام از آن حضرت نقل شده که از ایشان درباره کلام پیغمبر ﷺ که فرمود: «أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ بِأَيِّهَا أُقْتَدِيْتُمْ

۱. معانی الاخبار، ص ۱۵۶، ح ۱؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۰۷، ح ۸.



اَهْتَدَيْتُمْ» فرمود: «هَذَا صَحِيحٌ، يُرِيدُ مَنْ لَمْ يُعَيَّرْ بَعْدَهُ وَ لَمْ يُبَدَّلْ؛ این سخن صحیح است، ولی درباره کسانی است که بعد از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دین یا روش خود را تغییر ندادند و مبدل نساخند»<sup>۱</sup>.

سند این روایت نیز به خاطر این که مشتمل بر عده‌ای از مجاهیل است اعتباری ندارد. به علاوه ذیل آن افرادی از صحابه را که تغییر مسیر دادند استثنا کرده است.

### ۳. انگیزهٔ اصرار بر عدالت صحابه

اصرار بسیاری از علمای اهل سنت بر این که همهٔ صحابه عادل هستند ظاهراً به خاطر دو چیز است:

نخست این که اگر عدالت صحابه متزلزل شود خلافت خلفای نخستین نیز متزلزل خواهد شد، زیرا عمدهٔ چیزی که دلالت بر صحت انتخاب آن‌ها برای خلافت می‌کند حمایت گروهی از صحابه از آن‌هاست. هرگاه عدالت صحابه نفی شود خلافت خلفای نخستین نیز زیر سؤال خواهد رفت، بنابراین به عدالت صحابه محکم چسبیده‌اند تا مبادا خلافت متزلزل شود.

دیگر این که آن‌ها در مسائل مختلف فقهی، روایات کمی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دارند، تا جایی که بعضی از علمای اهل سنت<sup>۲</sup> نقل کرده‌اند احادیث فقهی‌ای که نزد ابوحنیفه صحت آن ثابت شده بود فقط ۱۷ حدیث بود که ناچار بود فقه را براساس آن بسازد. بنابراین آن‌ها ناچارند از یک سو با قبول عدالت صحابه فتاوی آن‌ها و نظرات آن‌ها را در مسائل مختلف فقهی مدرک قرار دهند و از سوی دیگر به مسألهٔ قیاس و استحسان پناه ببرند تا بتوانند نسبت به احکام پاسخگو باشند.

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۸۷، ح ۳۳؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۱۸، ح ۲۶.

۲. مقدمهٔ ابن خلدون، ص ۴۴۴.

ولی همان‌گونه که خواهیم دید بنایی که این دو هدف را بر آن نهادند بنایی سست و متزلزل است که سستی آن به آن دو هدف نیز بازمی‌گردد.

#### ۴. احادیث و آیات معارض با عدالت همه صحابه

##### الف) احادیث معارض در کتب اهل سنت

در متون معروف اهل سنت احادیثی وارد شده است که با صراحت، عدالت گروهی از صحابه را زیر سؤال می‌برد و تعبیرات تنیدی درباره آن‌ها دارد. در صحیح بخاری آمده است. سعید بن جبیر از ابن عباس نقل می‌کند که روزی پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خطبه‌ای خواند و درباره مشکلات محشر و عرصه قیامت سخنانی فرمود. سپس اضافه کرد: «إِنَّهُ يُجَاءُ بِرِجَالٍ مِنْ أُمَّتِي فَيُؤَخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشَّمَالِ فَأَقُولُ: يَا رَبِّ أَصْحَابِي، فَيَقَالُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدْتُمْ بَعْدَكَ، فَأَقُولُ كَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ ﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾<sup>۱</sup> فَيَقَالُ إِنَّ هَؤُلَاءِ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَيَّ أَعْقَابِهِمْ مُنْذُ فَارَقْتَهُمْ؛ گروهی از مردان امت مرا در آن صحنه حاضر می‌کنند و آن‌ها را به سمت چپ می‌برند (اشاره به سرنوشت بدکاران است). من عرضه می‌دارم: پروردگار من! این‌ها اصحاب من‌اند. گفته می‌شود: نمی‌دانی بعد از تو چه کردند! عرضه می‌دارم: همان‌گونه که عبد صالح (حضرت مسیح) عرضه داشت: «من مادامی که در میان آن‌ها بودم مراقبشان بودم و بعد از من تو مراقب آن‌ها بودی» گفته می‌شود: این گروه از زمانی که تو از آن‌ها جدا شدی پیوسته به عقب بازگشتند»<sup>۲</sup>.

این حدیث بارها در صحیح بخاری که معتبرترین کتاب اهل سنت است تکرار

۱. مائده، آیه ۱۱۷.

۲. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۴۰.

شده، از جمله در کتاب تفسیرالقرآن (ج ۵، ص ۱۹۱) و کتاب الرقاق (ج ۷، ص ۱۹۵ و ۲۰۷) و کتاب الفتن (ج ۸، ص ۸۶، با کمی تفاوت).  
 قریب به این مضمون در صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۵۷ نیز دیده می‌شود.  
 در کتب دیگر نیز به‌طور گسترده آمده است.

هر فرد با انصافی این حدیث را ملاحظه کند می‌پذیرد که اصحاب و یاران پیغمبر صلی الله علیه و آله همه یکسان نبودند و دادن حکم کلی به عدالت و سلامت اعتقاد و اعمال آن‌ها ممکن نیست.

#### ب) نقد برخی از صحابه در آیات

شکی نیست که در میان صحابه افرادی با ایمان، صالح و درستکار و بسیار پرازش بودند. کسانی که نه در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و نه بعد از آن هرگز از مسیر صحیح منحرف نشدند و در روایات امامان معصوم شیعه علیهم السلام و از جمله در دعای چهارم صحیفه سجّادیه که از آن گذشتیم وصف آن‌ها آمده است و قرآن مجید نیز از آن‌ها به خوبی یاد کرده، که آیات آن گذشت.

ولی در مقابل این‌ها در میان صحابه - یعنی کسانی که در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله می‌زیستند و با آن حضرت محشور بودند - گروه‌های دیگری پیدا می‌شوند که بعضی به‌طور کامل از اسلام و عقاید و اخلاق اسلامی انحراف داشتند و بعضی کمتر، از جمله:

۱. منافقان گروهی بودند که با پیامبر صلی الله علیه و آله حشر و نشر داشتند و در میان اصحاب او می‌زیستند و جزء صحابه به معنای عام بودند، ولی قرآن درباره آن‌ها می‌گوید: «إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ»؛ «هنگامی که منافقان نزد تو آیند می‌گویند: «ما شهادت می‌دهیم که به یقین تو پیامبر خدا هستی!» خداوند می‌داند که تو پیامبر او هستی،

ولی خداوند شهادت می دهد که منافقان دروغ گو هستند (زیرا به گفته خود ایمان ندارند).<sup>۱</sup>

این گروه هیچ بهره ای از ایمان نداشتند، ولی تظاهر به ایمان می کردند. البته ممکن است بعضی بگویند که منافقان از آنچه درباره صحابه گفته شده مستثنا هستند، ولی عبارت بسیاری از دانشمندان اهل سنت این است که هرکس محضر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را درک کرده، به خصوص اگر مدتی با او بوده، مشمول حکم عدالت صحابه است و این تناقضی است آشکار، به ویژه این که بسیاری از منافقان، منافقان پنهانی بودند نه آشکار.

۲. گروه دیگری از منافقین بودند که ایمان ضعیفی داشتند و جنبه منفی آنها قوی تر بود: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالَى يُرَأُونُ النَّاسَ وَلَا يَدْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا»؛ «منافقان به گمان خود می خواهند خدا را فریب دهند؛ در حالی که او آنها را فریب می دهد؛ و هنگامی که به نماز برمی خیزند، با کسالت برمی خیزند؛ و در برابر مردم ریا می کنند؛ و خدا را جز اندکی یاد نمی نمایند».<sup>۲</sup>

۳. بعضی از آنها پیغمبر صلی الله علیه و آله را به شدت آزار دادند و حتی متهم به خیانت کردند: «وَمَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُغْلُ وَ مَنْ يُغْلُ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ»؛ «ممکن نیست هیچ پیامبری خیانت کند و هرکس خیانت کند، روز رستاخیز، آنچه را که در آن خیانت کرده، با خود به صحنه محشر می آورد؛ سپس نتیجه اعمال هرکس، به طور کامل به او داده می شود؛ و به آنها ستم نخواهد شد».<sup>۳</sup>

۱. منافقون، آیه ۱.

۲. نساء، آیه ۱۴۲.

۳. آل عمران، آیه ۱۶۱.

در شأن نزول این آیه شریفه در کتب حدیث و تفاسیر اهل سنت و از جمله الدرّ المنثور مطالبی نقل شده که نشان می‌دهد بعضی از اصحاب، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را متهم به خیانت در غنائم جنگی کردند، از جمله ابن عباس می‌گوید: این آیه درباره پارچه‌ای قیمتی نازل شد که در روز جنگ بدر در میان غنائم بود. هنگامی که پارچه را نیافتند بعضی از صحابه گفتند: شاید پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را برداشته باشد و در نقل دیگری گفتند: پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره آن خیانت کرده است. آیه نازل شد و باصراحت سخنان آن‌ها را نفی کرد.<sup>۱</sup>

آیا کسانی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را - نعوذ بالله - متهم به خیانت در غنائم می‌کنند عادل و صادق و درستکارند؟!

۴. گروه دیگری بودند که هرگاه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از غنائم یا اموال دیگر بیت‌المال به مقدار فراوان به آن‌ها می‌داد خوشحال بودند و اگر نمی‌داد خشمگین و غضبناک می‌شدند. همان‌گونه که در این آیه آمده است: «وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْتَحْطُونَ»؛ «و در میان آن‌ها کسانی هستند که در تقسیم غنائم به تو خرده می‌گیرند؛ اگر سهمی از آن غنائم، به آن‌ها داده شود، راضی می‌شوند و اگر چیزی به آن‌ها داده نشود، خشمگین می‌گردند؛ هرچند حقی نداشته باشند».<sup>۲</sup>

۵. از آیه ۲ سوره حجرات «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدای خود را از صدای پیامبر بالاتر نبرید، و در برابر او بلند سخن مگویید و او را بلند صدا زنید، آن‌گونه که بعضی از شما در برابر بعضی بلند صدا می‌کنند. مبادا اعمال شما نابود شود، در حالی که نمی‌دانید»

۱. تفسیر الدرّ المنثور، ج ۲، ص ۱۶۱، ذیل آیه ۱۶۱ سوره آل عمران.

۲. توبه، آیه ۵۸.

و شأن نزولی که برای آن ذکر کرده‌اند بی ادبی و اذیت استفاده می‌شود، که جمعی از صحابه معروف پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حضور ایشان صدای خود را بلند کردند و حرمت آن حضرت را شکستند. آیه شریفه نازل شد و به آن‌ها دستور داد که این عمل را ترک کنند،<sup>۱</sup> در حالی که بدون نزول آیه نیز باید رعایت می‌کردند.

و از آیه ۵۳ سوره احزاب استفاده می‌شود که جمعی از آن‌ها وقتی به خانه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای اطعام دعوت می‌شدند، بعد از آن می‌نشستند و از هر در سخن می‌گفتند و موجب آزار و اذیت آن حضرت می‌شدند. آیه شریفه نازل شد: ﴿فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا﴾؛ «و وقتی غذا خوردید پراکنده شوید، و بعد از صرف غذا به بحث و صحبت ننشینید؛ زیرا این عمل، پیامبر را ناراحت می‌کند، ولی او از شما شرم می‌نماید (و چیزی نمی‌گوید)؛ اما خداوند از بیان حق شرم نمی‌کند. و هنگامی که چیزی از وسایل زندگی را به عنوان عاریت از آنان [همسران پیامبر] می‌خواهید، از پشت پرده بخواهید؛ این کار برای پاکی دل‌های شما و آن‌ها بهتر است. و شما حق ندارید پیامبر خدا را آزار دهید، و نه هرگز همسران او را بعد از او به همسری خود درآورید که گناه این کار نزد خدا بزرگ است!».

۶. در جنگ احزاب مسلمانان به چند گروه تقسیم شدند، گروهی مؤمنان راستین و ثابت قدم بودند که شک و تردیدی به خود راه ندادند و در برابر دشمن پایدار ماندند، ولی گروه‌های دیگری راه‌های خلافی پیمودند، از جمله گروه معوقین (بازدارندگان) که افراد را از شرکت در میدان جنگ نهی می‌کردند. در آیه ۱۸ سوره احزاب آمده است: ﴿قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا

۱. صحیح بخاری، ج ۶، ص ۴۶؛ تفسیر درالمنثور، ج ۶، ص ۸۴.

وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا»؛ «خداوند کسانی را که مردم را از جنگ باز می‌داشتند و کسانی را که به برادران خود می‌گفتند: «به سوی ما بیایید و خود را از معرکه بیرون بکشید» به خوبی می‌شناسد؛ و آن‌ها مردمی ضعیف‌اند و جز اندکی پیکار نمی‌کنند».

در روایتی که در کتب اهل سنت آمده می‌خوانیم: یکی از یاران پیامبر ﷺ از میدان احزاب برای حاجتی به درون شهر آمده بود. برادرش را دید که نان و گوشت بریان و شراب پیش روی خود نهاده است، گفت: تو این‌جا به خوشگذرانی مشغولی و پیامبر خدا در میان شمشیرها و نیزه‌ها مشغول پیکار است. در جوابش گفت: ای ابله! تو نیز بیا با ما بنشین و خوش باش، به خدایی که محمد به او قسم یاد می‌کند! او هرگز از این میدان باز نخواهد گشت و این لشکر عظیمی که جمع شده‌اند او و یارانش را زنده نخواهند گذاشت.<sup>۱</sup>

۷. گروه دیگری در جنگ احد، چنان از پیروزی پیامبر ﷺ مأیوس شدند که افکار جاهلیت در مغز آن‌ها خلجان پیدا کرد. قرآن مجید در آیه ۱۵۴ سوره آل عمران می‌فرماید: «وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ»؛ «اما گروه دیگری در فکر جان خویش بودند؛ و خواب به چشمانشان نرفت. آن‌ها گمان‌های نادرستی - همچون گمان‌های دوران جاهلیت - درباره خدا داشتند».

در حدیث دیگری که در کتب شیعه و اهل سنت به‌طور گسترده نقل شده می‌خوانیم: «در میان مسلمان‌ها شخصی به نام قزمان بود و پیامبر اکرم ﷺ می‌فرمود: این اهل دوزخ است. او در روز احد جنگ سختی با دشمنان کرد و هشت یا نه نفر از مشرکان را به قتل رساند، سپس مجروح شد (شاید بعضی از مسلمین هنگامی که این دلاوری و مجروح شدن در میدان جنگ را دیدند از سخن پیغمبر درباره او تعجب کردند).

سپس او را به خانه‌اش بردند. جمعی از مسلمانان به او گفتند: بشارت باد بر تو ای قزمان. گفت: مرا به چه بشارت می‌دهید؟ من تنها برای حفظ شرافت قوم و قبیله‌ام جنگیدم و هنگامی که زخم به او فشار آورد، تیری گرفت و رهای خود را پاره کرد؛ خون زیادی از بدن او خارج شد و از دنیا رفت. جریان را به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خبر دادند، فرمود: «شهادت بدهید که من رسول خدایم».<sup>۱</sup>

۸. گروهی از جنگجویان احد، طبق صریح آیه قرآن، فرمان پیغمبر صلی الله علیه و آله را نادیده گرفته و عصیان کردند. قرآن در آیه ۱۵۲ آل عمران می‌فرماید: «وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ»؛ «خداوند وعده خود را به شما درباره پیروزی بر دشمن در احد، تحقق بخشید؛ در آن هنگام که دشمنان را به فرمان او به قتل می‌رساندید؛ تا این‌که سست شدید و در کار حفظ سنگرها به نزاع پرداختید؛ و بعد از آن‌که خداوند آنچه را دوست می‌داشتید از غلبه بر دشمن، به شما نشان داد، نافرمانی کردید. بعضی از شما خواهان دنیا بودند و بعضی خواهان آخرت. سپس خداوند شما را از غلبه بر آنان بازگرداند و پیروزی شما به شکست انجامید؛ تا شما را بیازماید. و او شما را بخشید؛ و خداوند نسبت به مؤمنان، دارای احسان و بخشش است».

۹. داستان ولید بن عقبه معروف است که ذیل آیه شریفه ۶ سوره حجرات «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلَيَّ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره آن تحقیق کنید، مبادا به گروهی از روی ناآگاهی آسیب برسانید

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۶۲؛ بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۹۸.



واز کرده خود پشیمان شوید» سیوطی در درالمنثور از طبرانی روایات متعددی نقل می‌کند که این آیه درباره ولید بن عقبه نازل شده است که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ او را به سوی طایفه بنی‌المصطلق فرستاد تا زکات آن‌ها را جمع‌آوری کند. آن‌ها به استقبال او آمدند، ولی ولید خدمت پیغمبر برگشت و گفت: بنی‌المصطلق حاضر به پرداختن زکات نشدند. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خشمگین شد (و نزدیک بود فرمان جنگ با آن‌ها را صادر کند)، ولی خبر به بنی‌المصطلق رسید و آن‌ها خدمت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمدند و عرضه داشتند: پناه بر خدا که ما مخالفت تو را جایز بدانیم! در این جا آیه شریفه نازل شد و به مسلمانان دستور داد که به حرف فاسق گوش نکنند.<sup>۱</sup>

نزول این آیه درباره ولید به گفته بعضی از بزرگان مفسرین (و علمای رجال) مورد اتفاق است. در کتاب اسدالغابة فی معرفة الصحابة آمده است که در میان آگاهان از تفسیر اختلافی نیست که آیه **﴿إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ﴾** در مورد ولید بن عقبه نازل شده است.<sup>۲</sup>

مرحوم علامه امینی در کتاب شریف الغدير می‌گوید: «در میان آگاهان از تفسیر قرآن این مسأله مورد اتفاق است که آیه فوق درباره ولید نازل شده است».<sup>۳</sup>

جالب این است که ولید با این‌که به حکم قرآن فاسق بود، در دوره خلافت عثمان از طرف او والی کوفه شد و داستان شراب خوردن او و اجرای حد شراب‌خوار بر وی به وسیله امیر مؤمنان علی عَلِيٌّ در تواریخ معروف است.

شرح این مطلب را نسائی در سنن کبری آورده است.<sup>۴</sup>

۱. درالمنثور، ج ۶، ص ۹۲، ذیل آیه مورد بحث.

۲. اسدالغابة، ج ۴، ص ۶۷۵، شرح حال ولید؛ استیعاب، ج ۴، ص ۱۵۵۳.

۳. الغدير، ج ۸، ص ۲۷۴.

۴. سنن کبری، ج ۳، ص ۲۴۸.

علامه امینی از بلاذری در کتاب انساب الاشراف از ابواسحاق همدانی نقل می‌کند که ولید بن عقبه (هنگامی که والی کوفه بود) شراب خورد و مست شد و با مردم نماز صبح را دو رکعت به جا آورد، (ولی در بسیاری از منابع آمده است که چهار رکعت به جا آورد) سپس رو به مأمومین کرد و گفت: اگر مایل باشید بیش از این بخوانم. گفتند: کافی است، ما نماز خود را خواندیم. سپس ابوزینب و جندب بن زهیر نزد او آمدند و در حالی که مست بود، انگشتر او را از دستش بیرون آوردند، ولی وی بر اثر شدت مستی متوجه نشد.<sup>۱</sup>

علامه امینی مدارک دیگری نیز ذیل آن در این باره نقل کرده است.

داستان شراب خوردن ولید و در همان حال، به جا آوردن نماز صبح و این که به مردم گفت اگر می‌خواهید، بر آن بیفزایم را مسلم در کتاب صحیح خود که از معتبرترین کتب حدیث نزد علمای اهل سنت است، نقل کرده است.<sup>۲</sup>

۱۰. جریان ثعلبة بن حاطب انصاری که در تفاسیر، ذیل آیه ۷۵ سوره توبه آمده است شاهد دیگری بر این مدعاست؛ می‌فرماید: «وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ»؛ «از آن‌ها کسانی هستند که با خدا پیمان بسته بودند که اگر خداوند ما را از فضل خود روزی دهد، قطعاً صدقه و زکات خواهیم داد و از صالحان و شاکران خواهیم بود».

مفسران شیعه و اهل سنت<sup>۳</sup> نوشته‌اند که این آیه دربارهٔ مردی به نام ثعلبة بن حاطب انصاری وارد شده که در آغاز بسیار فقیر بود و پی‌درپی به پیغمبر اسلام ﷺ عرضه می‌داشت دعایی کند که او غنی شود و پیغمبر ﷺ قبول

۱. الغدیر، ج ۸، ص ۱۲۰.

۲. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۳۱ (کتاب الحدود، باب حد الخمر).

۳. رجوع کنید به: مجمع البیان، ج ۵، ص ۸۱؛ جامع البیان طبری، ج ۱۰، ص ۱۳۰؛ درالمنثور، ج ۳،

نمی‌کرد. سرانجام به اصرار او در حقیقت دعا کرد. چیزی نگذشت که طبق روایتی پسرعموی ثروتمندش از دنیا رفت و ثروت سرشاری به او رسید. روزبه روز ثروت او افزایش پیدا می‌کرد، تا این‌که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مأمور جمع‌آوری زکات را نزد او فرستاد، ولی آن مرد بخیل و تنگ‌نظر از ادای زکات خودداری کرد و آن را چیزی مانند جزیه اهل کتاب شمرد. هنگامی که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفتار بی‌اساس او را شنید فرمود: «يَا وَيْحَ ثَعْلَبَةَ، يَا وَيْحَ ثَعْلَبَةَ؛ وای بر ثعلبه، وای بر ثعلبه». در این هنگام آیه فوق نازل شد و او را به شدت مذمت کرد و بعد از آن پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زکاتی از او نگرفت و حتی در زمان خلفا که خواست زکات بپردازد، آن‌ها هم نگرفتند و به این شکل، فسق او ثابت و مسلم شد، هرچند دلیلی بر کفر او نیست، و جالب این‌که او جزء بدریون بود و این نشان می‌دهد که ما باید استثنائاتی در صحابه پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قائل شویم.

۱۱. نمونه دیگر، متخلفان جنگ تبوک است. آن سه نفر معروفی که در آیه ۱۱۸ سوره توبه به آن‌ها اشاره شده است: «وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا حَتَّىٰ إِذَا صَافَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَصَافَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»؛ «وهمچنین آن سه نفر که از شرکت در جنگ تبوک تخلف جستند، و مسلمانان با آنان قطع رابطه کردند، تا آن‌جا که زمین با همه وسعتش بر آن‌ها تنگ شد؛ حتی در وجود خویش، جایی برای خود نمی‌یافتند؛ و دانستند که پناهگاهی در برابر عذاب خدا جز رفتن به سوی او نیست؛ سپس خدا رحمتش را شامل حال آن‌ها کرد، و به آنان توفیق داد که توبه کنند؛ زیرا خداوند بسیار توبه‌پذیر و مهربان است».

آن‌ها کعب بن مالک، مرارة بن ربیع و هلال بن امیه<sup>۱</sup> بودند که بر اثر قصور

۱. استیعاب، ج ۳، ص ۱۳۲۴، شرح حال کعب بن مالک.

و کوتاهی، در جنگ تبوک شرکت نکردند و بعداً سخت پشیمان شدند و خدمت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمدند و توبه نمودند، اما پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به آسانی توبه آنها را نپذیرفت و فرمود: منتظرم آیه‌ای درباره شما نازل شود. مردم مدینه و حتی بستگان و خانواده آنها نیز از آنها بریدند و دوری کردند و چنان در محاصره اجتماعی واقع شدند که خود را از هر نظر درمانده و بیچاره دیدند.

هنگامی که توبه آنها کامل شد آیه شریفه مزبور نازل گردید و خداوند توبه آنها را پذیرفت و درس عبرتی برای همه مسلمین شد.

این جریان نشان می‌دهد که در میان صحابه نیز افرادی بودند که مرتکب گناه می‌شدند، بعضی توبه کردند و بعضی هم شاید بدون توبه از دنیا رفتند و چه بسا اگر آن محاصره اجتماعی برای بعضی واقع نمی‌شد به آسانی حاضر به توبه نبودند.

۱۲. نمونه دیگر، داستان افک است که در سوره نور آمده و از این آیه شروع می‌شود: «إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ»؛ «به یقین کسانی که آن تهمت عظیم را عنوان کردند گروهی متشکل و توطئه‌گر از شما بودند؛ اما گمان نکنید این ماجرا به زیان شماست، بلکه خیر شما در آن است؛ هر یک از آنها سهم خود را از این گناهی که مرتکب شدند دارند؛ و آن‌کس از آنان که بخش مهم آن را بر عهده داشت عذاب عظیمی برای اوست!»<sup>۱</sup>

این آیه و تعدادی از آیات بعد از آن، داستان کسانی است که ظاهراً جزء صحابه بودند و یکی از همسران پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را متهم به خارج شدن از جاده عفت کردند و این مسأله به صورت شایعه‌ای در تمام مدینه پیچید. آیات فوق

نازل شد و آن‌ها را به شدت ملامت کرد. هم کسانی که بنیان‌گذار این شایعه بودند که ظاهراً از منافقان بودند و هم گروهی از غیر منافقان که تحت تأثیر این شایعه قرار گرفتند و آن را دهان به دهان پخش کردند.

در این پانزده آیه که حادثه افک را از جهات مختلف مورد بررسی قرار می‌دهد سرزنش‌های شدیدی نسبت به تمام کسانی که در این ماجرا درگیر شدند مشاهده می‌شود که نشان می‌دهد آن‌ها از جاده عدالت خارج شدند، هرچند گروهی از آن‌ها بعداً توبه کردند.

بنابراین، صحابی بودن، الزاماً دلیلی بر عدالت نیست، بلکه باید میان صحابه تفاوت گذاشت، گروهی عادل بودند و گروهی از جاده عدالت منحرف شدند.

### سرنوشت برخی از صحابه پس از رسول خدا ﷺ

آنچه تا این جا مورد بررسی قرار گرفت افراد یا گروه‌هایی از صحابه بودند که در زمان پیغمبر ﷺ از راه عدالت منحرف شدند. اکنون به سراغ کسانی می‌رویم که از صحابه بودند و در زمان پیغمبر ﷺ مسیر صحیح و مناسبی داشتند، ولی بعد از رحلت رسول الله ﷺ مسیر خود را عوض کردند و در راه خطا و گناه گام نهادند، از جمله:

#### ۱. اصحاب الردّة

داستان اصحاب الردّة یکی دیگر از اسناد روشنی است که نشان می‌دهد نمی‌توان همه اصحاب پیغمبر اکرم ﷺ را یکسان دانست. گروهی بعد از رحلت آن حضرت بر ضد اسلام و احکام اسلامی قیام کردند که به نام اصحاب الردّة معروف شدند و در میان آن‌ها بعضی از صحابه نیز بودند.

آن‌گونه که از صحیح بخاری و نوشته‌های مورخین معروف اهل سنت و ارباب

حدیث استفاده می‌شود، بعد از رسول خدا ﷺ جمع کثیری از مسلمین از پرداختن زکات سر باز زدند و گفتند: نماز می‌خوانیم، اما زکات نمی‌دهیم و طبق روایتی به ابوبکر گفتند: به تو زکات نمی‌دهیم.

خلیفه اول تصمیم گرفت با آنها بجنگد، بسیاری از زعمای مسلمان‌ها او را از این کار نهی کردند، ولی او با صراحت گفت: حتی اگر کمترین چیزی از زکات را نپردازند من با آنها می‌جنگم. از بعضی از روایات استفاده می‌شود که تنها مردم مدینه یا مردم مدینه و یکی دو نقطه دیگر جزء این گروه نبودند. سرانجام لشکری که ابوبکر آماده کرده بود و عدد آنها حدود چهار هزار نفر بود بر مخالفین تاختند، عده‌ای را به قتل رساندند و عده‌ای را اسیر کردند و عده‌ای را نیز محبوس نمودند که تا پایان خلافت ابوبکر در زندان بودند، هنگامی که عمر به خلافت رسید آنها را آزاد کرد.<sup>۱</sup>

به یقین بسیاری از این افراد از صحابه پیغمبر ﷺ بودند، یعنی آن حضرت را دیده، و مدتی در خدمتش بودند، زیرا می‌دانیم که در حجة الوداع و در فتح مکه و در جنگ حنین، گروه‌های زیادی از مسلمین شرکت داشتند که بسیاری از آنها محضر پیغمبر اکرم ﷺ را درک کرده بودند.

اگر همه صحابه عادل و اهل بهشت باشند و صحابه را به آن معنای وسیعی که بسیاری از علمای اهل سنت تفسیر کرده‌اند بدانیم، جمع کثیری از این گروه مرتدین، جزء صحابه بودند و چگونه عدالت آنها با ارتداد آنها سازگار است و چگونه کشتن آنها به وسیله لشکری که ابوبکر فرستاد جایز شد؟ البته ممکن است ما ارتداد آنها را قبول نکنیم، ولی حکومت آن زمان آنان را مرتد شمرد و علمای اهل سنت آن حکومت را به رسمیت می‌شناسند.

۱. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۵۰؛ کتاب فتوح ابن اعثم کوفی، ج ۱، ص ۴۹-۶۰؛ تاریخ ذهبی، ج ۳، ص ۳۴؛

مغنی ابن قدامه، ج ۱۰، ص ۵۰۲ و کتب دیگر.

به هر حال مسأله اصحابِ ردّه مشکل مهمی برای طرفداران عدالت همه صحابه محسوب می‌شود که هر قدر برای توجیه آن دست و پا می‌زنند به جایی نمی‌رسد و عقل و منطق می‌گوید که ما اصحاب رسول الله ﷺ را به دو گروه تقسیم کنیم: گروهی صالح و گروهی غیر صالح.

از احادیثی که در صحیح بخاری آمده و پیش تر به بعضی از آنها اشاره کردیم نیز استفاده می‌شود که پیغمبر اکرم ﷺ پیش بینی این موضوع را فرموده و خبر داده بود که بعد از او گروهی از اصحابش راه ارتداد را می‌پیمایند. از جمله در حدیثی آمده است: «عن أبي هريرة، عن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: بيننا أنا قائم على الحوض إذا زمرة حتى إذا عرفتهم خرج رجل من بيني وبينهم فقال لهم: هلّم قلّت: إلى أين؟ قال: إلى النارِ والله، قلّت: وما شأنهم؟ قال: إنهم قد ارتدوا على أذبارهم اتقهروا، ثم إذا زمرة أخرى حتى إذا عرفتهم خرج رجل من بيني وبينهم فقال لهم: هلّم قلّت: إلى أين؟ قال: إلى النارِ والله. قلّت: ما شأنهم؟ قال: إنهم قد ارتدوا على أذبارهم فلا أراه يخلص منهم إلا مثل همل النعم؛ ابوهريره از پیغمبر اکرم ﷺ نقل می‌کند: هنگامی که من در کنار حوض کوثر بایستم گروهی به سوی من می‌آیند. وقتی آنها را شناختم مردی میان من و آنها (به آن گروه) می‌گوید: بیایید، من می‌گویم به کجا باید بروند، به سوی آتش دوزخ به خدا سوگند!؛ می‌گویم: مگر چه کرده‌اند؟ می‌گوید: آنها بعد از تو مرتد شدند و به عقب بازگشتند. سپس گروه دیگری می‌آید و نزدیک می‌شود و من آنها را می‌شناسم، دگر بار مردی از میان من و آنها خارج می‌شود و می‌گوید: بیایید، من می‌گویم به کجا بروند، به سوی آتش دوزخ به خدا سوگند! می‌گویم: مگر چه کرده‌اند؟ می‌گوید: آنها مرتد شدند و به عقب برگشتند و نمی‌بینم کسی از آنها نجات یابد مگر گروهی اندک»<sup>۱</sup>.

۱. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۲۱۷، ح ۱۶۶، باب الحوض کتاب الرقاق.

## ۲. شورش بر ضد عثمان

طبری در تاریخ خود آورده که عثمان حوادث تازه‌ای در اسلام به وجود آورد که باعث خشم مسلمین شد؛ از جمله سپردن مقام‌های حکومتی به دست بنی‌امیه به‌ویژه فاسقان و سفیهان و افراد بی‌دین، و بخشیدن غنائم به آنان و آزار و ستم‌هایی که در حق عمار یاسر و ابوذر و عبدالله بن مسعود روا داشت و کارهای دیگری از این قبیل که در آخر خلافت خویش انجام داد.

از جمله ولید بن عقبه را والی کوفه کرد که گروهی به شراب نوشیدن او گواهی دادند (و حدّ بر او جاری شد) و نیز سعید بن عاص را پس از ولید فرماندار کوفه ساخت. سعید اعتقاد داشت که عراق باغ قریش و بنی‌امیه است. مالک اشتر در پاسخ او گفت: عراق به‌وسیله شمشیر ما مسلمانان فتح شده و مربوط به تو و اقوام تو نیست. این اختلاف باعث شد درگیری‌هایی میان مالک اشتر و قبیلۀ نخع از یک سو و رئیس شرطه از سوی دیگر صورت گرفت، و به این ترتیب صدای مردم بر ضد سعید و سپس عثمان بلند شد.

در سال یازدهم خلافت او عده‌ای از یاران پیامبر ﷺ گرد هم آمدند و ایرادهای مختلفی را که به عثمان داشتند به‌وسیله مرد عابد و خداشناسی به نام عامر بن عبد قیس به او رساندند. عثمان نه تنها نپذیرفت، بلکه پاسخ اهانت‌آمیزی به او داد.

چیزی نگذشت که یک گروه عظیم دو هزار نفری از مصر به‌عنوان اعتراض به عثمان به مدینه آمدند، گروه دیگری از بزرگان کوفه و گروه سومی از بصره با آن‌ها هماهنگ شدند و قصدشان عزل عثمان و استانداریش بود.

عثمان هنگامی که در تنگنا قرار گرفت گفت: خلافت لباسی است که خداوند به تنم کرده، آن را بیرون نخواهم آورد، ولی حاضرم توبه کنم.

در این جا حوادث دردناکی واقع شد که سرانجامش قتل عثمان بود.



آنچه در بالا آمد بیان بسیار فشرده‌ای بود که ابن ابی‌الحدید از تاریخ طبری نقل کرده است.<sup>۱</sup>

در تاریخ یعقوبی آمده است که عایشه، همسر پیامبر ﷺ با عثمان بسیار مخالف بود تا آن‌جا که روزی گفت: «أَقْتُلُوا نَعْتَلًا قَتَلَ اللَّهُ نَعْتَلًا»<sup>۲</sup> ابن اثیر در النهایه می‌گوید: «نعتل به معنای پیر خرفت است و منظور عایشه عثمان بوده است».<sup>۳</sup> و نیز در تاریخ یعقوبی آمده است: کسانی که بیش از دیگران مردم را بر ضد عثمان می‌شورانند طلحه و زبیر و عایشه بودند.<sup>۴</sup>

و جالب این‌که وقتی مردم با علی علیه السلام بیعت کردند یکی از بهانه‌های طلحه و زبیر برای شورش بر ضد آن حضرت خون‌خواهی عثمان بود.

طبری در تاریخ خود از واقده نقل می‌کند: هنگامی که عثمان کشته شد دربارهٔ دفن او سخن به میان آمد. طلحه گفت: او را در «دیر سلع» یعنی قبرستان یهود، دفن کنید.<sup>۵</sup>

به‌راستی چگونه می‌توان این حوادث تاریخی زمان عثمان را با عدالت صحابه که جمعی بی‌حساب و کتاب از آن دفاع می‌کنند تطبیق داد؟ جز این‌که بدیهیات را انکار کنیم و شب را روز و روز را شب قلمداد نماییم!

### ۳. شورش طلحه و زبیر

داستان طلحه و زبیر و بیعت کردن آن‌ها با امیر مؤمنان علی علیه السلام هم‌زمان با بیعت سایر صحابه با آن حضرت را شنیده‌اید، ولی چیزی نگذشت که بیعت را

۱. رجوع کنید به: شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۱۲۹ به بعد.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۵.

۳. النهایه، ج ۵، ص ۸ (مادهٔ نعتل).

۴. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۵.

۵. الغدیر، ج ۹، ص ۲۹۷ به نقل از تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۳۹.

شکستند و تصمیم به قیام بر ضدّ امیر مؤمنان علی علیه السلام گرفته، عایشه، همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله را با خود همراه کردند و آتش سوزان جنگ جمل را برافروختند و هر دو نفر در آتش آن سوختند و گروه زیادی از مسلمانان که در میان آنها صحابه و غیر صحابه بودند، کشته شدند.

در تاریخ طبری و کامل ابن اثیر آمده است که در این جنگ به گفته بعضی ده هزار نفر<sup>۱</sup> و به گفته برخی هفده هزار نفر کشته شدند و با این ضایعه عظیم، نخستین مخالفت جدی در برابر امیر مؤمنان علیه السلام خلیفه مسلمین صورت گرفت.<sup>۲</sup> آیا شکستن بیعت و سپس قیام بر ضدّ خلیفه مسلمین و به کشتن دادن هزاران نفر از مسلمانان با عدالت سازگار است؟

#### ۴. شورش معاویه

مسأله جنگ صفین داستان عجیب دیگری است. می دانیم معاویه که او را از صحابه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می شمردند با بعضی دیگر از صحابه که فریب او را خورده بودند و گروه زیادی از مردم شام بر ضدّ امیر مؤمنان علی علیه السلام قیام کرد و برای حفظ قدرت خود، مردم شام را به بهانه خون خواهی عثمان برانگیخت و علی علیه السلام را به دروغ، جزء قاتلین عثمان شمرد، و جنگ صفین در گرفت. این جنگ طبق نقل مشهور، هجده ماه به طول انجامید و هزاران نفر از مسلمین که جمعی از آنها از صحابه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند کشته شدند<sup>۳</sup> از جمله عمار یاسر، صحابی جلیل القدر و معروف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که به وسیله عمال معاویه در این جنگ به

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۳۹؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۵۵.

۲. در تواریخ دیگر نیز داستان جنگ جمل به طور گسترده آمده است. رجوع کنید به: پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۳۸۹-۳۹۱.

۳. رجوع کنید به: پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۱، ص ۳۹۱-۳۹۳.

شهادت رسید با این که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ طبق نقل اهل سنت خطاب به عمار فرموده بود: «تَقْتُلُكَ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ؛ گروه طغیانگر ظالمی تو را به قتل خواهند رساند».<sup>۱</sup> آیا عدالت صحابه با چنین کشت و کشتاری سازگار است؟ چگونه می توان معاویه و بعضی از صحابه فریب خورده نزد او را عادل دانست با این که برضد حکومت اسلامی قیام کردند و آتشی افروختند که هزاران هزار نفر از مسلمین در آن سوختند (طبق بعضی از روایات هفتاد هزار نفر<sup>۲</sup> و مطابق برخی از نقل ها<sup>۳</sup> بیش از یک صد هزار نفر از طرفین کشته شدند).

### ۵. دستور سب و لعن

دستور اکید معاویه بر لعن امیر مؤمنان علی عَلِيٌّ هفتاد سال ادامه پیدا کرد و بر فراز تمام منابر در دوران حکومت بنی امیه این کار بسیار زشت و ننگین ادامه یافت و آن کس که با مجاهداتش پرچم اسلام را به اهتزاز در آورده بود و برادر پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ محسوب می شد و دارای آن همه فضائل بود این چنین مورد هتک حرمت قرار گرفت.

داستان گفتگوی معاویه با سعد بن ابی وقاص در مورد خودداری او از لعن امیر مؤمنان علی عَلِيٌّ معروف است که هم در صحیح مسلم آمده است و هم در کتب دیگر و ما آن را طبق صحیح مسلم در این جا می آوریم:

در سفری که معاویه به مدینه داشت به سعد بن ابی وقاص گفت: چرا سب ابوتراب (امیر مؤمنان علی عَلِيٌّ) را نمی کنی؟ گفت: من سه چیز را از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به خاطر دارم که به من اجازه نمی دهد هرگز او را سب کنم و اگر من یکی

۱. صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۸۶.

۲. تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۳، ص ۵۴۵؛ المنتظم ابن جوزی، ج ۵، ص ۱۲۰.

۳. مروج الذهب مسعودی، ج ۲، ص ۳۹۳.

از آن‌ها را داشتم برای من محبوب‌تر از گروهی از شتران پرارزش بود. نخست این‌که از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم در زمانی که او را در مدینه به‌عنوان سرپرست باقی‌ماندگان گذاشته بود و خود به یکی از غزوات می‌رفت، علی عرض کرد: ای رسول خدا! تو مرا با زنان و کودکان در مدینه گذاشتی! پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «أَمَّا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نُبُوَّةَ بَعْدِي؛ آیا راضی نیستی تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی باشی جز این‌که بعد از من پیامبری نخواهد بود؟». دوم این‌که در روز خیبر شنیدم که پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرمود: «من پرچم را به دست کسی خواهم داد که خدا و پیغمبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش نیز او را دوست می‌دارند». ما همگی در انتظار بودیم که چه کسی را صدا خواهد زد. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «علی را صدا کنید» در حالی که چشمش بیمار بود، پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از آب دهان خود بر چشم او مالید (و سلامت کامل به او بازگشت)، سپس پرچم را به دست او داد و خداوند خیبر را به دست او فتح کرد. سوم: هنگامی که آیه مباهله نازل شد پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علی و فاطمه و حسن و حسین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را فراخواند و گفت: «این‌ها همه خاصان من‌اند» (هنگامی که معاویه این سخن را شنید در جواب سعد خاموش شد).<sup>۱</sup>

آیا عدالت و ایمان به کلام پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با این‌گونه کارها سازگار است؟!

### عذر ناموجه

نکته مهمی که در این‌جا توجه به آن لازم است این است که طرفداران عدالت عموم صحابه برای پوشش دادن به این نقاط ضعف که در جمعی از آن‌ها وجود داشته، از حربه اجتهاد استفاده می‌کنند و می‌گویند: آن‌ها به عقیده خود راه درستی رفته‌اند. اگر معاویه دستور داد که بر تمام منابر سبّ مولا علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را کنند،

۱. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۱، باب فضائل علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ.

اجتهادش چنین اقتضا می‌کرد و اگر آن همه جمعیت را در صفین به کشتن داد اجتهاد دیگری بود. طلحه و زبیر اگر بیعت امام مسلمین را شکستند نتیجه اجتهادشان بود و اگر هزاران نفر را در جنگ جمل به کشتن دادند از همین اصل سرچشمه می‌گرفت.

اگر خلیفه سوم، عثمان، بستگان خود را از بنی امیه در پست‌های حساس کشور اسلامی گذاشت و بیت‌المال را در میان خاصان خود تقسیم کرد، همه نتیجه اجتهاد او بود.

ممکن است آن‌ها در این اجتهاد خود خطا کرده باشند، ولیکن معذورند، زیرا می‌دانیم کسی که اجتهادش مطابق واقع باشد، دو ثواب دارد و کسی که خطا باشد، یک ثواب.

امام شافعی در کتاب الأم به همین معنا اشاره کرده که «مجتهد مصیب له اجران و مجتهد مخطی له اجرٌ واحد»<sup>۱</sup>.

اشتباه مهم آن‌ها در این جاست که محل اجتهاد را گم کرده‌اند، زیرا در امور مسلم و قطعی اسلام اجتهاد راه ندارد، اجتهاد مربوط به مسائل مشکوک و غیر مسلم است. آیا اگر کسی شراب بنوشد و بگوید: اجتهاد من چنین اقتضا می‌کند و یا مرتکب زنا با محارم شود و آن را نتیجه اجتهادش بداند از او پذیرفته است؟ این اجتهاد شبیه اجتهاد داعشی‌ها در عصر ماست که تحت عنوان جهاد نکاح، زنان شوهردار را می‌آورند و نعوذبالله در یک روز چندین نفر با یک زن هم‌بستر می‌شوند و می‌گویند: این مقتضای اجتهاد ماست، آیا این‌گونه سخنان پذیرفته است؟

حرام بودن سبّ مؤمنان، به‌ویژه امام مسلمین، کسی که آن همه فضائل از

۱. کتاب الام، ج ۷، ص ۲۹۹.

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره او وارد شده که سه نمونه آن را سعد بن ابی وقاص در سخنان خود بیان کرد - که به تازگی به آن اشاره کردیم - ، آیا جای شگ و تردید دارد که اجتهاد در آن راه یابد؟

جالب این که دانشمند معروف اهل سنت، ذهبی در تاریخ الاسلام نقل می کند که شخصی بر ام سلمه (همسر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) وارد شد. ام سلمه سؤال کرد: آیا در میان شما کسی است که سب پیغمبر کند؟ او جواب داد: پناه بر خدا. ام سلمه گفت: از پیغمبر خدا شنیدم که می فرمود: «مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّيْنِي؛ کسی که سب علی کند مرا سب کرده است»<sup>۱</sup> و ذهبی در ادامه می گوید: این حدیث را احمد حنبل در کتاب مسند خود آورده است و در ادامه می افزاید: پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خطاب به علی عَلِيٌّ فرمود: «لَا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يَبْغُضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ؛ تو را جز مؤمنان دوست نمی دارند و جز منافقان دشمن نمی شمردند»<sup>۲</sup> و آنگاه می گوید: این روایت را مسلم در کتاب صحیح خود و ترمذی در صحیح خود آورده، و آن را حدیث صحیحی شمرده اند.<sup>۳</sup>

آیا با توجه به این اسناد روشن و مسأله واضح، جایی برای اجتهاد باقی می ماند؟ اگر اجتهاد به امور بدیهی راه یابد باید اجازه دهیم کسی شب را با اجتهاد خود روز و روز را با اجتهاد خود شب اعلام کند، در حالی که مردم چنین سخنان ناروایی را مضحک می دانند.

چه بهتر که دست از تعصب برداریم و بپذیریم که اصحاب رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دو گروه بودند: گروهی مؤمنان صالح، جلیل القدر، عظیم الشأن و گروهی خطاکار. ادعای عدالت همه صحابه نادرست است و با هیچ منطقی سازگار نیست و هرکس بشنود تعجب می کند.

۱. مسند احمد، ج ۶، ص ۳۲۳؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۱.

۲. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۶۱.

۳. تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۳، ص ۶۳۴.

و همان‌گونه که در شرح دعای امام سجّاد علیه السلام دیدیم، آن حضرت گروهی از صحابه را بزرگوار و فداکار و ایثارگر می‌شمرد و بر آنها درود الهی می‌فرستد.

### فلسفه دعا در حق صحابه بزرگوار

همان‌گونه که در شرح این دعا آمد، امام سجّاد علیه السلام ضمن مدح بلیغ از گروهی از صحابه که برای پیشرفت اسلام بیشترین فداکاری را کردند، از خداوند برای آنها رحمت و اسعه می‌طلبد.

این دعا در واقع دو هدف را دنبال می‌کند:

نخست این‌که مراتب قدردانی و شکرگزاری ما را از این گروه از صحابه روشن می‌سازد، چراکه اگر آنها نبودند و آن همه فداکاری نکرده بودند، اسلام گسترش نمی‌یافت. ما امروز بر سر سفره آنها نشسته‌ایم و از مواهبی که آنها با مجاهدت‌های خود فراهم کردند بهره‌مند هستیم. وظیفه وجدانی و اخلاقی و دینی ما این است که از آنها تجلیل کنیم و بر آنان درود و رحمت الهی بفرستیم تا در صف شکرگزاران باشیم.

دیگر این‌که تجلیل از آنها و فرستادن درود بر آنان سبب تشویق نسل‌های موجود و آینده به راه و روش آنها می‌شود که گام در جای گام آنها بنهند و برای حفظ اسلام و پیشرفت آن ایثار و فداکاری کنند و این یک امر مهم دیگر است. قرآن مجید نیز بعد از بیان خدمات بعضی از انبیا آنها را اسوه و سرمشق و پیشوا می‌شمرد. مثلاً درباره ابراهیم علیه السلام می‌فرماید: «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ»؛ «برای شما مؤمنان بسیار پسندیده و نیکوست که به ابراهیم و اصحابش اقتدا کنید».<sup>۱</sup>

۱. ممتحنه، آیه ۴.

## بخش سوم

- ۸] اللَّهُمَّ وَ أَوْصِلْ إِلَى التَّابِعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانٍ، الَّذِينَ يَقُولُونَ: رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا  
وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ خَيْرَ جَزَائِكَ.
- ۹] الَّذِينَ قَصَدُوا سَمْتَهُمْ، وَ تَحَرَّوْا وَجْهَتَهُمْ، وَ مَضَوْا عَلَى شَاكِلَتِهِمْ.
- ۱۰] لَمْ يَتْنَهُمْ رَيْبٌ فِي بَصِيرَتِهِمْ، وَ لَمْ يَحْتَلِجْهُمْ شَكٌّ فِي قَفْوِ آثَارِهِمْ،  
وَ الْإِنْتِمَاءِ بِهَدَايَةِ مَنَارِهِمْ.
- ۱۱] مُكَانِفِينَ وَ مُؤَاذِرِينَ لَهُمْ، يَدِينُونَ بِدِينِهِمْ، وَ يَهْتَدُونَ بِهَدْيِهِمْ، يَتَّقُونَ  
عَلَيْهِمْ، وَ لَا يَتَّهَمُونَهُمْ فِيمَا أَدَّوْا إِلَيْهِمْ.

## ترجمه

۸. خداوند! کسانی که از صحابه راستین، به نیکی پیروی کردند، «همان‌ها که می‌گویند: خدایا! ما و برادران ما را که پیش از ما ایمان آورده‌اند ببخش و بیامرن»، بهترین جزا را نصیب آن‌ها کن.
۹. آن‌ها همان کسانی بودند که سمت و طریقه صحابه را پیمودند و مقصد آن‌ها را برگزیدند و از روش آنان پیروی کردند.
۱۰. هیچ تردیدی آن‌ها (تابعین) را از بصیرت و معرفتشان منحرف نساخت و در پیمودن راه آن‌ها (صحابه راستین) و اقتدا به نشانه‌های هدایتشان شکی بر آن‌ها عارض نشد.
۱۱. همان‌ها که صحابه راستین را حمایت کردند و یاری نمودند و دین آن‌ها را پذیرفتند و به راهشان هدایت شدند و با آنان اتفاق نظر داشتند و هرگز آن‌ها را در آنچه از پیغمبر اکرم ۹ برای آنان نقل می‌کردند متهم نمی‌ساختند.



## شرح و تفسیر

### درود بر تابعین

امام علیه السلام بعد از آن که صحابه راستین را با آن اوصاف بسیار بالا و گسترده و دقیق توصیف کرد و بر آن‌ها درود فرستاد، به سراغ تابعین می‌رود و جزای خیر الهی را برای آن‌ها می‌طلبد، عرضه می‌دارد: «خداوند! کسانی که از صحابه راستین، به نیکی پیروی کردند «همان‌ها که می‌گویند: خدایا! ما و برادران ما را که پیش از ما ایمان آورده‌اند ببخش و بیامرز» بهترین جزا را نصیب آن‌ها کن»؛ (اللَّهُمَّ وَ أَوْصِلْ إِلَى التَّابِعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانٍ، الَّذِينَ يَقُولُونَ: رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ خَيْرَ جَزَائِكَ).<sup>۱</sup>

منظور از تابعین در اصطلاح علما و ارباب حدیث و تاریخ، گروهی است که بعد از صحابه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روی کار آمدند، بی آن‌که رسول الله صلی الله علیه و آله را دیده باشند.

درباره این‌که منظور حضرت نیز همین معناست یا مفهوم وسیع‌تری دارد که جمعی از صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله را که بعد از مهاجرین و انصار نخستین ایمان آوردند و به آن‌ها پیوستند و در واقع از آن‌ها تبعیت کردند شامل می‌شود؛ اختلاف نظر است؛ ولی با توجه به این‌که امام علیه السلام در بخش قبل، از همه صحابه راستین پیغمبر صلی الله علیه و آله سخن گفت، نه فقط گروهی که در ردیف اوّل بودند، به نظر می‌رسد که معنای اول مناسب‌تر است.

جمله «رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَ لِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ» برگرفته از آیه ۱۰ سوره حشر است که می‌فرماید: «وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ

۱. «باء» در «باحسان» به گفته بعضی از شارحان به معنای ملابست است و مفهومش این است که تبعیت تابعین از سابقین در صفات و اعمال و نیت نیک بود. (ریاض السالکین، ج ۲، ص ۱۱۱).

البته این احتمال نیز وجود دارد که «باء» بآ سببیت باشد، یعنی تبعیت آن‌ها به سبب پیروی در نیکی‌هاست.

سَبُّونَا بِالْإِيْمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ؛ «همچنین کسانی که بعد از آن‌ها [بعد از مهاجران و انصار] آمدند و می‌گویند: پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دل‌هایمان حسد و کینه‌ای نسبت به مؤمنان قرار مده! پروردگارا! تو رؤوف و مهربانی».

و جمله «التابعین لهم باحسان» نیز از آیه شریفه «وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ»؛ «پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آن‌ها پیروی کردند» گرفته شده است.

تعبیر به «خَيْرٌ جَزَائِكَ» معنای وسیعی دارد که بهترین پاداش‌ها را از هر نوع و هرگونه شامل می‌شود و این دعا نشانه قدرشناسی ما نسبت به گروه تابعین است، همان‌گونه که آن‌ها نیز برای گروه صحابه که پیش از آن‌ها ایمان آورده بودند و در واقع راه را برای ایمان آن‌ها گشودند دعا می‌کنند و غفران الهی را برای آن‌ها می‌خواهند و به این ترتیب، هرکس از نعمت وجود دیگری بهره‌ای برده، باید سپاسگزار و دعاگوی او باشد.

آنگاه امام علیه السلام صفات دوازده گانه‌ای را برای تابعین برمی‌شمرد که عظمت مقام آن‌ها را در این صفات روشن می‌سازد و دلیل دعا کردن برای آن‌ها و خواستن بهترین جزا برای آن‌هاست.

می‌فرماید: «آن‌ها همان کسانی بودند که سمت و طریقه صحابه را پیمودند و مقصد آن‌ها را برگزیدند و از روش آن‌ها پیروی کردند»؛ (الَّذِينَ قَصَدُوا سَمْتَهُمْ، وَتَحَرَّوْا وَجْهَتَهُمْ، وَ مَضَوْا عَلَي شَاكِلَتِهِمْ).

مفهوم این سه وصف گرچه نزدیک به یکدیگر است، ولی با دقت، تفاوتی

۱. «خیر» به گفته جمعی از ادبا از صفات تفضیلیه است و در اصل «أخیر» بوده و «الف» به دلیل کثرت استعمال افتاده و گاه به ندرت به صورت «أخیر» به کار رفته است. ولی این واژه گاه به صورت صفت مشبیه به کار می‌رود و هر چیز خوب را شامل می‌شود، نه فقط خوب‌تر. (شرح رضی بر کافیه و شرح جامی بر کافیه).

میان آن‌ها دیده می‌شود، زیرا «سمت» به معنای راه و طریقه و «وجهه» به معنای سمت و سوی مقصود و «شاکله» به معنای روش است و نتیجه آن این می‌شود که تابعین راه صحابه را در پیش گرفتند و در مسیر آن‌ها حرکت کردند و از روش و اسلوب آن‌ها در این سیر استفاده نمودند.

به تعبیر دیگر، هرگاه انسان می‌خواهد از دیگری تبعیت و پیروی کامل کند، باید در مسیر راه، سه چیز را پیدا کند: اول، اصل راه. دوم، سمت و سوی مقصد. سوم: چگونگی پیمودن این راه، تا به راحتی به مقصود نائل شود.

ارباب لغت برای «سمت» معانی متعددی ذکر کرده‌اند که یکی از آن‌ها طریقه و مسیر و راه است. در صحاح اللغة آمده است که «سمت» به معنای طریق و نیز به معنای پیمودن راهی است با ظنّ و گمان.

«وجهه» به گفته ارباب لغت به معنای قبله و همچنین هر مقصدی است که انسان رو به سوی آن کند. بعضی آن را مصدر و بعضی اسم مصدر دانسته‌اند. در قرآن مجید آمده است: «وَلِكُلِّ وِجْهَةٍ هُوَ مُوَلِّيَهَا»<sup>۱</sup> و مفسران درباره معنای آن گفته‌اند: برای هر امت قبله و یا شریعتی است که خدای تعالی آن‌ها را متوجه آن ساخته است.

«شاکله» در اصل از ماده «شکل» به معنای مهار کردن حیوان است و از آن‌جا که روحيات و سجایا و عادات هر انسان او را مقید به رویه‌ای می‌کند، به آن «شاکله» می‌گویند.

«تحرّوا» از ماده «تحرّی» به معنای قصد کردن و آهنگ چیزی نمودن است. در جمله بعد امام علیه السلام، به سه وصف دیگر آن‌ها اشاره کرده، می‌گوید: «هیچ تردیدی آن‌ها (تابعین) را از بصیرت و معرفتشان منحرف نساخت و در پیمودن

۱. بقره، آیه ۱۴۸.

راه آن‌ها (صحابه راستین) و اقتدا به نشانه‌های هدایتشان شکی بر آن‌ها عارض نشد؛ ﴿لَمْ يَنْهَنَّهُمْ رَبُّ فِي بَصِيرَتِهِمْ، وَ لَمْ يَخْتَلِجْهُمْ شَكُّ فِي قَفْوِ آثَارِهِمْ، وَ الْأَيْتِمَامِ بِهِدَايَةِ مَنَارِهِمْ﴾.

هنگامی که انسان در مسیری گام می‌گذارد، اگر به آن ایمان قطعی داشته باشد با گام‌های استوار و عزم و اراده آهنین آن مسیر را می‌پیماید، بی آن‌که کمترین تردیدی به خود راه دهد و از مسیر منحرف شود.

ولی هرگاه شک و تردیدی هرچند ضعیف نسبت به آن راه و روش داشته باشد، گام‌ها استوار و محکم نیست، گاه قدم‌های محکم برمی‌دارد، گاه می‌ایستد و گاه به پشت سر نگاه می‌کند، و چه بسا این شک و تردید او را از رسیدن به مقصد بازدارد، ولی تابعین بزرگوار در پیمودن راه صحابه راستین پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین حالتی را ندارند، با قاطعیت مسیر آن‌ها را که مسیر بهشت و سعادت است طی می‌کنند.

﴿لَمْ يَنْهَنَّهُمْ﴾ از ماده «نَهَنَ» (بر وزن سَمِعَ) در اصل به معنای نزدیک ساختن قسمت‌های مختلف چیزی به یکدیگر است، و لذا به تا کردن لباس اطلاق می‌شود و به مداحی ثناخوانی می‌گویند، چراکه صفات برجسته شخص را پشت سر هم بیان می‌کند. در قرآن درباره جمعی از منافقان آمده است: ﴿أَلَا إِنَّهُمْ يَنْتُونُ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ﴾؛ «آن‌ها سینه‌های خود را به یکدیگر نزدیک می‌کنند تا (سخنان) خود را از آن حضرت مخفی دارند»<sup>۱</sup> و در کلام مورد بحث نیز به همین معنا آمده است که شک و ریب به بصیرت آن‌ها نزدیک نمی‌شود.

﴿لَمْ يَخْتَلِجْ﴾ از ماده «اِخْتَلَجَ» از ریشه «خَلَجَ» در اصل به معنای چیزی را جذب کردن و از جای خود برکندن و حرکت دادن آمده و در محل کلام همین

۱. هود، آیه ۵.

معنا به کار رفته است، یعنی هیچ شکی در پیمودن راه صحابه آن‌ها را به خود مجذوب و مشغول نمی‌سازد.

در دنیای امروز پیدا کردن مسیر راه در دریا و صحرا کار آسانی است. در خشکی‌ها معمولاً جاده‌های آسفالت با خط‌کشی و علامت‌های مختلف و حتی نصب کیلومتر و امثال آن و تابلوهای مختلف در سه راه‌ها و چهارراه‌ها، مسیر را برای همه رهروان راه آسان می‌سازد، ولی در گذشته پیدا کردن راه برای مسافران کار بسیار مشکلی بود، زیرا هیچ‌یک از این امور وجود نداشت. معمولاً از دو وسیله می‌توانستند استفاده کنند: یکی علامت‌هایی که در راه از کاروان‌های پیش باقی مانده بوده، به‌ویژه جای پاهای انسان‌ها و حیوانات (توجه داشته باشیم که معنای اصلی «اثر» در لغت «جای پا است»). سپس توسعه پیدا کرده و به هر علامتی که از شخص یا چیزی باقی می‌ماند «اثر» می‌گویند) و دوم، برج‌هایی که در جاده‌های اصلی ساخته بودند و بالای آن چراغی روشن بود که آن را «منار» می‌گفتند.

در عبارت امام علیه السلام هر دو تعبیر به کار رفته است. از یک سو می‌فرماید: تابعین قدم جای قدم‌های صحابه راستین می‌گذاشتند و بدون هیچ شک و تردیدی راهشان را ادامه می‌دادند. و از سوی دیگر می‌فرماید: چراغ نورانی‌ای را که آن‌ها نصب کرده بودند (منارهم) در مسیر مشاهده می‌کردند و به‌دنبال آن هدایت می‌شدند.

در جمله بعد به چند صفت دیگر از صفات تابعین اشاره کرده، می‌فرماید: «همان‌ها که صحابه راستین را حمایت کردند و یاری نمودند و دین آن‌ها را پذیرفتند و به راهشان هدایت شدند و با آنان اتفاق نظر داشتند و هرگز آن‌ها را در آنچه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برای آنان نقل می‌کردند متهم نمی‌ساختند»؛ (مُكَانِفِينَ وَ مُؤَاذِرِينَ لَهُمْ، يَدِينُونَ بِدِينِهِمْ، وَيَهْتَدُونَ بِهَدْيِهِمْ، يَتَّفِقُونَ عَلَيْهِمْ، وَ لَا يَتَّهَمُونَهُمْ فِيمَا أَدَّوْا إِلَيْهِمْ).

«مُكَانِفِينَ» از ماده «کنف» - همان‌گونه که قبلاً گفتیم - در اصل به معنای جانب هر چیزی است و از آن‌جا که هرگاه انسان چیزی را در کنار خود قرار دهد از آن حمایت می‌کند، به معنای حمایت کردن به کار می‌رود.

و درباره «مُوازِرِينَ» دو احتمال داده شد است: نخست این‌که از ماده «أزر» به معنای قوت و قدرت گرفته شده و «واو» منقلب از همزه است، بنابراین معنای جمله این می‌شود که تابعین صحابه را یاری و تقویت می‌کردند.

دیگر این‌که از ماده «وزر» گرفته شده که به معنای بار سنگین است و وزیر را به این علت وزیر می‌گویند که بار سنگین مسئولیت را از سوی سلطان و رئیس خود بردوش می‌کشد و به همین دلیل این ماده به معنای «تقویت کردن و بار دیگری را بر دوش گرفتن» آمده است، یعنی تابعین در تقویت صحابه راستین، جدی و کوشا بودند.

«يَتَّقُونَ عَلَيْهِمْ» اشاره به این است که درباره ایمان و تقوا و درستکاری صحابه راستین اتفاق نظر داشتند و چنان نبود که بعضی آن‌ها را بپذیرند و بعضی نپذیرند.

و از جمله «لَا يَتَّهِمُونَهُمْ» استفاده می‌شود که تابعین اعتماد کامل به صحابه راستین داشتند و به تعبیر دیگر، آن‌ها را ثقات و عدول می‌دانستند که واسطه میان آن‌ها و پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بودند و سنت او را به آن‌ها منتقل می‌ساختند.

از مجموع آنچه امام عَلَيْهِ السَّلَام درباره تابعین بیان فرموده استفاده می‌شود: آن‌ها کسانی بودند که اعتماد کامل به صحابه راستین داشتند و تردیدی در پیروی از آن‌ها به خود راه نمی‌دادند، زیرا آنان را تربیت یافته پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌دانستند، در هر حال از آن‌ها حمایت می‌کردند و در پیشبرد اهدافشان به آن‌ها کمک می‌نمودند، هرگز اختلافی در مورد آن‌ها نداشتند و هرگز آنان را در آنچه از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل می‌کردند متهم نمی‌ساختند.

البته باید به این نکته توجه داشت که امام علیه السلام تابعین هر صحابی ای را محترم نمی‌شمرد و مدح و ستایش نمی‌کند، بلکه نظر امام علیه السلام اصحابی است که قبلاً اوصافشان را بیان فرمود. آن‌هایی که همه چیزشان را در طبق اخلاص گذاشتند و نثار اسلام و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله کردند؛ گوش به فرمان او بودند و هرگز از مسیر او منحرف نشدند.

### تابعین مقبول و غیر مقبول

بدون شک در میان تابعین، همچون صحابه، افرادی بودند که هرگز از مسیر اسلام و سنت صحابه راستین منحرف نشدند و به عکس، کسانی بودند که راه انحراف پوییدند و اعتقادات یا اعمال آن‌ها آلوده شد.

قرآن مجید نیز گویی در آیه ۱۰۰ سوره توبه اشاره به این دو گروه می‌کند، می‌فرماید: «وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ يَٰحَسَنِينَ» توصیف «باحسان» اشاره به آن گروه صالح و بزرگواری است که مسیر صحابه راستین را پیمودند و از طریق آن‌ها حلقه اتصال به پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله برقرار ساختند، نه آن کسانی است که این وصف را نداشتند و کارهای خلاف عجیبی انجام دادند.

از گروه اول می‌توان افراد ذیل را نام برد:

۱. اویس قرنی ۲. سعید بن جبیر ۳. سعید بن مسیب ۴. ابان بن تغلب
  ۵. صعصعه بن صوحان ۶. مالک بن حارث، معروف به مالک اشتر نخعی ۷. کمیل
  - بن زیاد ۸. حجر بن عدی ۹. عمرو بن حمق ۱۰. میثم تمار ۱۱. رُشید هجری
  ۱۲. محمد بن ابی بکر ۱۳. جابر جعفی ۱۴. اصبغ بن نباته ۱۵. طاووس یمانی
- و مانند آن‌ها.

این‌ها کسانی بودند که راه صحابه راستین را پیمودند و حق شاگردی را ادا کردند و اسوه و قدوه‌ای برای آیندگان شدند.

درمقابل آنها تابعانی بودند که بر اثر پیروی از هوای نفس و وسوسه‌های شیطان، از مسیر حق منحرف شدند (مانند صحابه‌ای که راه پیامبر ﷺ را رها کرده و به گمراهی رفتند)، از جمله: گروهی از بنی‌امیه و گروهی از خوارج.







## بخش چهارم

- ۱۲] اللَّهُمَّ وَ صَلِّ عَلَى التَّابِعِينَ مِنْ يَوْمِنَا هَذَا إِلَى يَوْمِ الدِّينِ وَ عَلَى أَزْوَاجِهِمْ وَ عَلَى ذُرِّيَّاتِهِمْ وَ عَلَى مَنْ أَطَاعَكَ مِنْهُمْ.
- ۱۳] صَلَاةً تَعْصِمُهُمْ بِهَا مِنْ مَعْصِيَتِكَ، وَ تَفْسَحُ لَهُمْ فِي رِيَاضِ جَنَّتِكَ، وَ تَمْنَعُهُمْ بِهَا مِنْ كَيْدِ الشَّيْطَانِ، وَ تُعِينُهُمْ بِهَا عَلَى مَا اسْتَعَانُوكَ عَلَيْهِ مِنْ بَرٍّ، وَ تَفِيهِمْ طَوَارِقَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ إِلَّا طَارِقًا يَطْرُقُ بِحَيْرٍ.
- ۱۴] وَ تَبْعَتْهُمْ بِهَا عَلَى اعْتِقَادِ حُسْنِ الرَّجَاءِ لَكَ، وَ الطَّمَعِ فِيمَا عِنْدَكَ وَ تَرَكَ النَّهْمَةَ فِيمَا تَخَوِيهِ أَيْدِي الْعِبَادِ.
- ۱۵] لِيَتَرَدَّهُمْ إِلَى الرَّغْبَةِ إِلَيْكَ وَ الرَّهْبَةِ مِنْكَ، وَ تُزَهِّدَهُمْ فِي سَعَةِ الْعَاجِلِ، وَ تُحَبِّبَ إِلَيْهِمُ الْعَمَلَ لِلْآجِلِ، وَ الْإِسْتِعْدَادَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ.
- ۱۶] وَ تَهَوَّنَ عَلَيْهِمْ كُلُّ كَرْبٍ يَحُلُّ بِهِمْ يَوْمَ خُرُوجِ الْأَنْفُسِ مِنْ أَجْدَانِهَا.
- ۱۷] وَ تُعَافِيَهُمْ مِمَّا تَقَعُ بِهِ الْفِتْنَةُ مِنْ مَحْدُورَاتِهَا، وَ كَيْتَةِ النَّارِ وَ طُولِ الْخُلُودِ فِيهَا.
- ۱۸] وَ تُصَيِّرُهُمْ إِلَى أَمْنٍ مِنْ مَقِيلِ الْمُتَّقِينَ.

## ترجمه

۱۲. خداوندا! همچنين درود فرست بر تمام پيروان آن‌ها از امروز تا روز قيامت و بر همسران و فرزندانشان و هرکس از آنان که اطاعت تو را برگزيد.
۱۳. درودی که آن‌ها را به وسیله آن از معصیتت بازداري، و باغ‌های بهشت را به روی آن‌ها بگشایی، و آن‌ها را از وسوسه‌ها و مکرهای شیطان به وسیله آن بازداري. خداوندا! درودی بر آن‌ها بفرست که به واسطه آن هنگامی که از تو برای هر کار خیری یاری می‌طلبند، یاری‌شان دهی و آن‌ها را از

حوادث ناگوار شب و روز نگاهداری، جز حوادثی که خیر و نیکی به همراه دارد.

۱۴. (خداوند! درود و رحمتی بر آنها بفرست که) آنها را به وسیله آن به حُسن ظن به خودت و انتظار برای نعمتهایی که نزد توست و ترک تهمت نسبت به آنچه در دست بندگان است برانگیزی.

۱۵. (خداوند! این درود و رحمت و این آثار را برای آنها فراهم کن تا) آنها را تنها به خودت راغب سازی و از خودت بیم و هراس داشته باشند و (به وسیله این رحمت و آثارش) آنها را نسبت به زرق و برق دنیای ناپایدار بی اعتنا سازی و نسبت به عمل کردن برای دار آخرت علاقه مند نمایی، و آنها را مهبای عالم بعد از مرگ کنی.

۱۶. و هر حادثه ناخوشایند و اندوهی را که به هنگام خارج شدن روح از بدن برای آنها رخ می دهد آسان سازی.

۱۷. و از هر چیز خوفناکی که فتنه و فساد ایجاد می کند، از هرگونه محذورات و افتادن به صورت در آتش دوزخ و طولانی بودن توقف در آن عافیت بخشی.

۱۸. و آنها را به مقام امن و امان که مقام آرامش پرهیزکاران است (به بهشت جاویدان) منتقل فرمایی.

## شرح و تفسیر

### تابعین عام

امام علیه السلام بعد از ذکر تابعین خاص، یعنی آنهایی که صحابه راستین را بلاواسطه درک کردند و از محضر آنها استفاده نمودند و تقاضای رحمت و واسعۀ الهی برای آنها داشتند، به ذکر تابعین عام، یعنی تمام کسانی که تا دامنه قیامت مسیر صحابه راستین پیغمبر صلی الله علیه و آله را می پیمایند پرداخته، به پیشگاه خداوند عرضه

می‌دارد: «خداوند! همچنین درود فرست بر تمام پیروان آنها از امروز تا روز قیامت و بر همسران و فرزندانشان و هرکس از آنان که اطاعت تو را برگزید؛ (اللَّهُمَّ وَ صَلِّ عَلَى التَّابِعِينَ مِنْ يَوْمِنَا هَذَا إِلَى يَوْمِ الدِّينِ وَ عَلَى أَزْوَاجِهِمْ وَ عَلَى ذُرِّيَّاتِهِمْ وَ عَلَى مَنْ أَطَاعَكَ مِنْهُمْ).»

امام علیه السلام در این جا به ذکر اوصافی برای آنها نمی‌پردازد، چراکه برای تابعین، به معنای خاص، اوصاف دوازده گانه‌ای بیان فرمود و این گروه از تابعین عام، که امام علیه السلام به آنها اشاره می‌فرماید، طبعاً باید همان اوصاف تابعین خاص را داشته باشند تا مشمول ادعیه امام علیه السلام شوند و به تعبیر دیگر، آن جا که عیان بوده نیازی به بیان نداشته است.

در ضمن، جمله «مَنْ أَطَاعَكَ مِنْهُمْ؛ آنها که اطاعت تو را برگزیدند» اشاره روشنی است به تابعینی که دارای این وصف‌اند و همچنین همسران و فرزندان آنها و این گونه، صف آنها را از صف کسانی که راه اطاعت الهی را نیمودند جدا می‌سازد و از شمول دعاهایش خارج می‌کند، و از دعاهایی که امام علیه السلام در حق آنها فرموده نیز اوصاف آنها روشن می‌شود.

جالب این که امام علیه السلام نه تنها تابعان زمان خود را در نظر می‌گیرد، بلکه به فکر آیندگان تا دامنه قیامت نیز هست و از خداوند تقاضای درود و رحمت برای همه آنها می‌کند و این درسی است برای همه ما که به فکر نسل‌های آینده از هم اکنون باشیم.

سپس امام علیه السلام در جمله‌های بعد عرضه می‌دارد که خداوند! درودی بر آنها بفرست که دارای آثار گران‌بهایی است، و در این جا شش اثر برای آن بیان می‌فرماید، نخست عرضه می‌دارد: «درودی که آنها را به وسیله آن از معصیت بازداری؛ (صَلَاةٌ تَعْصِمُهُمْ بِهَا مِنْ مَعْصِيَتِكَ).»

از این جمله روشن می‌شود که درود و رحمت الهی می‌تواند اثر بازدارنده از

گناه داشته باشد، زیرا هنگامی که روح انسان به وسیله درود و رحمت الهی نورانی شد، طبعاً ظلمات گناه از او دور می شود، همان گونه که در آیه شریفه ۴۳ سوره احزاب می خوانیم: «هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا»؛ «او کسی است که بر شما درود و رحمت می فرستد، و فرشتگان او نیز برای شما تقاضای رحمت می کنند تا شما را از تاریکی های جهل و شرک و گناه به سوی نور ایمان و علم و تقوا خارج سازد؛ او نسبت به مؤمنان همواره مهربان بوده است».

آری، این رحمت خاص الهی است که مؤمنان را از ظلمات هوی و هوس ها و شهوات و وسوسه های شیطانی بیرون می برد و به نور تقوا و ایمان و یقین روشن می سازد.

سپس در بیان دومین اثر عرضه می دارد: «درودی بر آن ها بفرست که باغ های بهشت را به روی آن ها بگشایی»؛ (وَ تَفْسَحُ لَهُمْ فِي رِيَاضِ جَنَّاتِكَ).

روشن است، هنگامی که انسان آلوده گناه نشد و پاک و پاکیزه در این دنیا زندگی کرد، هنگام ورود به آخرت، درهای بهشت به روی او گشوده می شود و همان گونه که در ادامه آیه قبل (آیه ۴۴ سوره احزاب) آمده است: فرشتگان به استقبال چنین کسانی می شتابند «تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا»؛ «تحیت فرشتگان به آنان در روزی که به لقای او می رسند سلام است؛ و برای آن ها پاداش پرارزشی فراهم ساخته است».

تعبیر به «تَفْسَحُ لَهُمْ فِي رِيَاضِ جَنَّاتِكَ» با توجه به معنای «تَفْسَح» که اشاره به وسعت است و معنای «ریاض» جمع «روضه» که در این جا به معنای باغ های بهشتی است نشان می دهد که این گروه که مشمول درود و رحمت الهی شده اند، نه تنها در یک باغ، بلکه درهای باغ های بهشتی به روی آن ها گشوده می شود و در فراخنای بهشت آزاد و متنعم اند.

درباره سومین تأثیر این درود و رحمت الهی عرضه می‌دارد: «درودی که آن‌ها را از وسوسه‌ها و مکرهای شیطان به وسیله آن بازدارد؛ (وَ تَمْنَعُهُمْ بِهَا مِنْ كَيْدِ الشَّيْطَانِ).

شکی نیست که هرگاه رحمت الهی شامل حال بنده‌ای شود، اجازه نخواهد داد که شیطان با وسوسه‌هایش در او نفوذ کند، همان‌گونه که قرآن فرماید: ﴿إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ \* إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ﴾؛ «زیرا او بر کسانی که ایمان دارند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند، سلطه‌ای ندارد. \* سلطه او تنها بر کسانی است که او را سرپرست خود قرار داده‌اند، و کسانی که او را شریک خدا در اطاعت و بندگی قرار می‌دهند و به فرمان شیطان گردن می‌نهند».<sup>۱</sup>

«کید شیطان» مفهوم عامی دارد که هرگونه وسوسه‌های مربوط به مال و مقام و شهوت جنسی و صفات مذموم و نکوهیده و نفس اماره را شامل می‌شود و اگر برای شیطان مفهوم عامی قائل شویم که متمردان انس و جن را شامل شود، مفهوم جمله این می‌شود که خداوند در پرتو رحمتش همه ما را از تمام وسوسه‌های شیاطین انس و جن محفوظ دارد.

و در بیان چهارمین اثر عرضه می‌دارد: «خداوند! درودی بر آن‌ها بفرست که به واسطه آن هنگامی که از تو برای هر کار خیری یاری می‌طلبند، یاری‌شان دهی»؛ (وَتُعِينُهُمْ بِهَا عَلَى مَا اسْتَعَاؤُكَ عَلَيْهِ مِنْ بَرٍّ).

واژه «بَرٍّ» در اصل به معنای توسعه می‌باشد، سپس به معنای همه نیکی‌ها و خوبی‌ها و احسان‌ها آمده است، زیرا کارهای نیک به خود انسان محدود نمی‌شود، بلکه گسترش می‌یابد و دیگران نیز بهره‌مند می‌شوند.

با توجه به معنای وسیعی که واژه «بر» دارد معلوم می‌شود که امام علیه السلام از خداوند تقاضای رحمتی کرده که انسان‌ها را برای هر کار نیکی یاری دهد.

قابل توجه این‌که امام علیه السلام نخست بازدارندگی رحمت الهی را از کید شیطان و معاصی می‌خواهد و سپس یاری برای نیکی‌ها را، که در واقع اولی مقدمه‌ای است برای دومی و به‌گفته معروف علمای اخلاق، تخلیه مقدم است بر تحلیه. نخست باید لوح دل را از آلودگی‌های گناه پاک کرد، سپس فضایل و اخلاق انسانی را بر آن نقش زد.

سپس درباره پنجمین اثر درود و رحمت الهی عرضه می‌دارد: «خداوندا! با درود و رحمت آن‌ها را از حوادث ناگوار شب و روز نگاه‌دار، جز حوادثی که خیر و نیکی به همراه دارد»؛ (وَ تَقِيهِمْ طَوَارِقَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ إِلَّا طَارِقًا يَطْرُقُ بِخَيْرٍ).

این جمله در حقیقت اشاره به آیه شریفه ۱۱ سوره رعد است که می‌فرماید:

﴿لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُعَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ﴾؛ «برای هر کس، مأمورانی است که پی‌درپی، از پیش رو و از پشت سر او را از فرمان خدا [حوادث غیر حتمی] حفظ می‌کنند؛ و خداوند سرنوشت هیچ قوم و ملتی را تغییر نمی‌دهد مگر آن‌که آنان آنچه را در وجود خودشان است تغییر دهند. و هنگامی که خدا برای قومی به خاطر اعمالشان بدی و عذاب بخواهد، هیچ چیز مانع آن نخواهد شد؛ و جز خدا، نجات‌دهنده و سرپرستی نخواهند داشت».

«طارق» از ماده «طَرَق» (بر وزن برق) به معنای کوبیدن است و از آن‌جا که در گذشته مسافران شب در خانه را می‌کوبیدند این واژه در مورد آن‌ها به کار رفته و سپس توسعه یافته و به مسافران شب و روز، هر دو اطلاق شده است. آنگاه توسعه بیشتری یافته و به هر حادثه‌ای که در شب و روز رخ می‌دهد «طارق» گفته می‌شود و جاده را به این علت «طریق» می‌گویند که با پای رهروان کوبیده می‌شود

و «مطرقه» به معنای پتک و چکش است که از آن برای کوبیدن استفاده می‌کنند و در دعای فوق، به قرینه «لیل و نهار» همه حوادث شب و روز را شامل می‌شود و با توجه به استثنائی که بعد از آن آمده، منحصر به حوادث ناگوار است.

آنگاه در بیان آخرین آثار رحمت الهی عرضه می‌دارد: «(خداوندا! درود و رحمتی بر آن‌ها بفرست که) آن‌ها را به وسیله آن به حُسن ظن به خودت و انتظار برای نعمت‌هایی که نزد توست و ترک تهمت نسبت به آنچه در دست بندگان است برانگیزی»؛ (وَ تَبَعْتُهُمْ بِهَا عَلَىٰ اعْتِقَادِ حُسْنِ الرَّجَاءِ لَكَ، وَ الطَّمَعِ فِيمَا عِنْدَكَ وَ تَرَكِ التُّهْمَةَ فِيمَا تَحْوِيهِ أَيْدِي الْعِبَادِ).

در این جمله امام علیه السلام سه چیز از خداوند در سایه رحمتش تقاضا کرده است، نخست: حُسن ظنّ به پروردگار.

این جمله، اشاره به چیزی است که در روایات متعدد اسلامی آمده که امید به پروردگار باید آمیخته با خوفی از عذاب او باشد؛ آن‌کس که فقط امیدوار است، در انجام وظایف کوتاهی می‌کند و آن‌کس که فقط خوف و ترس دارد، مأیوس می‌شود و نتیجه آن، کوتاهی در انجام وظایف است. اما قلبی که آکنده از خوف ورجاست، در انجام اعمال نیک، فعال و در ترک گناهان جدی است.

دوم: چشم دوختن به عنایات او، و سوم: ترک تهمت نسبت به آنچه در دست بندگان است. جمله «تَرَكِ التُّهْمَةَ» ممکن است اشاره به این باشد که انسان وقتی می‌بیند گروهی از بندگان متنعم‌اند و او محروم است، در اعماق ذهنش خدا را متهم به بی‌عدالتی می‌کند که چرا به دیگران داده و به او نداده است؟ امام علیه السلام از خدا می‌خواهد که هرگز ذهن انسان، آلوده به چنین افکار شیطانی نشود.

همان‌گونه که در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «وَ يُبْغِي لِمَنْ عَقَلَ عَنِ اللَّهِ أَنْ لَا يَتَّهِمَ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَىٰ فِي قَضَائِهِ، وَ لَا يَسْتَبْطِئُهُ فِي رِزْقِهِ؛ کسی که خدا را به خوبی می‌شناسد سزاوار است که او را در قضا و قدرش



متهم نکند و در روزی دادنش متهم به کُندی نسازد.<sup>۱</sup> این احتمال نیز در تفسیر این جمله وجود دارد که گاه انسان هنگامی که نعمت‌های زیادی را در دست دیگران می‌بیند آن‌ها را متهم به سوء استفاده و توسل به طرق نامشروع برای کسب مال می‌کند. امام علیه السلام از خدا تقاضا می‌کند که چنین اتهاماتی که در واقع شیطانی است نسبت به بندگان خدا به ذهن انسان خطور نکند.

بدیهی است که همه این‌گونه افکار، انحراف از جاده توحید و گام برداشتن در مسیر شرک است.

\* \* \*

امام علیه السلام به دنبال طلب آثار رحمت الهی نسبت به تابعین، به معنای عام، به نتایج و عواقب آن پرداخته و در هفت جمله عاقبت محمود و نتایج مطلوب آن را برای تابعان راستین تقاضا می‌کند. نخست عرضه می‌دارد: «(خداوندا! این درود و رحمت و این آثار را برای آن‌ها فراهم کن تا) آن‌ها را تنها به خودت راغب سازی و از خودت بیم و هراس داشته باشند»؛ (لِتُرَدَّهُمْ إِلَى الرَّغْبَةِ إِلَيْكَ وَ الرَّهْبَةِ مِنْكَ).

«رغبة» اگر با «الی» یا با «فی» متعدی شود به معنای علاقه‌مند بودن به چیزی است و اگر با «عن» متعدی شود به معنای تنفر و بیزاری از چیزی می‌باشد. راغب در مفردات می‌گوید: اصل معنای «رغبة» وسعت چیزی است (و یا وسعت در اراده است) و از آن‌جا که انسان هنگامی که علاقه یا تنفر نسبت به چیزی داشته باشد این حالت از او تجاوز می‌کند و به غیر او می‌رسد این واژه در این معنا به کار رفته است.

و «رهبة» در اصل به معنای ترسیدن از چیزی است که با اضطراب و خویشتن‌داری همراه باشد.

۱. کافی، ج ۲، ص ۵۹، ح ۹.

و در بیان دومین و سومین نتیجه می فرماید: «و (به وسیله این رحمت و آثارش) آن‌ها را نسبت به زرق و برق دنیای ناپایدار بی اعتنا سازی و نسبت به عمل کردن برای دار آخرت علاقه مند نمایی»؛ (و تُزَهِّدُهُمْ فِي سَعَةِ الْعَاجِلِ، وَ تُحِبِّبُ إِلَيْهِمُ الْعَمَلَ لِلْآجِلِ).

«عاجل» به معنای شیء زودگذر است و در این جا اشاره به دنیا و نعمت‌های ناپایدار آن است و «آجل» ضد آن است و اشاره به نعمت‌های پایدار و جاودانی و ابدی آخرت است.

آری، تابعان راستین نعمت‌های پایدار عالم دیگر را فدای نعمت‌های ناپایدار و کم ارزش دنیای فانی نمی کنند.

در سوره قیامت در آیات ۲۰ و ۲۱ در نکوهش دنیاپرستان آمده است: ﴿كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ \* وَ تَذُرُونَ الْآخِرَةَ﴾؛ «هرگز چنین نیست که شما می پندارید! بلکه شما دنیای زودگذر را دوست دارید و آخرت را رها می کنید».

آنگاه به نتیجه چهارم اشاره کرده، می فرماید: «و به وسیله آن درود و رحمت و آثارش آن‌ها را مهیای عالم بعد از مرگ کنی»؛ (وَ الْإِسْتِعْدَادَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ).

«استعداد» از ماده «عدّ» در اصل به معنای شمردن چیزی است، ولی «استعداد» به معنای مهیا شدن است و مهیا شدن برای بعد از مرگ از طریق توبه و انجام کارهای نیک و ترک معاصی و گناهان و اطاعت از پروردگار است.

در دعای شب بیست و هفتم ماه رمضان از امام سجاد علیه السلام نقل شده که از اول شب تا به صبح این دعا را تکرار می کرد: «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ وَالْإِنَابَةَ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَ الْإِسْتِعْدَادَ لِلْمَوْتِ قَبْلَ حُلُولِ الْقَوْتِ؛ خداوند! (این توفیق را) روزی من کن که از این سرای فریبنده دنیا خود را برکنار دارم و به سرای جاویدان آخرت توجه کنم و پیش از آن که فرصت از دستم برود آماده مرگ شوم»<sup>۱</sup>.

همچنین آن حضرت در دعای پرمعنای روز یکشنبه عرضه می‌دارد: «... وَمِنْ أَنْقِضَاءِ الْمُدَّةِ قَبْلَ التَّأَهُبِ وَالْعُدَّةِ؛ خداوندا! به تو پناه می‌برم از این‌که قبل از آمادگی و تهیه توشه، عمر من به پایان رسد».<sup>۱</sup>

در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم که از آن حضرت سؤال کردند: «مَا الْأِسْتِعْدَادُ لِلْمَوْتِ؛ آماده شدن برای مرگ چگونه است؟» امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «أَدَاءُ الْفَرَائِضِ وَاجْتِنَابُ الْمُحَارِمِ وَالْإِسْتِمَالُ عَلَى الْمَكَارِمِ ثُمَّ لَا يُبَالِي أَوْقَعَ عَلَى الْمَوْتِ أَمْ وَقَعَ الْمَوْتُ عَلَيْهِ؛ انجام واجبات و پرهیز از گناهان و دارا بودن صفات برجسته انسانی، آنگاه برای انسان تفاوتی نمی‌کند که مرگ به سراغ او بیاید یا او به سراغ مرگ برود».<sup>۲</sup>

آنگاه به پنجمین نتیجه اشاره فرموده، عرضه می‌دارد: «خداوندا! با آن رحمت و آثارش، هر حادثه ناخوشایند و اندوهی را که به هنگام خارج شدن روح از بدن برای آن‌ها رخ می‌دهد آسان سازی»؛ (وَتُهَوَّنَ عَلَيْهِمْ كُلَّ كَرْبٍ يَحِلُّ بِهِمْ يَوْمَ خُرُوجِ الْأَنْفُسِ مِنْ أَبْدَانِهَا).

«کرب» در اصل به معنای زیر و رو کردن زمین و حفر و شیار آن است (کرب الارض). همچنین به گره‌های محکمی که در طناب دلو می‌زنند اطلاق شده، سپس به معنای غم و اندوه شدید آمده، چراکه دل انسان را زیر و رو می‌کند و عقده‌ای در قلب به وجود می‌آورد. این واژه معنای وسیع و گسترده‌ای دارد و هرگونه مشکل مهمی را شامل می‌شود و در این جا به معنای اندوه و هر مشکلی است.

این جمله اشاره به «سکرات موت» و سختی جان‌کندن و مرارت‌های آن است که برای مؤمنان آسان می‌شود و برای عاصیان بسیار سخت و دردناک است.

۱. مصباح کفعمی، ص ۱۰۸.

۲. امالی صدوق، ص ۱۷۲، ح ۹.

از تعبیر امام علیه السلام به خوبی استفاده می شود که مر با شدايد و وحشت هايي همراه است که در قرآن مجید به عنوان سكرات موت از آن یاد شده، همان گونه که در آیه ۱۹ سوره ق می خوانيم: «وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ»؛ «و سرانجام، سكرات مر ، حقيقت را پيش چشم او می آورد و گفته می شود: اين همان چيزی است که تو از آن می گريختی!».

و در تعبیر ديگر در آیه ۹۳ سوره انعام آمده است: «وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ»؛ «و اگر ببینی هنگامی که اين ستمکاران در شدايد مر فرو رفته اند (به حال آن ها تأسف می خوری)».

«سكرة» از ماده «سکر» (بر وزن شکر) به گفته ارباب لغت حالتی است که میان انسان و عقل او ایجاد می شود و معمولاً در مورد مستی شراب به کار می رود، هر چند اين حالت گاه به سبب شدت غضب یا عشق آتشين نیز دست می دهد. و «غمرات» جمع «غمره» به معنای آبی است که چهره همه چيز را بپوشاند، و به حوادث دردناکی که تمام وجود انسان را فرامی گیرد نیز اطلاق می شود.

از روايات به خوبی استفاده می شود که سختی های جان دادن محدود به کافران و بدکاران نیست، بلکه شامل مؤمنان هم می شود، هر چند در درجاتی ضعيف تر. از تعبیر امير مؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه که به صورت مطلق بيان شده نیز اين حقيقت استفاده می شود؛ می فرماید: «إِنَّ لِلْمَوْتِ لَغَمَرَاتٍ هِيَ أَفْطَعُ أَنْ تَسْتَعْرِقَ بِصَفَةٍ أَوْ تَعْتَدِلَ عَلَى عُقُولِ أَهْلِ الدُّنْيَا؛ مر شدايد و سختی هايی دارد، شديدتر از آنچه در وصف بگنجد، یا با معيار عقل مردم دنيا سنجيده شود»<sup>۱</sup> ولی همان گونه که گفتيم در مورد مؤمنان خفيف تر است.

به هر حال امام علیه السلام از سكرات موت تعبیر به «كل كرب» (هرگونه ناراحتی)

۱. نهج البلاغه، خطبة ۲۲۱.

فرموده و از خداوند تقاضا می‌کند که با درود و رحمتش این شداید را بر تابعان راستین آسان گرداند.

از روایات متعددی استفاده می‌شود که اعمالی همچون نماز اول وقت<sup>۱</sup>، احترام به پدر و مادر، وصلهٔ رحم<sup>۲</sup> و همچنین زیارت قبر امام حسین علیه السلام<sup>۳</sup> و داشتن ولایت امیرمؤمنان علیه السلام<sup>۴</sup> سکرات موت را بر انسان آسان می‌سازد.<sup>۵</sup>

اصولاً جدا شدن روح از این بدن که گاه هفتاد سال با آن در ارتباط کامل بوده آسان نخواهد بود و به‌طور طبیعی نیز دردناک است، همانند جدا شدن طفل از رحم مادر.

آنگاه دربارهٔ ششمین نتیجهٔ درود و رحمت الهی عرضه می‌دارد: «خداوندا! آنان را (با این رحمت و درود) از هر چیز خوفناکی که فتنه و فساد ایجاد می‌کند و از هرگونه محذورات و افتادن به صورت در آتش دوزخ و طولانی بودن توقف در آن عافیت بخشی»؛ (وَتُعَافِيهِمْ مِمَّا تَقَعُ بِهِ الْفِتْنَةُ مِنْ مَحْذُورَاتِهَا، وَكِبَّةِ النَّارِ وَطُولِ الْخُلُودِ فِيهَا).

«فتنه» از مادهٔ «فتن» (بر وزن متن) در اصل به معنای قراردادن طلا در کورهٔ آتشین است تا خوب و خالص شود و به همین دلیل در مورد آزمایش‌ها و امتحانات به کار می‌رود. این واژه و مشتقات آن در قرآن مجید در معانی مختلفی به کار رفته، از جمله آزمایش و امتحان، فریب دادن، بلا و عزا، شرک و بت پرستی، اضلال و گمراهی، و در این جا به معنای ناراحتی و مشکلات است

۱. بحارالانوار، ج ۸۰، ص ۹.

۲. همان، ج ۷۱، ص ۶۶.

۳. همان، ج ۹۸، ص ۷۷.

۴. همان، ج ۷، ص ۲۲۲.

۵. برای اطلاع بیشتر از این نوع روایات رجوع کنید به: میزان الحکمة، بخش مادهٔ موت و همچنین پیام قرآن،

ج ۵، ص ۴۳۱.

و قرائنی که قبل و بعد از این جمله آمده نشان می‌دهد که منظور از فتنه، عذاب آخرت یا عذاب دنیا و آخرت هر دو می‌باشد، چون یکی از معانی فتنه عذاب و شکنجه است، همان‌گونه که در آیات ۶۲ و ۶۳ سوره صافات می‌خوانیم: «أَذَلَّكَ خَيْرٌ نُزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الرَّقُومِ \* إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ»؛ «آیا این نعمتهای جاویدان بهشتی بهتر است یا درخت نفرت‌انگیز زقوم؟! \* ما آن را مایه درد ورنج ستمکاران قرار دادیم».

و «محدورات» به معنای اموری است که انسان از آن‌ها پرهیز می‌کند و ترسان است و در واقع اشاره به انواع عذاب‌های دوزخ است که بهشتیان از آن در امن و امان‌اند.

«کَبَّة» از ماده «كَبَّ» (بر وزن حد) در اصل به معنای افکندن چیزی به صورت بر روی زمین است و از بعضی از آیات قرآن و روایات به خوبی استفاده می‌شود که بعضی به رو در آتش دوزخ افکنده می‌شوند و امام علیه السلام در این جا برای تابعان راستین دعا می‌کند که از این‌گونه عذاب‌ها برکنار باشند.

بنابراین «كَبَّةِ النَّارِ وَ طُولِ الْخُلُودِ فِيهَا» از قبیل ذکر خاص بعد از ذکر عام است که همان فتنه و محدورات می‌باشد.

در بعضی از منابع لغت «كَبَّةِ النَّارِ» به معنای شدت صدمات آتش تفسیر شده است.<sup>۱</sup>

«خلود» گاه به معنای جاودانگی و گاه به معنای مدت طولانی آمده است و به نظر می‌رسد که در کلام امام علیه السلام به قرینه «طُولِ الْخُلُودِ» ناظر به معنای دوم باشد. آنگاه در جمله هفتم که اشاره به آخرین نتایج و فواید این درود و رحمت الهی است، عرضه می‌دارد: «خداوندا! به این وسیله آن‌ها را به مقام امن و امان که

۱. نه‌ایه ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۳۸، واژه «کب».

مقام آرامش پرهیزکاران است (به بهشت جاویدان) منتقل فرمایی؛ «وَتَصِيرُهُمْ إِلَى أَمْنٍ مِنْ مَقِيلِ الْمُتَّقِينَ».

«مقیل» اسم مکان است از ماده «قیلوله» که به معنای خواب نیم روز می باشد، سپس به طور کلی به محل استراحت و جایگاه امن و امان و راحت اطلاق شده است.

در قرآن مجید واژه «مقیل» یک بار در آیه ۲۴ سوره فرقان ذکر شده است، آن جا که می فرماید: «أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا»؛ «بهشتیان در آن روز بهترین جایگاه و نیکوترین استراحتگاه را دارند».

و این که از میان تمام صفات بهشتیان، تقوای آن ها ذکر شده و جایگاه متقین برای تابعان راستین، به معنای عام، تقاضا شده، می تواند اشاره به آیات قبل از آیه فوق باشد که می فرماید: «قُلْ أَدْرَأَيْكُمْ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَ مَصِيرًا»؛ «ای پیامبر! بگو: «آیا این بهتر است یا بهشت جاویدانی که به پرهیزکاران وعده داده شده؟! بهشتی که پاداش اعمال آن ها، و سرانجامشان است»<sup>۱</sup>.

و یا اشاره به آیه ۶۳ سوره مریم باشد که می فرماید: «تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا»؛ «این همان بهشتی است که به بندگان ما که پرهیزکار باشند، به ارث می دهیم».

تعبیر به «امن» به صورت مطلق اشاره به امنیت از هر جهت است، امنیت از عذاب الهی، امنیت از ناملایماتی که در دنیا وجود دارد، امنیت از خیال ناپایداری نعمت های بهشتی و مانند آن.

در ضمن، تعبیر فوق می تواند برگرفته از آیات متعدد قرآن درباره امنیت

۱. فرقان، آیه ۱۵.

پرهیزکاران در بهشت باشد، از جمله آیه ۸۲ سوره انعام، آن جا که می فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ»؛ «(آری) آن ها که ایمان آوردند، و ایمان خود را با هیچ ستم و شرکی نیالودند، ایمنی تنها از آن آن هاست؛ و آن ها هدایت یافتگان اند».

و در آیات ۵۱ و ۵۲ سوره دخان می خوانیم: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ \* فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ»؛ «به یقین پرهیزکاران در جایگاه امنی قرار دارند \* در میان باغ های بهشتی و چشمه ها».<sup>۱</sup>

### جمع بندی و چکیده دعا

این دعای پر بار و پر معنا مروری است بر تمام تاریخ بشر، از آدم عَلَيْهِ السَّلَام تا خاتم عَلَيْهِ السَّلَام و از خاتم عَلَيْهِ السَّلَام تا پایان دنیا و در آن، درود فرستاده می شود بر تمام صالحان و پرهیزکارانی که از آغاز تا پایان جهان بوده و خواهند بود و پیام های متعددی دارد، از جمله:

۱. ما هرگز گمان نکنیم که اگر در راه صلاح و تقوا به توفیق الهی گام برمی داریم، تنها کسانی هستیم که این مسیر را می پیماییم. پیش از ما میلیون ها نفر و بعد از ما نیز میلیون ها نفر دیگر از صالحان و نیکان خواهند بود که راه تقوا و طاعت الهی را می پیمایند و این در حقیقت مانع غرور ماست اگر در راه تقوا سیر کنیم.

۲. درود بر آن ها و طلب رحمت الهی برای همه رهروان این راه، نوعی حق شناسی و قدردانی از آن هاست که این راه را در گذشته پیموده اند و یا در آینده می پیمایند.

۱. تعبیر «من مقبل المتقين» می تواند صفتی برای امن باشد و یا به منزله جمله بیانیه.



۳. با توجه به صفات متعددی که امام علیه السلام برای پرهیزکاران امم پیشین و برای اصحاب راستین پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و تابعان آنها - کسانی که در مکتب آنها درس تقوا آموختند - و همچنین تمام کسانی که تا دامنه قیامت راه آنها را می پیمایند شمرده است روشن می شود که ارزش آنها از کجاست و چرا و چگونه باید بر آنها درود بفرستیم و برای آنان رحمت الهی را بطلبیم و این درسی است برای همه ما و به تعبیر دیگر، نشان می دهد که آنها اسوه و سرمشق ما در این راه بوده اند، همان گونه که ما سرمشقی برای آیندگان خواهیم بود، ان شاء الله .

۴. بخش آخر این دعا نشان می دهد که این درود و رحمت الهی چه آثار فوق العاده گران بهایی دارد و چگونه در دنیا و آخرت به سراغ انسان می آید، او را از تنگناها می رهاند و به محل امن و امان بهشت می رساند و این بشارتی است برای ما و برای همه پویندگان این راه.



# دعای پنجم

وَكَانَ مِنْ دُعَائِهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

لِنَفْسِهِ وَلِأَهْلِ وَوَلَايَتِهِ

از دعاهای امام علیه السلام است  
برای خود و دوستان و علاقه‌مندان

## دعا در یک نگاه

این دعا، همان‌گونه که از عنوان آن برمی‌آید، دعایی است که امام علیه السلام در آن نعمت‌های فراوانی اعم از معنوی و مادی (و غالباً معنوی) از خداوند متعال برای خود و تمام علاقه‌مندان درخواست می‌کند که طبعاً همه علاقه‌مندان را تا دامنه قیامت شامل می‌شود.

در این دعا امام علیه السلام پانزده بار درود و صلوات بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرستد. در بخشی از آن به صورت «صَلِّ عَلِيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ» و در بخش دیگری «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلِيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ» و در بخش دیگری «فصل علی محمد و آلہ» و در پایان، بار دیگر «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلِيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ» دو بار تکرار شده است. در بخش اول که شش بار به صورت «صَلِّ عَلِيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ» ذکر شده، اشاره به بعضی از صفات جلال و جمال خدا می‌کند و بعد درود می‌فرستد و سپس

تقاضای خود را عرضه می‌دارد، ولی در بخش‌های دیگر چنین نیست که همواره صفات جلال و جمال خدا را ذکر فرماید، بلکه در بسیاری از موارد بعد از درود و صلوات بر پیغمبر و آلش خواسته خود را به پیشگاه خدا بیان می‌دارد.

## بخش اول

۱ | يَا مَنْ لَا تَنْقُضِي عَجَائِبَ عَظَمَتِهِ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَ احْجُبْنَا عَنِ

الْإِلْحَادِ فِي عَظَمَتِكَ

۲ | وَيَا مَنْ لَا تَنْتَهِي مُدَّةَ مُلْكِهِ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَ أَعْتِقْ رِقَابَنَا مِنْ

نَقَمَتِكَ.

۳ | وَيَا مَنْ لَا تَفْنَى خَزَائِنُ رَحْمَتِهِ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ اجْعَلْ لَنَا نَصِيباً

فِي رَحْمَتِكَ.

۴ | وَيَا مَنْ تَنْقُطِعُ دُونَ رُؤْيَيْتِهِ الْأَبْصَارُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَ أَدْنِنَا إِلَى قُرْبِكَ

۵ | وَيَا مَنْ تَصَغُرُ عِنْدَ خَطَرِهِ الْأَخْطَارُ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَ كَرِّمْنَا عَلَيْكَ.

۶ | وَيَا مَنْ تَطْهَرُ عِنْدَهُ بَوَاطِنُ الْأَخْبَارِ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَ لَا تَفْضَحْنَا

لَدَيْكَ.

۷ | اللَّهُمَّ أَعْنِنَا عَنْ هَبَةِ الْوَهَّابِينَ بِهَبَتِكَ، وَ اكْفِنَا وَحْشَةَ الْقَاطِعِينَ بِصِلَتِكَ

حَتَّى لَا نَرْغَبَ إِلَى أَحَدٍ مَعَ بَدَلِكَ، وَ لَا نَسْتَوْحِشَ مِنْ أَحَدٍ مَعَ فَضْلِكَ.

## ترجمه

۱. ای خدایی که عجایب عظمت تو هرگز پایان نمی‌گیرد و حد و نهایتی برای

آن نیست! خداوندا! بر محمد و آل محمد درود فرست و ما را از الحاد

و انحراف در عظمت بازدار.

۲. ای کسی که دوران حکومت (بر جهان هستی) هرگز پایان نمی‌گیرد!

خداوندا! بر محمد و آل او درود فرست و ما را از عذاب خود آزاد فرما.

۳. ای خدایی که گنجینه‌های رحمت تو هرگز پایان نمی‌گیرد! بر محمد

و آل محمد درود فرست و برای ما سهم وافر از رحمت قرار ده.

۴. ای خدایی که چشم‌ها از دیدن تو عاجز و ناتوان است! بر محمد و آلش درود فرست و ما را به مقام قرب خود نزدیک کن.
۵. ای خدایی که هر مقامی در برابر مقام تو کوچک و ناچیز است! بر محمد و آل او درود فرست و ما را نزد خود گرامی دار.
۶. ای خدایی که باطن همه اخبار نزد تو ظاهر و آشکار است! بر محمد و آلش درود فرست و ما را نزد خود رسوا مگردان.
۷. خداوندا! ما را به وسیله مواهب خود از عطای بخشش کنندگان بی‌نیاز کن و ما را به سبب ارتباط با خود از وحشت قطع رابطه بندگان مستغنی فرما تا با وجود عطای تو، به عطای دیگری راغب نباشیم و با وجود فضل و ارتباط با تو، از قطع رابطه احدی در وحشت فرو نرویم.

### شرح و تفسیر

#### شگفتی‌های جهان آفرینش پایان‌ناپذیر است

می‌دانیم که امام علیه السلام این دعا را برای خود و برای تمام خویشاوندان و دوستان و علاقه‌مندان کرده است و یک سلسله مواهب بی‌نظیر از خداوند برای آن‌ها می‌طلبد که مجموعه سعادت دنیا و آخرت و ایمان و عمل در آن است.

نخست عرضه می‌دارد: «ای خدایی که عجایب عظمت تو هرگز پایان نمی‌گیرد و حد و نهایی برای آن نیست!»، (يَا مَنْ لَا تَقْضِي عَجَائِبُ عَظَمَتِهِ).

آری، هر روز نشانه‌های تازه‌ای از عظمت او در عالم آفرینش آشکار می‌شود و هرگز این نشانه‌ها چه در زمین، چه در آسمان، چه در وجود انسان و چه در بیرون از وجود انسان پایان نمی‌گیرد.

در واقع این جمله اشاره‌ای به یکی از مهم‌ترین دلایل اثبات وجود خداست و آن، آثار عجیبی است که در پهنه جهان هستی وجود دارد و هریک از دیگری شگفت‌انگیزتر است.

این عجایب به قدری است که اکنون پس از هزاران سال که دانشمندان دربارهٔ وجود انسان مطالعه کرده‌اند و برای کشف عجایب آن کوشیده‌اند باز هم می‌گویند انسان موجودی است ناشناخته و حتی کتابی تحت همین عنوان نوشته‌اند.

بیرون از وجود انسان عالم پهناوری است که حد و حدودی برای آن نیست. اگر تنها به کرهٔ زمین که ذرهٔ بی‌مقداری در مجموعهٔ جهان هستی است بنگریم و عجایب خلقت خدا را در خشکی و دریاها و اعماق آن‌ها و در جهان گیاهان و حیوانات و حتی موجودات بی‌جان و در ذرات کوچکی که همهٔ اشیا از آن تشکیل شده و با پیشرفت علم نانو عظمت آن روزبه‌روز آشکارتر می‌شود بررسی کنیم، به عمق کلام امام علیه السلام پی می‌بریم که می‌گوید: «ای کسی که عجایب عظمت هرگز پایان نمی‌گیرد».

البته نباید فراموش کنیم که ما در منطقهٔ کوچکی از مجموعهٔ جهان آفرینش قرار داریم و آن هم در زمان محدودی، میلیاردها سال بر این عالم آفرینش گذشته است. چه حوادثی و چه عجایبی در طول این مدت وجود داشته و شاید هزاران سال بعد از ما نیز خواهد بود و چه عجایب و شگفتی‌هایی در آینده به وجود می‌آید که حتی شمارش آن برای ما غیرممکن است.

قرآن مجید می‌گوید: «وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»؛ «و اگر همهٔ درختان روی زمین قلم شود، و دریا برای آن مرکب گردد، و هفت دریا به آن افزوده شود، این‌ها همه تمام می‌شود، ولی کلمات خدا پایان نمی‌گیرد؛ خداوند توانا و حکیم است».<sup>۱</sup>

مرحوم کلینی در کتاب کافی در کتاب التوحید، از حارث اعور نقل می‌کند که

امیرمؤمنان علیه السلام خطبه‌ای بعد از نماز عصر ایراد کرد که مردم از توصیف زیبا و آنچه درباره عظمت خداوند جلّ جلاله بیان فرمود تعجب کردند.

ابواسحاق می‌گوید: من به حارث گفتم: آیا آن خطبه را حفظ نکردی؟ گفت: آری، آن را نوشتم. سپس نوشته خود را برای ما بیان کرد.

در بخشی از این خطبه آمده است: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَلَا تَنْقُضِي عَجَائِبُهُ لِأَنَّهُ كُلَّ يَوْمٍ فِي شَأْنٍ مِنْ إِحْدَاثِ بَدِيعٍ لَمْ يَكُنْ؛ حمد و سپاس برای خداوندی است که هرگز نمی‌میرد و عجایب قدرت او پایان نمی‌گیرد، زیرا هر روز در شأن تازه‌ای است و آثار بدیعی می‌آفریند که در روزهای قبل وجود نداشت».<sup>۱</sup>

مرحوم علامه مجلسی بعد از ذکر این روایت در کتاب التوحید بحارالانوار می‌گوید: «مفهوم این جمله این است که انسان هر قدر بیشتر تأمل و تفکر کند آثار تازه‌ای از قدرت و عجایب صنعت خدا می‌یابد که قبل از آن نیافته بود و به هیچ حدی محدود نمی‌شود و هر روز از آثار آفرینش و خلقت عجیب خود و اشکال تازه آن اموری ظاهر می‌شود که عقل‌ها و اندیشه‌ها در آن حیران می‌مانند».<sup>۲</sup>

آنگاه امام علیه السلام به دنبال این توصیف پرمعنا عرضه می‌دارد: «خداوندا! بر محمد و آل محمد درود فرست و ما را از الحاد و انحراف در عظمتت بازدار»؛ (صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ اجْبُئْنَا عَنِ الْإِلْحَادِ فِي عَظَمَتِكَ).

«الحاد» از ماده «لَحَد» (بر وزن عهد) در اصل به معنای حفره‌ای است که در یک طرف قرار گیرد و به همین دلیل به حفره‌ای که در یک جانب قبر قرار می‌گیرد «لَحَد» گفته می‌شود، سپس به هر چیز و هر کاری که از حد وسط به سوی افراط و تفریط متمایل شود و یا جنبه انحراف به خود گیرد، الحاد گفته می‌شود و از آن جا که بت پرستی و کفر، خروج از حدّ اعتدال است، الحاد به آن اطلاق

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۴۱، ح ۷.

۲. بحارالانوار، ج ۴، ص ۲۶۷، ذیل حدیث ۱۴.

شده است و منظور از «الحاد» در عظمت خداوند که امام علیه السلام در این جمله از خدا می‌خواهد که از آن برکنار باشد، آن است که عظمت خدا را کوچک بشمرد و برای آن اهمیتی قائل نباشد، در حالی که عجایب عظمت او هر روز در چهره‌های جدیدی ظاهر و آشکار می‌شود و حاکمیت او در عالم هستی و قدرتش بر همه چیز هر زمان ظاهرتر می‌گردد.

شکی نیست که منظور از این دعا و امثال آن این نمی‌باشد که ما را به اجبار از این انحرافات دور بدارد؛ بلکه هدف، شمول توفیق الهی است که زمینه‌ها آماده شود و انسان با پای خود این مسیر را بییماید.

البته جای تردید نیست که توجه به عظمت پروردگار و حاکمیت او بر عالم هستی در اعمال انسان اثر می‌گذارد و او را از راه‌های انحرافی باز می‌دارد و به اطاعت فرمان خدا دعوت می‌کند.

در دومین جمله امام علیه السلام خدا را چنین توصیف می‌کند: «ای کسی که دوران حکومت (بر جهان هستی) هرگز پایان نمی‌گیرد!»؛ (وَ يَا مَنْ لَا تَنْتَهِي مُدَّةُ مُلْكِهِ). می‌دانیم که خداوند وجودی است ازلی و ابدی و چنین وجودی هرگز حاکمیتش بر عالم هستی پایان نمی‌یابد و به تعبیر دیگر، او واجب‌الوجود است و همهٔ ممکنات وابسته به وجود او هستند و اگر لحظه‌ای این وابستگی از میان برود، محو و نابود می‌شود.

آنگاه امام علیه السلام عرضه می‌دارد: «خداوندا! بر محمد و آل او درود فرست و ما را از عذاب خود آزاد فرما!»؛ (صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ أَعْتِقْ رِقَابَنَا مِنْ نِقْمَتِكَ).

«رقاب» جمع «رقبة» به معنای گردن است و اصل این واژه به معنای مراقبت از چیزی می‌باشد و از آن جا که مراقبین در محلّ بالایی قرار می‌گیرند که اطراف را به خوبی ببینند و گردن در قسمت بالای بدن است «رقبة» به آن اطلاق شده است. از سوی دیگر، هنگامی که افراد را دستگیر می‌کردند، طناب به گردن آن‌ها



می‌بستند تا فرار نکنند. به همین دلیل آزادی از عذاب الهی در این جا تشبیه به گشودن زنجیر و طناب اسارت از گردن شده است.

اما در این جا این سؤال پیش می‌آید که چه ارتباطی میان توصیف پروردگاره عدم زوال ملک و حکومتش و آزاد ساختن بندگان از قید عذاب و نعمتش وجود دارد؟ ممکن است این رابطه باشد که سلاطین دشمنان خود را به این علت در بند می‌کردند که ترس از زوال حکومت خود داشتند، مبادا آزاد شوند و توطئه کنند و حکومت آن‌ها متزلزل شود، اما کسی که حکومتش زوال‌ناپذیر است لزومی نمی‌بیند که مخالفان را در بند نگه دارد. به همین علت امام علیه السلام تقاضا می‌کند: ای کسی که مُلکت زوال‌ناپذیر و نامتناهی است! این بنده ضعیف خود را از کیفر و عذابت آزاد گردان.

در سومین جمله عرضه می‌دارد: «ای خدایی که گنجینه‌های رحمت تو هرگز پایان نمی‌گیرد!»؛ (وَ يَا مَنْ لَا تَفْنَى خَزَائِنُ رَحْمَتِهِ).

از آن جا که خداوند وجودی است نامتناهی و از هر جهت بی‌نیاز، خزائن رحمت او نیز مانند همه اوصافش بی‌پایان و نامتناهی است. وجود او همچون خورشیدی است که دائماً می‌درخشد و نورافشانی می‌کند و نور و روشنایی آن پایان ندارد.

«خزائن» جمع «خزینه» و «خُزانه» به معنای مرکزی است که اشیای گران‌بها را برای عدم دسترسی دیگران در آن جا نگهداری می‌کنند و محفوظ می‌دارند و استفاده از واژه جمع در این جا به سبب آن است که رحمت الهی یک شعبه خاص ندارد و انواع نعمت‌ها و مواهب معنوی و مادی را شامل می‌شود. قرآن مجید می‌گوید: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ»؛ «گنجینه‌های همه چیز نزد ماست و جز به اندازه معلوم آن را نازل نمی‌کنیم».<sup>۱</sup>

به دنبال این توصیف الهی عرضه می‌دارد: «بر محمد و آل محمد درود فرست و برای ما سهم وافر از رحمت قرار ده»؛ (صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْ لَنَا نَصِيبًا فِي رَحْمَتِكَ).

البته از شخص بزرگ باید حاجات بزرگ خواست، به خصوص بزرگی که کوچک و بزرگ برای او یکسان است و رحمتش حد و نهایتی ندارد. در ضمن، تعبیر به «نصیباً» به صورت نکره در این جا به معنای نصیب وافر و کثیر است و «فی» در «فی رحمتک» به معنای «من» می‌باشد<sup>۱</sup> یعنی نصیب وافر از رحمت خود برای ما قرار ده که اگر این دعا مستجاب گردد همهٔ مشکلات مادی و معنوی ما حل خواهد شد.

در چهارمین جمله که در آن هم وصفی از اوصاف جلالیهٔ خداوند را بیان می‌کند و سپس درود بر پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرستد و تقاضایی از خدا به دنبال آن دارد؛ عرضه می‌دارد: «ای خدایی که چشم‌ها از دیدن تو عاجز و ناتوان است! بر محمد و آلش درود فرست و ما را به مقام قرب خود نزدیک کن»؛ (وَ يَا مَنْ تَنْقَطِعُ دُونَ رُؤْيَيْهِ الْأَبْصَارُ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ أَدِنْنَا إِلَى قُرْبِكَ).

می‌دانیم که دیدن با چشم جسمانی مشروط به این است که جسمی باشد و زمان و مکانی داشته باشد، شعاع نور به آن بتابد و از آن جا به چشم بازگردد و روی شبکیهٔ چشم انسان منعکس شود و از آن جا به وسیلهٔ اعصاب بینایی به مغز و روح انسان منتقل گردد، در حالی که خداوند، نه جسم است و نه زمان دارد و نه مکان، به همین دلیل هرگز قابل رؤیت نیست، نه در دنیا و نه در آخرت.

و تقاضای قرب پروردگار به این معناست که خداوند! به ما توفیق بده اعمالی به جا بیاوریم خالصانه و مخلصانه که ما را به تو نزدیک کند و در مسیر تکامل پیش ببرد.

۱. مانند آنچه در آیهٔ شریفهٔ ۸۹ سورهٔ نحل ﴿وَ يَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا﴾ آمده است، که «فی» به معنای

«من» است.

در ضمن دعای اول نیز شبیه این جمله در بیان امام علیه السلام آمده بود، آن جا که فرمود: «الَّذِي قَصَّرَتْ عَنْ رُؤْيَيْتِهِ أَبْصَارُ النَّاطِرِينَ؛ خدایی که چشم‌های بینندگان از دیدن او ناتوان است».

در باره عدم امکان رؤیت خداوند با چشم جسمانی، نه در دنیا و نه در آخرت، بحث مشروحی در همین جلد در ذیل جمله دوم از دعای اول مطرح کردیم و با دلایل منطقی ثابت نمودیم که آنچه گروه کثیری از مسلمین (غیر از پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام) می‌پندارند که در قیامت خداوند با چشم جسمانی دیده می‌شود سخنی نادرست و بی‌اساس است.

و اما رابطه این توصیف جلالی خداوند با تقاضایی که از پروردگار می‌کند از این نظر است که ما نمی‌توانیم از نظر جسمانی به تو نزدیک شویم، زیرا تو جسم نیستی و زمان و مکان نداری؛ از تو می‌خواهیم توفیقی دهی که از نظر معنوی و روحانی به تو نزدیک شویم؛ تو را در درون جان خود مشاهده کنیم، به تو عشق بورزیم و سر بر فرمان تو باشیم.

معمولاً در عبادات خود نیت تقرب الی الله می‌کنیم، یعنی هدف خود را از عبادت‌ها قرب الی الله (قرب معنوی) می‌دانیم، بدیهی است که هرگاه قرب الی الله حاصل شود انواع نعمت‌های الهی به سوی وجود انسان سرازیر خواهد شد. بهشت، مولود مقام قرب اوست و نعمت‌های بهشتی همگی پیام‌آور قرب او هستند.

شکی نیست که به مقتضای آیات قرآن، خداوند به ما نزدیک و ما به او نزدیک هستیم، می‌فرماید: «وَتَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»؛ «ما به او از ر گردن (یا از ر قلب) نزدیک‌تریم».<sup>۱</sup>

و در سوره انفال آیه ۲۴ می‌خوانیم: «وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ»؛ (و بدانید که خداوند به اندازه‌ای به شما نزدیک است که میان انسان و قلب او حائل می‌شود).

بنابراین از نظر واقعیت عینی وجودی، هم او به ما نزدیک است و هم ما به او نزدیک هستیم. اصولاً جدایی به معنای واقعی وجود ندارد، ولی مهم از نظر مقامات معنوی است که چه بسا ما بدون توجه به احاطهٔ وجودی خداوند نسبت به ما از نظر معنوی از او دوریم. به گفتهٔ شاعر:

دوست نزدیک‌تر از من به من است      وین عجب‌تر که من از وی دورم  
چه کنم با که توان گفت که دوست      در کنار من و من مهجورم

### اسباب قرب الی الله

در روایات اسلامی بر روی موضوعات مهمی تکیه شده که از اسباب قرب پروردگار است، از جمله در روایتی از امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌خوانیم: «أَقْرَبُ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى أَقْوَلُهُمْ لِلْحَقِّ وَ إِنْ كَانَ عَلَيْهِ وَ أَعْمَلُهُمْ بِهِ وَ إِنْ كَانَ فِيهِ كُرْهُهُ؛ نزدیک‌ترین بندگان به خداوند کسی است که از همه بیشتر طرفدار حق باشد، هرچند به زیان او تمام شود و بیشتر به حق عمل کند، هرچند برای او ناخوشایند باشد».<sup>۱</sup>

در کتاب شریف کافی نیز از امام زین‌العابدین علیه السلام نقل شده است که فرمود: «إِنَّ أَقْرَبَكُمْ مِنَ اللَّهِ أَوْسَعُكُمْ خُلُقًا؛ نزدیک‌ترین شما به خداوند کسی است که اخلاقش وسیع‌تر و برخوردش با مردم بهتر باشد».<sup>۲</sup>

در حدیثی نیز از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که خداوند به داود علیه السلام وحی

۱. غررالحکم، ص ۲۰۸.

۲. کافی، ج ۸، ص ۶۹، ح ۲۴.

فرستاد: «يَا دَاوُدُ، كَمَا أَنَّ أَقْرَبَ النَّاسِ مِنَ اللَّهِ الْمُتَوَاضِعُونَ، كَذَلِكَ أَبْعَدُ النَّاسِ مِنَ اللَّهِ الْمُتَكَبِّرُونَ؛ ای داود! همان‌گونه که نزدیک‌ترین مردم به خداوند متواضعان‌اند، دورترین آن‌ها از خداوند متکبران‌اند».<sup>۱</sup>

در سوره واقعه که خداوند مردم را به سه گروه متفاوت تقسیم می‌کند، گروه برتر را مقربان درگاه خود می‌شمرد و گروه دوم را اصحاب الیمین و گروه سوم را اصحاب الشمال و جالب این‌که برای مقربان پاداش‌های عظیمی ذکر می‌کند که عقل در آن حیران می‌ماند.

\* \* \*

در پنجمین جمله امام علیه السلام عرضه می‌دارد: «ای خدایی که هر مقامی در برابر مقام تو کوچک و ناچیز است، بر محمد و آل او درود فرست و ما را نزد خود گرمی دار»؛ (وَيَا مَنْ تَضَعُ عِنْدَ خَطَرِهِ الْأَخْطَارُ، صَلَّى عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَكَرَّمْنَا عَلَيْكَ).

بی‌شک خداوند وجودی است بی‌نهایت در بی‌نهایت و هیچ حد و مرزی در ذات پاک او راه ندارد، صفات او همچون ذاتش نامتناهی است و دارای جمیع کمالات است و موجودات دیگر وجودی محدود و ضعیف دارند، حتی موجودی همچون آسمان که از نظر ما بی‌انتها و دست‌نیافتنی است در برابر دریای بی‌پایان ذات پروردگار قطره ناچیزی است.

قرآن مجید می‌فرماید: «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّبُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ»؛ «او خداوند یگانه‌ای است که معبودی جز او نیست، حاکم و مالک اوست، از هر عیبی منزّه است، به کسی ستم نمی‌کند، امنیت‌بخش است، مراقب همه چیز است، شکست‌ناپذیری است که با

۱. کافی، ج ۳، ص ۳۱۹، ح ۱۱.

ارادهٔ نافذ خود هر امری را اصلاح می‌کند، و دارای کبریا و عظمت است؛ خداوند منزّه است از آنچه همتای او قرار می‌دهند!»<sup>۱</sup>

و در جای دیگر می‌فرماید: «وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»؛ «و برای اوست کبریا و عظمت در آسمان‌ها و زمین، و اوست توانا و حکیم».<sup>۲</sup>

ارباب لغت برای «خطر» معانی مختلفی ذکر کرده‌اند که از جملهٔ آن‌ها این دو معناست: یکی مقام و منزلت و دیگری آفات مهمی که ممکن است به مر چیزی منتهی شود و در این جا معنای اوّل مراد است.

البته این احتمال وجود دارد که ما هر دو معنا را به یک اصل بازگردانیم و بگوییم که خطر به معنای امر مهمی است، خواه این امر مهم، مقام مهم باشد یا آفات و آسیب‌های مهم.

درخواستی که امام علیه السلام به دنبال این توصیف الهی و درود بر محمد و آل محمد دارد این است که خداوند ما را نزد خود گرمی دارد و مقام والا دهد و پیمودن مراحل قرب را فراهم سازد.

البته خداوند نوعی کرامت به همهٔ انسان‌ها ارزانی داشته، در آن جا که می‌فرماید: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»؛ «ما فرزندان آدم را گرمی داشتیم؛ و آن‌ها را در صحرا و دریا، بر مرکب‌های راهوار سوار کردیم؛ و از نعمت‌های پاکیزه به آنان روزی دادیم؛ و آن‌ها را بر بسیاری از موجوداتی که خلق کرده‌ایم، برتری بخشیدیم».<sup>۳</sup>

۱. حشر، آیهٔ ۲۳.

۲. جاثیه، آیهٔ ۳۷.

۳. اسراء، آیهٔ ۷۰.

این کرامت در طبیعت همه انسان‌هاست، ولی هرگاه این انسان در مسیر اطاعت پروردگار گام بردارد و از هوای نفس و شیطان رهایی یابد، کرامت و بزرگواری خاصی پیدا می‌کند که افزون بر کرامت ذاتی همه انسان‌هاست. «عَلَى» در جمله «وَكَرَّمْنَا عَلَيْكَ» به معنای «عِنْد» است، یعنی ما را نزد خود گرامی دار.

بعضی نیز گفته‌اند که در این جا محذوفی است و منظور این است که «کرما عند ورودنا الیک بعد الممات او فی القیامة؛ ما را به هنگام مردن یا محشور شدن در قیامت که بر تو وارد می‌شویم گرامی دار».

البته گرامی داشتن خداوند نیاز به اسبابی دارد که ما از خدا می‌خواهیم توفیق فراهم ساختن آن اسباب را به ما عنایت کند که در خدمت او و خدمت به خلقش باشیم و سبب گرامی داشتن او شود.

در باره این که کرامت و بزرگواری و شخصیت در پیشگاه خداوند چگونه حاصل می‌شود، قرآن مجید در آیه ۱۳ سوره حجرات می‌فرماید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ»؛ «گرامی‌ترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست».

بنابراین هرگاه اسباب تقوا و پرهیزکاری را فراهم سازیم اسباب کرامت عندالله حاصل شده است.

در سوره معارج نیز بعد از ذکر نه وصف از اوصاف برجسته مؤمنان، از جمله اهتمام به نماز و حق‌الناس، ایمان به قیامت، حفظ عفت، رعایت امانت و عهد، و قیام به شهادت حق می‌فرماید: «أُولَئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ»؛ «آنان که چنین اوصافی دارند در باغ‌های بهشتی گرامی داشته می‌شوند».<sup>۱</sup> و در واقع این امور اسباب کرامت عندالله است.

۱. معارج، آیه ۳۵.

و موارد دیگری نیز در قرآن مجید دیده می‌شود که همهٔ آن‌ها از صفات برجسته‌ای خبر می‌دهد که سبب کرامت عندالله است.

و در جملهٔ ششم عرضه می‌دارد: «ای خدایی که باطن همهٔ اخبار نزد تو ظاهر و آشکار است! بر محمد و آلش درود فرست و ما را نزد خود رسوا مگردان!»؛ (وَيَا مَنْ تَظْهَرُ عِنْدَهُ بَوَاطِنُ الْأَخْبَارِ، صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَلَا تَفْضَحْنَا لَدَيْكَ).

«بواطن» جمع «باطن» به معنای امر مخفی است و این‌که امام علیه السلام عرضه می‌دارد: «ای خدایی که تمام امور خفیه در نزد تو آشکار است!» اشاره به علم خداوند به ظواهر و بواطن است، زیرا جایی که او به بواطن امور آگاهی داشته باشد به طریق اولی به ظواهر، عالم و آگاه است.

اصولاً در برابر علم خداوند، ظاهر و باطن و آشکار و مخفی مفهومی ندارد، زیرا علم او حضوری است، او به همه چیز احاطه دارد و همه چیز نزد اوست، ولی ما به سبب محدود بودن وجودمان بعضی از اشیا را نزد خود می‌بینیم و بعضی از نظر ما پنهان است و اشیا را به دو قسم ظاهر و پنهان تقسیم می‌کنیم و یا دور و نزدیک، یا بزرگ و کوچک، ولی در برابر وجود نامتناهی پروردگار که همه جا حضور عینی دارد، نه ظاهر و پنهان مفهومی دارد، نه دور و نزدیک و نه کوچک و بزرگ.

در قرآن مجید بارها بر احاطه علمی خداوند به همه چیز تأکید شده است، در یک جا می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ»؛ «هیچ چیز نه در آسمان و نه در زمین، بر خدا مخفی نمی‌ماند (بنابراین، تدبیر آن‌ها برای او مشکل نیست)».<sup>۱</sup>

و در جای دیگر می‌فرماید: «رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا نُعْلِنُ وَمَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْ



شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ؛ «پروردگارا! تو آنچه را که پنهان کرده و یا آشکار می‌سازیم، می‌دانی؛ و چیزی در زمین و آسمان بر خدا پنهان نیست».<sup>۱</sup>

امیرمؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید: «هُوَ الظَّاهِرُ عَلَيْهَا بِسُلْطَانِهِ وَعَظَمَتِهِ وَهُوَ الْبَاطِنُ لَهَا بِعِلْمِهِ وَمَعْرِفَتِهِ وَالْعَالِي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مِنْهَا بِجَلَالِهِ وَعِزَّتِهِ؛ او با سلطه و عظمتش بر ظاهر آن (تمام موجودات زمین) تسلط دارد و با علم و آگاهی‌اش از درون آن باخبر است و با جلال و عزتش بر همه چیز مسلط است».<sup>۲</sup>

تعبیر به «بَاطِنُ الْأَخْبَار» نه «بَاطِنُ الْأَشْيَاء» اشاره به اعمال نهایی بندگان است، به قرینه جمله‌ای که بعد آمده است که عرضه می‌دارد: «ما را نزد خود رسوا مکن».

تقاضایی که امام علیه السلام در ذیل این جمله می‌کند تناسب کاملی با توصیفی دارد که از خداوند در آغاز جمله بیان فرموده است، زیرا از خدایی که عالم به خفیات اعمال بندگان است تقاضا می‌کند: اگر ما در خفا خلافی انجام دادیم آن را در دنیا و آخرت ظاهر و آشکار نکن و اسباب رسوایی ما را فراهم مياور. البته خداوند ستارالعیوب است، ولی گاه عصیان و گناه و سرکشی بندگان از حد می‌گذرد و در این جاست که خداوند آن‌ها را رسوا می‌سازد.

البته مفهوم این سخن این است که خدایا به ما توفیقی ده که اگر گناه پنهانی هم مرتکب شده‌ایم مستحق رسوایی نشویم.

درست است که امام علیه السلام با توجه به مقام عصمت، گناه پنهانی ندارد، ولی این تعبیرات درسی است برای همگان.

بی‌شک یکی از دردناک‌ترین مجازات‌های معنوی، رسوایی است، که اعمال خلاف انسان بر همگان آشکار شود و آبروی او نزد صغیر و کبیر بریزد. این

۱. ابراهیم، آیه ۳۸.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۶.

رسوایی ممکن است در دنیا رخ دهد و یا در آخرت، ولی با توجه به این که لطف خداوند در هر دو عالم شامل حال مؤمنان است، کسانی که پرده‌داری نکرده‌اند و حتی در گناه، حد و حسابی نگه داشته‌اند، خدا ستارالعیوب، نه در این جهان و نه در آن جهان آن‌ها را رسوا نمی‌کند.

در مناجات طولانی و معروفی که مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار به‌عنوان بیست و دومین مناجات امام سجاد علیه السلام آورده است، می‌خوانیم: «سَيِّدِي سَتَرْتَ عَلَيَّ ذُنُوبِي فِي الدُّنْيَا وَ لَمْ تُظْهِرْهَا فَلَا تَفْضُخْني بِهَا فِي الْقِيَامَةِ وَ اسْتُرْهَا فَسَمْنُ أَحَقُّ بِالسُّتْرِ مِنْكَ يَا سَتَّارُ؛ مولای من! گناهای داشتم که در دنیا آن‌ها را پنهان کردی و ظاهر نساختی. مرا به سبب آن در قیامت رسوا مکن و همچنان پنهان دار. چه کسی از تو سزاوارتر است که گناهان را پنهان دارد؟ ای ستارالعیوب!»<sup>۱</sup>

جمله «وَلَا تَفْضُخْنَا لَدَيْكَ» با توجه به این که رسوایی در جایی است که چیزی مخفی باشد و سپس آشکار شود و چیزی از اعمال ما بر خدا پنهان نیست، دو تفسیر برای آن قابل قبول است: نخست این که ما را در روز قیامت در حضور خلائق رسوا مگردان، همان‌گونه که در دعای چهل و دوم صحیفه آمده که عرضه می‌دارد: «وَلَا تَفْضُخْنَا فِي حَاضِرِي الْقِيَامَةِ بِمُؤَبِّقَاتِ آثَامِنَا؛ ما را در محضر قیامت به سبب گناهان مهلکمان رسوا مگردان».

یا این که منظور، عدم رسوایی در همین دنیا نزد خلق است، همان‌گونه که در بعضی از دعاها آمده است: «لَا تَفْضُخْنَا بَيْنَ خَلْقِكَ»<sup>۲</sup>.

این احتمال نیز داده شده که منظور، بخشش گناهان یا توفیق بر ترک هرگونه گناهی است که موجب رسوایی می‌باشد.

۱. بحارالانوار، ج ۹۱، ص ۱۶۶.

۲. این عبارت را فیومی در مصباح المنیر، ص ۴۷۵ در لغت «فضح» آورده است و همچنین مجمع البحرین طریحی، ج ۲، ص ۳۹۹ در همین لغت ذکر کرده است.

سپس امام علیه السلام در ادامه این دعاها دو تقاضای مهم از پیشگاه پروردگار می‌کند که با داشتن آنها انسان از خلق خدا بی‌نیاز می‌شود، عرضه می‌دارد: «خداوندا! ما را به وسیله مواهب خود از عطای بخشش کنندگان بی‌نیاز کن و ما را به سبب ارتباط با خود از وحشت قطع رابطه بندگان مستغنی فرما تا با وجود عطای تو، به عطای دیگری راغب نباشیم و با وجود فضل و ارتباط با تو، از قطع رابطه احدی در وحشت فرو نرویم»؛ (اللَّهُمَّ اغْنِنَا عَنْ هَيْبَةِ الْوَهَّابِينَ بِهَيْبَتِكَ، وَ اكْفِنَا وَحْشَةَ الْقَاطِعِينَ بِصَلَّتِكَ حَتَّى لَا نَزْعَبَ إِلَى أَحَدٍ مَعْ بَدْلِكَ، وَ لَا نَسْتَوْحِشَ مِنْ أَحَدٍ مَعَ فَضْلِكَ). انسان معمولاً از دو چیز وحشت دارد و آن این است که نیاز به کمک دیگران و بخشش بلاعوض آنها داشته باشد که آن را هبه می‌نامند و یا نیازمند ارتباط با دیگران باشد در حالی که آنها رابطه خود را قطع کرده باشند. اگر توفیق بخشش پروردگار و ارتباط با او حاصل شود دیگر انسان هیچ وحشتی نخواهد داشت.

«هبه» در اصل به معنای بخشش چیزی بدون انتظار عوض است و اگر کسی زیاد بخشنده باشد او را «وهّاب» می‌گویند. با توجه به این که هر انسانی که به دیگری بخشش می‌کند، یا انتظار عوضی از او دارد یا پاداشی را از خداوند را می‌طلبد، بنابراین هبه واقعی مخصوص پروردگار است که هیچ انتظار پاداشی درباره او معنا ندارد.

البته مفهوم این سخن این نیست که انسان با خلق خدا قطع رابطه کند و یا نیاز به بخشش آنها نداشته باشد، منظور این است که اگر بخشش‌هایی توأم با منت و ذلت بود یا رابطه‌هایی به همین صورت انجام شد، از خدا بخواهیم که ما را از

۱. «اکفنا» از ماده کفایت است که گاهی دو مفعول می‌گیرد و به معنای حفظ و نگاهداری است و گاهی یک مفعول می‌گیرد که به معنای بی‌نیاز ساختن است و در جمله بالا هر دو احتمال داده شده، ولی احتمال اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد. امام علیه السلام عرضه می‌دارد: «خدایا به سبب ارتباط با خودت ما را از وحشت قطع رابطه دیگران نگاهدار و حفظ فرما».

چنان بخشش‌ها و چنین رابطه‌هایی بی‌نیاز فرماید و به این شکل، انسان باایمان، نه ذلت بخشش‌های نامناسب را می‌پذیرد و نه آثار منفی رابطه‌های آلوده را.

در جلد اول اصول کافی در کتاب العقل والجهل در حدیث هشامیه می‌خوانیم که امام کاظم علیه السلام به هشام بن حکم فرمود: «يَا هِشَامُ الصَّبْرُ عَلَى الْوَحْدَةِ عَلَامَةٌ قُوَّةِ الْعَقْلِ فَمَنْ عَقَلَ عَنِ اللَّهِ اعْتَزَلَ أَهْلَ الدُّنْيَا وَ الرَّاعِبِينَ فِيهَا وَ رَغِبَ فِيمَا عِنْدَ اللَّهِ وَ كَانَ اللَّهُ أُنْسَهُ فِي الْوَحْشَةِ وَ صَاحِبَهُ فِي الْوَحْدَةِ وَ غِنَاهُ فِي الْعَيْلَةِ وَ مُعَزَّهُ مِنْ غَيْرِ عَشِيرَةٍ؛ ای هشام! صبر و شکیبایی بر تنهایی (آن‌جا که ابنای دنیا از انسان قطع رابطه کند) نشانه قوت عقل است. کسی که با عقل خود خدا را به‌خوبی بشناسد از دنیاپرستان دوری می‌کند و علاقه او به چیزی است که در نزد خداست. خداوند مایه انس او در وحشت و همراه او در تنهایی و مایه بی‌نیازی او در تنگدستی و موجب عزت او بدون پشتیبانی قبیله و فامیل است»<sup>۱</sup>.





## بخش دوم

۸ اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَ كِدْ لَنَا وَ لَا تَكِدْ عَلَيْنَا، وَ امْكُرْ لَنَا وَ لَا تَمْكُرْ

بِنَا، وَ اَدِلْ لَنَا وَ لَا تُدِلْ مِنَّا.

۹ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ قِنَا مِنكَ، وَ احْفَظْنَا بِكَ، وَ اهْدِنَا إِلَيْكَ،

وَ لَا تُبَاعِدْنَا عَنْكَ إِنَّ مَنْ تَقَهَّ يَسْلَمْ وَ مَنْ تَهَدِهَ يَعْلَمُ، وَ مَنْ تُقَرِّبَهُ إِلَيْكَ  
يَعْنَمُ.

۱۰ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ احْفَظْنَا حَدَّ نَوَائِبِ الزَّمَانِ، وَ شَرِّ مَصَائِدِ

الشَّيْطَانِ، وَ مَرَارَةَ صَوْلَةِ السُّلْطَانِ.

## ترجمه

۸. خداوندا! بر محمد و آلش درود فرست، و به نفع ما چاره ساز و به ضرر ما

چاره‌ای مکن و به نفع ما تدبیر کن و به ضرر ما تدبیری مقرر مدار، و غلبه  
و پیروزی را به ما عنایت کن و دشمنان ما را بر ما پیروز منما.

۹. خداوندا! بر محمد و آلش درود فرست و ما را از قهر و غضب خود نگاه‌دار

و با عنایتت، (از هرگونه انحراف و بلا و مصیبت) حفظ کن؛ ما را به‌سوی  
خود هدایت فرما و از خویش دور مکن، چراکه هرکس را تو (از شرور  
و آفات و انحرافات) نگهداری به سلامت خواهد بود، و هرکه را تو هدایت کنی  
دانا می‌شود، و هرکس را تو مقرب درگاه خود سازی غنیمت می‌برد.

۱۰. خداوندا! بر محمد و آل محمد درود فرست و شدت حوادث ناگوار زمان را

از ما بازدار، و شرّ دام‌های شیطان را از ما دور کن و تلخی حمله (و غضب)  
سلطان را از ما دفع فرما.

## شرح و تفسیر

### ما را از شرّ شیطان و سلاطین زمان حفظ کن!

امام علیؑ در این بخش از کلام خود که چهار بار درود بر پیغمبر اکرم ﷺ به صورت «اللهم صل علی محمد و آله» می فرستد و به دنبال هر کدام، از خدا تقاضایی دارد، نخست چنین عرضه می دارد: «خداوندا! بر محمد و آلش درود فرست و به نفع ما چاره ساز و به ضرر ما چاره ای مکن، و به نفع ما تدبیر کن و به ضرر ما تدبیری مقرر مدار، و غلبه و پیروزی را به ما عنایت کن و دشمنان ما را بر ما پیروز نما»؛ (اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ كِدِّ لَنَا وَ لَا تَكِدْ عَلَيْنَا، وَ امْكُرْ لَنَا وَ لَا تَمْكُرْ بِنَا، وَ ادِلْ لَنَا وَ لَا تُدِلْ مِنَّا).

تفاوت «کید» و «مکر» این است که «کید» (بر وزن صید) به معنای طرح پنهانی و چاره اندیشی مخفیانه است و به طوری که راغب در مفردات می گوید، نوعی چاره جویی است که گاه نکوهیده و گاه قابل تمجید است، هر چند استعمال آن در موارد مذموم بیشتر است ولی در موارد ممدوح نیز در قرآن به کار رفته است، مانند ﴿كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ﴾؛ «ما این گونه برای یوسف چاره جویی کردیم».<sup>۱</sup> و «مکر» در ادبیات عرب به معنای هرگونه چاره اندیشی است و اختصاصی به نقشه های شیطانی و زیان بخش که در فارسی امروز معمول است ندارد، بنابراین، هم درباره نقشه های زیان بار و هم در چاره اندیشی های خوب به کار می رود. به همین علت، هم به منافقان و بدکاران نسبت داده شده و هم در بعضی از آیات قرآن به خداوند.

راغب در مفردات می گوید: «مکر» این است که کسی را از رسیدن به مقصودش بازدارند، ولی هنگامی که این واژه در مورد خداوند به کار می رود

۱. یوسف، آیه ۷۶.

به معنای خنثی کردن توطئه‌های زیان‌بار است و هنگامی که دربارهٔ فاسدان و مفسدان به کار می‌رود، به معنای جلوگیری آن‌ها از برنامه‌های اصلاحی است. بعضی نیز گفته‌اند: هنگامی که این واژه در مورد انسان‌های فاسد و مفسد به کار می‌رود، به معنای نقشه‌های شیطانی است، ولی هرگاه در مورد خداوند به کار رود، به معنای کیفر دادن صاحبان نقشه‌های شیطانی است.<sup>۱</sup>

در قرآن مجید نیز آمده است: ﴿وَمَكْرُؤًا وَّمَكْرَ اللَّهِ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾؛ «و یهود و دشمنان مسیح، برای نابودی او و آیینش توطئه کردند و خداوند برای حفظ او و آیینش تدبیر نمود، و خداوند بهترین تدبیرکنندگان است».<sup>۲</sup>

این احتمال نیز وجود دارد که «کید» و «مکر» در اصل به یک معنا هستند و آن چاره‌جویی‌های پنهانی است، ولی بر حسب موارد استعمال؛ معنای آن متفاوت می‌شود، در مورد خداوند جنبهٔ مثبت دارد و دربارهٔ افراد فاسد جنبهٔ منفی.

مرحوم طبرسی در مجمع البیان دربارهٔ تفاوت مکر افراد فاسد و مکر خداوند گفته است: اولی ظلم است و دومی عدالت، منتها از باب هماهنگی کلام، هر دو به یک صورت به کار رفته است، همان‌گونه که در این آیهٔ شریفه آمده است: ﴿فَمَنْ اَعْتَدَىٰ عَلَیْكُمْ فَاَعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اَعْتَدَىٰ عَلَیْكُمْ﴾؛ «هرکس به شما حمله کرد، همانند حملهٔ وی بر او حمله کنید».<sup>۳</sup>

بدیهی است که جزای حملات دشمن، ظلم و اعتدا نیست، بلکه عین عدالت است، منتها به خاطر تشابه کلامی، این‌گونه تعبیر به کار می‌رود و این خود یکی از فنون بلاغت است.<sup>۴</sup>

۱. ریاض العارفين، ص ۹۹.

۲. آل عمران، آیه ۵۴.

۳. آل عمران، آیه ۵۴.

۴. مجمع البیان، ج ۲، ص ۷۵۸ ذیل آیه ۵۴ سوره آل عمران.



«أدل» از ماده «دولة» است و بعضی آن را از ماده «دولة» دانسته‌اند و گفته‌اند که هر دو به یک معنا هستند، و آن پیروز و غالب کردن است، و بعضی گفته‌اند: تفاوت این دو این است که «دولة» مربوط به غلبه در جنگ‌ها یا پیروزی در به دست آوردن مقام است و «دولة» به معنای گردش اموال در دست افراد است، همان‌گونه که در قرآن مجید آمده است: ﴿كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ﴾؛ «تا این اموال عظیم در میان ثروتمندان شما دست به دست نگردهد».<sup>۱</sup>

و در دعای فوق، منظور امام علیه السلام این است که خداوندا! ما را بر دشمنان پیروز گردان و آن‌ها را بر ما پیروز مکن و پیروزی را از ما دریغ مدار. در واقع هر کدام از این دو جمله «وَأَدِلُّ لَنَا وَلَا تُدِلُّ مِنَّا» مفعول مقدری دارد؛ در اولی ما را بر دشمن پیروز گردان و در دومی دشمن را بر ما پیروز مکن.

\*\*\*

در جمله بعد عرضه می‌دارد: «خداوندا! بر محمد و آلش درود فرست و ما را از قهر و غضب خود نگاه‌دار و با عنایت، (از هرگونه انحراف و بلا و مصیبت) حفظ کن؛ ما را به سوی خود هدایت فرما و از خویش دور مکن»؛ (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ قَبَلًا مِنْكَ<sup>۲</sup>، وَ احْفَظْنَا بِكَ، وَ اهْدِنَا إِلَيْكَ، وَ لَا تُبَاعِدْنَا عَنْكَ).

در این جا امام علیه السلام چند تقاضا از خداوند دارد: نخست، مصون ماندن از عذاب و سخط الهی و هرگونه بلا و مصیبت، و جمله «واحفظنا بك» تأکیدی بر آن است. در تقاضای دوم، از خداوند هدایت را می‌طلبد، و در سومین تقاضا عدم دوری از او را.

۱. حشر، آیه ۷.

۲. روشن است که در این جمله محذوفی است و در اصل چنین بوده است: «وقنا من عذابك وسخطك ومن البلايا والآفات» ولی بعضی گفته‌اند که نیاز به تقدیر ندارد و اشاره به مراحل سیر الی الله است که در بعضی از مراحل، انسان تقاضا می‌کند که از مرحله قبل دور شود. در واقع از افعال خدا به صفات خدا پناه می‌برد همان‌گونه که از صفات خدا به ذات او پناه می‌برد، ولی این تفسیر چندان واضح و روشن نیست.

به یقین، محفوظ ماندن از عذاب و سخط الهی نیازمند اسبابی است که بنده باید فراهم کند، ولی توفیق انجام آن را از خدا می‌طلبد و همچنین هدایت شدن نیاز به برنامه‌های نظری و عملی دارد که آن را نیز بنده باید انجام دهد، ولی باز به توفیق الهی، و دور نشدن از خداوند نیز احتیاج به پرهیز از اموری دارد که انسان را از او دور می‌سازد و بندگان باید از آن فاصله بگیرند و ما توفیق آن را از خدا می‌خواهیم.

در واقع این دعاها سه گانه برگرفته از قرآن مجید است که در یک جا عرضه می‌داریم: «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَفِي عَذَابِ النَّارِ!» «پروردگارا! به ما در دنیا «نیکی» عطا کن؛ و در آخرت نیز «نیکی» مرحمت فرما؛ و ما را از عذاب دوزخ نگاهدار».<sup>۱</sup>

و در آیهٔ ۶۴ سورهٔ یوسف می‌خوانیم: «فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»؛ «و در هر حال، خداوند بهترین حافظ و مهربان‌ترین مهربانان است».

و دائماً در سورهٔ حمد «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» می‌خوانیم. در آیهٔ ۴۴ سورهٔ مؤمنون دربارهٔ اقوامی که به مخالفت با پیامبران برخاستند، می‌خوانیم: «ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا كُلًّا مَا جَاءَ أُمَّةً رَسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَأَنْبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبَعْدًا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ»؛ «سپس پیامبران خود را یکی پس از دیگری فرستادیم؛ هر زمان پیامبری برای هدایت قومی می‌آمد، او را تکذیب می‌کردند؛ و ما این امت‌های سرکش را یکی پس از دیگری هلاک ساختیم، و آن‌ها را خبرهایی قرار دادیم؛ که تنها نامی از آنان باقی ماند. دور باد از رحمت خدا قومی که ایمان نمی‌آورند!».

بدیهی است که این بُعد و دوری، بُعد و دوری مکانی نیست، چراکه خداوند

۱. بقره، آیهٔ ۲۰۱.

از همه ما به ما نزدیک تر است، بلکه بعد و دوری مقامی است که بر اثر گناهان و صفات رذیله حاصل می شود. امام علیه السلام از خدا تقاضا می کند چنان توفیقی عنایت کند که هرگز از او دور نشویم، بلکه روز به روز نزدیک تر گردیم.

آنگاه امام علیه السلام به آثار این سه دعا پرداخته، چنین عرضه می دارد: «چراکه هرکس را تو (از شرور و آفات و انحرافات) نگهداری به سلامت خواهد بود، و هرکه را تو هدایت کنی دانا می شود، و هرکس را تو مقرب درگاه خود سازی غنیمت می برد»؛ (إِنَّ مَنْ تَقِهَ يَسْلَمْ<sup>۱</sup> وَمَنْ تَهْدِهِ يَعْلَمُ، وَمَنْ تَقَرَّبَهُ إِلَيْكَ يَعْتَمُ).

به یقین حفظ و نگهداری خداوند قادر متعال، بالاترین محافظت هاست و هیچ آسیبی به کسی که خدا او را حفظ کرده قطعاً نخواهد رسید، همان طور که قرآن مجید می گوید: «وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»؛ «و اگر خداوند، برای امتحان و مانند آن، زبانی به تو رساند، هیچ کس جز او نمی تواند آن را برطرف کند؛ و اگر اراده خیری برای تو کند، هیچ کس مانع فضل او نخواهد شد. آن را به هرکس از بندگانش بخواهد می رساند؛ و او آمرزنده و مهربان است».<sup>۲</sup>

قابل توجه این که نگهداری و وقایت پروردگار در این جا به صورت مطلق ذکر شده که محافظت از همه آفات معنوی و مادی را شامل می شود، همان گونه که هدایت و علم نیز در جمله «وَمَنْ تَهْدِهِ يَعْلَمُ» مطلق است و تمام انواع هدایت الهی و علوم و دانش هایی را که موجب قرب به خداست در بر می گیرد.

۱. درباره این که در این جمله اسم «ان» در تقدیر است و به صورت ضمیر شأن می باشد (آنه من تقه یسلم) و «من» شرطیه است و یا این که «من» موصوله است و اسم «ان» می باشد و در این صورت دو جمله بعد از آن (تقه و یسلم) باید مجزوم نباشد آن گونه که از بعضی از نسخه ها نقل شده و ضمیر شأن در تقدیر نیست در میان مفسران گفتگوست و از آن جا که تفاوتی در معنا حاصل نمی شود، دنبال کردن این بحث ضرورتی ندارد. و همچنین در جمله دوم و سوم این فراز از دعا.

۲. یونس، آیه ۱۰۷.

صاحب ریاض السالکین هدایت را چهار نوع بیان کرده است:

اول: هدایت به جلب منافع و دفع زیان‌ها به واسطهٔ هوش و عقلی که خدا به انسان داده است و آیهٔ شریفه «أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى»<sup>۱</sup> را ناظر به آن دانسته است.

دوم: بیان دلایل عقلی، که سبب جدایی حق از باطل می‌شود، و آیهٔ «وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ» را اشاره به آن می‌داند.

سوم: هدایت از طریق فرستادن پیغمبران و بیانات نقلی، و آیهٔ «وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ»؛ «اما ثمود را هدایت کردیم، ولی آن‌ها ناینبایی و گمراهی را بر هدایت ترجیح دادند»<sup>۲</sup> را ناظر بر آن می‌داند.

چهارم: هدایت به مقامات معنوی و قرب الی‌الله و رها ساختن از تعلقات مادی و غرق شدن در اسماء جمال و جلال الهی، که مخصوص اولیاء‌الله و مقربان درگاه الهی است، و در این جا آیه‌ای به‌عنوان شاهد آن ذکر نمی‌کند، ولی می‌توان آیهٔ «وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى»<sup>۳</sup> را اشاره به آن دانست، سپس تصریح می‌کند که مقصود از هدایت در کلام امام علیه السلام در این دعا همان مرحلهٔ چهارم است.<sup>۴</sup>

البته برای هدایت شاخه‌های دیگری نیز می‌توان تصور کرد، در هر حال انحصار به مرحلهٔ چهارم دلیل خاصی ندارد.

سپس امام علیه السلام در سومین جمله اشاره به آثار قرب پروردگار کرده که بهره‌مند شدن از غنائم الهی است.

البته غنیمت یک معنای خاص دارد و آن، منافع مادی است که در جنگ‌ها

۱. طه، آیهٔ ۵۰.

۲. فصلت، آیهٔ ۱۷.

۳. مریم، آیهٔ ۷۶.

۴. ریاض السالکین، ج ۲، ص ۱۵۶.

نصیب جنگجویان می شود و از چنگال دشمن بیرون می آورند، و یک معنای عام دارد که همه برکات مادی و معنوی را شامل می شود، همان گونه که در آیه شریفه ۹۴ سوره نساء به آن اشاره شده است: «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ»؛ «مبادا به خاطر به دست آوردن غنائم مادی، افرادی را که تسلیم شما می شوند و اظهار اسلام می کنند مسلمان ندانید، زیرا اگر از این غنیمت ناچیز صرف نظر کنید نزد خدا غنائم معنوی فراوانی وجود دارد».

در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «إِنَّكُمْ إِنْ اغْتَمَّمْتُمْ صَالِحَ الْأَعْمَالِ نَلْتَمُّ مِنَ الْآخِرَةِ نَهَايَةَ الْأَمَالِ؛ هرگاه شما اعمال صالح را غنیمت خود بشمرید در آخرت به آخرین آرزوی خود خواهید رسید».<sup>۱</sup>

### اسباب تقرب به خداوند

در روایات معصومین علیهم السلام اموری به عنوان وسیله قرب الی الله بیان شده که هرکدام از آنها می تواند در سرنوشت معنوی انسان مؤثر باشد و چه خوب است که انسان بتواند همه آنها را در خود جمع کند، از جمله:

۱. عقل: رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «يَا عَلِيُّ إِذَا تَقَرَّبَ الْعِبَادُ إِلَى خَالِقِهِمْ بِالْبِرِّ فَتَقَرَّبَ إِلَيْهِ بِالْعَقْلِ تَسْبِيحُهُمْ؛ ای علی! هنگامی که مردم به خالقشان به وسیله نیکوکاری نزدیک شوند تو به وسیله قدرت عقلانی نزدیک شو که بر آنها پیشی خواهی گرفت».<sup>۲</sup> از این حدیث شریف استفاده می شود که قدرت عقل از اسباب مهم تقرب الی الله است.

۲. اخلاص: در حدیثی از امام علی بن ابی طالب علیه السلام نقل شده که می فرماید:

۱. غررالحکم، ص ۲۷۰، ح ۳۶۲۸.

۲. مشکاة الانوار، ص ۴۳۹، ح ۱۴۷۶.

«تَقَرَّبُ الْعَبْدِ إِلَى اللَّهِ بِإِخْلَاصٍ نِيَّتِهِ؛ خلوص نیت است که انسان را به خداوند نزدیک می‌کند و مقرب درگاهش می‌سازد».<sup>۱</sup>

۳. تقوی و ورع: امام صادق علیه السلام تقوا و ورع و پرهیز از گناهان را مؤثرترین عامل قرب الی الله می‌شمرد و از موسی بن عمران علیه السلام نقل می‌کند که خداوند به او خطاب کرد: «يَا مُوسَى مَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ الْمُتَقَرَّبُونَ بِمِثْلِ الْوَرَعِ عَنْ مَحَارِمِي فَإِنِّي أُبِيحُهُمْ جَنَاتٍ عَدْنٍ لَا أُشْرِكُ مَعَهُمْ أَحَدًا؛ ای موسی! مقربان برای تقرب به من، چیزی نمی‌یابند که مانند پرهیز از گناهان باشد، زیرا من بهشت‌های جاویدانی را به آن‌ها می‌بخشم که هیچ‌کس با آن‌ها در آن شریک نیست».<sup>۲</sup>

۴. لقمان حکیم در نصایح خود به فرزندش این بحث را کامل کرده و شش صفت را موجب قرب به خدا می‌شمرد، می‌گوید: فرزندم! «أَحْتُكَ عَلَى سِتِّ خِصَالٍ لَيْسَ مِنْ خِصْلَةٍ إِلَّا وَهِيَ تَقَرُّبٌ إِلَى رِضْوَانِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ تَبَاعُدُكَ مِنْ سَخَطِهِ؛ تو را به شش چیز جداً توصیه می‌کنم که هیچ خصلتی مانند آن‌ها تو را به رضای خدا و دوری از خشم او نمی‌رساند».<sup>۳</sup>

سپس آن شش چیز را این‌گونه معرفی می‌کند: توحید خالص، راضی بودن به قضای الهی و حب فی الله، و بغض فی الله و این‌که انسان آنچه برای خود می‌خواهد برای دیگران بنخواهد و آنچه برای خود نمی‌خواهد برای دیگران نخواهد، فرو بردن خشم، نیکی کردن به کسی که بدی می‌کند، و ترک هوی پرستی.

سخن در این زمینه بسیار است و این بحث را با حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام پایان می‌دهیم:

۱. غررالحکم، ح ۱۶۱۷.

۲. کافی، ج ۲، ص ۸۰، ح ۳.

۳. کنزالفوائد، ج ۲، ص ۱۶۴.

۵. نماز: مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی از آن حضرت نقل می‌کند که در جواب سؤال یکی از یارانش درباره بهترین چیزی که انسان را به خدا نزدیک می‌کند، فرمود: «مَا أَعْلَمُ شَيْئاً بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ أَفْضَلَ مِنْ هَذِهِ الصَّلَاةِ؛ مَنْ چِيزِي رَا بَعْدَ از معرفت پروردگار برتر از این نمازها نمی‌بینم».<sup>۱</sup>

در جمله بعد، امام علیه السلام بار دیگر بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درود فرستاده و سه چیز مهم را از خداوند تقاضا می‌کند که مایه سلامتی از همه آفات و آسیب‌هاست، عرضه می‌دارد: «خداوندا! بر محمد و آل محمد درود فرست و شدت حوادث ناگوار زمان را از ما بازدار، و شرّ دام‌های شیطان را از ما دور کن و تلخی حمله (و غضب) سلطان را از ما دفع فرما»؛ (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ اكْفِنَا حَدَّ نَوَائِبِ الزَّمَانِ، وَ شَرَّ مَصَائِدِ الشَّيْطَانِ، وَ مَرَارَةَ صَوْلَةِ السُّلْطَانِ).

امام علیه السلام حلّ سه مشکل مهم زندگی را در این بخش از دعا از خدا تقاضا می‌کند: نخست، حوادث سختی که زمان‌ها با خود می‌آورند، مثلاً در زمانی ناامنی است و در زمانی قحطی و خشکسالی و در زمانی بیماری‌های مختلف. امام علیه السلام تقاضا می‌کند که همه این آسیب‌ها به لطف الهی برطرف شود.

«نوائب» به گفته لسان العرب جمع «نائبه» به معنای امور سختی است که بر انسان وارد می‌شود و ریشه اصلی آن «نوب» به معنای نازل شدن و وارد گشتن چیزی است.

البته هر زمانی ویژگی‌هایی دارد و حوادث تلخ و شیرینی در آن واقع می‌شود و قابل اجتناب نیست، ولی امام علیه السلام تعبیر به «حد» می‌کند، یعنی شدت این نوائب و تیزی آن را از ما بازدار.

در دومین تقاضا از خدا می‌خواهد که شرّ دام‌های شیطان را از ما دور کند. «مصائد» جمع «مصيد» (بر وزن منبر) از ماده «صيد» در اصل به معنای دام‌هایی

۱. کافی، ج ۳، ص ۲۶۴، ح ۱.

است که حیوانات وحشی را با آن می‌گیرند، سپس به هر وسیله‌ای که افراد را از رسیدن به مقاصد باز می‌دارد، هر چند معنوی باشد، اطلاق شده است؛ بنابراین اگر با «یا» ذکر شود (به صورت مصاید) صحیح‌تر به نظر می‌رسد، هر چند گاه در اطلاقات عرفی «یا» در این جا تبدیل به همزه می‌شود، مانند وسائل، فضائل و امثال آن، در حالی که در امثال وسائل و فضائل همزه اصلی نیست، ولی در مصاید «یا» اصلی است.

و دام‌های شیطان، و سوسه‌های او برای آلوده شدن به انواع گناهان است. مال و ثروت یکی از دام‌های اوست، شهوات جنسی دام‌های دیگری است، مقام و منزلت نیز از دام‌های شیطان است که غالباً به وسیلهٔ این‌ها انسان‌ها را در دام خود گرفتار می‌سازد و از راه حق منحرف می‌کند.

### دام و تور شیطان

در حدیثی که مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار آورده است می‌خوانیم که امام صادق علیه السلام ضمن وصایی که به عبدالله بن جندب فرمود، چنین گفت: «یا ابنِ جُنْدَبٍ إِنَّ لِلشَّيْطَانِ مَصَائِدَ يَصْطَادُ بِهَا فَتَحَامُوا شِبَاكَهُ وَ مَصَائِدَهُ قُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ مَا هِيَ؟ قَالَ: أَمَّا مَصَائِدُهُ فَصَدٌّ عَنِ بَرِّ الْأَخْوَانِ وَ أَمَّا شِبَاكُهُ فَتَوَمُّ عَنِ قَضَاءِ الصَّلَوَاتِ الَّتِي فَرَضَهَا اللَّهُ أَمَا إِنَّهُ مَا يُعْبَدُ اللَّهُ بِمِثْلِ نَقْلِ الْأَقْدَامِ إِلَى بَرِّ الْأَخْوَانِ وَ زِيَارَتِهِمْ وَ يَلُّ لِلسَّاهِبِينَ عَنِ الصَّلَوَاتِ النَّائِمِينَ فِي الْخَلَوَاتِ الْمُسْتَهْزِئِينَ بِاللَّهِ وَ آيَاتِهِ فِي الْفِتْرَاتِ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَا خَلَقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ؛ ای فرزند جندب! شیطان دام‌ها و تورهایی دارد که به وسیلهٔ آن افراد را صید می‌کند. خود را از تورها و دام‌های او دور دارید، ابن جندب می‌گوید: عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! دام‌های شیطان کدام است؟ فرمود: جلوگیری کردن از نیکی به برادران؛ و اما تورهای صیادی شیطان، به



خواب رفتن تا زمانی است که نمازهایی که خداوند واجب کرده است قضا شود، ولی آگاه باش که هیچ عبادتی مانند گام برداشتن به سوی نیکی به برادران دینی و ملاقات آنها نیست. وای بر کسانی که نمازشان را به فراموشی می سپارند، در خلوت می خوابند و در حضور جمع، به هنگام ضعف پایه‌های دینی مردم، خداوند و آیات او را به سخریه می گیرند آنها کسانی هستند که بهره‌ای از آخرت ندارند و خدا با آنها سخن نمی گوید و در قیامت به آنها نگاه لطف نمی کند و آنها را پاکیزه نمی سازد و عذاب دردناکی برای آنان است»<sup>۱</sup>.

و آخرین و سومین چیزی که از خداوند طلب می کند این است که «ما را از تلخی قهر و آزار سلطان محفوظ دار»؛ (وَمَرَاةَ صَوْلَةِ السُّلْطَانِ).

ظالمانی که غالباً بر دنیا حکومت می کردند، آن چنان دیکتاتور و مغرور بودند که به اندک سوء ظن یا کمترین مخالفتی نسبت به افراد، تصمیم‌های سختی می گرفتند و کافی بود در حالت غضب باشند تا به آسانی فرمان قتل افراد را صادر کنند.

در قرآن مجید نیز درباره این گونه حاکمان جور از زبان ملکه سبا آمده است: «إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ»؛ «پادشاهان هنگامی که وارد منطقه آبادی شوند آن را به فساد و تباهی می کشند، و عزیزان آن جا را ذلیل می کنند؛ آری، روش آنان همواره این گونه است»<sup>۲</sup>.

«صولة» از ماده «صول» (بر وزن قول) در اصل به معنای پریدن و جستن است و از آن جایی که ظالمان به هنگام غضب، گویی بر سر افراد می برند و آنها را مورد قهر و غضب و آزار خود قرار می دهند، این تعبیر در مورد حمله سلاطین و صاحبان قدرت به کار رفته است.

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۸۰، ح ۱.

۲. نمل، آیه ۳۴.

این نکته قابل توجه است که در عصر امام علیه السلام گرفتاری‌های مردم از جهات مختلف زیاد بود، ظلم ظالمان از یک سو، فراهم بودن وسائل گناه و وسوسه‌های شیطان از سوی دیگر، و مشکلات زندگی از سوی سوم، همهٔ نیکان و پاکان را در فشار قرار داده بود و تکیه کردن امام علیه السلام بر این سه موضوع و تقاضای رفع این گرفتاری‌ها به خاطر همین است.

در آن زمان یا زمان‌های نزدیک به آن شدت ظلم ظالمان به حدی رسیده بود که خشک و تر را با هم می‌سوزاندند و بی‌گناه و باگناه را شکنجه می‌دادند. معاویه در یکی از سخنانش خطاب به مردم می‌گوید: «وَأَنَا أُقْسِمُ بِاللَّهِ لَأُخَذَنَّ الْوَلِيَّ بِالْوَلِيِّ وَالْمُقِيمَ بِالظَّالِمِ وَالْمُقْبِلَ بِالْمُدْبِرِ وَالصَّحِيحَ بِالسَّقِيمِ حَتَّى يَلْقَى الرَّجُلُ مِنْكُمْ أَخَاهُ فَيَقُولُ: أُنْجِ سَعْدٌ فَقَدْ هَلَكَ سَعِيدٌ أَوْ تَسْتَقِيمَ لِي فَنَاتُكُم؛ من به خدا سوگند می‌خورم که دوست را به خاطر دوستش مجازات می‌کنم و حاضران را به خاطر مسافران و آن‌کس را که رو به سوی ما می‌آورد به خاطر آن‌هایی که پشت می‌کنند و سالم را به سبب بیمار مورد مجازات قرار می‌دهم، تا آن‌جا که یکی از شما هنگامی که برادرش را می‌بیند می‌گوید: ای «سعد»! فرار کن، «سعید» را کشتند، تا تمام قدرت شما در اختیار من باشد (اشاره به این‌که تنها تشابه اسمی کافی بود که افراد را به قتل برساند).»<sup>۱</sup>

البته در هر زمانی معمولاً مشکلات مختلفی وجود دارد، فقط رنگ‌های آن عوض می‌شود، ولی اصل آن غالباً پایدار است. باید برای حل آن‌ها از خداوند یاری بطلبیم.

واژه «سلطان» معنای اسم مصدری دارد و به هرگونه تسلط بر دیگری اطلاق

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۰۱. برای اطلاع بیشتر از ظلم‌های شدید و بی‌حساب و کتاب حاکمان آن عصر به‌ویژه عصر سلطهٔ حجاج بر کوفه، رجوع کنید به: پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام (شرح نهج البلاغه)، ج ۲، ص ۵۲۹.

می شود و گاه این واژه بر صاحبان قدرت اطلاق شده است و عبارت امام علیه السلام تاب هر دو معنا را دارد (پناه بردن به خدا از سلطه های خطرناک یا پناه بردن به خدا از سلاطین جور).



## بخش سوم

- ۱۱] اللَّهُمَّ إِنَّمَا يَكْتَفِي الْمُكْتَفُونَ بِفَضْلِ قُوَّتِكَ، فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاعْفِنَا،  
وَإِنَّمَا يُعْطِي الْمُعْطُونَ مِنْ فَضْلِ جِدَّتِكَ، فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَأَعْطِنَا،  
وَإِنَّمَا يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ بِنُورِ وَجْهِكَ، فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاهْدِنَا.
- ۱۲] اللَّهُمَّ إِنَّكَ مَنْ وَالَيْتَ لَمْ يَضُرَّهُ خِذْلَانُ الْخَاذِلِينَ، وَمَنْ أَعْطَيْتَ لَمْ يَنْقُصْهُ  
مَنْعُ الْمَانِعِينَ، وَمَنْ هَدَيْتَ لَمْ يُغْوِهِ إِضْلَالُ الْمُضِلِّينَ
- ۱۳] فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَامْنَعْنَا بِعِزِّكَ مِنْ عِبَادِكَ، وَاعْنِنَا عَنْ غَيْرِكَ  
بِإِزْفَادِكَ، وَاسْلُكْ بِنَا سَبِيلَ الْحَقِّ بِإِزْشَادِكَ.

## ترجمه

۱۱. خداوندا! آن‌هایی که در زندگی (مادی و معنوی) به حدّ کفایت می‌رسند از فضل قوت و توانایی توست، بنابراین بر محمد و آل محمد درود فرست و ما را به حدّ کفایت برسان. و (خداوندا!) کسانی که به دیگران عطا می‌کنند (از خود چیزی ندارند، هرچه دارند) از فضل جود و بخشش توست، بنابراین بر محمد و آل محمد درود فرست و به ما عطا ی وافر کن. و (خداوندا!) آن‌هایی که هدایت می‌شوند به نور جمال توست، بنابراین بر محمد و آل محمد درود فرست و خودت ما را هدایت کن.
۱۲. خداوندا! آن‌کس که تو یاری‌اش کنی، ترک یاری خوارکنندگان به او ضرری نمی‌رساند و کسی که تو مورد عطا ی خود قرارش دهی، منع مانعان چیزی از او نمی‌کاهد و آن‌کس که تو هدایتش کنی، گمراه ساختن گمراه‌کنندگان مایهٔ انحراف او نمی‌شود.
۱۳. بنابراین، خداوندا! بر محمد و آل محمد درود فرست و با عزت و قدرت خود

ما را از خوار نمودن بندگان حفظ کن، با عطای خود ما را از غیر خود بی‌نیاز فرما، و ما را با ارشاد و راهنمایی خود به راه حق رهبری کن.

## شرح و تفسیر

### تکیه‌گاه ما تنها تویی

در نخستین جمله از این بخش، امام علیه السلام سه چیز از خدا تقاضا می‌کند و به دنبال هر کدام بر پیغمبر و آلش درود می‌فرستد.

نخست عرضه می‌دارد: «خداوندا! آن‌هایی که در زندگی (مادی و معنوی) به حدّ کفایت می‌رسند از فضل قوت و توانایی توست، بنابراین بر محمد و آل محمد درود فرست و ما را به حدّ کفایت برسان»؛ (اللَّهُمَّ إِنَّمَا يَكْتَفِي الْمُكْتَفُونَ بِفَضْلِ قُوَّتِكَ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاکْفِنَا).

دلیل این مطلب کاملاً روشن است، زیرا هرکس هرچه دارد از خدا دارد و به تعبیر دیگر، مالک حقیقی خداست و بقیه مالک مجازی هستند، بنابراین چه بهتر که انسان آب را از سرچشمه بگیرد و دست به دامن فضل و لطف الهی بزند و برای رسیدن به حدّ کفایت در مواهب مادی و معنوی، از او طلب کند.

«قوة» در اصل «قُوَّة» (بر وزن شعله) بوده و «یاء» تبدیل به «واو» شده و در «واو» ادغام گردیده و تبدیل به «قُوَّة» شده است.

تعبیر به «فَضْلٍ قُوَّتِكَ» در واقع از قبیل اضافه مسبب به سبب است، یعنی بر اثر قوت و قدرت بی‌پایان خداوند، فضل و رحمت به بندگان می‌رسد و ما به آن فضل و رحمت بی‌پایان تو امیدواریم.

و در تقاضای دوم عرضه می‌دارد: «و (خداوندا!) کسانی که به دیگران عطا می‌کنند (از خود چیزی ندارند، هرچه دارند) از فضل جود و بخشش توست، بنابراین بر محمد و آل محمد درود فرست و به ما عطای وافر کن»؛ (وَإِنَّمَا يُعْطِي الْمُعْطُونَ مِنْ فَضْلِ جِدَّتِكَ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَأَعْطِنَا).

همان‌گونه که در بالا اشاره شد، سرچشمهٔ تمام خیرات و نیکی‌ها و سعادت‌ها ذات پاک خداست، و دیگران هرچه دارند از ناحیهٔ اوست، بنابراین چرا دست به سوی بندگان نیازمندی دراز کنیم که از سوی تو بی‌نیاز می‌شوند؟ دست به سوی تو دراز می‌کنیم که از همه بی‌نیازی و هرچه هست از سوی تو و از آن توست.

«جَدَه» (بر وزن هبه) به معنای غنا و بی‌نیازی و توانایی و تمکن است و هرگونه امکانات مادی و معنوی را شامل می‌شود و فعل آن «وَجَدَ» است، سپس «واو» حذف شده و به جای آن «هاء» در آخر آن آمده است، مانند «هبه» که در اصل «وهب» بوده و به همین صورت تغییر کرده است.

و در تقاضای سوم عرضه می‌دارد: «و (خداوندا!) کسانی که هدایت می‌شوند، به نور جمال توست، بنابراین بر محمد و آل محمد درود فرست و خودت ما را هدایت کن»؛ (وَإِنَّمَا يَهْتَدِي الْمُؤْتَدُونَ بِنُورِ وَجْهِكَ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاهْدِنَا). این تقاضا نیز همان معنای دو تقاضای قبل را تعقیب می‌کند و می‌گوید: خداوندا! همه چیز از سوی توست. هرکس که هدایتی دارد، تو هادی او بوده‌ای، بنابراین ما نور هدایت را از تو می‌طلبیم، نه از غیر تو. شبیه آنچه در سورهٔ حمد آمده است: ﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾.

در حقیقت روح مسألهٔ توحید افعالی، در تمام این سه تقاضا ساری و جاری است، چراکه مفهوم آن این است: هرکس هرچه دارد از خداست (ولا مؤثر فی الوجود الا الله)، ولذا آگاهان از توحید پروردگار هنگامی که به نعمتی می‌رسند اعتراف می‌کنند که آن هم از سوی خداست، هرچند به وسیلهٔ انسان‌های دیگر به آن‌ها رسیده باشد، همان‌گونه که بندهٔ صالح خدا حضرت سلیمان علیه السلام هنگامی که تخت ملکهٔ سبا را در یک چشم برهم زدن در مقابل خود حاضر دید، گفت: ﴿هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي﴾؛ «این از فضل پروردگار من است».

در جای دیگر درباره مجاهدان خستگی ناپذیر و شجاع می فرماید: «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»؛ «این فضل خداوند است و به هر کس که بخواهد (و لایق ببیند) می بخشد و خداوند دارای بخشش وسیع و علم و آگاهی است».<sup>۱</sup>

و نیز در سوره جمعه می خوانیم: «وَآخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ \* ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»؛ «و (همچنین) پیامبر اسلام، رسول است برای گروه دیگری که هنوز به آنها ملحق نشده اند و او عزیز و حکیم است. این فضل خداست که به هر کس بخواهد (و شایسته بدانند) می بخشد و خداوند دارای فضل عظیم است».<sup>۲</sup>

جالب این است که وقتی پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این آیه را تلاوت فرمود، سؤال کردند: این گروهی که خداوند به آنها اشاره کرده (و مشمول فضل عظیم الهی هستند) کیان اند؟ پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دست خود را بر شانه سلمان زد و فرمود: «لَوْ كَانَ الْإِيمَانُ فِي الثُّرَيَّا لَنَأْتَتْهُ رِجَالٌ مِنْ هَؤُلَاءِ؛ اگر ایمان در ستاره ثریا (ستاره دوردستی که برای بیان دور بودن بسیار، ضرب المثل است) باشد مردانی از این گروه (ایرانیان) به آن دسترسی پیدا می کنند».<sup>۳</sup>

در این جا این سؤال پیش می آید که منظور از «وجه الله» و «نور وجه الله» چیست که امام عَلَيْهِ السَّلَام در این دعا هدایت شونندگان را به آن موکول می کند؟

۱. مائده، آیه ۵۴.

۲. جمعه، آیات ۳ و ۴.

۳. این حدیث در منابع شیعه و اهل سنت به صورت گسترده نقل شده است، از جمله طبرسی در مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷، سیوطی در درالمنثور، ج ۶، ص ۶۷، زمخشری در کشف، ج ۳، ص ۵۴۰ و سید قطب در فی ظلال القرآن، ج ۶، ص ۳۵۶۶، ذیل همین آیه نقل کرده اند. همچنین در صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۰ و در مسند احمد، ج ۲، ص ۴۲۰ و ۴۲۲ و ۴۶۹ (با این تفاوت که به جای ایمان، علم آمده است) و بعید نیست این حدیث مکرر از پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده باشد. در بعضی از موارد با ذکر «ایمان» و در بعضی از موارد دیگر با ذکر «علم».

«وجه» در این جا به معنای ذات است و از آن جا که مهم‌ترین اعضای انسان در صورت انسان است و هنگامی که می‌خواهند از کسی یاد کنند گاهی اشاره به صورتش می‌کنند، این واژه مجازاً در ذات پاک خدا به کار رفته و منظور از «نور» افاضات و عنایات و بخشش‌های خداوند است که از ذات پاکش سرچشمه می‌گیرد.

سپس امام علیه السلام در جملهٔ بعد خدا را به سه وصف از اوصاف فعلش توصیف می‌کند، که در واقع درخواست‌هایی در آن نهفته شده و به تعبیر دیگر، دعا و تقاضایی است به صورت غیرمستقیم از ساحت قدس پروردگار. عرضه می‌دارد:

«خداوندا! آن کس که تو یاری‌اش کنی، ترک یاری خوارکنندگان به او ضرری نمی‌رساند و کسی که تو مورد عطای خود قرارش دهی، منع مانعان چیزی از او نمی‌کاهد و آن کس که تو هدایتش کنی، گمراه ساختن گمراه‌کنندگان مایهٔ انحراف او نمی‌شود»؛ (اللَّهُمَّ إِنَّكَ مَنْ وَآلَيْتَ لَمْ يَضُرُّهُ خِذْلَانُ الْخَازِلِينَ، وَ مَنْ أَعْطَيْتَ لَمْ يَنْقُصْهُ مَنَعُ الْمَانِعِينَ، وَ مَنْ هَدَيْتَ لَمْ يَعْوِهِ إِضْلَالُ الْمُضِلِّينَ).

امام علیه السلام در اولین عبارت، تقاضای یاری خداوند را می‌کند، با این عبارت که هرکس را تو یاری کنی خوار کردن دیگران در او اثر نمی‌کند. دلیل آن این است که خداوند بر همه چیز غالب است و کسی در برابر ارادهٔ او توانایی مقاومت ندارد، همان‌گونه که در آیهٔ شریفه آمده است: «إِنْ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَ إِنْ يَخِذْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرْكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ»؛ «اگر خداوند شما را یاری کند، هیچ‌کس بر شما غلبه نخواهد کرد؛ و اگر دست از یاری شما بردارد، کیست که بعد از او، شما را یاری کند؟! و مؤمنان باید تنها بر خداوند توکل کنند».<sup>۱</sup>



«والیت» از ماده «ولی» و سه معنای مشهور دارد: اول سرپرستی، دوم یاری کردن، سوم محبت و دوستی، و در میان این سه پیوند است. کسی که ولی و سرپرست می‌باشد در مشکلات کمک و یاری می‌کند و به یقین دارای محبت و علاقه نسبت به کسی است که تحت ولایت او قرار دارد و در جمله بالا هر سه معنا محتمل است، یعنی خداوند! کسی که تو سرپرستش باشی و یاری‌اش کنی و به او محبت داشته باشی، رها ساختن مردم و ترک یاری‌اش هیچ اثری در او نمی‌گذارد، چون عالم بر محور اراده تو دور می‌زند. و چون در این جا در نقطه مقابل «خذلان» و ترک یاری ذکر شده، بیشتر توجه به یاری کردن خداست.

واژه «خذلان» مصدر است و به معنای ترک یاری کردن و رها ساختن کسی در برابر مشکلات است، همان‌گونه که راغب در مفردات به آن اشاره کرده است و این‌که به شیطان در قرآن مجید «خذول» گفته شده «وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا»<sup>۱</sup> به خاطر آن است که همه‌گونه مشکلی بر سر راه انسان ایجاد می‌کند، سپس او را به حال خودش وامی‌گذارد تا مغلوب مشکلات شود.

دومین عبارت امام علیه السلام تقاضای عطای الهی است.

واژه «نقصان» معمولاً به صورت ثلاثی مجرد استعمال می‌شود، گاهی به صورت لازم، گاه با یک مفعول و گاه با دو مفعول، و در این جا در واقع دو مفعول گرفته است که یکی مذکور است و دیگری در تقدیر (من اعطیت لم ینقصه شیئاً) همان‌گونه که در جمله قبل (من والیت) مفعول آن حذف شده و اشاره به این است که هرگاه خدا اراده کند چیزی به کسی بدهد، اگر همه دنیا نیز جمع شوند که مانع گردند، توانایی ندارند، همان‌گونه که قرآن مجید می‌فرماید: «وَ إِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَ إِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»؛ «و اگر خداوند، برای امتحان و مانند آن، زیانی

به تو رساند، هیچ‌کس جز او نمی‌تواند آن را برطرف کند؛ و اگر ارادهٔ خیری برای تو کند، هیچ‌کس مانع فضل او نخواهد شد. آن را به هرکس از بندگانش بخواهد می‌رساند؛ و او آمرزنده و مهربان است».<sup>۱</sup>

و در سومین عبارت و در واقع سومین تقاضای غیر مستقیم، اشاره به هدایت الهی می‌کند که اگر هدایت الهی باشد انسان به یقین به مقصد می‌رسد، هرچند اگر همهٔ جهانیان دست به دست هم دهند که او را گمراه کنند، و سوسه‌های آن‌ها همچون و سوسهٔ شیطان تأثیرگذار نخواهد بود، همان‌گونه که در قرآن مجید آمده است: «وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ؟» (و هرکس را خدا راهنمایی کند، هیچ گمراه کننده‌ای نخواهد داشت. آیا خداوند توانا و دارای مجازات نیست؟!)<sup>۲</sup>.

و به همین دلیل ما هر روز در نمازهایمان هدایت را تنها از خدا می‌خواهیم و عرضه می‌داریم: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»؛ «ما را به راه راست هدایت کن».

«یعنویه» از مادهٔ «اغواء» به معنای گمراه کردن است و ریشهٔ ثلاثی آن «غواية» به معنای گمراه شدن است.

به یقین هرگاه خدا ارادهٔ هدایت کسی را کند دست او را می‌گیرد و به مقصد می‌رساند، همان‌گونه که در قرآن مجید آمده است: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»؛ «و کسانی که در راه ما با خلوص نیت جهاد کنند، قطعاً به راه‌های خود، هدایتشان خواهیم کرد؛ و به یقین خداوند با نیکوکاران است».

و در جای دیگر می‌فرماید: «أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ \* وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ؟» (آیا خداوند برای نجات و دفاع از بنده‌اش کافی نیست؟! ولی آن‌ها تو را از غیر او

۱. یونس، آیهٔ ۱۰۷.

۲. زمر، آیهٔ ۳۷.

می ترسانند. آن‌ها گمراه‌اند و هر کس را خداوند گمراه کند، هیچ راهنمایی برای او نخواهد بود! \* و هر کس را خدا راهنمایی کند، هیچ گمراه‌کننده‌ای نخواهد داشت. آیا خداوند توانا و دارای مجازات نیست؟!<sup>۱</sup>

در بخش بعد، امام علیه السلام بر محمد و آل محمد درود می‌فرستد و سه تقاضا از خداوند می‌کند که مربوط به اوصاف سه‌گانه‌ای است که در جمله قبل آمد، عرضه می‌دارد: «بنابراین، خداوند! بر محمد و آل محمد درود فرست و با عزت و قدرت خود ما را از خوار نمودن بندگان حفظ کن»؛ (فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَامْتَنِعْنَا بِعِزَّتِكَ مِنْ عِبَادِكَ).

با توجه به این‌که در جمله‌های قبل بیان کرده بود که اگر تو کسی را یاری کنی رها ساختن و ترک یاری دیگران به او ضرر نمی‌زند، در این جا تقاضا می‌کند: اکنون که چنین است تو مرا از آسیب دیگران حفظ کن.

سپس می‌افزاید: «با عطای خود، ما را از غیر خود بی‌نیاز کن»؛ (وَاعْتِنَا عَنْ غَيْرِكَ بِإِزَادَتِكَ).

و این تقاضا در حقیقت هماهنگ با توصیفی است که در جمله قبل آمد که هرگاه تو به کسی عطا کنی منع مانعین چیزی از او نمی‌کاهد.

و در سومین تقاضا عرضه می‌دارد: «ما را با ارشاد و راهنمایی خود، به راه حق رهبری کن»؛ (وَاسْئَلْنَا بِرَأْسِئِكَ بِرَأْسِئِكَ).

و این تقاضا هماهنگ با سومین جمله قبل است که عرضه داشت: کسی را که تو هدایتش کنی، گمراه ساختن گمراه‌کنندگان بر او اثر نخواهد کرد.

«عزت» در اصل به گفته‌ی راغب در کتاب مفردات، حالتی است که مانع مغلوب شدن انسان می‌شود (یعنی آن‌چنان قوی باشد که شکست‌ناپذیر گردد) و از آن‌جا که این حالت باعث آبرو و موقعیت ممتاز اجتماعی است، بر این حالت نیز

«عزت» اطلاق می‌شود و در جمله بالا منظور همان قدرت شکست‌ناپذیر است. در آیه ۲۱ سوره مجادله می‌فرماید: ﴿كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾؛ «خداوند چنین مقرر داشته که من و پیامبرانم پیروز می‌شویم؛ چراکه خداوند توانا و شکست‌ناپذیر است».

در آیه ۳۴ سوره کهف در داستان آن دو برادر می‌خوانیم که برادر نیرومندتر به برادر ضعیف‌تر خود می‌گوید: ﴿أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا﴾؛ «من از نظر ثروت از تو برتر، و از نظر نفرت نیرومندترم».

«ارفاد» از ماده «رَفَدَ» در اصل به معنای کمک کردن برای انجام کاری است و سپس به معنای عطا و بخشش استعمال شده است و هنگامی که به باب «افعال» می‌رود (ارفاد) نیز همین معنا را می‌رساند.

و با توجه به این‌که جمله «أَغْنَانَا...» مطلق است مفهومی این است که خداوند! ما را در همهٔ زمینه‌ها با عطا و بخشش خود از دیگران بی‌نیاز کن تا دست حاجت به سوی آن‌ها دراز نکنیم. همچنین در مورد ارشاد به سوی سیل حق با توجه به اطلاق آن، همهٔ راه‌های حق را در زمینه‌های اعتقادی و عملی و اخلاقی شامل می‌شود و همانند آیه ﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ در سوره حمد است. «اسلک» از ماده «سَلَكَ» و «سلوک» به معنای وارد کردن و نفوذ دادن، سپس به معنای رهسپار شدن و رهسپار کردن آمده که گاهی بدون «باء» متعدی می‌شود و گاهی به وسیله «باء».

بدون شک همهٔ انسان‌ها به یکدیگر نیازمندند، هم برای کمک در مقابل مشکلات، هم هدایت و راهنمایی و هم بی‌نیاز شدن در حوایج زندگی. ولی مهم این است که بدانیم هرکس هرچه دارد از خداست، نه از خود، بنابراین اگر کمکی، عطایی یا ارشادی از بنده‌ای سر می‌زند همه با امدادهای الهی است. شرح بیشتر در این زمینه در فقره نوزدهم دعای اول در ذیل عبارت «وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَغْلَقَ عَنَّا بَابَ الْحَاجَةِ إِلَّا إِلَيْهِ» آمده است.



## بخش چهارم

﴿۱۴﴾ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاجْعَلْ سَلَامَةَ قُلُوبِنَا فِي ذِكْرِ عَظَمَتِكَ، وَفِرَاقِ

أَبْدَانِنَا فِي شُكْرِ نِعْمَتِكَ، وَانْطِلَاقِ أَلْسِنَتِنَا فِي وَصْفِ مِثَّتِكَ.

﴿۱۵﴾ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاجْعَلْنَا مِنْ دُعَاتِكَ الدَّاعِينَ إِلَيْكَ، وَهُدَاتِكَ

الدَّالِّينَ عَلَيْكَ، وَ مِنْ خَاصَّتِكَ الْخَاصِّينَ لَدَيْكَ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

## ترجمه

۱۴. خداوندا! سلامت قلوب ما را در ذکر عظمتت قرار ده و آرامش و فراغت

بدن‌های ما را در شکر نعمتت و آزادی زبان‌های ما را در راه توصیف

احسان‌هایت.

۱۵. پروردگارا! بر محمد و آل محمد درود فرست و ما را از دعوت‌کنندگانی

قرار ده که (مردم را) به‌سوی تو دعوت می‌کنند و از هدایت‌کنندگانی که

(بندگان را) راهنما به‌سوی تو هستند و از خاصانی که مقام خاصی نزد تو

دارند، ای مهربان‌ترین مهربانان.

## شرح و تفسیر

### سه نعمت بزرگ

امام علیه السلام در این بخش نیز سه نعمت بزرگ را از خداوند می‌طلبد: سلامت

قلوب، فراغت ابدان و انطلاق لسان. عرضه می‌دارد: «خداوندا! سلامت قلوب ما

را در ذکر عظمتت قرار ده و آرامش و فراغت بدن‌های ما را در شکر نعمتت

و آزادی زبان‌های ما را در راه توصیف احسان‌هایت»؛ (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ،

وَ اجْعَلْ سَلَامَةً قُلُوبِنَا فِي ذِكْرِ عَظَمَتِكَ، وَ فَرَاغَ أَبْدَانِنَا فِي شُكْرِ نِعْمَتِكَ، وَ انْطِلَاقَ أَلْسِنَتِنَا فِي وَصْفِ مِثَّتِكَ).

منظور از «سلامت قلوب» که همان سلامت روح است، دور بودن آن از هرگونه آفات معنوی و شرک و ریا و هوی پرستی و در یک کلمه: غیر خدا در آن نقش نداشتن است، همان‌گونه که در تفسیر «قلب سلیم» در آیه شریفه ﴿الْأَمِنْ أَتَى اللَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾<sup>۱</sup> از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «الْقَلْبُ السَّلِيمُ الَّذِي يَلْقَى رَبَّهُ وَ لَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ سِوَاهُ؛ قلب سلیم قلبی است که خدا را ملاقات کند، در حالی که غیر او در آن نباشد».<sup>۲</sup>

و در تفسیر دیگری از آن حضرت آمده است که فرمود: «كُلُّ قَلْبٍ فِيهِ شِرْكٌ أَوْ شَكٌّ فَهُوَ سَاقِطٌ؛ هر قلبی که در آن شرک و شکی باشد، ساقط و بی ارزش است».<sup>۳</sup> در این جا این سؤال پیش می آید که چرا امام علیه السلام سلامت قلب و روح را در ذکر عظمت خدا بیان داشته، نه اوصاف دیگرش؟ دلیل آن روشن است، زیرا هنگامی که توجه به عظمت او باشد، به یقین توجه به تمام صفات جلال و جمالش خواهد بود، زیرا عظمت در این جا اشاره به وجود بی نهایت آن معبود است و وجودی که بی نهایت است دارای تمامی صفات جمال و جلال است. هنگامی که عظمت ذات پاک پروردگار در دل و جان ما پرتوافکن می شود عظمت موجودات مادی و غیر او محو می گردد.

امیرمؤمنان علی علیه السلام در شرح صفات متقین و پرهیزکاران می فرماید: «عَظَمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ؛ پرهیزکاران خدا را به عظمت شناخته اند لذا غیر او در نظرشان کوچک و بی مقدار است».<sup>۴</sup>

۱. شعراء، آیه ۸۹.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۶، ح ۵.

۳. همان.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

دربارهٔ این که «فی» در سه جمله بالا معنای سببیت دارد یا ظرفیت؟ دو احتمال داده شده است: اگر معنای «سببیت» داشته باشد مفهومش این است که ذکر عظمت خداوند سبب سلامت روح و جان است و این گونه استعمال در موارد دیگر دیده شده، مانند «وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَقْضَيْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ»؛ «و اگر فضل و رحمت الهی در دنیا و آخرت شامل حال شما نمی شد، به سبب این گناهی که کردید عذاب سختی به شما می رسید!»<sup>۱</sup> و اگر معنای «ظرفیت» داشته باشد مفهوم جمله این است که سلامت قلوب ما در ذکر عظمت توست و استعمال «فی» در «ظرفیت» بسیار معمول است و معنای اول مناسب تر به نظر می رسد، هر چند در جملهٔ دوم و سوم «ظرفیت» مناسب تر است.

سپس امام علیه السلام در تقاضای دوم، فراغت بدن از خداوند می خواهد، آن هم در شکر نعمت هایش.

منظور از فراغت بدن، آرامش و آسایش آن است و به یقین شکر نعمت های خداوند می تواند سبب آرامش بدن انسان شود، زیرا یادآوری نعمت ها لذت بخش است و این لذت مایهٔ آرامش است.

و در سومین و آخرین عبارت از خداوند تقاضا می کند که زبان مرا در راه توصیف نعمت های بزرگت گویا گردان.

منظور از «مَنْت» هنگامی که در مورد خداوند به کار رود، نعمت های مهم و بزرگ است، زیرا «مَنْ» در اصل به معنای سنگینی است، و لذا به نعمت های مهم «مَنْ» گفته می شود و «انطلاق» از مادهٔ «طَلَق» و «طَلَاق» به معنای رها شدن گرفته شده، سپس در معنای آزادی و شاداب بودن نیز به کار رفته است و «طَلَاق» لسان» به معنای گویا بودن زبان و بیان است.

۱. نور، آیهٔ ۱۴.



شک نیست که «ذکرالله» در همه حال باعث سلامت قلوب است، همان‌گونه که قرآن با صراحت می‌گوید: ﴿أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾؛ «آگاه باشید که با ذکر خدا دل‌ها آرامش می‌یابد»<sup>۱</sup> و امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز در نهج‌البلاغه می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانُهُ وَ تَعَالَى جَعَلَ الذِّكْرَ جَلَاءً لِقُلُوبٍ؛ خداوند سبحان و متعال ذکر را وسیله پاک‌سازی دل‌ها از زنگارها قرار داده است»<sup>۲</sup>.

و نیز بی‌شک شکر نعمت خداوند مایه آرامش بدن است، زیرا هنگامی که انسان خود را غرق نعمت‌های الهی ببیند و به شکر او مشغول باشد هرگز احساس کمبود نمی‌کند و به همین دلیل آرامش و آسایش خواهد داشت. همچنین هنگامی که انسان زبانش به توصیف نعمت‌های بزرگ الهی گویا باشد روح و روان او قرین آرامش خواهد شد.

قرآن مجید می‌گوید: ﴿وَ أَمَّا نِعْمَةَ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾؛ «نعمت‌های پروردگارت را برشمر»<sup>۳</sup>.

آنگاه امام علیه السلام در آخرین قسمت از دعاهای پربار خود به سه موضوع مهم دیگر اشاره کرده، عرضه می‌دارد: «پروردگارا! بر محمد و آل محمد درود فرست و ما را از دعوت کنندگانی قرار ده که (مردم را) به سوی تو دعوت می‌کنند و از هدایت کنندگانی که (بندگان را) راهنما به سوی تو هستند و از خاصانی که مقام خاصی نزد تو دارند، ای مهربان‌ترین مهربانان»؛ (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ اجْعَلْنَا مِنْ دُعَاتِكَ الدَّاعِينَ إِلَيْكَ، وَ هِدَاتِكَ الدَّالِّينَ عَلَيْكَ، وَ مِنْ خَاصَّتِكَ الْخَاصِّينَ لَدَيْكَ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ).

«دعای» جمع «داعی» است که به هنگام جمع، به صورت «دُعَوَهُ» (بر وزن

۱. رعد، آیه ۲۸.

۲. نهج‌البلاغه، خطبه ۲۱۷.

۳. ضحی، آیه ۱۱.

همزه) درآمده، سپس «واو» به خاطر فتحه قبل تبدیل به الف شده و به صورت «دُعاة» درآمده است.

امام علیه السلام در این جمله و جمله بعد، از خداوند متعال توفیق هدایت مردم را می‌طلبد. نه تنها خود در مسیر حق و عدالت باشد، بلکه تلاش کند دیگران را هم در این مسیر قرار دهد و این همان مقام والای پیغمبران و امامان علیهم السلام و اولیاء الله است که دائماً برای هدایت خلق می‌کوشیدند.

قرآن مجید در همین زمینه می‌فرماید: «وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ»؛ «چه کسی سخنش خوش‌تر است از آن‌کس که دعوت به سوی خدا می‌کند و عمل صالح انجام می‌دهد و می‌گوید: «من از مسلمانانم»؟!».<sup>۱</sup>

البته دعوت به سوی حق به صورت‌های مختلف انجام می‌شود، گاه با زبان است و گاه با عمل و گاه از طریق تربیت و پرورش روحی و فکری و حتی گاه با سکوت خود می‌تواند مردم را به سوی پروردگار دعوت کند. همه این‌ها شاخه‌های دعوت به سوی خداست.

هدایت مردم به سوی خدا به قدری اهمیت دارد که در حدیث معروف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، هدایت یک نفر، از آنچه خورشید بر آن می‌تابد بالاتر شمرده شده و امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: «لَأَنَّ يَهْدِيَ اللَّهُ عَلَى يَدَيْكَ رَجُلًا خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَغَرَبَتْ». <sup>۲</sup>

این‌که چه تفاوتی میان دعوت به سوی خدا و هدایت آن‌هاست؟ ممکن است دعوت اشاره به راهنمایی‌های گفتاری باشد و هدایت به راهنمایی‌های رفتاری و یا این‌که اولی اشاره به ارائه طریق و دومی اشاره به ایصال الی المطلوب باشد.

۱. فصلت، آیه ۳۳.

۲. کافی، ج ۵، ص ۲۸، ح ۴.

و اما این که می فرماید: «ما را از خاصه خاصین نزد خودت قرار ده» یا به عنوان تأکید است که این احتمال بعید است و یا منظور، «اخص خواص» است، یعنی «از بهترین خاصان و مقربان درگاهت قرار بده» و اگر انسان چیزی از خدا می خواهد چه بهتر که والاترین آن را تقاضا کند.

و تعبیر به «خَاصَّتِكَ الْخَاصِّينَ» همانند چیزی است که در دعای کمیل آمده است که عرضه می دارد: «وَ اجْعَلْنِي مِنْ أَحْسَنِ عِبَادِكَ نَصِيْبًا عِنْدَكَ وَ أَقْرَبِهِمْ مَنْزِلَةً مِنْكَ وَ أَخْصِهِمْ زُلْفَةً لَدَيْكَ فَإِنَّهُ لَا يُنَالُ ذَلِكَ إِلَّا بِفَضْلِكَ؛ مرا از بهترین بندگانت که بهره وافر نزد تو دارند قرار ده و از آنهایی که مقام برجسته ای در قُرب جوار تو دارند و از همه به تو نزدیک ترند و این میسر نمی شود مگر با فضل و کرم تو».

در قرآن مجید نیز درباره گروهی از پیغمبران الهی آمده است: «إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةِ ذِكْرِي الدَّارِ»؛ «ما آن‌ها را با خلوص ویژه ای خالص کردیم، که همان یادآوری سرای آخرت بود».<sup>۱</sup>

در واقع این گروه، همان «مخلصین» هستند که در قرآن مجید در چند مورد به آن‌ها اشاره شده، و با «مخلصین» تفاوت دارد. «مخلص» کسی است که ناخالصی‌های خود را می بیند و برای برطرف کردن آن می کوشد، اما درجاتی از خلوص وجود دارد که به قدری خفی است که جز با لطف پروردگار برطرف نمی شود و «مخلصین» اشاره به همین معناست.

و آنگاه با جمله «أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ» که از برترین رحمت‌های الهی خبر می دهد کلام خود را به پایان می رساند.

ارحم الراحمین بودن خداوند به دلیل آن است که اولاً هر کس رحمت و لطفی درباره دیگری کند به یقین محدود است و غالباً در مقابل آن توقعی دارد

و همچنین در مورد دوستان خود این کار را انجام می‌دهد، اما کسی که رحمتش نامحدود است و توقعی در مقابل آن ندارد و دوست و دشمن را شامل می‌شود، خداست. به همین دلیل او را «ارحم الراحمین» می‌گوییم.

## نکته‌ها

### ۱. همراهی دعا با صلوات بر پیغمبر و آلش

در این دعای شریف و بسیاری از دعاهاى صحیفهٔ سجادیه امام علیه السلام قبل یا بعد از دعای خود بر پیغمبر و آلش درود می‌فرستد و این در واقع به خاطر تبعیت از کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله است که فرمود: «كُلُّ دُعَاءٍ مَّخْجُوبٌ حَتَّى يُصَلَّى عَلَي النَّبِيِّ؛ هیچ دعایی به اجابت نمی‌رسد مگر صلوات بر پیغمبر (و آلش) فرستاده شود».<sup>۱</sup>

و شبیه آن چیزی است که از امام صادق علیه السلام نقل شده است. فرمود: «لَا يَزَالُ الدُّعَاءُ مَخْجُوبًا حَتَّى يُصَلَّى عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ».<sup>۲</sup>

و در تعبیر دیگری از آن حضرت می‌خوانیم: «مَنْ دَعَا وَ لَمْ يَذْكُرِ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله رَفَرَفَ الدُّعَاءُ عَلَي رَأْسِهِ فَإِذَا ذَكَرَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله رُفِعَ الدُّعَاءُ؛ هنگامی که انسان دعا کند و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را یاد ننماید دعا بالای سر او قرار می‌گیرد (و به آسمان‌ها بالا نمی‌رود) اما هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را یاد کند (و بر او درود بفرستد) دعا به آسمان‌ها می‌رود».<sup>۳</sup>

شاهد دیگر بر این مدعا حدیثی است که مرحوم علامه مجلسی در جلد ۹۱ بحارالانوار از امالی شیخ طوسی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: «إِذَا دَعَا أَحَدُكُمْ فَلْيَبْدَأْ بِالصَّلَاةِ عَلَي النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَإِنَّ الصَّلَاةَ عَلَي النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله مَقْبُولَةٌ وَ لَمْ يَكُنِ اللَّهُ

۱. کنز العمال، ج ۱، ص ۴۹۰، ح ۲۱۵۳.

۲. کافی، ج ۲، ص ۴۹۱، ح ۱.

۳. همان، ح ۲.

لِيَقْبَلَ بَعْضًا وَيُرَدَّ بَعْضًا؛ هنگامی که کسی از شما دعایی به درگاه خداوند کند، نخست بر پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درود بفرستد، زیرا درود بر پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مقبول است و چنین نیست که خداوند بخشی از دعای او را بپذیرد و بخش دیگرش را نپذیرد (بنابراین هر دو را به اجابت می‌رساند).<sup>۱</sup>

نظیر همین معنا به تعبیر دیگری از امیرمؤمنان علی عَلِيٌّ در بحارالانوار، صفحه ۳۱۲ آمده است: «إِذَا كَانَتْ لَكَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ حَاجَةٌ فَابْدَأْ بِمَسْأَلَةِ الصَّلَاةِ عَلَى النَّبِيِّ وَآلِهِ ثُمَّ سَلْ حَاجَتَكَ فَإِنَّ اللَّهَ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُسْأَلَ حَاجَتَيْنِ فَيُفْضِي إِحْدَاهُمَا وَيَمْنَعُ الْأُخْرَى؛ هنگامی که حاجتی به درگاه خداوند سبحان داشته باشی، نخست بر پیغمبر و آلش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درود بفرست، سپس حاجت خود را تقاضا کن (و بدان که هر دو به اجابت می‌رسد)، چراکه خداوند کریم‌تر از آن است که دو حاجت همراه هم از او بخواهند یکی را بپذیرد و دیگری را نپذیرد».<sup>۲</sup>

از بعضی از احادیث نیز استفاده می‌شود که بهتر آن است که در آغاز دعا و پس از آن در هر دو مرحله، بر پیغمبر و آلش درود بفرستند، همان‌گونه که از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده که فرمود: «مَنْ كَانَتْ لَهُ إِلَى اللَّهِ حَاجَةٌ فَلْيَبْدَأْ بِالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ ثُمَّ يَسْأَلْ حَاجَتَهُ ثُمَّ يَخْتِمُ بِالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يَقْبَلَ الطَّرْفَيْنِ وَيَدَعَ الْوَسْطَ إِذَا كَانَتِ الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ لَا تُحْبَبُ عَنْهُ؛ کسی که حاجتی به درگاه خدا داشته باشد، ابتدا بر پیغمبر و آلش درود بفرستد، سپس حاجت خود را از خدا بخواهد و در ادامه آن را با درود بر پیغمبر و آلش ختم کند (خداوند دعای او را مستجاب خواهد کرد)، زیرا پروردگار متعال کریم‌تر از آن است که دو طرف دعا را بپذیرد و وسط آن را نپذیرد، چراکه می‌دانیم درود بر پیغمبر و آلش بر خداوند مخفی نمی‌ماند».<sup>۳</sup>

۱. بحارالانوار، ج ۹۱، ص ۵۴، ح ۲۱.

۲. همان، ج ۹۰، ص ۳۱۴، ح ۱۸.

۳. همان، ص ۳۱۶، ح ۲۱.

## ۲. اهمیت صلوات در آموزه‌های اسلامی

در قرآن مجید و روایات اسلامی، اعم از روایاتی که از طرق شیعه نقل شده یا اهل سنت، اهمیت فوق‌العاده‌ای به مسألهٔ صلوات و درود بر پیغمبر و آلش دیده می‌شود.

قبل از هر چیز به قرآن مجید می‌نگریم که می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»؛ «خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر او درود فرستید و در برابر او امر او کاملاً تسلیم باشید».<sup>۱</sup>

آغاز این آیه از درود خدا و فرشتگان آغاز می‌شود، سپس به مؤمنان دستور داده شده که بر آن حضرت درود بفرستند و تسلیم فرمانش باشند.

ممکن است این درود و صلوات مقدمه‌ای باشد بر مسألهٔ تسلیم بودن در برابر فرمان او، زیرا هنگامی که مقام والای آن حضرت را در پیشگاه خدا و فرشتگان و مؤمنان می‌بینیم، نتیجهٔ عملی آن، همان تسلیم بودن در برابر فرمان اوست. اضافه بر این، درود فرستادن بر پیامبر ﷺ می‌تواند چند اثر عملی دیگر داشته باشد:

۱. این درود و صلوات نوعی حق‌شناسی در برابر خدمات آن حضرت است و حق‌شناسی نوعی شکرگزاری است که سبب گسترده‌گی نعمت می‌شود.
۲. این درود و طلب رحمت از خدا، مقام والای پیامبر ﷺ را در پیشگاه او والاتر می‌کند و طبعاً فیض بیشتری از ناحیهٔ او به پیروان و مؤمنان به او می‌رسد.
۳. این درود، حلقهٔ اتصالی است میان مؤمنان و پیامبر ﷺ که دائماً به یاد او باشند و تعلیماتش را فراموش نکنند.

۴. این درود به یقین به خاطر صفات والای اوست و همین سبب می شود که مؤمنان به او به عنوان اسوه و سرمشق اقتدا کنند.

بنابراین، درود و صلوات بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مسأله ساده ای نیست، دارای آثار و برکات فراوان است.

البته درود خداوند بر پیغمبر و آلش با درود فرشتگان و مؤمنان - همان گونه که قبلاً اشاره شد - متفاوت است، خداوند رحمت می فرستد و فرشتگان و مؤمنان تقاضای رحمت الهی می کنند.

با توجه به این مقدمه به سراغ بخشی از روایاتی می رویم که در این زمینه وارد شده است:

در حدیثی که ابوبصیر از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل کرده می خوانیم: «إِذَا ذُكِرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَكْثَرُوا الصَّلَاةَ عَلَيْهِ فَإِنَّهُ مَنْ صَلَّى عَلَيَّ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَلَاةً وَاحِدَةً صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ أَلْفَ صَلَاةٍ فِي أَلْفِ صَفٍّ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ لَمْ يَبْقَ شَيْءٌ مِمَّا خَلَقَهُ اللَّهُ إِلَّا صَلَّى عَلَيَّ عَلَى الْعَبْدِ...؛ هنگامی که نام پیامبر برده شود درود فراوان بر او بفرستید چراکه هرکس یک صلوات و درود بر پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بفرستد خداوند هزار درود در هزار صف از فرشتگان بر او خواهد فرستاد و هیچ موجودی از مخلوقات خدا نخواهد بود مگر این که بر چنین بنده ای درود می فرستد»<sup>۱</sup>.

در حدیث دیگری از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می خوانیم که فرمود: «مَا فِي الْمِيزَانِ شَيْءٌ أَثْقَلَ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ إِنَّ الرَّجُلَ لَتَوَضَّعَ أَعْمَالُهُ فِي الْمِيزَانِ فَتَمِيلُ بِهِ فَيُخْرَجُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الصَّلَاةُ عَلَيْهِ فَيَضَعُهَا فِي مِيزَانِهِ فَيَرْجَحُ بِهِ؛ در ترازوی سنجش اعمال چیزی سنگین تر از صلوات بر محمد و آل محمد نیست. کسانی هستند که اعمالشان را در ترازوی سنجش عمل می گذارند، سبک و ناچیز است، سپس

۱. بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۳۰، ح ۱۱.

صلوات بر آن حضرت را بر آن می‌نهند، سنگینی می‌کند و برتری می‌یابد.<sup>۱</sup> در حدیث دیگری از شخص پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است: «أَكْثَرُوا الصَّلَاةَ عَلَيَّ فَإِنَّ الصَّلَاةَ عَلَيَّ نُورٌ فِي الْقَبْرِ وَ نُورٌ عَلَى الصِّرَاطِ وَ نُورٌ فِي الْجَنَّةِ؛ بر من زیاد صلوات و درود بفرستید، زیرا صلوات بر من نوری است در قبر و نوری است بر صراط و نوری است در بهشت».<sup>۲</sup>

روایات در این زمینه فراوان است، مرحوم علامه مجلسی در جلد ۹۱ بحارالانوار بابی تحت عنوان «فضل الصلاة على النبي وآله» ذکر کرده و در آن ۶۷ روایت در این زمینه از کتب مختلف آورده است.

در کتب اهل سنت نیز روایات فراوانی در این زمینه دیده می‌شود، از جمله: عایشه از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل می‌کند که فرمود: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ غَدًا رَاضِيًا فَلْيُكْثِرِ الصَّلَاةَ عَلَيَّ؛ کسی که دوست دارد خدا را فردای قیامت ملاقات کند، در حالی که از او خوشنود باشد، پس بر من زیاد صلوات بفرستد».<sup>۳</sup>

در مصنف ابن ابی شیبیه آمده است که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «مَنْ صَلَّى عَلَيَّ وَاحِدَةً صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ عَشْرَ صَلَوَاتٍ وَ حَطَّ عَنْهُ عَشْرَ سَيِّئَاتٍ؛ کسی که یک بار بر من صلوات بفرستد، خدا بر او ده بار صلوات می‌فرستد و ده گناه از گناهان او بخشیده می‌شود».<sup>۴</sup>

در روایتی آمده است: روزی پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به علی عَلِيٌّ فرمود: آیا بشارتی به تو بدهم؟ علی عَلِيٌّ عرضه داشت: پدر و مادرم فدایت، بفرمایید، چراکه شما همیشه بشارت دهنده به هر خوبی‌ای بوده‌اید. فرمود: جبرئیل الان از چیز عجیبی

۱. کافی، ج ۲، ص ۴۹۴، ح ۱۵.

۲. بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۶۴.

۳. کنز العمال، ج ۱، ص ۵۰۴، ح ۲۲۲۹.

۴. المصنف، ج ۲، ص ۳۹۹، ح ۹.



به من خبر داد. امیرمؤمنان عرض کرد: چه خبری ای رسول خدا؟ فرمود: به من خبر داد که «أَخْبَرَنِي أَنَّ الرَّجُلَ مِنْ أُمَّتِي إِذَا صَلَّى عَلَيَّ فَأَتَيْعَ بِالصَّلَاةِ عَلَى أَهْلِ بَيْتِي فُتِحَتْ لَهُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَصَلَّتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ سَبْعِينَ صَلَاةً وَأَنَّهُ إِنْ كَانَ مِنَ الْمُذْنِبِينَ تَحَاتَّ عَنْهُ الذُّنُوبُ كَمَا تَحَاتُّ الْوَرَقُ مِنَ الشَّجَرِ؛ اگر یکی از امت من هنگامی که بر من صلوات می‌فرستد، به دنبال آن بر اهل بیتم نیز صلوات بفرستد، درهای آسمان به روی او گشوده می‌شود و فرشتگان هفتاد صلوات بر او می‌فرستند و اگر از گنهکاران باشد، گناهانش فرو می‌ریزد، آن‌گونه که برگ‌ها از درختان می‌ریزند».<sup>۱</sup>

این بحث دامنه‌دار را با حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که ابن حجر، عالم معروف اهل سنت در کتاب الصواعق المحرقة آورده است، پایان می‌دهیم. فرمود: «لَا تُصَلُّوا عَلَيَّ الصَّلَاةَ الْبُتْرَاءَ! فَقَالُوا: وَمَا الصَّلَاةُ الْبُتْرَاءُ؟ قَالَ: تَقُولُونَ: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ» وَتُمْسِكُونَ، بَلْ قُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ؛ هرگز صلوات ناقص و ناتمام بر من نفرستید! عرض کردند: صلوات ناقص و ناتمام چیست؟ فرمود: این‌که فقط بگویید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ» سپس امساک کنید، بلکه بگویید: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ».<sup>۲</sup>



۱. شرح علامه خویی بر نهج البلاغه، ج ۵، ص ۲۱۴ و ۲۱۵.

۲. الصواعق المحرقة، ص ۱۴۶.

# دعای ششم

وَكَانَ مِنْ دُعَائِهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

عِنْدَ الصَّبَاحِ وَ الْمَسَاءِ

از دعاهای آن حضرت است  
که هنگام صبح و عصر می خواند

## دعا در یک نگاه

این دعا یکی از جامع ترین دعاهای صحیفه سجادیه است که همه حوائج دنیا و آخرت در آن جمع است؛ آمیخته با توحید و نبوت و معاد. این دعا در ۲۴ جمله خلاصه شده و چون دعایی است که امام علیه السلام در صبح و عصر قرائت می فرموده، هشت جمله اول اشاره به نعمت شب و روز، نور و ظلمت، فواید روز، و فواید شب است که اگر هر کدام نبود زندگی انسان مختل می شد. در چهار جمله بعد (از جمله نهم تا دوازدهم) در مقام اظهار تسلیم در پیشگاه خداوند برمی آید و او را حاکم بر تمام مقدرات وجود خویش می شمرد و همه چیز را در قبضه قدرت او می داند. از جمله سیزدهم، دعاهای همراه با درود بر پیغمبر و آل او علیهم السلام آغاز می شود. در جمله های سیزدهم و چهاردهم، بعد از درود بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

مصاحبت نیکو را با آن روز از طریق پرهیز از هرگونه گناه و نیز فزونی حسنات و بخشش سیئات و توفیق حمد و شکر الهی می‌طلبد.

در جمله پنزدهم، اشاره به نویسندگان نامه اعمال می‌کند که توجه به این مراقبت دائم، انسان را از هر کار سوئی باز می‌دارد.

در جمله شانزدهم برای هر ساعتی برکت تازه‌ای از خدا می‌طلبد و در جمله هفدهم، حفظ شدن از خطراتی را از او تقاضا می‌کند که از چپ و راست و از پیش و پس، انسان را تهدید می‌نمایند.

در جمله هجدهم، بعد از درود بر پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ توفیق اعمال خیر در روز و شب و انجام امر به معروف و نهی از منکر و ترویج و حفظ اسلام و پرهیز از باطل و نصرت حق و هدایت گمراهان و کمک به ضعیفان و یاری مظلومان را از خدا می‌طلبد.

در جمله نوزدهم و بیستم، از خداوند بهترین مقام‌های بندگان را می‌طلبد که از همه شاکرتر و به دستورات عامل‌تر و از منهیات پرهیزکارترند.

جمله بیست و یکم، اشاره جامعی به توحید پروردگار با ذکر صفات جمال و جلال است.

جمله بیست و دوم، شهادت به نبوت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و خدمات اوست.

در جمله بیست و سوم، درود کاملی بر پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرستد و در جمله

بیست و چهارم با ذکر صفات جمال و جلال حق، دعا را پایان می‌دهد.

## بخش اول

- ۱] الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ بِقُوَّتِهِ.
- ۲] وَ مَيَّرَ بَيْنَهُمَا بِقُدْرَتِهِ.
- ۳] وَ جَعَلَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا حَدًّا مَحْدُودًا، وَ أَمَدًا مَمْدُودًا.
- ۴] يُوَلِّجُ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا فِي صَاحِبِهِ، وَ يُوَلِّجُ صَاحِبَهُ فِيهِ بِتَقْدِيرٍ مِنْهُ لِلْعِبَادِ فِيمَا يَعْذُوهُمْ بِهِ، وَ يُنْشِئُهُمْ عَلَيْهِ.
- ۵] فَخَلَقَ لَهُمُ اللَّيْلَ لِيَسْكُنُوا فِيهِ مِنْ حَرَكَاتِ التَّعَبِ وَ نَهَضَاتِ النَّصَبِ، وَ جَعَلَهُ لِبَاسًا لِيَلْبَسُوا مِنْ رَاحَتِهِ وَ مَنَامِهِ، فَيَكُونُ ذَلِكَ لَهُمْ جَمَامًا وَ قُوَّةً، وَ لِيَنَالُوا بِهِ لَذَّةً وَ شَهْوَةً.
- ۶] وَ خَلَقَ لَهُمُ النَّهَارَ مُبْصِرًا لِيَبْتَغُوا فِيهِ مِنْ فَضْلِهِ، وَ لِيَتَسَبَّبُوا إِلَى رِزْقِهِ، وَ يَسْرَحُوا فِي أَرْضِهِ، طَلَبًا لِمَا فِيهِ نَيْلُ الْعَاجِلِ مِنْ دُنْيَاهُمْ، وَ دَرَكُ الْأَجْلِ فِي أُخْرَاهُمْ.
- ۷] بِكُلِّ ذَلِكَ يُصْلِحُ شَأْنَهُمْ، وَ يَبْلُغُوا أَحْبَابَهُمْ، وَ يَنْظُرُ كَيْفَ هُمْ فِي أَوْقَاتِ طَاعَتِهِ، وَ مَنَازِلِ فُرُوضِهِ، وَ مَوَاقِعِ أَحْكَامِهِ، لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا، وَ يَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى.
- ۸] اللَّهُمَّ فَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا فَلَقْتَ لَنَا مِنَ الْإِصْبَاحِ، وَ مَتَّعْتَنَا بِهِ مِنْ ضَوْءِ النَّهَارِ، وَ بَصَّرْتَنَا مِنْ مَطَالِبِ الْأَقْوَاتِ، وَ وَقَيْتَنَا فِيهِ مِنْ طَوَارِقِ الْأَفَاتِ.

## ترجمه

۳-۱. حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که شب و روز را با قوت خود آفرید و با قدرت خویش آن‌ها را از یکدیگر جدا ساخت و برای هر کدام از آن‌ها حدّ معین و زمان مشخصی قرار داد.

۴. خداوند به تقدیر خود هریک از شب و روز را در دیگری برای بندگان وارد می‌کند تا به این وسیله تغذیه شوند و رشد و پرورش پیدا کنند.
۵. خداوند برای آن‌ها شب را آفرید تا در آن از رنج کار آرامش یابند و زحمت تلاش‌های روز برطرف شود و آن (شب) را لباسی قرار داد که بپوشند و از راحتی و خواب آن بهره‌گیرند تا سبب نشاط و قوت (برای فعالیت‌های روزانه) گردد و (نیز) به وسیله آن از لذت و خواسته‌های مشروع دل بهره‌مند شوند.
۶. خداوند برای انسان‌ها روز را آفرید که روشنگر و روشنی‌بخش است تا بتوانند فضل او را در آن طلب کنند. هدف این بوده است که به این وسیله از روزی او بهره‌مند شوند، و در زمین او (برای بهره‌مندی از مواهب مادی و معنوی) سیر کنند و به اهداف نزدیک از دنیایشان و اهداف دور از آخرتشان برسند.
۷. خداوند بدین وسیله تمام امور (دنیا و آخرت) آن‌ها را اصلاح می‌کند و بندگان را می‌آزماید تا نظر کند چگونه آن‌ها اوقات اطاعت و منزلگاه‌های واجبات و موارد احکام او را سپری می‌کنند، (همان‌گونه که خداوند متعال می‌فرماید): هدف این است که بدکاران را مطابق اعمالشان کیفر دهد و نیکوکاران را پاداش نیک عنایت کند.
۸. خداوند! با این همه فضل و رحمتی که به ما کرده‌ای تو را حمد و سپاس می‌گوییم، به سبب این‌که پرده تاریک شب را برای ما شکافتی و صبح را آشکار کردی، و ما را از روشنایی روز بهره‌مند ساختی، و راه‌های طلب روزی را به ما نشان دادی، و ما را در آن از حوادث ناگوار حفظ کردی.

### شرح و تفسیر

#### نعمت بزرگ شب و روز

همان‌گونه که از عنوان دعا استفاده می‌شود امام علیه السلام این دعا را صبحگاهان و شامگاهان قرائت می‌فرمود (عِنْدَ الصَّبَاحِ وَ الْمَسَاءِ).

«صبح» به معنای آغاز روز و «مساء» به معنای آغاز شب است.

آنگاه امام علیه السلام در اولین جمله‌های دعا می‌فرماید: «حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که شب و روز را با قوت خود آفرید و با قدرت خویش آن‌ها را از یکدیگر جدا ساخت»؛ (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ بِقُوَّتِهِ، وَ مَيَّرَ بَيْنَهُمَا بِقُدْرَتِهِ).

امام علیه السلام نخست به آفرینش شب و روز اشاره می‌کند که از نعمت‌های بزرگ پروردگار است و سپس به تمییز آن‌ها از یکدیگر می‌پردازد.<sup>۱</sup> مقدم شدن «لیل» (شب) بر «نهار» (روز) تنها در این دعای شریف نیست، در قرآن مجید تقریباً همه جا شب بر روز مقدم شده است و این سبب شده که مفسران برای آن توجیهاتی بیندیشند.

گاه گفته می‌شود: «ظلمت» قبل از «نور» آفریده شده است. آن زمان که هنوز نه خورشیدی بود، نه منظومه شمسی و نه کهکشانی، همه جا را ظلمت فراگرفته بود، سپس آفرینش کرات و سیارات و ثوابت و منظومه‌ها آغاز شد و نور، پرده‌های ظلمت را شکافت و عالم پر از نور و روشنایی گردید. و به تعبیر دیگر، ظلمت، امر عدمی است و نور، امر وجودی و امر عدمی مقدم بر امر وجودی است.

و گاه گفته شده که این تقدیم و تأخیر به این دلیل است که آغاز هر ماه از آغاز شب اول شروع می‌شود و بعضی گفته‌اند: نظر به این که شب تناسب بیشتری با عبادات و راز و نیاز با پروردگار دارد بر روز مقدم داشته شده است و به همین دلیل نمازهای مخصوص و دعاها و ویژه‌های دارد و روز غالباً صرف تلاش و معاش و فعالیت‌های زندگی است. اضافه بر این، «لیلة القدر» که مقامش از هزار

۱. «میتز» از باب تفعیل است و با این که ثلاثی آن نیز متعدی است به باب تفعیل رفته تا تأکید بیشتر را برساند.

ماه برتر است، شبی از شب‌های سال است، نه روزی از روزهای سال، و قرآن هم در همان شب نازل شده است و معراج پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در شب بود و بازپرسی اموات نیز در شب اول قبر است؛ به هر حال شب در آموزه‌های اسلامی اهمیت خاصی دارد.

البته شب و روز فعلی که در کره زمین است هیچ کدام مقدم بر دیگری نیست، زیرا هنگامی که کره زمین از خورشید جدا شد، خورشید به آن می‌تابید، یک طرف آن روشن و طرف دیگر تاریک بود و وجود این دو پدیده بر جسم کروی طبیعی و همزمان است؛ شب سایه بخشی از زمین بر بخش دیگر است و روز بخشی است که در برابر آفتاب قرار دارد. این از یک سو.

از سوی دیگر نظام شب و روز یکی از مهم‌ترین نعمت‌های الهی است و به همین دلیل در قرآن زیاد از آن یاد شده است. اگر بخشی از دنیا همیشه روز بود و بخش دیگری شب، آن منطقه‌ای که روز بود در آتش می‌سوخت و آن منطقه‌ای که شب بود همه چیز در آن یخ می‌زد و در هیچ کدام از این دو طرف، زندگی و حیات موجودات کنونی امکان‌پذیر نبود. حتی اگر طول روز و شب بیش از مقدار فعلی بود مشکلات عظیمی پیدا می‌شد و به همین دلیل در منطقه قطب شمال و جنوب و اطراف آن زندگی برای انسان و حیوانات و گیاهان غیر ممکن است، مگر موارد بسیار نادر.

قرآن مجید به روشنی به این حقیقت اشاره کرده، می‌فرماید: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِنُورٍ أَمْ لَمْ يَأْتِيكُمْ بِاللَّيْلِ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِاللَّيْلِ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَمْ لَمْ يَأْتِيكُمْ بِاللَّيْلِ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِاللَّيْلِ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَمْ لَمْ يَأْتِيكُمْ بِاللَّيْلِ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِاللَّيْلِ تَسْكُنُونَ فِيهِ﴾؛ «بگو: «به من خبر دهید اگر خداوند شب را تا روز قیامت بر شما جاودان سازد، آیا معبودی جز خداوند یگانه می‌تواند روشنایی برای شما بیاورد؟! آیا نمی‌شنوید؟!» \* بگو: «به من خبر دهید اگر خداوند روز را تا قیامت

بر شما جاودان کند، آیا معبودی غیر از خدا می تواند شبی برای شما بیاورد تا در آن آرامش یابید؟ آیا نمی بینید؟!<sup>۱</sup>

روز در اصطلاح عامه مردم به زمانی گفته می شود که از طلوع خورشید تا غروب آن را دربر می گیرد، ولی در تعبیرات شرعی، روز از طلوع فجر آغاز می شود و دلیل آن هم آیات مربوط به روزه و دعاهای مربوط به شب و روز و آیه شریفه ۱۱۴ سوره هود است ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيْ النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ﴾ که اشاره به نماز صبح و نماز مغرب و عشاءست و می دانیم که نماز صبح بعد از طلوع فجر خوانده می شود.

درباره این که میان «قوت» و «قدرت»، که در جمله های اول و دوم امام علیه السلام ذکر شده، تفاوتی وجود دارد یا هر دو مترادف یکدیگرند؟ گاه گفته می شود که «قوت» کمال «قدرت» است و نسبت میان آن دو عموم و خصوص مطلق می باشد، البته مترادف بودن این دو نیز بعید به نظر نمی رسد.

این نکته نیز قابل توجه است که «قوت» گاهی درباره توانایی مادی به کار رفته، مانند آنچه در داستان ذوالقرنین آمده است که درخواست کرد ساکنان آن محل به او کمک کنند تا سدّ نیرومندی در برابر قوم وحشی یا جوج و مأجوج ببندند ﴿فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ﴾؛ «مرا با نیرویی یاری دهید».<sup>۲</sup>

و گاه در مورد امور معنوی به کار می رود، مانند خطابی که خداوند به یحیی فرمود: ﴿يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ﴾؛ «ای یحیی! کتاب آسمانی را با قوت و قدرت بگیر».<sup>۳</sup> ولی در مورد خداوند و مسأله آفرینش غالباً از واژه «قدرت» استفاده شده است.

۱. قصص، آیات ۷۱ و ۷۲.

۲. کهف، آیه ۹۵.

۳. مریم، آیه ۶۲.



قابل توجه این که امام علیه السلام اصل آفرینش «لیل و نهار» را با قوت الهی، نعمتی می‌شمرد و تمییز بین آن دو را با قدرتش، نعمت دیگری، زیرا خداوند شب و روز را به گونه‌ای آفریده است که با نور و ظلمت به طور کامل از یکدیگر جدا می‌شوند و هر کدام - چنان که در سخنان آینده امام علیه السلام می‌آید - دارای برکات و آثار خاصی است.

سپس در جمله بعد، به نعمت دیگری در آفرینش شب و روز اشاره کرده، می‌فرماید: «خداوند برای هر یک از این دو، حد معین و زمان مشخص قرار داد؛ (وَجَعَلَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا حُدًّا مَحْدُودًا، وَ أَمَدًا مَمْدُودًا).

به یقین اندازه شب و روز به گونه‌ای مقدر شده که سرچشمه فواید بی‌شمار برای انسان‌ها باشد، بی آن که ضرری برساند. همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، اگر روز بسیار طولانی شود درجه حرارت آن قدر بالا می‌رود که همه چیز را می‌سوزاند و اگر شب طولانی گردد همه چیز یخ می‌زند، بنابراین قراردادن این حد محدود و امد ممدود، یکی دیگر از نعمت‌هایی است که امام علیه السلام خدا را برای آن ستایش می‌کند.

جالب این که در حدیث معروف توحید مفضل، امام صادق علیه السلام به این نکته اشاره کرده، می‌فرماید: «ای مفضل! در مقدار روز و شب بیندیش که چگونه مصلحت مخلوقات خدا در آن است؛ اگر طول روز صد ساعت یا دوست ساعت بود آیا آنچه در زمین از حیوانات و گیاه است نابود نمی‌شد؟».

سپس امام علیه السلام به شرح آن می‌پردازد و چگونگی هلاکت جانداران و گیاهان را در روز فوق‌العاده طولانی بیان می‌دارد و آنگاه می‌فرماید: «اگر شب نیز به همین مقدار طولانی شود همه جانداران از حرکت بازمی‌ایستند و انسان نمی‌تواند زندگی خود را تأمین کند و چه بسا همه از گرسنگی می‌مردند و حرارت طبیعی گیاهان خاموش می‌شد و همگی فاسد می‌شدند، همان‌گونه که

نباتات در جایی که خورشید بر آن نمی‌تابد نمی‌رویند و یا اگر برویند فاسد می‌شوند.<sup>۱</sup>

منظور از «حَدًّا مَحْدُودًا» همان طول شبانه‌روز است که در تمام سال به شکل منظمی در حال تغییر می‌باشد و همان‌گونه که خواهیم دید این تعیین حدود متغیر دارای مصالح مهمی است و «حدّ محدود» در واقع تأکید است، زیرا هر حدّی محدود می‌باشد.

و اما «أَمَدًا مَمْدُودًا» اشاره به گستردگی شب و روز است، زیرا «أمد» به گفتهٔ راغب به معنای انتهای زمان است و گاه به اصل زمان اطلاق می‌شود و «ممدود» از مادهٔ «مدّ» به معنای کشیدگی است و در مجموع، این مفهوم را می‌رساند که خداوند برای هر کدام زمان گسترده‌ای قرار داده است که دارای حکمت‌ها و آثار مهمی است.

سپس امام علیه السلام در چهارمین جمله اشاره به ورود هر یک از شب و روز در دیگری کرده، می‌فرماید: «خداوند به تقدیر خود هر یک از شب و روز را در دیگری برای بندگان وارد می‌کند تا به این وسیله تغذیه شوند و رشد و پرورش پیدا کنند»؛ «يُولِجُ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا فِي صَاحِبِهِ، وَ يُولِجُ صَاحِبَهُ فِيهِ بِتَقْدِيرٍ مِنْهُ لِلْعِبَادِ فِيمَا يَعْنُوهُمْ بِهِ، وَ يُشِئُهُمْ عَلَيْهِ».

«یولج» از مادهٔ «ایلاج» به معنای داخل کردن و نفوذ دادن است و جملهٔ «يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ» چهار مرتبه در قرآن مجید تکرار شده و یک بار نیز به صورت «تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ تُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ» آمده که نشان می‌دهد یکی از نعمت‌های مهم پروردگار است که روی آن بارها تکیه شده است. این تعبیر می‌تواند دو معنا داشته باشد: نخست، تغییر تدریجی شب و روز در

۱. بحار الانوار، ج ۳، ص ۱۱۸.

طول سال، که بلند و کوتاه شدن روز و شب، به صورت ناگهانی صورت نمی‌گیرد، بلکه به تدریج است تا درجات گرمی و سردی هوا به صورت تدریجی تغییر یابد و گیاهان و موجودات زنده به صورت تدریجی رشد کنند و به حیات خود ادامه دهند و هوا به تدریج سرد و گرم شود.

دیگر این که تبدیل شب به روز و روز به شب نیز به صورت ناگهانی حاصل نمی‌شود تا موجب انواع مشکلات گردد، بلکه این امر نیز به صورت تدریجی رخ می‌دهد. روز به تدریج وارد شب می‌شود و به عکس، هنگام غروب خورشید، هوا به تدریج تاریک می‌شود و اگر طلوع و غروب آفتاب در یک لحظه صورت می‌گرفت این انتقال ناگهانی، هم از نظر جسمی و هم روحی برای انسان زیان‌بار بود و از نظر اجتماعی این تغییر سریع و بی‌مقدمه مشکلات فراوان ایجاد می‌کرد و افراد نمی‌توانستند برنامه‌های زندگی خود را جمع و جور کنند و خود را به مقصد برسانند.

اگر در اتاق پرنوری نشسته باشیم و برق ناگهان قطع شود، یک حالت شوک به همه دست می‌دهد و هنگامی که بعد از مدتی تاریکی یک‌مرتبه چراغ‌ها روشن شود به چشم و روح انسان ضربه‌ای وارد می‌کند، اما خداوند چنان مقدر فرموده که این تغییر به صورت تدریجی حاصل شود تا انسان بتواند به آن عادت کند. بسیار دیده‌ایم که پرندگان هنگامی که هوا کمی تاریک می‌شود همگی به سوی لانه‌های خود حرکت می‌کنند و گله‌گوسفندان نیز همین‌طور. اگر تاریکی به صورت ناگهانی همه جا را فرا می‌گرفت، نه آن‌ها راه لانه خود را پیدا می‌کردند و نه انسان‌ها و حیواناتشان.

در ضمن، این برنامه تحول تدریجی نظام شب و روز می‌تواند این درس را هم به ما بدهد که برای رسیدن به مقصود باید از روش تدریجی استفاده کرد و کارهای ناگهانی غالباً موجب آسیب‌هایی است.

چرا بعد از جمله «يُولِجُ كُلٌّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا فِي صَاحِبِهِ» که ورود هر یک از شب و روز در دیگری را بیان می‌کند جمله مشابه دیگری آمده است (وَ يُولِجُ صَاحِبَهُ فِيهِ؛ آن دیگر را در آن وارد می‌کند)، آیا از باب تأکید است، آن‌گونه که از ظاهر آن به نظر می‌رسد یا هر کدام مطلب مستقلی دارد؟ مرحوم شیخ بهایی در این جا به نکته‌ای اشاره کرده که بیان آن خالی از لطف نیست، هر چند از بعضی جهات بعید به نظر می‌رسد. مطابق آن، هر کدام مطلب جداگانه‌ای را می‌رساند، می‌گوید: این اشاره به تفاوتی است که میان نیم‌کره شمالی و نیم‌کره جنوبی زمین وجود دارد، هنگامی که نیم‌کره شمالی فصل تابستان را می‌گذراند نیم‌کره جنوبی فصل زمستان را دارد و به عکس، و به این ترتیب در نیم‌کره شمالی روز در شب ورود می‌کند و طولانی می‌شود، ولی در همان حال در نیم‌کره جنوبی شب در روز ورود می‌کند و طولانی می‌گردد.<sup>۱</sup>

طبق این تفسیر مناسب است که «واو» در جمله «وَ يُولِجُ صَاحِبَهُ فِيهِ» حالیه باشد. سپس امام علیه السلام در ادامه این جمله چهارم اشاره اجمالی به فواید شب و روز کرده، سپس به شرح آن پرداخته است، می‌فرماید: این نظم خاص برای تغذیه و رشد و پرورش بندگان مقدر شده است.

«يَعْذُوهُمْ» از ماده «غذا» یعنی آن‌ها را تغذیه می‌کند و «يَنْشِئُهُمْ» از ماده «انشاء» یعنی آن‌ها را تربیت کرده و پرورش می‌دهد.

این نظام حکیمانه شب و روز سبب می‌شود که دو چیز که ضد هم هستند (نور و ظلمت) دست به دست هم دهند و اسباب تلاش برای معاش و آرامش هنگام خستگی فراهم سازند. اگر این نظام احسن نبود و در طول مدت شب و روز افراط و تفریطی حاصل می‌شد، به یقین نه آرامشی حاصل می‌گشت، نه مجالی برای تلاش معاش.

۱. بحار الانوار، ج ۵۵، ص ۲۰۱، ذیل حدیث ۳۷؛ مفتاح الفلاح، بهائی، ص ۱۰۸.

اضافه بر این، این دو (نور و ظلمت) از طریق همکاری با یکدیگر به پرورش گیاهان و انواع حیوانات و آنچه برای زندگی انسان‌ها لازم است می‌پردازند و سفره او را رنگین و بستر شبانه او را آماده می‌سازند.

سپس امام علیه السلام به شرح این مطلب پرداخته، در جمله پنجم چنین می‌فرماید: «خداوند برای آن‌ها شب را آفرید تا در آن از رنج کار آرامش یابند و زحمت تلاش‌های روز برطرف شود و آن (شب) را لباسی قرار داد که بپوشند و از راحتی و خواب آن بهره‌گیرند تا سبب نشاط و قوت (برای فعالیت‌های روزانه) گردد و (نیز) به وسیله آن از لذت و خواسته‌های مشروع دل بهره‌مند شوند»؛ (فَخَلَقَ لَهُمُ اللَّيْلَ لِيَسْكُنُوا فِيهِ مِنْ حَرَكَاتِ التَّعَبِ وَ نَهَضَاتِ النَّصَبِ، وَ جَعَلَهُ لِبَاسًا لِيَلْبَسُوا مِنْ رَاحَتِهِ وَ مَنَامِهِ<sup>۱</sup>، فَيَكُونُ ذَلِكَ لَهُمْ جَمَامًا وَ قُوَّةً، وَ لِيَتَأَلَّوْا بِهِ لَذَّةً وَ شَهْوَةً).

امام علیه السلام در این جمله کوتاه و بسیار پرمعنا به شرح فواید شب و روز پرداخته است، همان چیزی که به طور اجمال در جمله قبل فرموده بود. نخست به فواید شب پرداخته، می‌فرماید: «خداوند شب را برای مردم آفرید تا در آن از حرکات خستگی آور و تلاش‌های فرساینده آرامش یابند».

این مطلب، هم با تجربه و هم با تحقیقات به دست آمده از علم روز ثابت شده است که خواب و آرامش کامل، تنها در تاریکی شب امکان‌پذیر است. دانشمندان امروز می‌گویند: عامل اصلی خواب، هورمون خاصی است به نام «ملاتونین» که از غده صنوبری به نام «پینه آل» در مغز انسان ترشح می‌شود و انسان آماده خواب می‌گردد و این هورمون در تاریکی فعال می‌شود، به همین دلیل خواب در روشنایی نه عمیق است و نه نشاط‌آور.

در قرآن مجید بارها اشاره به این خاصیت شب شده است. در یک جا می‌فرماید: ﴿أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِيَسْكُنُوا فِيهِ وَ النَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ

۱. واژه «من» در «للبسوا من راحته» می‌تواند تبعیضیه باشد یا ابتداییه و با زائده.

يُؤْمِنُونَ؟» آیا ندیدند که ما شب را برای آرامش آن‌ها قرار دادیم و روز را روشنی بخش؟! در این امور نشانه‌های روشنی است برای کسانی که ایمان می‌آورند و آماده قبول نمودن حق‌اند).<sup>۱</sup>

و در جای دیگر می‌فرماید: «وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ؟» (و از رحمت اوست که برای شما شب و روز قرار داد تا هم در آن آرامش داشته باشید و هم از فضل خدا بهره‌گیرید، شاید شکر نعمت‌های او را به جا آورید).<sup>۲</sup>

تعبیر امام علیه السلام در مورد شب به لباس، برگرفته از آیه شریفه قرآن است که می‌فرماید: «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِيَأْسَأَ وَالنُّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا؟» (او کسی است که شب را برای شما پوشش قرار داد، و خواب را مایه استراحت، و روز را وسیله حیات و حرکت).<sup>۳</sup>

این تعبیر بسیار جالب است، زیرا همان‌گونه که لباس، بدن انسان را می‌پوشاند، عیوب آن را پنهان می‌دارد و در مقابل آسیب‌ها حفظ و نگهداری می‌کند، تاریکی شب نیز همین آثار را دارد، زیرا آسیب‌ها معمولاً در فعالیت‌های روزانه است و تاریکی شب که انسان را به خانه و کاشانه‌اش می‌فرستد او را از این آسیب‌ها برکنار می‌سازد و لباس آرامش و خواب را به تن او می‌کند.

سپس امام علیه السلام در یک نتیجه‌گیری روشن می‌فرماید: این آرامش و خواب شبانه سبب نشاط و قوت برای کارهای روزانه می‌شود.

آنگاه به یکی دیگر از فواید تاریکی شب اشاره کرده، می‌فرماید: فایده دیگر آن این است که در پی آن به لذت و شهوات خود می‌رسند (که بیشتر اشاره به آمیزش شبانه است، زیرا غالباً حیا مانع از این‌گونه کارها در روز می‌شود).

۱. نمل، آیه ۸۶.

۲. قصص، آیه ۷۳.

۳. فرقان، آیه ۴۷.

این موضوع، هم با احادیث اسلامی هماهنگ است که تأکید می‌کند این عمل مناسب شب است. از جمله در رساله ذهبیه امام علی بن موسی الرضا علیه السلام که در مورد مسائل طبی برای مأمون مرقوم داشت و علامه مجلسی آن را در جلد ۵۹ بحار الانوار به طور کامل آورده، می‌خوانیم: «فَإِذَا أَرَدْتَ ذَلِكَ فَلْيَكُنْ فِي آخِرِ اللَّيْلِ فَإِنَّهُ أَصْلَحُ لِلْبَدَنِ وَ أَزْجَى لِلْوَلَدِ وَ أَزْكَى لِلْعَقْلِ فِي الْوَلَدِ الَّذِي يَفْضِي اللَّهُ بَيْنَهُمَا؛ هنگامی که خواستی به این کار اقدام کنی در اواخر شب باشد، زیرا برای بدن مناسب‌تر و برای انعقاد نطفه فرزند امیدوارکننده‌تر و برای هوشیار و عاقل بودن فرزندی که خداوند به آن‌ها مرحمت می‌کند مفیدتر است»<sup>۱</sup>.

و هم با تحقیقات پزشکان که می‌گویند: بهترین زمان برای مسأله آمیزش جنسی نصف دوم شب است که بدن آرامش خود را پیدا کرده و رحم زن آماده پذیرش نطفه است.

آیا لذت و شهوت در این عبارت، هر دو اشاره به مسأله آمیزش جنسی است و به عنوان تأکید آمده یا لذت اشاره به لذتی است که انسان از خواب می‌برد و شهوت اشاره به آمیزش جنسی است؟ بعضی از شارحان نظر اول را پذیرفته‌اند و بعضی دوم را.<sup>۲</sup>

سپس امام علیه السلام بعد از ذکر آثار و برکات تاریکی شب، در ششمین جمله به سراغ برکات و فواید و آثار مثبت روز در زندگی انسان‌ها رفته و سه فایده برای آن بیان می‌فرماید. نخست می‌گوید: «خداوند برای انسان‌ها روز را آفرید که روشن‌گر و روشنی‌بخش است تا بتوانند فضل او را در آن طلب کنند»؛ (وَ خَلَقَ لَهُمُ النَّهَارَ مُبْصِرًا لِيَبْتَغُوا<sup>۳</sup> فِيهِ مِنْ فَضْلِهِ).

۱. بحار الانوار، ج ۵۹، ص ۳۲۷.

۲. نظریه اول در ریاض السالکین مرحوم سید علی خان آمده، ج ۲، ص ۱۹۶ و نظر دوم را مرحوم علامه مجلسی در جلد ۵۵ بحار الانوار، ص ۲۰۴ آورده است.

۳. «یبتغوا» از ماده «ابتغاء» به معنای طلب کردن با سرعت و جدیت است و این تفاوت را با طلب دارد که طلب هرگونه خواسته‌ای را شامل می‌شود.

این جمله برگرفته از آیات قرآن مجید است که می‌فرماید: «وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّتَبْتَغُوا فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ»؛ «ما آیت روز را روشنی‌بخش قرار دادیم تا در آن فضل پروردگارتان را طلب کنید (و به تلاش برای زندگی برخیزید)».<sup>۱</sup>

بی‌شک روشنایی روز فرصت بسیار مناسبی است برای هرگونه فعالیت زندگی و واژه «فضل» در آیه قرآن و در کلام امام علیه السلام مفهوم وسیعی دارد که هرگونه فایده مادی و معنوی را شامل می‌شود.

فایده دیگری که امام علیه السلام برای روشنایی روز بیان می‌کند این است: «هدف این بوده که به این وسیله از روزی او بهره‌مند شوند»؛ «وَلَيْتَسَبَّيْنَا إِلَى رِزْقِهِ».

روشن است که بهره‌مند شدن از روزی‌های پروردگار بخشی از طلب فضل الهی است که در جمله قبل آمده و در واقع نسبت میان این دو، عموم و خصوص مطلق است.

و در جمله سوم می‌فرماید: «و در زمین او (برای بهره‌مند شدن از مواهب مادی و معنوی) سیر کنند و به اهداف نزدیک از دنیایشان و اهداف دور از آخرتشان برسند»؛ «وَيَسْرَحُوا<sup>۳</sup> فِي أَرْضِهِ، طَلَبًا لِّمَا فِيهِ نَيْلُ الْعَاجِلِ<sup>۴</sup> مِنْ دُنْيَاهُمْ، وَدَرَكَ الْأَجَلِ فِي آخِرَاهُمْ».

این تعبیر نیز تأکیدی است بر آنچه در جمله اول آمد که هدف را ابتغاء فضل الله بیان فرمود.

۱. اسراء، آیه ۱۲.

۲. «لیتسببوا» از ماده «تسبب» و از ریشه «سبب» گرفته شده و مفهوم آن استفاده کردن از اسباب برای رسیدن به اهداف مورد نظر است.

۳. «یسرحوا» از ماده «سرح» در اصل به معنای رها کردن شتران در صبحگاهان برای استفاده کردن از گیاهان بیابان است و سپس به هرگونه رهاکردنی اطلاق می‌شود و در جمله مورد بحث نیز مفهومش این است که انسان‌ها از آغاز روز به دنبال فعالیت‌های زندگی مادی و معنوی خود بروند و از این تعبیر روشن می‌شود که به دست آوردن رزق و روزی جز با تلاش میسر نیست.

۴. «عاجل» به معنای نعمت‌های زودگذر است در مقابل «آجل» که به معنای نعمت‌های پایدار آینده است.



بدیهی است که انسان در روز فقط به منافع مادی نمی‌رسد، بلکه به منافع معنوی نیز نائل می‌شود، مانند کمک به نیازمندان، ساخت مساجد و مراکز خیریه، تعلیم و تربیت، آموزش و پرورش و بسیاری از عبادت‌ها که در روز انجام می‌شود، مانند نماز جمعه و مراسم حج. بنابراین نور آفتاب و روشنائی روز نه تنها کمک به تأمین منافع مادی می‌کند، بلکه منافع معنوی نیز که در دعای امام علیه السلام از آن تعبیر به «آجل» شده است در پرتو آن حاصل می‌شود.

### نکته:

از آنچه در کلام امام علیه السلام آمد به خوبی استفاده می‌شود که ترک دنیا به عنوان نیل به آخرت یا ترک آخرت به منظور نائل شدن به دنیا، هیچ کدام در اسلام مطلوب نیست، بلکه مقصود از نظام آفرینش این بوده است که انسان‌ها، هم به دنیایشان برسند و هم به آخرت، هرچند دنیا وسیله و ابزاری است برای نائل شدن به سعادت در جهان دیگر.

این حقیقت در آیات متعددی از قرآن مجید منعکس است. در آیات مربوط به دعا در پایان حج آمده است: «وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»؛ «و بعضی می‌گویند: پروردگارا! به ما در دنیا «نیکی» عطا کن؛ و در آخرت نیز «نیکی» مرحمت فرما؛ و ما را از عذاب دوزخ نگاه‌دار».<sup>۱</sup>

و به دنبال آن از کسانی که این‌گونه دعا می‌کنند تمجید کرده، می‌فرماید: «أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا»؛ «این گروه به سبب آنچه انجام داده‌اند، نصیب و بهره وافر از فضل خدا دارند».<sup>۲</sup>

و در داستان قارون می‌خوانیم که جمعی از آگاهان قوم موسی علیه السلام به او چنین

۱. بقره، آیه ۲۰۱.

۲. بقره، آیه ۲۰۲.

گفتند: ﴿وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ﴾؛ «و در آنچه خدا به تو داده، سرای آخرت را بطلب؛ و بهره‌ات را از دنیا فراموش مکن؛ و همان‌گونه که خدا به تو نیکی کرده نیکی کن؛ و هرگز در زمین در جستجوی فساد مباش، که خدا مفسدان را دوست ندارد».<sup>۱</sup>

و در حدیث معروف می‌خوانیم که امام صادق علیه السلام فرمود: «لَيْسَ مِتًّا مَنْ تَرَكَ دُنْيَاهُ لِآخِرَتِهِ وَلَا آخِرَتَهُ لِدُنْيَاهُ؛ آن‌کس که دنیا را به خاطر آخرت ترک کند و یا آخرت را به خاطر دنیا ترک گوید از ما نیست».<sup>۲</sup>

ولی همان‌گونه که گفتیم، هدف این نیست که انسان نگاه استقلال‌ی به دنیا کند همان‌گونه که نباید نگاه استقلال‌ی به آخرت نماید، بلکه باید دنیا را ابزار و وسیله‌ای برای نیل به آخرت بنگرد، تعبیر از دنیا به مزرعه<sup>۳</sup> یا پل<sup>۴</sup> که در روایات آمده، گویای این حقیقت است و شاهد این سخن حدیث دیگری از همان حضرت است: «نِعْمَ الْعَوْنُ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ؛ بهترین کمک برای آخرت، دنیا است».<sup>۵</sup>

و از این جا روشن می‌شود کسانی که دم از ترک دنیا می‌زنند و یا ریاضت‌هایی را پیشنهاد می‌کنند که مفهوم آن ترک تمام لذات دنیا است و همچنین آن‌هایی که رهبانیت را وسیله قرب الی‌الله می‌شمرند، همگی از آموزه‌های اسلامی دورند، همان‌گونه که دنیاپرستانِ تارکِ آخرت دور هستند.

۱. قصص، آیه ۷۷.

۲. من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۵۶، ح ۳۵۶۸.

۳. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۸۳.

۴. خصال، ج ۱، ص ۶۵، ح ۹۵؛ بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۹۳، ح ۶۹.

۵. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۲۷، ح ۱۲۶.

در جمله هفتم، امام علیه السلام به نتیجه این فعالیت‌ها پرداخته، می‌فرماید: «خداوند بدین وسیله تمام امور (دنیا و آخرت) آن‌ها را اصلاح می‌کند و بندگان را می‌آزماید تا نظر کند چگونه آن‌ها اوقات اطاعت و منزلگاه‌های واجبات و موارد احکام او را سپری می‌کنند (همان‌گونه که خداوند متعال می‌فرماید): هدف این است که بدکاران را مطابق اعمالشان کیفر دهد و نیکوکاران را پاداش نیک عنایت کند؛ «يَكُلُّ ذَلِكَ يُصْلِحُ شَأْنَهُمْ، وَيَبْلُو أَخْبَارَهُمْ، وَيَنْظُرُ كَيْفَ هُمْ فِي أَوْقَاتِ طَاعَتِهِ، وَمَنْازِلِ فُرُوضِهِ، وَمَوَاقِعِ أَحْكَامِهِ، لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاؤُوا بِمَا عَمِلُوا، وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى».

جمله «يُصْلِحُ شَأْنَهُمْ» در حقیقت اشاره‌ای است به آنچه در آیه شریفه ۵ سوره محمد صلی الله علیه و آله آمده است که می‌فرماید: «سَيَهْدِيهِمْ وَيُصْلِحُ بَالَهُمْ»؛ «و به زودی آنان را هدایت نموده و کارشان را اصلاح می‌کند».

و جمله «وَيَبْلُو أَخْبَارَهُمْ» برگرفته از آیه ۳۱ سوره محمد صلی الله علیه و آله است که می‌فرماید: «وَلَتَبْلُوَنكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَتَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ»؛ «به یقین ما همه شما را می‌آزماییم تا معلوم شود مجاهدان واقعی و صابران از میان شما کیان‌اند، و اخبار شما را بیازماییم».

در باره این‌که چه تفاوتی میان «اوقات طاعت» و «منازل فروض» و «مواقع احکام» وجود دارد ممکن است بتوان چنین گفت که «اوقات طاعت» اشاره به زمان‌هایی است که واجبات و مستحبات در آن انجام می‌شود و انسان در پرتو

۱. «بیلوا» از ماده «بلا و ابتلا» به معنای آزمایش است. قرآن مجید می‌فرماید: «وَتَبْلُوَكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً»؛ «ما شما را به وسیله بدی‌ها و خوبی‌ها امتحان می‌کنیم» (انبیاء، آیه ۳۵). و از آن جا که گاه خداوند به وسیله خوبی‌ها انسان را آزمایش می‌کند و آن را بلا می‌نامند، واژه بلا در مورد حوادث ناگوار نیز به کار می‌رود. همان‌گونه که در دعای کمیل می‌خوانیم: «اللهم اغفر لی الذنوب التي تنزل البلاء؛ خداوند! آن گناهان مرا که موجب نزول بلا می‌شود بر من ببخش».

روشنایی روز می‌تواند آن‌ها را محاسبه کند. «منازل فروض» اشاره به اماکن و محل‌هایی است که واجبات و مستحبات در آن‌ها انجام می‌شود، مانند مسجد و غیر مسجد، که انسان به آن‌ها نیز در روز بهتر می‌تواند برسد. و «مواقع احکام» اشاره به تشخیص موضوعات احکام است، مانند اموری که زکات یا خمس به آن تعلق می‌گیرد و کسانی که باید حق آن‌ها ادا شود. تشخیص همه این موضوعات به وسیله نظام لیل و نهار امکان‌پذیر است.

از آنچه در این جمله دعای امام علیه السلام آمده به خوبی روشن می‌شود که این مقدمات (نظام شب و روز و تلاش‌هایی که مربوط به آن است) برای انجام آزمون‌های الهی است تا نیکوکار و بدکار شناخته شوند و هر کدام به جزای خویش نائل گردند و بر همه اتمام حجت شود.

جمله «لِيَجْزِيَ الَّذِينَ...» عین چیزی است که در آیه ۳۱ سوره نجم آمده است، آن‌جا که می‌فرماید: «وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى»؛ «و برای خداست آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است تا بدکاران را به کیفر کارهایشان برساند و نیکوکاران را در برابر اعمالشان پاداش دهد».

در ضمن، از این آیه و کلام امام علیه السلام به خوبی استفاده می‌شود که پاداش اعمال در برابر اعمال است، خواه خوب باشد یا بد، برخلاف گروهی که پنداشته‌اند ثواب ارتباطی با اعمال ندارد و تنها مربوط به اراده و تفضل خداوند است.

و نیز این نکته روشن می‌شود که انسان در اعمال خود مختار است و جبر در اعمال اختیاری او راه ندارد، برخلاف گروهی که می‌پندارند انسان در اعمال خود هیچ‌گونه اختیاری ندارد و اجبار بر او حاکم است، زیرا اعمال انسان را نیک باشد یا بد، به خود او نسبت می‌دهد.

آیا منظور از «الحسنی» در این آیه شریفه، بهشت و پاداش‌های نیک الهی

است یا اعمال نیکویی که از انسان‌ها سر می‌زند؟ اگر معنای دوم باشد، هماهنگ با جمله قبل یعنی «بما عملوا» خواهد بود و در نتیجه کيفر در مقابل اعمال سوء و پاداش‌های الهی در مقابل اعمال نیک اوست، ولی بعضی از مفسران «الحسنی» را به معنای بهشت گرفته‌اند که مفهومش این می‌شود: خداوند نیکوکاران را پاداش بهشت می‌دهد.<sup>۱</sup>

آنگاه امام علیه السلام در هشتمین جمله به همان مباحث سابق، یعنی برکات شب و روز و آثار فوق‌العاده آن در زندگی انسان‌ها بازگشته و برخلاف آنچه در جمله‌های قبل آمد، که به صورت صیغه غائب بیان شده بود، در این جا خداوند را مخاطب ساخته، عرضه می‌دارد: «خداوندا! با این همه فضل و رحمتی که به ما کرده‌ای تو را حمد و سپاس می‌گوییم، به سبب این‌که پرده تاریک شب را برای ما شکافتی و صبح را آشکار کردی»؛ (اللَّهُمَّ فَلكَ ۲ الْحَمْدُ عَلٰی مَا فَلَقْتَ لَنَا مِنَ الْإِصْبَاحِ). و به دنبال آن می‌افزاید: «و ما را از روشنایی روز بهره‌مند ساختی»؛ (وَ مَتَّعْتَنَا بِهِ مِنْ ضَوْءِ النَّهَارِ).

«و راه‌های طلب روزی را به ما نشان دادی»؛ (وَ بَصَّرْتَنَا مِنْ مَطَالِبِ الْأَقْوَاتِ).  
 «و ما را در آن از حوادث ناگوار حفظ کردی»؛ (وَ وَقَيْتَنَا فِيهِ مِنْ طَوَارِقِ الْأَقَاتِ).  
 روشن است که فعالیت برای به دست آوردن مواد غذایی در روز امکان‌پذیر

۱. مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث.

۲. بعضی از شارحان احتمال داده‌اند که «فاء» در این جا فاء فصیحه است و منظور از فاء فصیحه، واژه فاء می‌باشد در مواردی که شخص فصیح آن را به کار می‌برد، به مناسبت جمله محذوفی که فصاحت اجازه نمی‌دهد آن را در عبارت بیاورند، ولی ظاهراً این فاء، فاء تفریع است زیرا امام علیه السلام در جمله‌های قبل، برکات شب و روز و آثار مثبت این دو نعمت الهی را بیان فرمود، در این جا عرضه می‌دارد: «خداوندا! برای این نعمت‌هایی که به برکت شب و روز به ما مرحمت کرده‌ای حمد و سپاس تو را می‌گوییم که پرده شب را شکافته‌ای و روشنایی طلوع را به ما ارزانی داشته‌ای» و جالب این‌که بعضی گفته‌اند: منظور از فاء فصیحه همان فاء تفریع است.

است. کشاورزی، دامداری، باغداری، صنایع و برنامه‌های تجاری، معمولاً در روشنایی روز حاصل می‌شود و انجام آن در شب‌ها بسیار مشکل و کم اثر است. همچنین پرهیز از آفات و حوادث ناگوار در روشنایی روز بسیار آسان‌تر از تاریکی شب است، و به این صورت، امام علیه السلام دو فایده مهم روشنایی روز را در این عبارت کوتاه بیان کرده و آنچه را که در جمله‌های قبل در این زمینه آمده تکمیل می‌فرماید.

در واقع «اصباح» به معنای طلوع فجر است و «ضوء النهار» به معنای گسترده شدن روشنایی روز می‌باشد.

بعضی معتقدند که تفاوت «ضوء» و «نور» این است که «ضوء» در جایی گفته می‌شود که از مبدأ نورانی سرچشمه گیرد (مانند روشنایی آفتاب) و «نور» در جایی گفته می‌شود که از منبع دیگری کشف شود (مانند روشنایی ماه) و به آیه شریفه **هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا**؛ «او کسی است که خورشید را روشنایی بخش، و ماه را نورافشان قرار داد» استناد کرده‌اند.<sup>۱</sup>

هرچند این دو واژه گاهی به جای یکدیگر نیز استعمال می‌شود.

بعضی دیگر گفته‌اند: نور به معنای روشنایی و ضوء به معنای شدت روشنایی است.

«فلقت» از ماده «فلق» (بر وزن حلق) در اصل به معنای شکافته شدن چیزی است و از آن جا که به هنگام دمیدن سپیده صبح، گویی پرده سیاه شب شکافته می‌شود، این واژه به معنای طلوع صبح آمده است، همان‌گونه که «فجر» نیز که معنای اصلی آن شکافتن است به همین مناسبت بر طلوع صبح اطلاق می‌شود و در کلام امام علیه السلام نیز به همین معناست.

۱. یونس، آیه ۵.

«طوارق» جمع «طارق» از ماده «طرق» (بر وزن برق) در اصل به معنای کوبیدن است و راه را از این جهت طریق می‌گویند که با پای رهروان کوبیده می‌شود. «مطرقة» به معنای چکش و پتک است که برای کوبیدن فلزات به کار می‌رود. همچنین از آن جا که معمولاً شب‌ها در خانه را می‌بندند و اگر کسی بخواهد وارد شود باید در را بکوبد، لذا به اشخاصی که در شب وارد می‌شوند طارق گفته می‌شود.

این واژه گاهی نیز به معنای حوادث ناگواری که انسان را می‌کوبد به کار می‌رود، خواه این حادثه در شب باشد یا در روز، تعبیر به «طَوَارِقِ الْأَفَاتِ» در کلام امام علیه السلام اشاره به همین گونه حوادث ناگوار است که حضرت، خدا را شکر می‌گوید که از آن حوادث در امان مانده است.



## بخش دوم

۹ ۹ أَصْبَحْنَا وَ أَصْبَحَتِ الْأَشْيَاءُ كُلُّهَا بِجَمَلَتِهَا لَكَ: سَمَاوُهَا وَ أَرْضُهَا، وَ مَا بَثَّتْ فِي كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا، سَاكِنُهُ وَ مُتَحَرِّكُهُ، وَ مُقِيمُهُ وَ شَاخِصُهُ وَ مَا عَلَا فِي الْهَوَاءِ، وَ مَا كَنَّ تَحْتَ النَّرَى.

۱۰ ۱۰ أَصْبَحْنَا فِي قَبْضَتِكَ يَحْوِينَا مُلْكُكَ وَ سُلْطَانُكَ، وَ تَضْمُنَا مَشِيَّتَكَ، وَ نَنْصَرِّفُ عَنْ أَمْرِكَ، وَ نَنْقَلِبُ فِي تَدْبِيرِكَ.

۱۱ ۱۱ لَيْسَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ إِلَّا مَا قَضَيْتَ، وَ لَا مِنَ الْخَيْرِ إِلَّا مَا أُعْطَيْتَ.

## ترجمه

۹. خداوندا! ما صبح کردیم و تمام اشیا صبح کرده‌اند، در حالی که همگی به‌طور کامل از آنِ توست. آسمان و زمینش، و آنچه در هر یک از این دو از انواع مخلوقات منتشر کرده‌ای، ساکن و متحرکش، مقیم و مسافرش، و آنچه در فراز آسمان یا در زیر زمین قرار دارد، همه از آنِ توست.

۱۰. خداوندا! ما شب را به صبح آوردیم، در حالی که با تمام وجود خود در قبضه قدرت توایم، و ملک و اقتدار تو بر همه ما احاطه دارد. خداوندا! مشیت و اراده تو ما را دربر گرفته، و هرگونه تصرفی در ما واقع می‌شود به فرمان توست و هرگونه دگرگونی‌ای روی می‌دهد از ناحیه تدبیر توست.

۱۱. خدایا! برای ما هیچ کار و شأنی نیست، مگر آنچه تو مقدر فرمایی، و نه هیچ خیری نصیب ما می‌شود، مگر آنچه تو عطا کنی.

## شرح و تفسیر

این است مالکیت مطلقه الهیه

امام علیؑ در این بخش از دعای خود، مسأله مالکیت مطلقه الهیه را به صورت



زیبایی بیان فرموده و سپس حقیقت «لا مؤثر فی الوجود الا الله» را شرح می‌دهد. نخست عرضه می‌دارد: «خداوند! ما صبح کردیم و تمام اشیاء صبح کرده‌اند، در حالی که همگی به‌طور کامل از آنِ توست»؛ (أَصْبَحْنَا وَأَصْبَحَتِ الْأَشْيَاءُ كُلُّهَا بِجَمَلَتِهَا لَكَ).<sup>۱</sup>

تعبیر به «اصبحنا» اشاره به این است که انسان بعد از خواب شبانه هنگامی که بیدار می‌شود متوجه ذات پروردگار و نعمت‌های او می‌گردد و مالکیت خداوند را بر تمام جهان هستی می‌بیند.

سپس امام علیه السلام به شرح اشیاء می‌پردازد و تمام انواع موجودات عالم هستی را که تحت مالکیت خداوند قرار دارند در عبارت کوتاهی بیان می‌کند، می‌فرماید: «آسمان و زمینش، و آنچه در هر یک از این دو از انواع مخلوقات منتشر کرده‌ای، ساکن و متحرکش، مقیم و مسافرش، و آنچه در فراز آسمان یا در زیر زمین قرار دارد همه از آنِ توست»؛ (سَمَاوُهَا وَ أَرْضُهَا، وَ مَا بَيَّنَّتْ فِي كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا، سَاكِنُهُ وَ مُتَحَرِّكُهُ، وَ مُقِيمُهُ وَ شَاخِصُهُ وَ مَا عَلَا فِي الْهَوَاءِ، وَ مَا كَنَّ تَحْتَ الثَّرَى).

امام علیه السلام در این ده عنوان به تمام موجودات عالم هستی اشاره کرده است: آسمان و ساکنان آسمان، زمین و موجودات ساکن و متحرک در آن، و همچنین موجوداتی که در بین زمین و آسمان در حرکت‌اند و یا در زیر زمین پنهان‌اند.

«سما» از ماده «سمو» به معنای رفعت و بلندی گرفته شده و چون آسمان در طرف بالا قرار دارد به آن «سما» می‌گویند و در واقع این جمله امام علیه السلام و جمله‌های بعد از آن، برگرفته از این آیه شریفه است: ﴿لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ مَا تَحْتَ الثَّرَى﴾؛ «از آن اوست آنچه در آسمان‌ها، و آنچه در زمین، و آنچه میان آن دو، و آنچه در زیر خاک پنهان است».<sup>۲</sup>

۱. جار و مجرور در «بجملتها» متعلق به محذوفی است و مجموعاً جمله حالیه است و در تقدیر چنین است:

«موجوده بجملتها» و جار و مجرور در «لك» متعلق به «اصبحت» یا متعلق به «بجملتها» می‌باشد.

۲. طه، آیه ۶

و از آن جا که موجودات عالم از دو حال خارج نیستند، یا متحرک اند یا ساکن، همچنین یا ثابت اند یا سیار (در مورد انسان ها و ذوی العقول) و نیز یا در میان آسمان و زمین هستند یا زیر زمین، امام علیه السلام اشاره جامعی به همه آنها کرده، و همه را مملوک ذات پاک خداوند می شمرد.

جمله «وَمَا يَبْتَثُ فِي كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا» تمام مخلوقات جسمانی و روحانی را شامل می شود که صفحه زمین و آسمان را پر کرده اند و در واقع برگرفته از آیه شریفه ۲۹ سوره شوری است که می فرماید: «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا مِنْ ذَبَابٍ»؛ (و از آیات اوست آفرینش آسمان ها و زمین و آنچه از جنبندها در آنها منتشر کرده است).

با خواندن این جمله های دعا اعتراف می کنیم که ما چیزی از خود نداریم، تمام جهان هستی و آنچه در آن است از آن خداست، در نتیجه باید مالک حقیقی را بشناسیم و نعمت هایی را که به ما بخشیده است سپاس گوئیم.

این نکته قابل توجه است که امام علیه السلام نخست از آسمان و زمین و موجوداتی که در آسمان ها و زمین و روی زمین وجود دارند سخن می گوید، خواه ساکن باشند یا متحرک، مقیم باشند یا در سفر، سپس در جمله «مَا عَلَا فِي الْهَوَاءِ، وَمَا كُنَّ تَحْتَ الثَّرَى» به آنچه میان زمین و آسمان یا در زیر زمین است، اشاره می کند و مالکیت خداوند را بر همه این ها مسلم می شمرد.

«شاخص» از ماده «شخوص» (بر وزن خلوص) در اصل به معنای خارج شدن از منزل یا خروج از شهری به شهر دیگر یا از کشوری به کشور دیگر است و در دعای امام علیه السلام در برابر «مقیم» قرار داده شده و آن، کسی است که از جای خود به جای دیگری حرکت نمی کند و در واقع همه انسان ها یا تمام ذوی العقول (انسان ها، فرشتگان و جنیان) را شامل می شود.

این واژه گاه به معنای تعجب و خیره شدن شدید که گویی چشم می خواهد از

حدقه بیرون بیاید اطلاق شده، مانند آنچه در آیه شریفه «فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا»؛ «در آن هنگام چشم‌های کافران بر اثر وحشت، از حرکت باز می‌ماند»<sup>۱</sup> آمده است.

«کِنٌّ» از ماده «کِنٌّ» (بر وزن جنّ) در اصل به معنای ظرفی است که چیزی در آن محفوظ باشد، سپس به هر چیزی که اشیا در آن مستور می‌شود اطلاق شده و به رازها و اسرار و نیاتی هم که در سینه‌ها نهفته است گفته می‌شود و «اکنان» جمع «کِنٌّ» به معنای پناهگاه‌ها، مخفی‌گاه‌ها و غارهاست و در کلام امام علیه السلام به معنای موجوداتی است که در زیر زمین پنهان‌اند.

«ثری» همان‌گونه که مصباح اللغة و عده‌ای دیگر از ارباب لغت گفته‌اند، به معنای زمین مرطوب است و در مقابل آن «تراب» است که به معنای خاک خشک می‌آید و از آن جا که معمولاً زمین مرطوب در زیر زمین خشک قرار دارد، این واژه به معنای زیر زمین آمده است که در کلام امام علیه السلام تمام معادن و منابع زیرزمینی و موجودات زنده‌ای را که در زیر خاک زندگی می‌کنند شامل می‌شود.

### توحید مالکیت

خداوند متعال بر مجموعه عالم هستی مالکیت دارد، هم مالکیت تکوینی و هم مالکیت تشریحی.

منظور از مالکیت تکوینی، احاطه او بر تمام عالم هستی است، به گونه‌ای که قادر به هرگونه تصرفی در آن می‌باشد و منظور از مالکیت تشریحی این است که وقتی او خالق جهان می‌باشد مالک تشریح آن هم هست و هرکس هر ملکیتی دارد از او و با اجازه اوست، چراکه ما نه چیزی را آفریده‌ایم و نه مدیر و مدبر عالم

۱. انبیاء، آیه ۹۷.

هستی هستیم و حتی اگر صناعی را به وجود می‌آوریم، آن هم با استفاده از ابزاری است که خدا در اختیار ما قرار داده است.

در قرآن مجید بارها بر مالکیت مطلقه خداوند تکیه شده است. در آیه ۲۲ سوره سبأ می‌خوانیم: ﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكِ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ﴾؛ «بگو: کسانی را که غیر از خدا معبود خود می‌پندارید بخوانید! آن‌ها هرگز گرهی از کار شما نمی‌گشایند، چراکه آن‌ها به اندازه ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین مالک نیستند، و نه در خلقت و مالکیت آن‌ها شریک‌اند، و نه یاور او در آفرینش بودند».

بدون شک، ایمان به این حقیقت، به انسان‌ها درباره مالکیتشان نسبت به اموال و ثروت‌هایشان درک و دید دیگری می‌دهد؛ همه آن‌ها را ملک خدا می‌دانند و همان‌گونه که قرآن می‌گوید، خود را نماینده خدا در مورد این اموال می‌شمرند، نه مالک اموال. ﴿وَ أَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَحْلِفِينَ فِيهِ﴾؛ «و از آنچه شما را جانشین و نماینده خود در آن قرار داده انفاق کنید».<sup>۱</sup>

و به قول معروف:

در حقیقت مالک اصلی خداست این امانت چند روزی نزد ماست  
بعد از آن که امام علیه السلام مالکیت مطلقه الهیه را بر تمام عالم هستی بیان فرمود،  
به سراغ حاکمیت خداوند بر همه موجودات، و به تعبیر، دیگر توحید افعالی  
می‌رود، عرضه می‌دارد: «خداوندا! ما شب را به صبح آوردیم، در حالی که با تمام  
وجود خود در قبضه قدرت توایم»؛ (أَصْبَحْنَا فِي قَبْضَتِكَ).

البته انسان همیشه در قبضه قدرت خداست، ولی در حال خواب به این مسأله توجه ندارد و صبحگاهان هنگامی که از خواب بیدار می‌شود به این واقعیت توجه می‌کند.

۱. حدید، آیه ۷.

«قبضة» در اصل به معنای چیزی است که انسان آن را در مشت می‌گیرد، ولی غالباً کنایه از قدرت مطلقه و سلطه کامل بر چیزی است، همان‌گونه که در تعبیرات روزمره می‌گوییم: فلان چیز در قبضه من است یا در چنگ من است، کنایه از این که سلطه کامل بر آن دارد و در کلام امام علیه السلام نیز به همین معناست، یعنی خداوندا! تو سلطه کامل بر ما داری. و این که بعضی از افراد نادان مکتب مجسمه آن را به معنای حقیقی تفسیر کرده‌اند و برای خدا دست و پا قائل شده‌اند، بر اثر ناآگاهی از فصاحت و بلاغت قرآن است که امور معنوی را با تشبیهات حسی بیان می‌کند، همان‌گونه که در آیه شریفه سوره زمر آمده است: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ»؛ «آن‌ها خدا را آن‌گونه که باید بشناسند، نشناختند، در حالی که تمام زمین در روز قیامت در قبضه قدرت اوست و آسمان‌ها پیچیده در دست او؛ خداوند منزّه و برتر است از آنچه همتای او قرار می‌دهند».<sup>۱</sup>

به یقین معنای آیه این نیست که خداوند کره زمین را در کف دست خود (دست به معنای یک عضو مادی) قرار می‌دهد یا آسمان‌ها را دور دست خود می‌پیچد! تمام این تعبیرات اشاره به قدرت مطلقه خداوند و سلطه او بر تمام آسمان و زمین و بر همه موجودات است.

آنگاه در چهار جمله بعد، امام علیه السلام سلطه مطلقه پروردگار را بر انسان‌ها شرح می‌دهد، نخست می‌فرماید: «ملک و اقتدار تو بر همه ما احاطه دارد»؛ (يَخُونَنَا مُلْكُكَ وَ سُلْطَانُكَ).

ما هر جا برویم و در هر حال باشیم و هر چه بگوییم و بشنویم و هر کاری را انجام بدهیم و ندهیم، از محدوده قدرت تو بیرون نخواهد بود، همان‌گونه که در

۱. زمر، آیه ۶۷.

دعای کمیل نیز آمده است: «وَلَا يُمَكِّنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكُومَتِكَ؛ فرار از منطقه حکومت تو امکان‌پذیر نیست».

در حدیثی که مرحوم علامه مجلسی در روضه بحار الانوار آورده است، می‌خوانیم که مردی خدمت امام حسین علیه السلام آمد و عرض کرد که من فردی گناهکارم و نمی‌توانم گناه را ترک کنم، مرا پندی ده. امام علیه السلام فرمود: «إِفْعَلْ خَمْسَةَ أَشْيَاءَ وَ أَذْنِبْ مَا شِئْتَ، فَأَوَّلُ ذَلِكَ لَا تَأْكُلُ رِزْقَ اللَّهِ وَ أَذْنِبْ مَا شِئْتَ وَ الثَّانِي اُخْرُجْ مِنْ وِلَايَةِ اللَّهِ وَ أَذْنِبْ مَا شِئْتَ وَ الثَّالِثُ اَطْلُبْ مَوْضِعًا لَا يَرَاكَ اللَّهُ وَ أَذْنِبْ مَا شِئْتَ وَ الرَّابِعُ إِذَا جَاءَ مَلِكُ الْمَوْتِ لِيَقْبِضَ رُوحَكَ فَادْفَعْهُ عَنْ نَفْسِكَ وَ أَذْنِبْ مَا شِئْتَ وَ الْخَامِسُ إِذَا أَدْخَلَكَ مَالِكٌ فِي النَّارِ فَلَا تَدْخُلْ فِي النَّارِ وَ أَذْنِبْ مَا شِئْتَ؛ پنج کار را انجام بده و هرچه می‌خواهی گناه کن: نخست این‌که از روزی خدا نخور و هرچه می‌خواهی گناه کن. دوم این‌که از ولایت خداوند بیرون رو و هرچه می‌خواهی گناه کن. سوم: جایی برو که خدا تو را نبیند و هرچه می‌خواهی گناه کن. چهارم: هنگامی که فرشته مر برای قبض روح تو می‌آید او را از خود دور ساز و هرچه می‌خواهی گناه کن. پنجم: هنگامی که مالک دوزخ می‌خواهد تو را در آتش وارد کند، وارد نشو و هرچه می‌خواهی گناه کن».<sup>۱</sup>

امام علیه السلام در این حدیث، این مرد گنهکار را متوجه این نکته می‌کند که او در همه حال تحت سلطه الهی است، چگونه شرم نمی‌کند و دست به سوی گناه می‌برد.

و در دومین جمله عرضه می‌دارد: «خداوندا! مشیت و اراده تو ما را دربر گرفته است»؛ (وَتَضَمَّنَا مَشِيَّتَكَ).

اشاره به این‌که ما در برابر اراده و مشیت تو نمی‌توانیم کاری انجام دهیم و اگر

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۲۶، ح ۷.

کاری انجام می‌دهیم به سبب قوت و قدرت و اراده‌ای است که تو در اختیار ما گذاشته‌ای. این عبارت گویا از آیه شریفه ﴿وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾؛ «و شما اراده نمی‌کنید، مگر این که خداوندی که پروردگار جهانیان است، اراده کند!»<sup>۱</sup> گرفته شده است.

و در دو جمله بعد در واقع به شرح جمله قبل می‌پردازد و عرضه می‌دارد: «(احاطه مشیت تو بر ما چنان است که) هرگونه تصرفی در ما واقع می‌شود به فرمان توست و هرگونه دگرگونی‌ای روی می‌دهد از ناحیه تدبیر توست»؛ (وَتَصَرَّفُ عَنْ<sup>۲</sup> أَمْرِكَ، وَتَقَلَّبُ فِي تَدْبِيرِكَ).

البته جمله «نتصرف» با جمله «نتقلب» تفاوتی دارد، زیرا «تصرف» هرگونه دخالت در چیزی را شامل می‌شود، ولی «تقلب» آن است که آن را دگرگون کنند و چیزی را از حالی به حالت دیگر درآورند.

و مراد از «امر» در این جا امر تکوینی است، همان‌گونه که «تدبیر» در جمله بعد، تدبیر تکوینی است.

در جمله بعد امام علیه السلام تأکید بیشتری بر این معنا کرده، عرضه می‌دارد: «خدایا! برای ما هیچ کار و شأنی نیست، مگر آنچه تو مقدر فرمایی، و نه هیچ خیری نصیب ما می‌شود، مگر آنچه تو عطا کنی»؛ (لَيْسَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ إِلَّا مَا قَضَيْتَ، وَ لَا مِنَ الْخَيْرِ إِلَّا مَا أَعْطَيْتَ).<sup>۳</sup>

۱. تکویر، آیه ۲۹.

۲. «عن» در این جمله به معنای «باء» سببیت است، مانند آیه شریفه ۵۳ سوره هود: ﴿قَالُوا يَا هُوْدُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَ مَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَ مَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ﴾؛ «گفتند: ای هود! تو دلیل روشنی برای ما نیاورده‌ای؛ و ما خدایان خود را به سبب گفتار تو، رها نخواهیم کرد! و ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم». و این احتمال نیز داده شده که «عن» به معنای «تعدی» باشد و «عن أمرک» متعلق به محذوف و در محل حال باشد. در ضمن به این نکته باید توجه داشت که جمله «نتصرف» و «نتقلب» در این جا معنای فعل لازم را دارد، یعنی تصرفاتی که در ما حاصل می‌شود و دگرگونی‌هایی که در ما روی می‌دهد همه به فرمان و تدبیر توست.

۳. جمله «ما قضیت» و «ما اعطیت» به صورت فعل ماضی است، ولی با قرینه کلام معنای مضارع را می‌بخشد.

## نکته

## خداوندا! اختیار همه چیز به دست توست

آنچه در جمله‌های بالا آمد، در واقع همه اشاره به توحید افعالی خداوند است.

توضیح این‌که: امام علیه السلام در این بخش از دعا سراسر عالم هستی را در اختیار خداوند می‌شمرد، تمام کارها، حرکت‌ها، تأثیر و تأثرها را به او منتهی می‌داند و ما و همه افعال ما را در قبضه قدرت او معرفی می‌کند و حقیقت جمله معروف «لا مؤثر فی الوجود الا الله؛ هیچ مؤثری در عالم هستی جز ذات پاک خداوند وجود ندارد» را آشکار می‌سازد.

این جمله گرچه به صورت روایت در کلمات معصومین علیهم السلام وارد نشده، ولی برگرفته از آیات قرآن و روایات اسلامی است که هر موجودی هر اثری دارد، در واقع از ناحیه خداست.

به تعبیر دیگر، همان‌گونه که موجودات در اصل وجود خود وابسته به ذات او هستند، در حرکت و سکون و فعل و تأثیر خود نیز وابسته می‌باشند.

«وَإِنْ تُصِيبُهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلُّ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ فَمَا لَهُؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا»؛ «و اگر به آن‌ها نیکی و پیروزی برسد، می‌گویند: «این، از ناحیه خداست». و اگر به آن‌ها بدی و شکستی برسد، می‌گویند: «این، از ناحیه توست». بگو: «همه این‌ها از ناحیه خداست». پس چرا این گروه حاضر نیستند سخنی را درک کنند؟!»<sup>۱</sup>

و در آیه ۱۶ سوره رعد می‌خوانیم: «قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ»؛ «بگو: خدا آفریننده همه چیز است؛ و اوست یکتا و حاکم بر همه چیز».



تعبیر «کُلّ شیء» اعمال و افعال ما و هر حرکت و سکونی را در جهان نیز شامل می‌شود.

این سخن که فلاسفه و متکلمین از آن تعبیر به توحید افعالی می‌کنند برای بعضی چنان پیچیده شده که سر از قول به جبر درآورده است. می‌گویند: «بنابراین، هر کاری ما می‌کنیم به اراده اوست، بلکه در حقیقت کار اوست و ما در این میان، ابزاری بیش نیستیم».

ولی این اشتباه بزرگی است که ما توحید افعالی را با مسأله اختیاری بودن افعال انسان در تضاد ببینیم، ما معتقدیم که انسان‌ها در انجام افعال خود آزادند و به همین دلیل پاداش و کیفر و بهشت و دوزخ و حساب و کتاب در انتظار آنهاست و باز به همین دلیل انبیا و اولیای الهی برای تربیت انسان‌ها آمده‌اند تا راه صحیح بپویند و بیراهه نروند که همه این‌ها دلیل بر اختیاری بودن افعال انسان است.

ولی چه کسی صفت اختیار را به ما داده و ما را در افعال خود آزاد گذاشته و عالم اسباب را آفریده و تأثیر افعال را تضمین کرده است؟ به یقین همه از ناحیه خداست؛ بنابراین در عین اختیاری بودن افعال، خداوند بر ما و افعال ما و عالم اسباب و تأثیر آن‌ها احاطه کامل دارد.

این سخن درست به این می‌ماند که ما از نیروی برق استفاده می‌کنیم و با ابزار و آلاتی کارهای زیادی را انجام می‌دهیم. اما اگر یک لحظه رابطه ما با آن منبع تولید برق قطع شود همه چیز خاموش می‌گردد و کاری از ما ساخته نیست.

و اگر کسی انسان را در اعمال خود مستقل بداند در واقع در پرتگاه شرک سقوط کرده و اعتقاد به دو خالق پیدا نموده است. خالق بزرگ، آفریننده جهان هستی است، و خالق کوچک، انسان است که خالق افعال خود می‌باشد. این شرک هرگز با آموزه‌های اسلامی سازگار نیست. ما اختیاری را برای انسان قائلیم

که با حقیقت توحید سازگار باشد و قرآن مجید از آن حمایت کند و این همان است که در بالا به آن اشاره شد.

تعبیرات امام علیه السلام در جمله‌های بالا علاوه بر توحید افعالی به توحید مالکیت و حاکمیت خداوند نیز اشاره دارد، آن جا که فرمود: «أَصْبَحْنَا فِي قَبْضَتِكَ يَا حُوبِنَا مُلْكُكَ وَ سُلْطَانُكَ؛ ما در قبضه قدرت توایم و حاکمیت و سلطنت تو ما را در بر گرفته است».

همان‌گونه که توحید مالکیت نیز در آن منعکس است، آن جا که فرمود: «أَصْبَحْنَا وَ أَصْبَحَتِ الْأَشْيَاءُ كُلُّهَا بِجُمْلَتِهَا لَكَ...».

به این ترتیب در این جمله‌های کوتاه، شاخه‌های متعددی از توحید بیان شده است: توحید حاکمیت، توحید مالکیت و توحید افعالی، و اینها همه مقدمه‌ای است برای تقاضاهایی که امام علیه السلام در جمله‌های آینده از پیشگاه خداوند دارد. آری! تا توحید به تمام معنا کامل نشود، دعا و تقاضا مفهوم واقعی خود را پیدا نمی‌کند.





## بخش سوم

۱۲ وَ هَذَا يَوْمٌ حَادِثٌ جَدِيدٌ، وَ هُوَ عَلَيْنَا شَاهِدٌ عَتِيدٌ، إِنَّ أَحْسَنًا وَدَعْنَا بِحَمْدٍ،  
وَإِنْ أَسْأَنَّا فَارْقَنَّا بِذَمِّ.

۱۳ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ ارزُقْنَا حُسْنَ مُصَاحَبَتِهِ، وَ اعْصِمْنَا مِنْ  
سُوءِ مُفَارَقَتِهِ بِارْتِكَابِ جَرِيرَةٍ، أَوْ اقْتِرَافِ صَغِيرَةٍ أَوْ كَبِيرَةٍ.

۱۴ وَ أَجْزَلِ لَنَا فِيهِ مِنَ الْحَسَنَاتِ، وَ أَحْلَى لَنَا فِيهِ مِنَ السَّيِّئَاتِ، وَ اِمْلَأْ لَنَا مَا بَيْنَ  
طَرَفَيْهِ حَمْدًا وَ شُكْرًا وَ أَجْرًا وَ ذُخْرًا وَ فَضْلًا وَ إِحْسَانًا.

۱۵ اللَّهُمَّ يَسِّرْ عَلَيَّ الْكِرَامَ الْكَاتِبِينَ مَوْوَنَتْنَا، وَ اِمْلَأْ لَنَا مِنْ حَسَنَاتِنَا  
صَحَائِفَنَا، وَ لَا تُخْزِنَا عِنْدَهُمْ بِسُوءِ أَعْمَالِنَا.

۱۶ اللَّهُمَّ اجْعَلْ لَنَا فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ سَاعَاتِهِ حَظًّا مِنْ عِبَادِكَ، وَ نَصِيبًا مِنْ  
شُكْرِكَ وَ شَاهِدَ صِدْقٍ مِنْ مَلَائِكَتِكَ.

## ترجمه

۱۲. (خداوند!) امروز روز جدیدی است و شاهد و گواه بر ماست. اگر نیکی کنیم  
با حمد و ستایش از ما وداع می‌کند و اگر بدی کنیم با نکوهش از ما جدا  
خواهد شد.

۱۳. خداوند! بر محمد و آل او درود فرست و حسن مصاحبت با این روز را  
روزی ما گردان. خدایا! ما را از این‌که به صورت زشت و بدی از آن جدا  
شویم، این‌که مرتکب جرم و جنایتی گردیم یا صغیره و کبیره‌ای مرتکب  
شویم محفوظ دار.

۱۴. (خداوند!) در این روز حسنات بزرگی را به ما عطا کن. ما را در این روز  
از همه گناهان و زشت‌کاری‌ها بازدار و امروز را برای ما از آغاز تا پایان پر  
از حمد و شکر و اجر و ذخیره و فضل و احسان خود ساز.

۱۵. خداوندا! زحمت نوشتن اعمال ما را بر کرام الکاتبین (فرشتگان ثبت اعمال) آسان گردان، و نامه‌های اعمال ما را از حسنات ما پر کن، و ما را نزد آنها به سبب اعمال بدمان رسوا مکن.
۱۶. بارالها! برای ما در هر ساعتی از ساعات امروز بهره‌ای از برکات بندگان صالحت و نصیبی از شکر و گواه صادقی از فرشتگان قرار ده.

### شرح و تفسیر

#### روزها گواه ما هستند!

آنچه در بخش‌های گذشته آمد بیان صفات جمال و جلال خدا و توحید او در جهات مختلف بود و با این عرفان ناب آمادگی برای تقاضای حاجات فراهم شده است و در این بخش امام علیه السلام خواسته‌های خود را از پروردگار مطرح می‌کند. به عنوان مقدمه اشاره به روزی که در آن زندگی می‌کند کرده، چنین عرضه می‌دارد: «(خداوندا!) امروز روز جدیدی است و شاهد و گواه بر ماست. اگر نیکی کنیم با حمد و ستایش از ما وداع می‌کند و اگر بدی کنیم با نکوهش از ما جدا خواهد شد»؛ (وَ هَذَا يَوْمٌ حَادِثٌ جَدِيدٌ، وَ هُوَ عَلَيْنَا شَاهِدٌ عَتِيدٌ<sup>۱</sup>، إِنَّ أَحْسَنًا وَدَعْنَا بِحَمْدٍ، وَ إِنَّ أَسَٰئِنَا فَآرَقْنَا بِدَمٍ).

جمله «هذا يوم حادث جديد» اشاره به مسئولیت‌هایی است که انسان در هر روز دارد و باید مراقب آن باشد، چرا که یکی از شهود روز قیامت همین ایام و روزهایی است که بر ما می‌گذرد. گویی روز دارای عقل و شعور است، اگر ما در

۱. «عَتِيدٌ» از ماده «عَتَاد» (بر وزن جهاد) به معنای کسی است که حاضر است و مهبیای انجام کاری است و «شَاهِدٌ عَتِيدٌ» به معنای شاهدی است که حضور دارد. این واژه هم به معنای حضور آمده، هم به معنای آمادگی و هم به معنای ذخیره کردن و آماده ساختن چیزی و در واقع این سه معنا لازم و ملزوم یکدیگر می‌باشند و با توجه به این که به عنوان صفت روز در عبارت امام علیه السلام آمده است مفهومش این است که روزها به عنوان شاهدان حاضر مراقب اعمال ما هستند و آن را حفظ کرده و گزارش می‌دهند.

آن به سراغ اطاعت فرمان خدا برویم ما را ستایش می‌کند و اگر به سراغ بدی‌ها برویم به هنگام غروب که می‌خواهد از ما جدا شود ما را نکوهش می‌کند.

مطابق آنچه مرحوم کلینی در کافی نقل می‌کند، امام صادق علیه السلام همین معنا را به تعبیر دیگری بیان کرده است، می‌فرماید: «مَا مِنْ يَوْمٍ يَأْتِي عَلَيَّ ابْنِ آدَمَ إِلَّا قَالَ لَهُ ذَلِكَ الْيَوْمُ: يَا ابْنَ آدَمَ أَنَا يَوْمٌ جَدِيدٌ وَأَنَا عَلَيْكَ شَهِيدٌ فَقُلْ فِي خَيْرٍ وَأَعْمَلْ فِي خَيْرٍ أَشْهَدُ لَكَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَإِنَّكَ لَنْ تَرَانِي بَعْدَهَا أَبَدًا. قَالَ: وَكَانَ عَلَيَّ عليه السلام إِذَا أَمَسَى يَقُولُ: مَرْحَبًا بِاللَّيْلِ الْجَدِيدِ وَالْكَاتِبِ الشَّهِيدِ اكْتُبْنَا عَلَى اسْمِ اللَّهِ ثُمَّ يَذْكُرُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ؛ هیچ روزی بر انسان نمی‌گذرد، مگر این‌که خطاب به انسان می‌گوید: من روز تازه‌ای هستم و گواه اعمال توام، سخن نیکو بگو و عمل نیک به جا آور تا من در روز قیامت به سخنان نیک و کارهای نیکت گواهی دهم، زیرا تو بعد از این هرگز مرا نخواهی دید (تا در صحنه محشر). سپس امام صادق علیه السلام می‌افزاید: علی علیه السلام هنگام غروب می‌فرمود: مرحبا به این شب جدید و نویسنده گواه (بر اعمال)، به نام خدا اسم ما را بنویسید (ای شب وای گواه اعمال). امیرمؤمنان علی علیه السلام این سخن را می‌گفت، سپس به ذکر خداوند می‌پرداخت».<sup>۱</sup>

از آیات قرآن و روایات اسلامی به خوبی استفاده می‌شود که خداوند شهود متعددی بر اعمال انسان‌ها گمارده، با این‌که شهادت خودش فوق همه این‌هاست، ولی برای این‌که انسان بیشتر مراقب اعمال و رفتار خویش باشد این گواهان گمارده شده‌اند.

از جمله آن‌ها مکان و زمان است. قرآن درباره شهادت مکان در سوره زلزال می‌گوید: «يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا»؛ «روز قیامت، زمین اخبار خود را بازگو می‌کند»<sup>۲</sup>، همان‌گونه که در روایتی در تفسیر آن از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد شده

۱. کافی، ج ۲، ص ۵۲۳، ح ۸.

۲. زلزله، آیه ۴.

است که فرمود: «أَتَدْرُونَ مَا أَخْبَارُهَا؟» آیا می دانید منظور از اخبار زمین چیست؟ گفتند: خدا و پیغمبرش آگاه ترند. فرمود:

«أَخْبَارُهَا أَنْ تَشْهَدَ عَلَيَّ كُلِّ عَبْدٍ وَأُمَّةٍ بِمَا عَمِلُوا عَلَيَّ ظَهْرَهَا، تَقُولُ: عَمِلَ كَذَا وَكَذَا، يَوْمَ كَذَا، فَهَذَا أَخْبَارُهَا؛ منظور از خبر دادن زمین این است که اعمالی را که هر مرد وزنی بر روی زمین انجام داده است خبر می دهد. می گوید: فلان شخص در فلان روز فلان کار را انجام داد، این است خبر دادن زمین!». <sup>۱</sup>

حتی در حدیثی وارد شده است که فرمود: «هنگامی که به مسجد می روید در جاهای مختلف مسجد نماز بخوانید، زیرا هر زمینی جداگانه گواهی می دهد؛ صَلُّوا مِنَ الْمَسَاجِدِ فِي بَقَاعٍ مُخْتَلِفَةٍ، فَإِنَّ كُلَّ بُقْعَةٍ تَشْهَدُ لِلْمُصَلِّيِّ عَلَيْهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ». <sup>۲</sup> در تفسیر آیه شریفه «وَشَاهِدِ وَمَشْهُودٍ» <sup>۳</sup> مفسران احتمالات زیادی داده اند و چندین تفسیر آن به گواهی دادن ایام خاص، مانند عید قربان یا روز جمعه و یا مطلق روزها بازمی گردد. <sup>۴</sup>

ولی در هر حال، این نکته حائز اهمیت است که آیا این گواهی به زبان قال است یا به زبان حال؟ اگر معتقد باشیم که تمام موجودات عالم، حتی جمادات و موجودات بی جان، برای خود درک و شعوری دارند و می توانند گواهی دهند، زبان آن‌ها زبان قال است، آن‌گونه که از بعضی از آیات قرآن استفاده می شود، از جمله در آیه ۷۴ سوره بقره می خوانیم: «وَإِنَّ مِنْهَا لَمَنْ يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ»؛ «بعضی از سنگ‌ها از فراز کوه از خوف خدا به زیر می افتند».

همچنین در آیه عرض امانت خداوند می فرماید: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى

۱. نور التقلین، ج ۵، ص ۶۴۹، ح ۸.

۲. بحار الانوار، ج ۸۰، ص ۳۸۴، ح ۵۹.

۳. بروج، آیه ۳.

۴. رجوع کنید به: تفسیر نمونه، ج ۲۶، ذیل آیه ۳ سوره بروج.

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَيُّنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»؛ «ما امانت (تعهد، تکلیف، ولایت الهی) را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم، آن‌ها از حمل آن سر برتافتند، و از آن هراسیدند (و اظهار ناتوانی کردند)؛ اما انسان آن را بر دوش کشید؛ او بسیار ستمکار و نادان بود (چون بر خود ستم کرد و قدر این مقام والا را ندانست)»<sup>۱</sup>.

و در آیه شریفه ۴۴ سوره اسراء آمده است: «تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا»؛ «آسمان‌های هفت‌گانه و زمین و کسانی که در آن‌ها هستند، همه تسبیح او می‌گویند؛ و هیچ موجودی نیست، جز آن‌که تسبیح و حمد او می‌گوید؛ ولی شما تسبیح آن‌ها را نمی‌فهمید؛ او دارای حلم و آمرزنده است».

ولی گروهی معتقدند که همه این‌ها اشاره به زبان حال است و منظور از زبان حال این است که وجود آن‌ها و نظاماتی که بر آن‌ها حاکم است گواهی بر این امور می‌دهد. درست مانند این‌که می‌گوییم: این تابلوی زیبا گواهی می‌دهد که نقاش چیره‌دستی آن را به وجود آورده است. این گواهی به زبان حال است.

سپس امام علیه السلام در جمله سیزدهم و چهاردهم پنج تقاضای مهم از پیشگاه پروردگار می‌کند. نخست بر محمد و آل محمد درود می‌فرستد و سپس عرضه می‌دارد: «خداوندا! حُسن مصاحبت با این روز را روزی ما گردان»؛ (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَارْزُقْنَا حُسْنَ مُصَاحَبَتِهِ).

منظور از حسن مصاحبت این است که در این روز فرمان او را اطاعت کنیم و وظایف خود را به خوبی انجام دهیم. در واقع امام علیه السلام روز را همچون دوست و رفیق و مصاحبی شمرده و حسن مصاحبت با آن را از پروردگار تقاضا کرده است.



سپس در دومین تقاضا عرضه می‌دارد: «خدایا! ما را از این که به صورت زشت و بدی از آن جدا شویم، این که مرتکب جرم و جنایتی گردیم یا صغیره و کبیره‌ای مرتکب شویم، محفوظ دار!»؛ (وَ اعْصِمْنَا مِنْ سُوءِ مُفَارَقَتِهِ بِاِزْتِكَابِ جَرِيرَةٍ، اَوْ اِقْتِرَافِ صَغِيرَةٍ اَوْ كَبِيرَةٍ).

در واقع، انسان هنگامی که با کسی همنشین می‌شود، هم باید در مدت همنشینی با او به خوبی رفتار کند و هم زمانی که می‌خواهد خداحافظی کند و جدا شود. امام علیه السلام هر دو را در مورد مصاحبت با ایام از خداوند طلبیده است؛ همنشینی خوب به وسیله اطاعت فرمان خدا و جدایی خوب به وسیله ترک گناهان صغیره و کبیره.

درباره این که چه تفاوتی میان «جَرِيرَةٍ» و «صغیره» و «کبیره» است، می‌توان گفت: «جَرِيرَةٍ» از ماده «جَرَّ» به معنای کشیدن به سوی چیزی است، یعنی اموری که انسان آن را به سوی خود می‌کشد و به گناه منتهی می‌شود. البته گاه به خود گناه نیز «جَرِيرَةٍ» می‌گویند، ولی «صغیره» و «کبیره» بر خود گناه اطلاق می‌شود.

در ضمن باید توجه داشت که در عبارت فوق، «جَرِيرَةٍ» و «صغیره» و «کبیره» به وسیله «أَوْ» با هم عطف شده‌اند که نشان می‌دهد آن‌ها با هم متفاوت‌اند. اولی جذب کردن عوامل گناه است، دومی گناهان صغیره و سومی گناهان کبیره است. «ارتکاب» از ماده «رُكِبَ» به معنای سوار شدن بر چیزی است. گویی «جریره» چیزی است که انسان بر آن سوار می‌شود و به سوی گناه می‌رود.

«اقتراف» از ماده «قَرَفَ» (بر وزن حرف) در اصل به معنای کندن پوست اضافی از درخت است، سپس این واژه به معنای اکتساب و به دست آوردن چیزی به کار رفته، اعم از این که آن چیز خوب باشد یا بد.

### معیار در صفات و کبائر چیست؟

درباره این که تفاوت گناهان کبیره و صغیره در چیست؟ میان مفسران و محدثان گفتگوست.

این عنوان دو بار در قرآن مجید آمده است:

در آیه ۴۹ سوره کهف می‌خوانیم: هنگامی که نامه اعمال بدکاران به دست آن‌ها داده می‌شود، فریادشان بلند می‌گردد و می‌گویند: ﴿يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا﴾؛ (وای بر ما! این چه نامه اعمالی است که هیچ گناه کوچک و بزرگی نیست، مگر این‌که آن را احصا کرده است).

و در آیه ۵۳ سوره قمر می‌خوانیم: ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُّسْتَطَرٌّ﴾؛ «هر عملی انجام داده‌اند در نامه‌های اعمالشان ثبت شده و هر کار کوچک و بزرگ مکتوب است».

گرچه در هیچ‌یک از این دو مورد تصریح به گناه کبیره و صغیره نشده، ولی با توجه به این‌که آیات قبل و بعد از آن نشان می‌دهد که سخن از بدکاران در این آیه است، معلوم می‌شود منظور، گناهان صغیره و کبیره است.

در بعضی از آیات نیز در مقابل گناهان کبیره «لمم» آمده است که در اصل به معنای نزدیک شدن به گناه است و به همین علت به گناهان صغیره نیز اطلاق می‌شود و در روایاتی آمده است که «لمم» گناهانی است که گاهی از انسان سر می‌زند.<sup>۱</sup>

و گاه در مقابل کبائر «سیئه» ذکر شده است، مانند آیه ۳۱ سوره نساء: ﴿إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا﴾؛ «اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی می‌شوید پرهیز کنید، گناهان کوچک شما را می‌پوشانیم و شما را در جایگاه خوبی وارد می‌سازیم». هرچند «سیئه» در بسیاری از موارد به همه گناهان اطلاق شده است.

به هر حال در تفسیر «صغائر» و «کبائر» در میان دانشمندان گفتگو بسیار است.

۱. برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به: تفسیر نمونه، ج ۲۲، ذیل آیه ۳۲ سوره نجم.

جمعی معتقدند که گناه کبیره اشاره به گناهان بزر است و نشانه آن این است که در قرآن مجید تنها نهی از آن نشده، بلکه به دنبال آن تهدید به عذاب الهی گردیده است، مانند قتل نفس، زنا، رباخواری و امثال آن‌ها.

در کتاب شریف کافی در تفسیر آیه ۳۱ سوره نساء از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده است که فرمود: «گناهان کبیره آن‌هایی است که خداوند آتش دوزخ را برای آن لازم کرده است»؛ (الْكَبَائِرُ: الَّتِي أُوجِبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهَا النَّارَ).<sup>۱</sup>

مرحوم صاحب عروة الوثقی در بیان شرایط امام جماعت که یکی از آن‌ها عدالت است تفسیر جامعی در مسأله سیزدهم ذکر کرده است. می‌گوید: معصیت کبیره هر معصیتی است که در نصوص دینی به کبیره بودن آن تصریح شده، مانند بسیاری از گناهانی که در جای خود ذکر شده است یا در قرآن و روایات اسلامی با صراحت یا به‌طور ضمنی وعده آتش دوزخ برای آن داده شده یا در کتاب و سنت از یکی از گناهان کبیره منصوصه یا آنچه وعده آتش دوزخ برای آن داده شده، بزر تر شمرده شده یا به‌طور کلی در نظر آشنایان به شریعت اسلامی بزر محسوب می‌شود.

اضافه بر این، تفسیرهای متعدد دیگری ذکر شده، از جمله:

۱. همه گناهان، کبیره است، ولی هنگامی که نسبت به یکدیگر سنجیده شود بعضی، از بعضی دیگر بزر تر است و بر این اساس، گناه صغیره و کبیره جنبه نسبی پیدا می‌کند.

۲. بعضی گفته‌اند: گناه کبیره هر گناهی است که حدّ شرعی در مورد آن وارد شده است.

۳. گروهی نیز گفته‌اند: هر گناهی که دلیل بر این باشد که انجام دهنده آن نسبت به مسائل دینی بی‌مبالا است گناه کبیره است.

۱. کافی، ج ۲، ص ۲۷۶، ح ۱.

۴. گروه دیگری گفته‌اند: هر گناهی که حرام بودن آن دلیل قاطع دارد گناه کبیره است.

۵. از ابن مسعود نقل شده است که می‌گفت: سوره نساء را از اول تا آیه ۳۱ بخوانید، آنچه در این آیات است گناه کبیره است.

۶. جمع دیگری گفته‌اند: گناهان کبیره گناهانی است که در روایات اسلامی به عنوان گناه کبیره ذکر شده، مانند حدیثی از پیغمبر اسلام ﷺ که فرمود: «هفت گناه است که انسان را به پرتگاه هلاکت می‌افکند: اجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمُؤِیَقَاتِ: الشِّرْكَ بِاللَّهِ، وَالسِّحْرَ، وَقَتْلَ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ، وَ أَكَلَ الرِّبَا، وَ أَكَلَ مَالَ الْيَتِيمِ، وَ التَّوَلَّى يَوْمَ الرَّحْفِ، وَ قَذَفَ الْمُحْصَنَاتِ الْعَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ؛ از هفت گناه خطرناک بپرهیزید: شرک به خداوند، و سحر، و قتل نفس و قتل نفس بی‌گناهان، و رباخواری، و خوردن مال یتیم، و فرار در روز جنگ، و تهمت به زنان پاک‌دامن و بی‌خبر از گناه و باایمان».<sup>۱</sup>

و در روایتی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام علاوه بر این هفت گناه، گناهان متعدد دیگری به عنوان گناه کبیره شمرده شده است، مانند: یأس از رحمت خدا، احساس امنیت نسبت به مجازات الهی، آزار پدر و مادر، زنا، سوگند دروغ، خیانت، ترک زکات واجب، شهادت به باطل، کتمان شهادت (به حق)، شراب‌خواری، ترک نماز از روی عمد و یا سایر واجبات الهی، نقض عهد، و قطع رحم.<sup>۲</sup>

و بعضی، امور دیگری نیز بر آن افزوده‌اند، ولی از میان تمام معانی، آنچه در عروة الوثقی آمده که در واقع جمع بین تفسیرهای مهم و روایات وارده در این مسأله است بهتر به نظر می‌رسد.

۱. ریاض السالکین، ج ۲، ص ۲۳۲ به نقل از درالمنثور، ج ۲، ص ۱۴۶.

۲. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۵۷، ح ۳۳.

این نکته نیز قابل توجه است که در روایات معصومین علیهم السلام آمده است: هرگاه بر گناه صغیره اصرار ورزیده شود، حکم گناه کبیره را پیدا می‌کند. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «لَا صَغِيرَةَ مَعَ الْأَضْرَارِ»<sup>۱</sup>.

\*\*\*

سپس امام علیه السلام در جمله چهاردهم سه تقاضای دیگر از خداوند می‌کند، نخست عرضه می‌دارد: «(خداوندا!) در این روز حسنات بزرگی را به ما عطا کن»؛ «وَأَجْزِلُ لَنَا فِيهِ مِنَ الْحَسَنَاتِ».

«أَجْزِلُ» از ماده «جزل» (بر وزن نذر) به معنای عطای بزرگ و فراوان است و «حسنات» به معنای پاداش‌های نیک می‌باشد. این احتمال نیز وجود دارد که هم پاداش‌های الهی را شامل شود و هم امور نیک مادی دنیوی را، زیرا «حسنه» معنای وسیعی دارد و هرگونه نیکی و خوبی و زیبایی و برکت را شامل می‌شود. سپس عرضه می‌دارد: «ما را در این روز از همه گناهان و زشت‌کاری‌ها بازدار»؛ «وَأَخْلِنَا فِيهِ مِنَ السَّيِّئَاتِ».

«أَخْلِنَا» از ماده «خلو» به معنای خالی شدن و در این جا به معنای دور شدن آمده است. هنگامی که به باب افعال می‌رود و متعدی می‌شود به معنای دور ساختن و خالی کردن می‌آید.

در واقع امام علیه السلام از خداوند تقاضا می‌کند که توفیق الهی نصیب او شود که از هرگونه سیئه و گناه دور گردد.

«سیئه» از ماده «سوء» است و در این جا به معنای مجازات الهی یا هرگونه حادثه ناگوار، اعم از معنوی و مادی است.

بعضی از شارحان احتمال داده‌اند که «سیئات» در این جا حوادث تلخ و ناگوار

۱. کافی، ج ۲، ص ۲۸۸، ح ۱.

را نیز شامل می‌شود، ولی به‌قرینه جمله پانزدهم که سخن از حسنات در مقابل سوء اعمال شده، روشن می‌شود که منظور، همان گناهان است.

آنگاه اضافه می‌فرماید: «خداوندا! امروز را برای ما از آغاز تا پایان پر از حمد و شکر و اجر و ذخیره و فضل و احسان خود ساز»؛ (وَ اَمَلًا لَنَا مَا بَيْنَ طَرْفَيْهِ حَمْدًا وَ شُكْرًا وَ اَجْرًا وَ دُخْرًا وَ فَضْلًا وَ اِحْسَانًا).

در واقع امام علیه السلام از خداوند تقاضا می‌کند که هر روز او را پر از شش چیز کند: نخست، حمد و ستایش پروردگار، آنگاه سپاس خداوند در برابر نعمت‌ها. در واقع می‌توان گفت که حمد و شکر هرگاه در مقابل هم قرار گیرند حمد به معنای ستایش است و شکر به معنای سپاسگزاری در برابر نعمت‌ها، ولی هرگاه از هم جدا شوند، «حمد» معنای «شکر» را نیز در بر دارد.

آنگاه اجر و پاداش اعمال نیک و سپس ذخیره ساختن آن برای یوم المعاد و بعد از آن اضافه فضل الهی بر پاداش‌ها، همان‌گونه که در قرآن مجید و روایات آمده است که خداوند حسنات را ده برابر و سیئات را یک برابر جزا می‌دهد. و اما «احسان» نیکی کردن است، حتی بدون این‌که کاری انجام شده باشد. در واقع در واژه «فضل» ما از خدا تقاضای فزونی اجر و پاداش اعمال را می‌خواهیم و در واژه «احسان» نیکی‌هایی را که حتی بدون اعمال، خداوند به بندگانش مرحمت می‌کند.

این احتمال را نیز بعضی از مفسران صحیفه<sup>۱</sup> داده‌اند که ممکن است طلب احسان در این جا اشاره به چیزی باشد که در روایت معروف از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که راوی سؤال می‌کند: منظور از احسان چیست؟ می‌فرماید: «أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ»؛ احسان آن است که خدا را به گونه‌ای پرستش کنی که گویا او را می‌بینی و اگر تو او را نمی‌بینی او تو را می‌بیند».<sup>۲</sup>

۱. ریاض السالکین، ج ۲، ص ۲۳۹.

۲. بحار الانوار، ج ۵۶، ص ۲۶۱، ح ۳۵.

در واقع پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در این روایت، کمال احسان و نیکی را بیان می‌کند که آن چنان با حضور قلب صورت گیرد که گویی انسان خدا را می‌بیند و امام عَلَيْهِ السَّلَام چنین احسانی را از خداوند طلب می‌کند.

امام عَلَيْهِ السَّلَام در جمله پانزدهم، دعای معناداری می‌کند، عرضه می‌دارد: «خداوندا! زحمت نوشتن اعمال ما را بر کرام الکاتبین (فرشتگان ثبت اعمال) آسان گردان»؛ **(اللَّهُمَّ يَسِّرْ عَلَيَّ الْكِرَامَ الْكَاتِبِينَ مَوْوَنَتَنَا<sup>۱</sup>)**.

این سخن اولاً اشاره به این است که در همه‌روز مراقب باشید که فرشتگان خداوند همه اعمال و سخنان و رفتار شما را از نیک و بد ثبت می‌کنند. ثانیاً کار را بر آن‌ها آسان کنید، سخنان بی‌مورد و به اصطلاح، فضول کلام، کمتر بگویید و اعمال ناصالح انجام ندهید، زیرا از قرائن به دست می‌آید که نوشتن اعمال صالح نه تنها برای این فرشتگان زحمت ندارد، بلکه مایه شادی آن‌هاست، زحمت آن‌جا حاصل می‌شود که اعمال ناصالح و آلوده به گناه باشد.

این دعا در حقیقت اشاره به چیزی است که در قرآن آمده است. خداوند می‌فرماید: **«وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ \* كِرَامًا كَاتِبِينَ \* يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ»**؛ «(بدانید) بدون شک نگاهبانانی بر شما گمارده شده که در پیشگاه خدا محترم‌اند و پیوسته اعمال شما را می‌نویسند و از آنچه انجام می‌دهید به خوبی آگاه‌اند».<sup>۲</sup>

مرحوم فیض در تفسیر صافی می‌گوید: بعضی گفته‌اند که آن‌ها «کرام» (بزرگواران) نامیده شده‌اند، چون هنگامی که حسنه‌ای را از کسی می‌نویسند آن را به آسمان می‌برند و به پیشگاه خداوند متعال عرضه می‌کنند و بر آن شهادت

۱. واژه «مئونه» از ماده «مأن» (بر وزن شأن) در اصل به معنای نگهداری کردن از کسی و پرداختن هزینه‌های اوست، سپس به هرگونه هزینه و زحمتی برای هر کاری اطلاق شده است (توجه داشته باشید که میم در مئونه جزء کلمه است نه حرف زائد و در واقع بر وزن فعوله می‌باشد).

۲. انفطار، آیات ۱۰-۱۲.

می دهند و سپس عرضه می دارند: خداوندا! بنده تو فلان عمل نیک را انجام داد، و هنگامی که گناهی از بنده ای می نویسند آن را با غم و اندوه به آسمان می برند. خداوند متعال می فرماید: بنده من چه عملی انجام داد؟ ساکت می شوند. مرتبه دوم و سوم از آن ها سؤال می شود. سرانجام عرضه می دارند: خداوندا! تو ستار العیوبی و بندگان را امر کرده ای که عیوب یکدیگر را ببوشانند. عیب آن ها را ببوشان، تو خودت از همه اسرار نهران آگاهی. و لذا کاتبان، بزرگوار نامیده شده اند.<sup>۱</sup> نکته دیگری که ممکن است دلیل این نام گذاری باشد این است که در بعضی از روایات آمده است: هنگامی که انسان حسنه ای انجام دهد آن فرشتگان به سرعت ثبت می کنند، ولی هنگامی که گناهی مرتکب شود مدتی ثبت آن را به تأخیر می اندازند تا شاید توبه کند و نیاز به ثبت نداشته باشد.<sup>۲</sup>

این نکته نیز ممکن است در این نام گذاری مورد توجه باشد که وقتی فرشتگانی و الامقام مراقب اعمال شما هستند باید از آن ها شرم کنید و اعمال خلاف انجام ندهید، زیرا انجام خلاف در برابر افراد با شخصیت شرم آورتر است. سپس امام علیه السلام عرضه می دارد: «و نامه های اعمال ما را از حسنات ما پر کن»؛ (وَأَمَّا لَنَا مِنْ حَسَنَاتِنَا صِحَائِنَا).

«صحائف» جمع «صحیفه» در این جا به معنای نامه اعمال است که امام علیه السلام تقاضا می کند خداوند چنان توفیقی دهد که از حسنات پر شود و این تعبیر برگرفته از آیه ۱۰ سوره تکویر است که می فرماید: «وَ إِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ»؛ «هنگامی که نامه های اعمال (در صحفه محشر) گسترده شود».

مطابق روایات معصومین علیهم السلام به یقین منظور از نامه اعمال چیزی شبیه نامه های معمولی ما که بر روی کاغذ نوشته می شود نیست.

۱. الصافی فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۴۱۹، ذیل آیه ۸ سوره انفطار.

۲. کافی، ج ۲، ص ۴۳۷، ح ۱-۳.



بعضی گفته‌اند: منظور صحیفه روح ماست که هرکاری از ما سر بزند اثری در آن می‌گذارد. بنابراین روح ما نامه اعمال ماست و تمام اعمال ما در آن اثری از خود به جای گذاشته است.

و گاه گفته می‌شود که حقیقت نامه اعمال بر ما روشن نیست. همین اندازه می‌دانیم که اعمال ما در جایی ثبت و ضبط می‌گردد که روز قیامت در صحنه محشر به دست ما داده می‌شود.

مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی حدیث جالبی در این زمینه آورده، و آن این است که راوی می‌گوید: من از امام موسی بن جعفر علیه السلام پرسیدم: آیا آن دو فرشته‌ای که مأمور ثبت اعمال ما هستند هنگامی که ما تصمیم به کار خوب یا بدی بگیریم آگاه می‌شوند؟ امام علیه السلام فرمود: آیا بوی مزبله و بوی عطر یکسان است؟ عرض کردم: نه. فرمود: این دو (فرشته ثبت اعمال) نیز چنین‌اند. هنگامی که انسان تصمیم بر انجام کار نیکی می‌گیرد بوی خوشی از او ساطع می‌شود. فرشته سمت راست به فرشته سمت چپ می‌گوید: برخیز و آماده باش، او تصمیم بر انجام حسنه‌ای گرفته است و هنگامی که آن حسنه را انجام دهد زبانش به منزله قلم و آب دهانش به منزله مرکب خواهد بود و آن را برای وی می‌نویسد و هنگامی که تصمیم به انجام کار بدی بگیرد، فرشته سمت چپ به فرشته سمت راست می‌گوید: دست نگه‌دار او تصمیم بر انجام گناهی گرفته است و هنگامی که آن گناه را انجام می‌دهد آب دهانش مرکب و زبانش قلم می‌شود و آن را برای او می‌نویسد.<sup>۱</sup> البته ممکن است اشاره به زبان و آب دهان جنبه کنایی داشته باشد، زیرا زبان ترجمان قلب و روح است و از آنچه در قلب می‌گذرد خبر می‌دهد. در ضمن از حدیث بالا استفاده می‌شود که اعمال انسان آثار و نشانه‌های تکوینی مهمی دارد؛ عمل نیک و حتی فکر کار نیک خوشبوست و عمل بد و حتی فکر کار بد بدبو.

۱. کافی، ج ۲، ص ۴۲۹، ح ۳.

و نیز از روایت فوق چنین برمی آید که فرشته سمت راست بیشتر مأمور نوشتن حسنات و فرشته سمت چپ بیشتر مأمور نوشتن سیئات است. امام علیه السلام در سومین تقاضای این بخش از دعا عرضه می دارد: «(خداوندا!) و ما را نزد آن‌ها به سبب اعمال بدمان رسوا مکن»؛ (وَ لَا تُخْزِنَا عِنْدَهُمْ بِسُوءِ أَعْمَالِنَا). «لاتخزنا» از ماده «خزی» (بر وزن حزب) به دو معنا آمده است، گاه به معنای خواری و ذلت و گاه به معنای رسوایی و شرمندگی، و جامع هر دو آن حالت انکسار روحی است که به انسان دست می دهد، خواه به سبب خواری باشد و یا به سبب رسوایی.

در قرآن مجید نیز به هر دو معنا استعمال شده است و مانعی ندارد که در یک استعمال هر دو معنا اعاده شود، زیرا هر دو معنا، جامعی دارد و به فرض که جامعی نداشته باشد، استعمال لفظ در بیش از یک معنا مانعی ندارد. در ضمن، این درخواست امام علیه السلام از پروردگار نشان می دهد که اعمال سوء قبل از هر چیز مایه رسوایی و خواری در نزد فرشتگان ثبت اعمال است و در قیامت هنگامی که نامه‌های اعمال گسترده می شود مایه رسوایی و شرمساری نزد همه اهل محشر است.

\*\*\*

سپس امام علیه السلام در جمله شانزدهم عرضه می دارد: «بارالها! برای ما در هر ساعتی از ساعات امروز بهره‌ای از برکات بندگان صالحت و نصیبی از شکر و گواه صادقی از فرشتگان قرار ده»؛ (اللَّهُمَّ اجْعَلْ لَنَا فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ سَاعَاتِهِ حَقًّا مِنْ عِبَادِكَ، وَ نَصِيبًا مِنْ شُكْرِكَ وَ شَاهِدَ صِدْقٍ مِنْ مَلَائِكَتِكَ).

۱. «ساعة» مطابق آنچه ارباب لغت گفته‌اند در اصل به معنای جزئی از زمان شب و روز است و در قرآن مجید به همین معنا بارها استعمال شده است و اما تقسیم شبانه روز به بیست و چهار ساعت طبق گفته بعضی از

تعبیر به «حَظًّا مِنْ عِبَادِكَ» اشاره به این است که ما بتوانیم با بندگان صالح تو معاشرت داشته باشیم و از گفتار و رفتار نیک آن‌ها بهره بگیریم، زیرا معاشران و همنشینان انسان نقش بسیار مهمی در سعادت و خوشبختی و اگر بد باشند نقش بسیار مهمی در بدبختی انسان دارند، همان‌گونه که قرآن مجید یکی از نعمت‌های مهم پروردگار را که پاداش اطاعت خدا و پیامبر ﷺ است، معاشرت با نیکان معرفی کرده، می‌فرماید: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا»؛ «و کسانی که خدا و پیامبر را اطاعت کنند، در روز رستاخیز، همنشین کسانی خواهند بود که خدا، نعمت خود را بر آنان تمام کرده است، از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان؛ و آن‌ها همنشین خوبی هستند».<sup>۱</sup>

و درباره معاشران بد می‌فرماید: «وَيَوْمَ يَعْصُ الطَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا \* يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا \* لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا»؛ «و همان روزی که ستمکار دستان خود را از شدت حسرت به دندان می‌گزد و می‌گوید: «ای کاش با رسول خدا راهی برگزیده بودم! \* ای وای بر من! کاش فلان شخص گمراه را به دوستی انتخاب نکرده بودم! \* او مرا از یادآوری حق گمراه ساخت بعد از آن‌که یاد حق به سراغ من آمده بود». و شیطان همیشه انسان را تنها و بی‌یاور می‌گذارد».<sup>۲</sup>

→ دانشمندان، از قبل از اسلام وجود داشته و در روایات اسلامی نیز آمده است، از جمله در حدیثی از پیغمبر اکرم ﷺ می‌خوانیم: «إِنَّ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ وَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ أَرْبَعٌ وَعِشْرُونَ سَاعَةً لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي كُلِّ سَاعَةٍ سِتْمِائَةٌ أَلْفٌ عَتِيقٌ مِنَ النَّارِ؛ شب جمعه و روز جمعه (در مجموع) بیست و چهار ساعت است که خداوند در هر ساعتی از آن ششصد هزار نفر (از گناهکاران توبه‌کار) را از آتش دوزخ آزاد می‌کند» (وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۶۶، ح ۱۷ از باب ۴۰ از ابواب صلاة الجمعة).

۱. نساء، آیه ۶۹

۲. فرقان، آیات ۲۷-۲۹.

آنچه در بالا آمد مطابق نسخه مشهور است که در آن «حَظًّا مِنْ عِبَادِكَ» آمده، ولی مطابق نقل ریاض السالکین<sup>۱</sup> در نسخه مرحوم ابن ادریس «حَظًّا مِنْ عِبَادَتِكَ» آمده است.

در کتاب مصباح المتهدج<sup>۲</sup> مرحوم شیخ طوسی نیز به همین صورت ذکر شده، و در مصباح مرحوم کفعمی<sup>۳</sup> نیز همین گونه است که مفهوم آن این است: «خدایا در هر ساعتی از ساعات امروز بهره‌ای از عبودیت و بندگی خود نصیب من گردان». و این نسخه تناسب بیشتری با جمله بعد دارد که «نَصِيبًا مِنْ شُكْرِكَ» در آن آمده است.

سپس امام علیه السلام در سومین تقاضا عرضه می‌دارد: «برای هر ساعتی از ساعات امروز گواه صادقی از فرشتگان خود (برای اعمال من) قرار ده»؛ «و شَاهِدَ صِدْقٍ مِنْ مَلَائِكَتِكَ».

بدون شک همیشه شاهد صدق در اعمال انسان وجود دارد و در قرآن مجید و روایات به آن اشاره شده است. منظور این است که مرا توفیق ده در هر ساعتی اعمال نیکی به جا آورم که آن‌ها شاهد صدق بر آن اعمال باشند.

شاهد این سخن روایتی است که در عده‌الداعی مرحوم ابن فهد حلی (از علمای قرن نهم هجری) از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که روز قیامت برای هر روز از ایام عمر انسان بیست و چهار مخزن - به عدد ساعات شب و روز - گشوده می‌شود، بخشی از آن مخزن‌ها را مملو از نور و سرور می‌یابد و به هنگام مشاهده آن، آن قدر خوشحال و مسرور می‌شود که اگر خوشحالی او را بر اهل دوزخ تقسیم کنند درد آتش دوزخ را فراموش خواهند کرد و آن ساعتی است که

۱. ریاض السالکین، ج ۲، ص ۲۴۵.

۲. مصباح المتهدج، ج ۱، ص ۲۴۶.

۳. مصباح کفعمی، ص ۷۱.

اطاعت پروردگارش را کرده است. سپس مخزن دیگری را می‌گشایند و آن را تاریک و ظلمانی و بدبو و وحشتناک می‌یابد، و به هنگام مشاهده آن به قدری وحشت می‌کند که اگر آن را بر اهل بهشت تقسیم کنند نعمت‌های بهشت در نظر آن‌ها ناگوار می‌آید و آن ساعتی است که در آن معصیت پروردگارش را کرده است. سپس مخزن دیگری را باز می‌کنند و آن را تهی از همه چیز می‌بینند، نه چیز مسرورکننده‌ای در آن است و نه ناراحت‌کننده و آن همان ساعتی است که در آن خوابیده یا مشغول چیزی از مباحات دنیا بوده و در آن لحظه، از فوت آن سخت متأسف می‌شود، چون می‌توانست آن را پر از حسناتی کند که غیر قابل توصیف است (و نکرده است) و این همان سخن خداوند متعال است که می‌فرماید:

﴿ذَلِكَ يَوْمُ التَّعَابِنِ﴾<sup>۱</sup>؛ «آن روزی است که همه احساس غبن می‌کنند».<sup>۲</sup>



۱. تغابن، آیه ۹.

۲. عدة الداعی، ص ۱۰۳؛ بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۶۲، ح ۱۵.

## بخش چهارم

﴿۱۷﴾ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاحْفَظْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِينَا وَمِنْ خَلْفِنَا وَعَنْ أَيْمَانِنَا وَعَنْ شَمَائِلِنَا وَمِنْ جَمِيعِ نَوَاحِينَا، حِفْظًا عَاصِمًا مِنْ مَعْصِيَتِكَ، هَادِيًا إِلَى طَاعَتِكَ، مُسْتَعْمِلًا لِمَحَبَّتِكَ.

## ترجمه

۱۷. خداوندا! بر محمد و آل او درود فرست، و ما را از پیش رو و پشت سر و از طرف راست و چپ و از تمام اطرافمان حفظ کن، حفظی که ما را از معاصی نگه دارد و به اطاعت تو رهنمون شود و به راه محبت تو وادارد.

## شرح و تفسیر

### ما را از همه گناهان حفظ کن

امام علیه السلام در این بخش از دعا بعد از درود بر محمد و آل محمد علیهم السلام به سراغ آسیب‌هایی می‌رود که در مسیر عبودیت پروردگار، از هر ناحیه‌ای ممکن است به انسان برسد و از خداوند تقاضای محفوظ ماندن از آن را می‌کند، عرضه می‌دارد: «خداوندا! بر محمد و آل او درود فرست، و ما را از پیش رو و پشت سر و از طرف راست و چپ و از تمام اطرافمان حفظ کن، حفظی که ما را از معاصی نگه دارد و به اطاعت تو رهنمون شود و به راه محبت تو وادارد»؛ (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاحْفَظْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِينَا وَمِنْ خَلْفِنَا وَعَنْ أَيْمَانِنَا وَعَنْ شَمَائِلِنَا وَمِنْ جَمِيعِ نَوَاحِينَا، حِفْظًا عَاصِمًا مِنْ مَعْصِيَتِكَ، هَادِيًا إِلَى طَاعَتِكَ، مُسْتَعْمِلًا لِمَحَبَّتِكَ).

این سخن در واقع برگرفته از آیه شریفه قرآن است که از قول ابلیس هنگامی که رانده درگاه خداوند شد نقل شده است، می‌گوید: «قَالَ فِيمَا أَعُوذُ بِكَ لَأَفْعُدَنَّ لَهُمْ

صِرَاطِكَ الْمُسْتَقِيمِ \* ثُمَّ لَا تَيَبَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ  
وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ\*؛ «ابلیس گفت: «به سبب آن‌که مرا گمراه ساختی، من بر  
سر راه مستقیم تو، در کمین آن‌ها می‌نشینم \* سپس از پیش رو و از پشت سر،  
و از طرف راست و از طرف چپ آن‌ها، به سراغشان می‌روم؛ و اکثر آن‌ها را  
شکرگزار نخواهی یافت».<sup>۱</sup>

البته معلوم است که چهار طرف اشاره به این می‌باشد که دشمن ممکن است  
از هر یک از این چهار سو به انسان حمله کند بنابراین باید مراقب چهار طرف  
باشد و این‌که سمت بالا و پایین ذکر نشده یا به خاطر آن است که انسان معمولاً در  
چهار سمت فوق فعالیت دارد و ممکن است دشمن از یکی از آن‌ها حمله کند  
و یا ذکر چهار طرف کنایه از این است که از هر سو ممکن است حمله شود.

البته در روایتی از امام باقر علیه السلام تفسیر عمیق‌تری برای این چهار جهت بیان  
شده است، می‌فرماید:

«منظور شیطان این است که من به سراغ انسان از پیش رو می‌روم و آخرت را  
در نظر او کم‌ارزش جلوه می‌دهم، و از پشت سر می‌روم که آن‌ها را به گردآوری  
اموال و جمع کردن ثروت و بخل از پرداخت حقوق واجب به بهانه نیاز فرزندان  
و وارثان دعوت کنم، و از طرف راست می‌روم و امور دین آن‌ها را از طریق زینت  
بخشیدن به گمراهی و جلوه دادن شبهات فاسد می‌کنم، و از طرف چپ به سراغ  
آن‌ها می‌روم و لذات را در نظر آن‌ها محبوب و شهوات را بر قلوب آن‌ها غالب  
می‌سازم».<sup>۲</sup>

جمله «وَمِنْ جَمِيعِ نَوَاحِيهَا؛ از تمام اطراف ما» ممکن است از قبیل ذکر عام بعد  
از خاص باشد و جنبه تأکید داشته باشد، مانند این‌که مثلاً می‌گوییم: خویشاوندان

۱. اعراف، آیات ۱۶ و ۱۷.

۲. مجمع البیان، ج ۴، ص ۲۲۸؛ بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۱۳۳.

ما را دعوت کن و بعد آن‌ها را یک به یک نام ببریم، سپس بگوییم: همه آن‌ها را دعوت کن.

این احتمال نیز داده شده که «جَمِيعِ نَوَاحِينَا» شامل طرف بالا و پایین نیز بشود، یعنی خداوندا! از شش جهت ما را حفظ کن. و یا شامل تمام جهات مادی و معنوی نیز گردد.

سپس امام علیه السلام به شرح این تقاضا پرداخته، عرضه می‌دارد: «مرا چنان حفظ کن که از معصیت تو دور بمانم و به طاعت تو هدایت شوم در حالی که محبت تو مرا به این کارها دعوت کند»؛ (حِفْظًا عَاصِمًا مِنْ مَعْصِيَّتِكَ، هَادِيًا إِلَى طَاعَتِكَ، مُسْتَعْمِلًا لِمَحَبَّتِكَ).

مقدم داشتن حفظ از معصیت، بر هدایت به سوی اطاعت، به خاطر آن است که تا صفحه قلب انسان از آلودگی به گناهان پاک نشود اطاعت به صورت صحیح انجام نخواهد شد.

تعبیر «مُسْتَعْمِلًا لِمَحَبَّتِكَ» می‌تواند اشاره به این باشد که انگیزه من در ترک گناه و انجام اطاعات، نه عشق به ثواب باشد، نه ترس از عذاب، بلکه انگیزه من محبت من به ذات پاک تو باشد.

و در حقیقت شبیه حدیث معروفی است که از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده که می‌فرماید: «إِلَهِي مَا عَبْدْتُكَ خَوْفًا مِنْ عِقَابِكَ وَلَا طَمَعًا فِي ثَوَابِكَ وَ لَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ؛ خداوندا! من تو را به خاطر ترس از مجازات عبادت نکردم و نه به خاطر طمع در ثوابت، بلکه تو را شایسته عبودیت دیدم و بندگی ات را اختیار کردم»<sup>۱</sup>.

البته شکی نیست که پرهیز از گناه به خاطر ترس از عذاب و یا انجام اطاعات

۱. بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۴، ح ۴.



به خاطر درک ثواب، کار مطلوبی است، به دلیل این که بسیاری از آیات قرآن از همین دو راه مردم را به سوی اطاعت و ترک معصیت دعوت کرده و امکان ندارد دعوت الهی به سوی امری باشد که مطلوب او نباشد. ولی به یقین عبور از این مرحله و رسیدن به مرحله محبت که انگیزه، فقط عشق به ذات پاک پروردگار باشد مطلوب مهم تری و مقام والاتری است.



## بخش پنجم

﴿١٨﴾ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَوَقَّفْنَا فِي يَوْمِنَا هَذَا وَلَيْلَتِنَا هَذِهِ وَفِي جَمِيعِ أَيَّامِنَا لِاسْتِعْمَالِ الْخَيْرِ، وَهَجْرَانِ الشَّرِّ، وَشُكْرِ النِّعَمِ، وَاتِّبَاعِ السُّنَنِ، وَمُجَانَبَةِ الْبِدْعِ، وَالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ، وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَحِيَاظَةِ الْإِسْلَامِ، وَانْتِقَاصِ الْبَاطِلِ وَادِّلَالِهِ، وَنُصْرَةِ الْحَقِّ وَاعْزَازِهِ، وَإِزْشَادِ الضَّالِّ، وَمُعَاوَنَةِ الضَّعِيفِ، وَادِّرَاكِ اللَّهِيْفِ.

## ترجمه

۱۸. خداوندا! بر محمد و آل محمد درود فرست و ما را در این روز و شبمان و در جمیع ایام عمرمان برای پرداختن به کارهای خیر و دوری از کارهای شر، و شکر نعمت‌ها و پیروی از سنت‌ها و کناره‌گیری از بدعت‌ها و امر به معروف و نهی از منکر و حفظ و مراقبت از اسلام و عیب‌جویی و خوار کردن باطل و یاری حق و عزیز داشتن آن و راه‌نمایی گمراهان و یاری ضعیفان و فریادرسی درماندگان موفق بدار.

## شرح و تفسیر

### توفیق این اعمال خیر را به ما مرحمت کن

امام علیه السلام در این بخش از دعای خود پس از درود بر پیامبر و آلش دوازده چیز از خداوند متعال می‌طلبد، نخست عرضه می‌دارد: «خداوندا! بر محمد و آل محمد درود فرست و ما را در این روز و شبمان و در جمیع ایام عمرمان برای پرداختن به کار خیر و دوری کردن از کار شر موفق بدار»؛ (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَوَقَّفْنَا فِي يَوْمِنَا هَذَا وَلَيْلَتِنَا هَذِهِ وَفِي جَمِيعِ أَيَّامِنَا لِاسْتِعْمَالِ الْخَيْرِ، وَهَجْرَانِ الشَّرِّ).

«توفیق» در لغت به معنای موافق کردن و هماهنگ ساختن است و در استعمالات دینی و مذهبی به معنای آماده بودن اسباب برای انجام دادن کار خیر است. مثلاً اگر انسان حال خوبی برای دعا پیدا کند و مجلس مناسبی تشکیل شود و خطیب آگاه و باصفایی آن مجلس را اداره کند، گفته می‌شود: توفیق برای دعا حاصل شده است، همچنین در مورد تمام کارهای خیر از قبیل کمک به نیازمندان و امر به معروف و نهی از منکر و تحصیل علم و دانش.

مثلاً اگر مدرسه علمیه خوبی با اساتید آگاه و نبودن موانع در راه و داشتن صحت و سلامتی برای شرکت در دروس آن مدرسه فراهم باشد، می‌گوییم: توفیق تحصیل علم حاصل شده است.

به یقین فراهم کردن اسباب همیشه در اختیار ما نیست؛ ممکن است بعضی از اسباب اختیاری باشد و بعضی خارج از اختیار ما. از خدا می‌خواهیم تمام اسباب را فراهم سازد تا بتوانیم به کار خیر بپردازیم و از بدی‌ها دوری کنیم.

«خیر» که معادل فارسی آن «بہتر» است در واقع افعال تفضیل می‌باشد و برای بیان برتری چیزی بر دیگری است، مانند آیه ۲۲۱ سوره بقره ﴿وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ﴾؛ «بنده با ایمان بہتر از بت پرست است».

ولی در بسیاری از موارد معنای تفضیلی ندارد و شبیه صفت مشبّه است و به معنای هر خوبی و نیکی‌ای به کار می‌رود و این بدان علت است که در مواردی که به صورت افعال تفضیل به کار می‌رود و دو چیز با هم مقایسه می‌شود، در بسیاری از موارد، صفت خوبی تنها در یکی از آن دو چیز است و دومی شرّ محض می‌باشد، مانند آنچه در آیه بالا آمد که می‌فرماید: «بنده مؤمن از بت پرست بہتر است» چون مفهومش این نیست که بت پرست خوب است و فرد با ایمان از او بہتر است، و در سوره یوسف آیه ۳۳ می‌خوانیم که عرضه می‌دارد: «خدایا! زندان برای من محبوب‌تر است از عمل زشتی که زنان مصر مرا به آن می‌خوانند»؛ ﴿رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ﴾.

و روشن است که «خیر» در دعای امام علیه السلام به معنای هر خوبی (به صورت صفت مشبیه) و «شرّ» به معنای هر بدی است.

امام علیه السلام در دومین درخواست از پیشگاه خداوند تقاضا می‌کند که توفیق شکر نعمت‌ها را داشته باشد؛ (وَ شُكْرِ النُّعْمِ).

می‌دانیم که شکر مراحل سه‌گانه‌ای دارد: نخست، شکر با قلب است و آن عبارت است از راضی بودن از نعمت‌های الهی و تصمیم بر حفظ و به کارگیری آن‌ها در مسیر صحیح و این‌که انسان درست بیندیشد که بخشنده این نعمت‌ها کیست؟

دوم، شکر با زبان است و آن همان چیزی است که به صورت «الحمد لله» یا «شکراً لله» و امثال این عبارات به پیشگاه خداوند عرضه می‌داریم.

و سوم، شکر با عمل است و آن استفاده از نعمت‌ها در مسیر صحیح است، یا به تعبیر دیگر «استعمال کل نعمة فی ما خلق لاجله؛ به کارگیری هر نعمتی در آن راهی که برای آن آفریده شده است». مثلاً خداوند به ما چشم داده که آثار عظمت او را در عالم هستی ببینیم و در امور زندگی راه را از چاه بشناسیم، چهره ضعیفان را ببینیم و به آن‌ها کمک کنیم، و حلال و حرام را از هم جدا سازیم. هرگز چشم به ما نداده است که نگاه خیانت‌آلود به نوامیس دیگران یا زندگی آن‌ها کنیم، اگر این نعمت در جای خود صرف شود شکر پروردگار به جا آورده شده و اگر در غیر آن باشد کفران نعمت است و ما را مستحق سلب نعمت می‌کند.

در چهارمین و پنجمین تقاضا، پیروی از سنت‌ها و دوری از بدعت‌ها را می‌طلبد؛ (وَ اتِّبَاعِ السُّنَنِ، وَ مُجَانَبَةِ الْبِدْعِ).

منظور از سنت‌ها، چیزهایی است که پیغمبر اکرم و معصومان علیهم السلام به عنوان برنامه‌های دینی از سوی خداوند آورده‌اند، که ما باید از آن‌ها پیروی کنیم و از داخل کردن اموری که جزء دین نیست در دین، بپرهیزیم.

در این جا لازم است توضیح بیشتری درباره بدعت و سنت داده شود، زیرا این موضوع بهانه زیادی به دست گمراهان و هابی داده و آن‌ها خون‌های زیادی از مسلمین را با بهانه‌های واهی ریخته‌اند.

«سنت» در لغت به معنای روش و طریقه است و در قرآن مجید به همین معنا به کار رفته است، آن جا که می‌فرماید: «سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا»؛ «این سنت خداوند در اقوام پیشین است (که آن‌ها را به هنگام طغیان پس از اتمام حجت کافی مجازات می‌کند)، و هرگز در سنت پروردگار تغییری نمی‌یابی».<sup>۱</sup> ولی در اصطلاح شرع، «سنت» به معنای برنامه‌هایی است که پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای مسلمین آورده و یا امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام آن را از پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده‌اند و گاه به روایات اسلامی «سنت» اطلاق می‌شود، چراکه متضمن آن برنامه‌هاست.

بنابراین پیروی از سنت، آن است که به دستورات پیغمبر اکرم و معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام گردن نهیم و گامی برخلاف آن برنداریم.

و اما «بدعت» در لغت به معنای به وجود آوردن چیزی بدون سابقه است، چنان‌که راغب در مفردات می‌گوید: «ابداع» انشاء و آفریدنی است که سابقه قبلی نداشته باشد و به همین دلیل واژه «بدیع» درباره خداوند متعال به کار می‌رود، چراکه او آفریننده چیزهایی است که هیچ سابقه قبلی‌ای نداشته‌اند.

و در روایات اسلامی و اصطلاح اهل شرع به اموری گفته می‌شود که جزء دین نیست و کسی آن را جزء دین کند یا چیزی جزء دین است و آن را کم کند، مثلاً اگر کسی چیزی بر جمله‌های اذان بیفزاید و معتقد باشد که آن جزء دین اسلام است بدعتی ایجاد کرده و یا اگر چیزی از آن بکاهد و بگوید: این حکم اسلام است، آن هم بدعت است، و لذا می‌گوییم: شهادت ثالثه (شهادت به

ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در اذان را به عنوان تیمن و تبرک می‌گوییم، نه به عنوان جزئیت. همچنین معتقدیم کسانی که «حی علی خیرالعمل» از اذان حذف کرده‌اند بدعتی در دین گذاشته‌اند.

البته بدعت‌هایی در عرف وجود دارد که همه آن را به رسمیت می‌شناسند و اسم دین بر آن نمی‌نهند؛ لباس‌ها، ساختمان‌ها، غذاها، صنایع و... دائماً در حال تغییر و نوآوری است. این‌ها بدعت‌های عرفی است، نه شرعی و هیچ اشکالی ندارد و دائماً بوده و هست، حتی گاه در کنار امور دینی رسوم عرفی می‌بینیم، مانند مراسم یادبود اموات در آغاز فوت و هفتم و چهلم و سر سال و یا جشن میلاد برای پیغمبر اکرم و ائمه معصومین (علیهم السلام) و امثال این‌ها، همه رسوم و آداب عرفی است در کنار آداب مذهبی و هیچ‌کس نمی‌گوید این‌ها جزء دین است، بلکه یا مباح است یا داخل در عمومات ادله شرع، مانند تعظیم شعائر و امثال آن. ولی متأسفانه گروهی از وهابیان گمراه، بدعت را به معنای هر چیزی که در زمان پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نبوده است می‌دانند، خواه نوآوری شرعی باشد یا عرفی، و جالب این‌که وقتی تلفن اختراع شد و آن را به حجاز آوردند و قصر پادشاه عربستان را با تلفن به پادگان نظامی‌اش مربوط ساختند، گروهی از وهابیون ریختند و سیم‌ها را پاره کردند و گفتند: این یک بدعت است! همچنین هنگامی که دو چرخه اختراع شد و به عربستان آوردند آن‌ها به عنوان این‌که دو چرخه مرکب شیطان است از آن پرهیز می‌کردند!

و عجیب‌تر این‌که بعضی بدعت را به پنج نوع تقسیم می‌کنند: بدعت حرام، واجب، مستحب، مکروه و مباح، و برای هر کدام مثال‌هایی زده‌اند:

برای بدعت واجب: اشتغال به علم نحو که مقدمه‌ای برای فهم کلام خدا و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و همچنین علوم دیگری مانند اصول فقه و رجال.  
برای بدعت حرام: مذاهب منحرفی، مانند جبریه (آن‌ها که قائل به مجبور

بودن انسان در افعال خود هستند) و مجسمه (آن‌هایی که قائل به جسم بودن خدا هستند).

برای بدعت مستحب: ایجاد مدارس و کاروان‌سراهایی که در مسیر مسافران قرار دارد.

برای بدعت مکروه: زینت کردن مساجد و قرآن‌ها.

و برای بدعت مباح: استفاده از غذاهای لذیذ جدید و لباس‌های خوب و مسکن‌های مرفه.<sup>۱</sup>

ولی همان‌گونه که گفتیم آن‌ها در مفهوم بدعت گرفتار اشتباه‌اند و هر نوآوری عرفی‌ای را نیز جزء بدعت می‌دانند، در حالی که فقط بدعت شرعی در همه موارد حرام است و در کتاب شریف کافی از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل شده است که فرمودند: «كُلُّ بَدْعَةٍ ضَالَّةٌ وَ كُلُّ ضَالَّةٍ سَبِيلُهَا إِلَى النَّارِ؛ هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی‌ای به سوی آتش دوزخ می‌رود».<sup>۲</sup>

همین معنا در همان کتاب از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز نقل شده است.<sup>۳</sup>

و در حدیث دیگری که در منابع اهل سنت آمده می‌خوانیم که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «أَهْلُ الْبِدْعِ شَرُّ الْخَلْقِ وَالْخَلِيقَةِ؛ بدعت‌گذاران بدترین خلق و مخلوق خدا هستند».<sup>۴</sup>

و در این زمینه احادیث زیادی در کتب شیعه و اهل سنت نقل شده که همه آن‌ها بدعت را محکوم می‌کنند و معلوم می‌شود که منظور از بدعت همان است

۱. ریاض السالکین، ج ۲، ص ۲۶۴ (قریب به آن را نیز ابن عابدین حنفی در کتاب رد المحتار علی الدر المختار، ج ۱، ص ۵۶۰ آورده است).

۲. کافی، ج ۱، ص ۵۶، ح ۸.

۳. همان، ص ۵۷، ح ۱۲.

۴. کنز العمال، ج ۱، ص ۲۱۸، ح ۱۰۹۵.

که گفتیم و آن این که چیزی را که جزء دین نیست جزء دین کند، خواه جزء واجبات باشد یا مستحبات یا مکروهات یا محرمات.

و همان‌گونه که اشاره شد، براساس اشتباهی که در مفهوم بدعت کرده‌اند بعضی هرگونه علم و دانش نوظهوری را بدعت می‌شمرند و با آن مخالفت می‌کنند، در حالی که کسی آن‌ها را به‌عنوان چیزی که در شرع مقدس وارد شده باشد، معرفی نمی‌کند؛ علومی که سبب پیشرفت جامعه در جهات معنوی و مادی گردد و با احکام اسلامی در تضاد نباشد همه از نظر ما محترم است و اصولاً - همان‌گونه که گفتیم - زندگی انسان در تمام جهات بر نوآوری‌ها بنا شده و هیچ‌گاه انسان در هیچ برنامه‌ای توقف نکرده و همواره به سوی مراحل جدید و تازه‌ای حرکت کرده است.

البته بسیاری از نوآوری‌ها می‌تواند در عمومات کتاب و سنت داخل باشد، مثلاً قرآن مجید می‌فرماید: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ؟» «بگو: چه کسی زینت‌های الهی را که برای بندگان خود آفریده، و روزی‌های پاکیزه را حرام کرده است؟!». <sup>۱</sup>

دو عنوان «زینة الله» و «الطیبات من الرزق» در این آیه هرگونه نوآوری در زینت‌های معقول و ارزاق مطلوب را شامل می‌شود.

یا این که می‌فرماید: «وَ مَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ؟» «و هرکس شعائر الهی را بزر دارد، این کار نشانه تقوای دل‌های آن‌هاست». <sup>۲</sup> این آیه تمام برنامه‌هایی را که باعث تعظیم شعائر شود در بر می‌گیرد.

البته هرگونه افراط و زیاده‌روی در هر برنامه‌ی مشروع یا مطلوب عرفی، مذموم و نکوهیده است، هرچند دیده می‌شود عده‌ای قانع به رعایت حد اعتدال نیستند.

۱. اعراف، آیه ۳۲.

۲. حج، آیه ۳۲.



سپس امام علیه السلام در ششمین درخواست از پروردگار عرضه می‌دارد: «خداوندا! به من توفیق ده امر به معروف و نهی از منکر را به جا آورم»؛ (وَ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ، وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ).

می‌دانیم که وجوب امر به معروف و نهی از منکر از ضروریات اسلام است که در بسیاری از آیات قرآن و روایات اسلامی آمده و اهمیت فوق العاده‌ای به این دو داده شده است، تا آن جا که امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ سَبِيلُ الْأَنْبِيَاءِ وَ مِنْهَا جُودُ الصُّلَحَاءِ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ وَ تَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ وَ تَحِلُّ الْمَكَاسِبُ وَ تُرَدُّ الْمَظَالِمُ وَ تُعْمَرُ الْأَرْضُ وَ يُتَصَفُّ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَ يَسْتَقِيمُ الْأَمْرُ؛ امر به معروف و نهی از منکر واجبی است که به وسیله آن واجبات برپا می‌شود، جاده‌ها امن می‌گردد، کارهای اقتصادی مردم حلال می‌شود و مظلومه‌ها به صاحبانش باز می‌گردد، زمین آباد می‌شود و از دشمنان دادخواهی می‌گردد و امور سامان می‌یابد»<sup>۱</sup>.

حتی مطابق بعضی از روایات، ترک امر به معروف و نهی از منکر سبب عدم استجابت دعاهاست و به تعبیر دیگر، یکی از شرایط استجابت دعا انجام این دو وظیفه الهی است. امیرمؤمنان علی علیه السلام در وصیت‌نامه معروف خود فرمود: «لَا تَتْرُكُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَيُؤَلَّى عَلَيْكُمْ شِرَارُكُمْ، ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ؛ امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید که اشرار بر شما مسلط خواهند شد سپس هرچه دعا کنید مستجاب نمی‌گردد»<sup>۲</sup>.

همین معنا با اضافاتی از امام صادق علیه السلام از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده است: «لَتَأْمُرَنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ لَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْ لَيُفْتَحَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَنَّةٌ تَتْرُكُ الْعَاقِلَ مِنْكُمْ

۱. کافی، ج ۵، ص ۵۶، ح ۱.

۲. نهج البلاغه، نامه ۴۷.

حَيْرَانَ ثُمَّ لَيْسَلَطَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ شِرَارَكُمْ فَيَدْعُو خِيَارَكُمْ فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ ثُمَّ مِنْ وَرَاءِ ذَلِكَ عَذَابٌ أَلِيمٌ»<sup>۱</sup>.

این نکته نیز حائز اهمیت است که مسأله امر به معروف و نهی از منکر قبل از این که یک حکم شرعی باشد، یک حق اجتماعی است، زیرا جمعیتی که در یک اجتماع با هم زندگی می‌کنند سرنوشت مشترکی دارند؛ اگر در یک محله بعضی از جوانان، آلوده به مواد مخدر شوند سرایت آن به جوانان دیگر بعید نیست، بنابراین دیگران حق دارند نهی از منکر کنند چراکه سرنوشت جوانان آن‌ها با آن جوانان معتاد گره خورده است. کسانی که می‌گویند: «به شما مربوط نیست» و یا «ما و شما را در یک قبر نمی‌خوابانند» و امثال این سخنان، توجه به این نکته مهم اجتماعی ندارند.

پیوند سرنوشت افرادی که در یک اجتماع زندگی می‌کنند ممکن است در بعضی از مسائل مخفی باشد، ولی در بعضی از مسائل بسیار آشکار است، از جمله مسائل سیاسی و اقتصادی و به همین دلیل در دستورات اسلام به همگان توصیه شده است که مراقب دولتمردان و مسئولین جامعه باشند، اگر خطایی در آن‌ها می‌بینند از باب خیرخواهی تذکر دهند.

در روایتی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است که فرمود: «یک فرد گنهکار در میان مردم همانند کسی است که با جمعی سوار کشتی شود، و هنگامی که در وسط دریا قرار گیرد تبری برداشته و به سوراخ کردن موضعی که در آن نشسته است بپردازد، و هرگاه به او اعتراض کنند، در جواب بگوید: من در سهم خود تصرف می‌کنم! اگر دیگران او را از این عمل خطرناک بازدارند، طولی نمی‌کشد که آب دریا به داخل کشتی نفوذ کرده و یک‌باره همگی در دریا غرق می‌شوند»<sup>۲</sup>.

۱. مجموعه ورام، ج ۲، ص ۸۶.

۲. رجوع شود به: صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۶۴، باب القرعة فی المشكلات؛ سنن الترمذی، ج ۴ کتاب الفتن الباب ۱۲ و مسند أحمد، ج ۴، ص ۲۶۸.

گاه بعضی برای کم‌رنگ کردن اهمیت این وظیفه اجتماعی و دینی می‌گویند: چرا شما فقط در مسأله حجاب و مانند آن اصرار دارید که این وظیفه شرعی اجرا شود؟ در مسائل مهم اقتصادی و سیاسی چرا امر به معروف و نهی از منکر نیست یا کم‌رنگ است؟

این سخن نیز اشتباه است، زیرا در همه این امور امر به معروف و نهی از منکر وجود دارد، منتهی تأثیر در بعضی از موارد مشکل‌تر از موارد دیگر است.

در حدیثی که مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی آورده است، می‌خوانیم: «ثَلَاثٌ لَا يُغَلُّ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ: إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ وَ النَّصِيحَةُ لِأَيِّمَةِ الْمُسْلِمِينَ وَاللُّزُومُ لِجَمَاعَتِهِمْ؛ سه چیز است که قلب هیچ انسان مسلمانی نسبت به آن خیانت روانمی‌دارد: خالص ساختن عمل برای خدا، و نصیحت و خیرخواهی نسبت به پیشوایان اسلام و همراهی و همگامی با جماعت مسلمین».<sup>۱</sup>

البته باید توجه داشت که «نصیحت» در لغت به معنای خیرخواهی است، نه به معنای پند دادن که در فارسی به این معنا به کار می‌رود و روشن است که خیرخواهی شامل امر به معروف و نهی از منکر نیز می‌شود.

سپس امام علیه السلام در هفتمین تقاضایی که در این بخش از دعا از پروردگار عالم دارد عرضه می‌دارد: «خداوندا! به ما توفیق ده که در حفظ و مراقبت از اسلام بکوشیم»؛ (وَ حَيَاةِ الْإِسْلَامِ).

«حیاطه» مصدر باب «حاط يحوط» و در اصل به معنای نگهداری و مراقبت است، لذا به دیوارهایی که اطراف منازل یا مراکز دیگر می‌کشند «حائط» گفته می‌شود، زیرا آن محدوده را تحت مراقبت خاص قرار می‌دهد و «احاطه» به معنای اطراف چیزی را گرفتن و بر آن سلطه پیدا کردن نیز از همین ماده است.

۱. کافی، ج ۱، ص ۴۰۳، ح ۱.

و منظور از «حیاطة الاسلام» آن است که از اصول و فروع و همه اموری که مربوط به اسلام است مراقبت و حفاظت شود.

پیامی که این جمله دارد این است که حفظ و مراقبت و پاسداری از اسلام در تمام جوانب، یک وظیفه عمومی است و همه باید در این راه تلاش و کوشش کنند. سپس امام علیه السلام هشتمین درخواست خود را چنین بیان می‌کند: «خداوند! ما را توفیق ده که از باطل عیب‌جویی کنیم و آن را بی‌ارزش و خوار داریم (تا مردم فریب آن را نخورند و از آن پیروی نکنند و گرفتار ضلالت و گمراهی نشوند)؛ (وَائْتِقَاصِ الْبَاطِلِ وَادِّلَالِهِ).

در واقع این تقاضا مکمل تقاضایی است که امام علیه السلام درباره امر به معروف و نهی از منکر داشت، زیرا یکی از طرق نهی از منکر این است که منکرات را که گاهی فریبنده هستند، آن‌گونه که هستند معرفی کنیم و به خوار کردن آن بپردازیم. البته در این مسیر باید از قاعده «الاسهل فالاسهل» بهره گرفت و آن‌جا که می‌توان از طرق آسان‌تر باطل را رسوا کرد به طرق شدیدتر نپردازیم، ولی اگر از طرق عادی نمی‌توان آن‌ها را انتقاص داد و اذلال کرد باید شدت عمل به خرج داد، اما از مسیر حق و عدالت هرگز نباید خارج شد.

در این زمینه حدیثی داریم که بعضی در تفسیر آن به اشتباه افتاده‌اند و راه‌های نادرستی را برای اذلال باطل می‌پیمایند که با اصول تعلیمات اسلام سازگار نیست.

در این حدیث معتبر امام صادق علیه السلام چنین فرمود: «إِذَا رَأَيْتُمْ أَهْلَ الرَّيْبِ وَ الْبِدْعِ مِنْ بَعْدِي فَأَظْهِرُوا الْبِرَاءَةَ مِنْهُمْ وَ أَكْثُرُوا مِنْ سَبِّهِمْ وَ الْقَوْلَ فِيهِمْ وَ الْوَقِيعَةَ وَ بَاهِتُوهُمْ كَيْلًا يَطْمَعُوا فِي الْفُسَادِ فِي الْإِسْلَامِ وَ يَحْذَرَهُمُ النَّاسُ وَ لَا يَتَعَلَّمُوا مِنْ بَدْعِهِمْ يَكْتَسِبِ اللَّهُ لَكُمْ بِذَلِكَ الْحَسَنَاتِ وَ يَرْفَعُ لَكُمْ بِهِ الدَّرَجَاتِ فِي الْآخِرَةِ؛ هنگامی که اهل شک و تردید و بدعت را بعد از من دیدید (که می‌خواهند اسلام را واژگون کنند

وریشه‌های آن را قطع نمایند) از آن‌ها بیزاری جوید و به آن‌ها بدگویی کنید و عیوب آن‌ها را آشکار سازید و با ادله محکم آن‌ها را مبهوت کنید تا در ایجاد فساد در اسلام طمع نکنند و مردم از آن‌ها پرهیزند و از بدعت‌های آنان چیزی فرا نگیرند، اگر این کار را انجام دهید خداوند حسناتی در نامه اعمال شما می‌نویسد و شما را در آخرت به درجات بالا می‌برد.<sup>۱</sup>

همان‌گونه که در بالا گفته شد، تمام این کارها باید با رعایت موازین اسلام و احکام شرع باشد، بعضی چنین پنداشته‌اند که جمله «باهتوهم» مفهومی است که به آن‌ها تهمت بزنیید و نسبت‌های ناروا بدهید، در حالی که این جمله در اصل از ماده «بُهِت» به معنای متحیر و مبهوت ساختن است، همان‌گونه که در قرآن مجید درباره مناظره ابراهیم علیه السلام با نمرود آمده است که با دلیل محکم خود نمرود را مبهوت و حیران ساخت «فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ».<sup>۲</sup>

مرحوم علامه مجلسی در مرآة العقول در تفسیر این روایت همین معنا را ترجیح داده و این احتمال را که منظور از «باهتوهم» این باشد که به آن‌ها بهتان بزنیید و نسبت‌های ناروا بدهید، ضعیف شمرده است.<sup>۳</sup>

همین معنا را مرحوم ملاصالح مازندرانی در شرح کافی<sup>۴</sup> و همچنین مرحوم ملا محسن فیض در کتاب شریف وافی<sup>۵</sup> و مرحوم علامه شعرانی در حاشیه‌ای که بر کتاب شرح کافی مرحوم مازندرانی نگاشته، آورده‌اند.

و مرحوم علامه شعرانی در این حاشیه می‌گوید: «گاه به ذهن بعضی از عوام الناس چنین رسیده که مفهوم جمله «باهتوهم» این است که تهمت و افترا

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۷۵، ح ۴.

۲. بقره، آیه ۲۵۸.

۳. مرآة العقول، ج ۱۱، ص ۸۱، ح ۴.

۴. شرح کافی ملاصالح مازندرانی، ج ۱۰، ص ۴۳، ح ۴.

۵. وافی، ج ۱، ص ۲۴۵.

زدن نسبت به اهل بدعت و دادن نسبت کفر به آن‌ها جایز است برای این‌که مردم بیشتر از آن‌ها بپرهیزند در حالی که هرگز اظهار کفر نکرده‌اند. این تصور یک اشتباه بزرگ است، زیرا تهمت و افترا زدن در شریعت اسلامی حرام است». اضافه بر این‌ها دروغ‌ها و تهمت‌ها به زودی آشکار می‌شود و اعتبار سخنان گویندگان را از بین می‌برد و غالباً نتیجه معکوس می‌دهد. علاوه بر این‌که اساساً این سخن با آموزه‌های اساسی اسلام سازگار نیست؛ قرآن مجید می‌گوید: «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ ۤأَلَّا تَعْدِلُوۡا»؛ «دشمنی با افرادی نباید شما را از عدالت بازدارد».<sup>۱</sup>

به هر حال عیب‌جویی از باطل و خوار نمودن آن نباید با استفاده از اعمال حرام صورت گیرد، همان‌گونه که مرحوم شهید ثانی در شرح لمعه می‌فرماید: «با کسانی که بر اثر ارتکاب گناه مستحق استخفاف هستند می‌توان با سخنانی که موجب خفت و خواری آن‌ها می‌شود برخورد کرد، ولی نباید نسبت دروغ و ناروا به آن‌ها داد».<sup>۲</sup>

سپس امام علیه السلام در نهمین درخواست از پروردگار عرضه می‌دارد: «خداوندا! به ما توفیق ده (همان‌گونه که باطل را تضعیف می‌کنیم و خوار می‌سازیم) حق را یاری کنیم و گرامی داریم»؛ (و نُصْرَةَ الْحَقِّ وَ إِعْزَاةَ). «حق» در مقابل «باطل» و «اعزاز» در مقابل «اذلال» است که در جمله قبل آمده، اشاره به این‌که وظیفه ما تنها این نیست که باطل را تضعیف کنیم و خوار سازیم، بلکه در نقطه مقابل آن، حق را باید تقویت کنیم و گرامی داریم، و این مفهوم وسیعی دارد که هرگونه تقویت و گرامی داشتن از طریق لفظ و عمل و کارهای علمی و فرهنگی و اقتصادی و حتی نظامی را شامل می‌شود.

۱. مائده، آیه ۸.

۲. شرح لمعه، ج ۹، ص ۱۷۵.

این در واقع پیامی است به همه مؤمنان که باید در تقویت حق بکوشند و در گرامی داشتن آن تلاش کنند، مبادا باطل بر حق چیره شود و ظلمت ظلم و فساد جامعه را فرا گیرد.

آنگاه در دهمین تقاضا عرضه می‌دارد: «خداوندا! به من توفیق ده که گمراهان را هدایت و راهنمایی کنم»؛ (وَ إِرْشَادِ الضَّالِّ).

«ارشاد» از ماده «رشد» به معنای هدایت یافتن و رسیدن به مقصد است و «ارشاد» به معنای هدایت کردن و به مقصد رساندن می‌باشد و «ضال» به معنای گمراه است که مفهوم وسیعی دارد و همه گمراهان عقیدتی، عملی و اخلاقی را شامل می‌شود.

این تقاضا اشاره به این است که افراد با ایمان نباید در مقابل گمراهان خاموش بنشینند، بلکه وظیفه دارند آن‌ها را به راه راست هدایت کنند، خواه از طریق اقامه دلیل و برهان باشد و یا نصیحت و پند و اندرز و یا حتی کمک‌های مالی، در صورت امکان.

درباره تفاوت ارشاد با امر به معروف و نهی از منکر می‌توان گفت که امر به معروف و نهی از منکر مربوط به مواردی است که افراد، معروف و منکر را شناخته و آگاهانه ترک معروف می‌کنند و یا به سراغ منکر می‌روند، اما ارشاد مربوط به مواردی است که شخصی معروف و منکر را نمی‌شناسد و از مسیر حق منحرف و گمراه شده، که باید او را هدایت کرد.

و به تعبیر دیگر، امر به معروف و نهی از منکر در مورد کسی است که حکم را می‌داند، ولی آگاهانه به سراغ موضوع می‌رود، یعنی به عنوان مثال می‌داند خوردن شراب حرام است، اما می‌خورد، ولی ارشاد جاهل در مورد جهل به احکام است، مانند این که کسی حرام بودن شراب خواری را نداند و بخورد، که باید او را به این حکم ارشاد کرد.

در ذیل آیه شریفه ۳۲ سوره مائده که می فرماید: «کسی که یک نفر را احیا کند گویا همه مردم را احیا کرده است» ﴿وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا﴾ می خوانیم که امام صادق علیه السلام فرمود: «تفسیر ظاهر آن این است که کسی را از آتش سوزی یا غرق شدن نجات دهد»، سپس خاموش شد و بعد فرمود: تَأْوِيلُهَا الْأَعْظَمُ أَنْ دَعَاَهَا فَاسْتَجَابَتْ لَهُ؛ تأویل مهم تر آن (تفسیر دیگر آن) این است که کسی را به سوی راه حق دعوت کند و او دعوتش را بپذیرد.<sup>۱</sup>

در حدیث پرمعنای دیگری از امام حسن عسکری علیه السلام می خوانیم که زنی نزد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام حاضر شد و عرضه داشت: مادر ضعیف و ناتوانی دارم که مسائلی در موضوع نماز برای او مشتبه شده و مرا فرستاده است که از شما سؤال کنم. بانوی اسلام سؤال او را شنید و پاسخ گفت. سؤال دیگری کرد، باز هم پاسخ گفت. سومین سؤال خود را نیز مطرح کرد و حضرت زهرا علیها السلام پاسخ فرمود و آن زن تا ده سؤال پیش رفت و حضرت جواب سؤالات او را داد. او از پرسش زیاد شرمنده شد و عرضه داشت: بیش از این مزاحم شما نمی شوم ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله! حضرت فرمود: باز هم بیا و از آنچه می خواهی سؤال کن. آیا اگر کسی روزی اجیر شود تا بار سنگینی را بالای بامی ببرد و مزد آن صد هزار دینار باشد، آیا این کار برای او سنگین است؟ عرض کرد: نه. فرمود: هر سؤالی که تو از من می کنی و من پاسخ می گویم، به اندازه فاصله میان زمین و عرش خدا مملو از لؤلؤ پاداش من خواهد بود. به یقین چنین باری برای من سنگین نیست.<sup>۲</sup>

این تعبیر و تعبیراتی که در روایات دیگر وارد شده نشان می دهد که ارشاد جاهل و آموزش احکام خدا چه پاداش های عظیمی دارد.

امام علیه السلام یازدهمین و دوازدهمین تقاضای خود را از خداوند چنین عنوان

۱. کافی، ج ۲، ص ۲۱۱، باب فی احیاء المؤمن، ح ۳.

۲. بحار الانوار، ج ۲، ص ۳، ح ۳.



می‌کند: «خدایا! ما را در این روز توفیق ده به یاری ضعیفان بشتابیم و به ستم‌دیدگانی که یاری می‌طلبند پاسخ دهیم»؛ (وَ مُعَاوَنَةَ الضَّعِيفِ، وَ إِذْرَاكِ اللَّهِيْفِ<sup>۱</sup>).

این جمله امام علیه السلام نیز پیام روشنی دارد و آن این است که وظیفه ما در هر روز یاری کردن ضعیفان و فریادرسی مظلومان است.

به نظر می‌رسد که تفاوت «ضعیف» و «لهیف» تفاوت عام و خاص باشد. «ضعیف» هر فرد ناتوانی را شامل می‌شود، خواه استغاثه کند و کمک بطلبد یا خاموش باشد، اما «لهیف» کسی است که مشکلات او به قدری زیاد شده که فریاد استغاثه او را بلند کرده است و از مردم یاری می‌طلبد.

این نکته حائز اهمیت است که در روایات اسلامی اهمیت فوق العاده‌ای به یاری ضعیفان و فریادرسی گرفتاران داده شده است، از جمله در حدیثی از امام سجّاد علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «وَ الدُّنُوْبُ الَّتِي تُنْزِلُ الْبَلَاءَ تَرْكُ إِعَاثَةِ الْمَلْهُوفِ وَ تَرْكُ مُعَاوَنَةِ الْمَظْلُومِ؛ از گناهانی که سبب نزول بلا می‌شود، ترک فریادرسی در ماندگان و یاری مظلومان است»<sup>۲</sup>.

در حدیث دیگری می‌خوانیم که امام مجتبی علیه السلام در حال اعتکاف بود. کسی خدمتش آمد و عرضه داشت: ای فرزند رسول خدا! فلان کس از من طلبی دارد و می‌خواهد مرا به زندان بیفکند. حضرت فرمود: به خدا قسم! در این جا چیزی همراه من نیست که دین تو را ادا کنم. آن مرد اصرار کرد. امام علیه السلام کفش خود را پوشید و حرکت نمود. عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! شما اعتکافتان را فراموش کردید (که معتکف نمی‌تواند از مسجد خارج شود) فرمود: فراموش

۱. «لهیف» از ماده «لهف» (بر وزن حرف) در اصل به معنای غم و اندوه و فریادکشیدن شخص مظلوم مضطر است، بنابراین «لهیف» شخصی است که برخوردار از این حالت است.

۲. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۳۷۵، ح ۱۲.

نکردم، ولی از پدرم شنیدم که از جدم رسول خدا ﷺ نقل فرمود: «مَنْ سَعَى فِي حَاجَةِ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ فَكَأَنَّمَا عَبْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ تِسْعَةَ آلَافِ سَنَةٍ صَائِمًا نَهَارَهُ قَائِمًا لَيْلَهُ؛ کسی که برای انجام حاجت برادر مسلمانش تلاش کند گویی خداوند عزوجل را نه هزار سال پرستش کرده، در حالی که روزها روزه دار و شبها شب زنده دار بوده است».<sup>۱</sup>

در نهج البلاغه امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز آمده است: «مِنْ كَفَّارَاتِ الذُّنُوبِ الْعِظَامِ إِغَاثَةُ الْمَلْهُوفِ وَ التَّنْفِيسُ عَنِ الْمَكْرُوبِ؛ از جمله کفاره‌های گناهان بزرگ، به فریاد بیچاره و مظلوم رسیدن و تسلی دادن به افراد فقیر است».<sup>۲</sup>

### توفیق، اسباب و موانع آن

با توجه به این که امام علیه السلام در این دعا توفیق انجام دوازده عمل صالح را در هر روز می‌طلبد و با جمله «ووفقنا» این نعمت بزرگ را از پروردگار تقاضا می‌کند، سزاوار است به مسأله توفیق که یکی از مهم‌ترین نعمت‌های الهی است اشاره‌ای کنیم.

«توفیق» در اصل از ماده «وَفَّقَ» به معنای هماهنگی بین دو چیز است و «توفیق» به معنای هماهنگ ساختن و آماده بودن اسباب و مقدمات برای انجام کار خیر است.

در روایتی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «مَا كُلُّ مَنْ نَوَى شَيْئًا قَدَرَ عَلَيْهِ وَ لَا كُلُّ مَنْ قَدَرَ عَلَى شَيْءٍ وَ وُفِّقَ لَهُ وَ لَا كُلُّ مَنْ وَفَّقَ لِشَيْءٍ أَصَابَ لَهُ فَإِذَا اجْتَمَعَتِ النَّيَّةُ وَ الْقُدْرَةُ وَ التَّوْفِيقُ وَ الْإِصَابَةُ فَهَذَاكَ تَمَّتِ السَّعَادَةُ؛ نه هرکس نیت چیزی کرد قادر بر انجام آن می‌شود و نه هرکس قادر بر انجام کاری شد موفق به انجام آن می‌شود و نه

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۵۵۰، ح ۴.

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۲۴.

هرکس موفق به انجام کاری شد به نتیجه می‌رسد. هنگامی که نیت و قدرت و توفیق و نتیجه‌گیری از آن‌ها حاصل شود، در این صورت سعادت به‌طور کامل نصیب انسان شده است»<sup>۱</sup>.

در حدیث دیگری امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ» و آیه شریفه «إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ...» می‌فرماید: «هنگامی که انسان آنچه را که خداوند متعال به آن امر کرده انجام دهد و عملش موافق فرمان خداوند متعال باشد، بنده موفق نامیده می‌شود و وقتی انسان اراده کند که در بعضی از معاصی ورود نماید و خداوند میان او و آن معصیت مانعی ایجاد کند و او آن را ترک نماید، ترک آن به توفیق خداوند متعال است و اگر او را (به‌خاطر ترک اطاعت خدا) در برابر آن معصیت به حال خود رها سازد و مانعی بر سر راه او ایجاد نکند، او را مخدول ساخته و ترک یاری کرده و موفق نداشته است»<sup>۲</sup>.

امور زیر به‌عنوان نمونه‌هایی از توفیق، قابل بررسی است:

۱. اساتید آگاه و آموزش‌های خوب
۲. دوستان صالح و صمیمی
۳. محیط خانوادگی سالم
۴. غذای حلال
۵. محیط اجتماعی مناسب
۶. تأثیر سازنده و وسایل ارتباط جمعی
۷. سلامتی جسم و جان
۸. علم و آگاهی کافی

۱. بحارالانوار، ج ۵، ص ۲۱۰، ح ۵۰.

۲. بحارالانوار، ج ۵، ص ۱۹۹ و ۲۰۰، ح ۲۱.

۹. عمر طولانی توأم با سلامتی

۱۰. درک ایام و لیالی مبارکه و مانند این‌ها.

بنابراین کسی که دارای استاد لایق و دوستان صالحی باشد و در پرتو آن‌ها کارهای نیکی انجام دهد گفته می‌شود که فلان کس توفیق دارد و مرد موفق است و به عکس، هنگامی که دوستان صالح او از دست بروند و دستش از دامن استاد لایق و عالم کوتاه گردد گفته می‌شود که توفیق از او سلب شده است و چنین است موارد دیگری که به آن اشاره شد.

در مقابل، امور زیادی موجب سلب توفیق می‌شوند، مانند: گناه، دوستان بد، آموزش‌های غلط، غذای حرام، محیط آلوده، وسایل ارتباط جمعی گمراه‌کننده و امثال آن.

در قرآن مجید این واژه یک بار در همین معنا به کار رفته است. در آیه ۸۸ سوره هود، شعیب رضی الله عنه خطاب به قوم خود می‌گوید: «وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ»؛ «اصلاح کار من و پیشرفت در انجام این مأموریت تنها با توفیق الهی است».

و تنها یک بار دیگر این واژه در قرآن مجید به معنای موافق ساختن دو چیز یا دو گروه با یکدیگر به کار رفته است، می‌فرماید: «إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَ تَوْفِيقًا»<sup>۱</sup> یعنی منافقان هنگامی که گرفتار مصیبتی می‌شوند نزد تو می‌آیند و سوگند یاد می‌کنند که هدف ما از بردن داوری نزد دیگران جز نیکی کردن و ایجاد توافق میان طرفین دعوا نبوده است.

قابل توجه این‌که گروهی را می‌بینیم که اسباب و وسایل سعادت برای آن‌ها فراهم است و شتابان به سوی مقصد حرکت می‌کنند؛ افراد موفق که گاه دیگران به حال آن‌ها غبطه می‌خورند. در مقابل، گروه دیگری را می‌بینیم که هرچه

۱. نساء، آیه ۶۲

می‌کوشند اسباب و وسایل جهت رسیدن به مقصد برای آن‌ها فراهم نمی‌شود، یعنی از آن‌ها به کلی سلب توفیق شده است. در این باره باید توجه داشته باشیم که خداوند حکیم است؛ نه بی حساب به کسی توفیق می‌دهد و نه بی حساب از کسی سلب توفیق می‌کند.

در روایتی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ الرَّجُلَ يُذْنِبُ الذَّنْبَ فَيُحْرَمُ صَلَاةَ اللَّيْلِ وَإِنَّ الْعَمَلَ السَّيِّئَ أَسْرَعُ فِي صَاحِبِهِ مِنَ السَّكِّينِ فِي اللَّحْمِ؛ گاه انسان گناهی انجام می‌دهد و توفیق نماز شب از او سلب می‌شود و به یقین عمل بد در صاحبش مؤثرتر است از کاردی در گوشت».<sup>۱</sup>

در آیات قرآن و روایات اسلامی نیز عواملی برای توفیق و موانعی برای آن ذکر شده است، هرچند گاه با لفظ توفیق نیست، ولی معنای آن مراد است.

در آیات ۵ تا ۱۰ سوره لیل می‌خوانیم: «فَأَمَّا مَنْ آتَىٰ وَ اتَّقَىٰ \* وَ صَدَقَ بِالْحُسْنَىٰ \* فَسَنِيَرُهُ لِلْيُسْرَىٰ \* وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَعْتَىٰ \* وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ \* فَسَنِيَرُهُ لِلْعُسْرَىٰ»؛ «اما آن‌کس که [در راه خدا] انفاق کند و پرهیزکاری پیش گیرد، و جزای نیک [الهی] را تصدیق کند، ما او را در مسیر آسانی قرار می‌دهیم (و توفیق نصیبش می‌کنیم)، اما کسی که بخل ورزد و [از این راه] بی‌نیازی طلبد، و پاداش نیک [الهی] را انکار کند، به‌زودی او را در مسیر دشواری قرار می‌دهیم (و توفیق را از او سلب می‌کنیم)».

بنابراین، کارهای خیری، مانند انفاق در راه خدا و برگزیدن تقوا و ایمان به پاداش‌های الهی سبب توفیق بیشتر می‌شود و به‌عکس، بخل و تکذیب پاداش‌های الهی از اسباب سلب توفیق است.

از جمله اسباب توفیق، استفاده از تجربیات دیگران است. در کلمات قصار

۱. کافی، ج ۲، ص ۲۷۲، ح ۱۶.

امیر مؤمنان علیه السلام (حکمت ۲۱۱) آمده است: «وَمِنَ التَّوْفِيقِ حِفْظُ التَّجْرِبَةِ؛ یکی از اسباب توفیق، حفظ کردن تجربیات است». خواه تجربیاتی که خود انسان دارد یا تجربیاتی که از دیگران به او می‌رسد.

یکی دیگر از اسباب توفیق توبه است، در قرآن مجید می‌خوانیم: ﴿وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾؛ «ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند، مادرش او را با ناراحتی حمل می‌کند و با ناراحتی وضع حمل می‌نماید؛ دوران حمل و از شیر بازگرفتنش سی ماه است. تا زمانی که به نیرومندی و کمال خود بالغ شود و به چهل سالگی برسد، می‌گوید: «پروردگارا! مرا توفیق ده تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم دادی به جا آورم و کار شایسته‌ای انجام دهم که از آن خشنود باشی، و فرزندان مرا برایم صالح گردان؛ من به سوی تو بازگشتم و توبه کردم و من از مسلمانانم».<sup>۱</sup>

در این آیه از خداوند با جمله «رَبِّ أَوْزِعْنِي»؛ «خداوند! به من الهام بخش و توفیق ده» تقاضای توفیق الهی شد و دلیل آن هم در ذیل آن آمده است: ﴿إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾؛ «من توبه کرده‌ام و از مسلمانانم».

یکی دیگر از عوامل توفیق، تلاش توأم با اخلاص در مسیر حق است. در آیه ۶۹ سوره عنکبوت می‌خوانیم: ﴿وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾؛ «و کسانی که در راه ما با خلوص نیت جهاد کنند، قطعاً به راه‌های خود، هدایتشان خواهیم کرد». آیات متعددی در قرآن دربارهٔ مسأله هدایت و ضلالت سخن می‌گوید و آن را به خداوند نسبت می‌دهد، مفسران در تفسیر این آیات به سراغ مسأله توفیق

و سلب توفیق رفته‌اند، زیرا هدایت و ضلالت اجباری با اصل اختیاری بودن تکالیف قطعاً سازگار نیست، بنابراین منظور از هدایت، فراهم ساختن اسباب برای ایمان آوردن یا انجام دادن اعمال صالح است، بی آن‌که انسان مجبور باشد ایمان بیاورد یا عمل صالحی انجام دهد.

و همچنین ضلالت به معنای فراهم نبودن اسباب هدایت و وصول به مقصد است، نه گمراه ساختن اجباری که با اصل اختیار انسان و هادی بودن خداوند سازگار نیست.

﴿فِيمَا نَقُضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً﴾؛ «به خاطر پیمان‌شکنی آن‌ها (قوم یهود)، از رحمت خویش دورشان ساختیم؛ و دل‌های آنان را سخت و پرفسّادت نمودیم».<sup>۱</sup>

در آیات نخستین سوره بقره (آیات ۸-۲۰) که حال منافقان را شرح می‌دهد اشارات روشنی به سلب توفیق از آن‌ها به سبب انجام کارهای زشتشان شده است و خداوند آن‌ها را تشبیه به مسافرانی می‌کند که شب تاریک در میان بیابانی خطرناک گرفتار شده‌اند و در تنگنای رگبار قرار گرفته‌اند. گاه برقی می‌جهد و قدمی برمی‌دارند و سپس خاموش می‌شود و حیران می‌مانند، خداوند نورشان را می‌گیرد و آن‌ها را در ظلمات سرگردان می‌سازد ﴿ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ﴾ و این نمونه روشن سلب توفیق است.

در هر حال از این نکته نباید غافل شد که هرچند توفیق و سلب توفیق از ناحیه خداوند است، ولی به یقین خداوند حکیم، نه بی حساب به کسی توفیق می‌دهد و نه بی دلیل از کسی سلب توفیق می‌کند. این اعمال ماست که سبب توفیق الهی یا سلب توفیق می‌شود و در واقع توفیق، جایزه اعمال خیر، و سلب توفیق، عقوبت اعمال بد است.

۱. مائده، آیه ۱۳.

## بخش ششم

﴿١٩﴾ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاجْعَلْهُ أَيَّمَنَ يَوْمِ عَهْدِنَا، وَ أَفْضَلَ صَاحِبِ

صَحْبِنَا، وَ خَيْرَ وَقْتٍ ظَلَلْنَا فِيهِ.

﴿٢٠﴾ وَاجْعَلْنَا مِنْ أَرْضِي مَنْ مَرَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ مِنْ جُمْلَةِ خَلْقِكَ، أَشْكِرْهُمْ

لِمَا أَوْلَيْتَ مِنْ نِعَمِكَ، وَ أَقْوَمَهُمْ بِمَا شَرَعْتَ مِنْ شَرَائِعِكَ، وَ أَوْفَقَهُمْ عَمَّا حَذَرْتَ مِنْ نَهْيِكَ.

﴿٢١﴾ اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ وَ كَفَى بِكَ شَهِيداً، وَ أَشْهَدُ سَمَاءَكَ وَ أَرْضَكَ وَ مَنْ

أَسْكَنْتَهُمَا مِنْ مَلَائِكَتِكَ وَ سَائِرِ خَلْقِكَ فِي يَوْمِي هَذَا وَ سَاعَتِي هَذِهِ وَ لَيْلَتِي هَذِهِ وَ مُسْتَقَرِّي هَذَا، أَنِّي أَشْهَدُ أَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، قَائِمٌ بِالْقِسْطِ، عَدْلٌ فِي الْحُكْمِ، رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ، مَالِكُ الْمُلْكِ، رَحِيمٌ بِالْخَلْقِ.

﴿٢٢﴾ وَ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَ رَسُولُكَ وَ خَيْرَتُكَ مِنْ خَلْقِكَ، حَمَلْتَهُ رِسَالَتَكَ فَأَدَّاهَا،

وَ أَمَرْتَهُ بِالنُّصْحِ لِأُمَّتِهِ فَنَصَحَ لَهَا.

## ترجمه

١٩. خداوندا! بر محمد و آلش درود فرست، و امروز را پربرکت‌ترین ایامی که

تاکنون داشته‌ایم و برترین همدمی که با او مصاحبت داشته‌ایم و بهترین اوقاتی که در آن به سر برده‌ایم، قرار ده.

٢٠. خداوندا! ما را از خشنودترین بندگان که شب و روز بر آنان می‌گذرد قرار

ده، و از شکرگزارترین افراد در برابر نعمت‌هایی که به آن‌ها بخشیده‌ای و از بندگان که ثابت‌قدم‌ترین افراد در برابر احکامات هستند و نیز از پرهیزکارترین کسان در برابر اموری که از آن نهی کرده.

٢١. خداوندا! من تو را به شهادت می‌طلبم - و کافی است که تو گواه من باشی -



و نیز آسمان وزمین و فرشتگانی که در آن‌ها ساکن کرده‌ای و سایر خلق تو را در این روز و در این ساعت و در این شب و در این مکان به گواهی می‌طلبم که من شهادت می‌دهم تو خداوندی هستی که معبودی جز تو نیست، برپادارنده عدل و داد هستی و با عدالت در میان بندگانت داوری می‌کنی؛ نسبت به بندگانت مهربانی، حکمران تمام جهان، هستی و نسبت به مخلوقات خود رحیمی.

۲۲. «و (بارالها! گواهی می‌دهم) محمد ﷺ بنده و رسول تو و برگزیده‌ات از میان خلق توست. رسالت خود را بر دوش او نهادی، او نیز حق آن را ادا کرد و به خیرخواهی بندگانت مأمور ساختی، او هم نهایت خیرخواهی و دلسوزی را انجام داد.

## شرح و تفسیر

### هفت تقاضای مهم

امام علیؑ در این بخش از دعای پر معنایش بعد از درود بر پیامبر و آل او، هفت چیز از خداوند تقاضا می‌کند، نخست عرضه می‌دارد:

«خداوندا! بر محمد و آلش درود فرست، و امروز را پربرکت‌ترین ایامی که تاکنون داشته‌ایم قرار ده»؛ (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ اجْعَلْهُ أَيَّامَنَ يَوْمِ عَهْدِنَا).  
و در تقاضای دوم عرضه می‌دارد: «امروز را برترین همدمی که با او مصاحبت داشته‌ایم، قرار ده»؛ (وَ أَفْضَلَ صَاحِبِ صَحْبِنَا).

و در تقاضای سوم می‌افزاید: «امروز را بهترین اوقاتی که در آن به سر برده‌ایم، مقرر فرما»؛ (وَ خَيْرَ وَقْتٍ ظَلَلْنَا فِيهِ).

این تقاضاهای سه‌گانه از نکته مهمی خبر می‌دهد و آن این‌که انسان باید تلاش کند که هر روزش از دیروزش بهتر و فردایش از امروز والاتر باشد، به این

معنا که در مسیر تقوا و پاک‌دامنی و بندگی پروردگار و سیر و سلوک الی الله توقف نداشته باشد.

«أیمن» از ماده «یُمن» در اصل به معنای برکت و سعادت است و «أیمن» که أفعال التفضیل می‌باشد یعنی پربرکت‌تر و پرسعادت‌تر است.

«عهدنا» از ماده «عهد» به معنای شناخت و دیدار است و این که کسی به دیگری می‌گوید: نسبت به تو بعید العهد شدم، یعنی مدتی است تو را ندیدم. این واژه به معنای پیمان نیز به طور گسترده استعمال می‌شود.

راغب در مفردات معنای اصلی «عهد» را حفظ و مراقبت از چیزی به طور پیوسته می‌داند.

«ظللنا» از ماده «ظَلَّ» در اصل به معنای اعمالی است که انسان در روز انجام می‌دهد، در مقابل «بیتوته» که به معنای برنامه‌های شبانه است و گاه یک لام آن ساقط می‌شود و به صورت «ظَلْتُ» در می‌آید، همان طور که در قرآن مجید در آیه ۶۵ سوره واقعه آمده است: «لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ»؛ «اگر می‌خواستیم، آن زراعت را به گاه در هم کوبیده مبدل می‌کردیم تا در تعجب فرو روید!» و با این که «ظَلَلْنَا» در اصل باید با فتح لام باشد در این جمله «ظَلَلْنَا» با کسر لام نقل شده است که در موارد مشابه آن نیز دیده می‌شود.

به این شکل، امام علیه السلام هر روزی را بهتر از روز سابق و هر شبی را بهتر از شب پیشین از نظر اطاعت فرمان خدا می‌طلبد و این جمله ما را به یاد حدیث معروف امام صادق علیه السلام می‌اندازد که فرمود: «مَنْ اسْتَوَى يَوْمَاهُ فَهُوَ مَغْبُونٌ وَمَنْ كَانَ آخِرُ يَوْمِهِ شَرَّهُمَا فَهُوَ مَلْعُونٌ وَمَنْ لَمْ يَعْرِفِ الزِّيَادَةَ فِي نَفْسِهِ كَانَ إِلَى النُّقْصَانِ أَقْرَبَ وَمَنْ كَانَ إِلَى النُّقْصَانِ أَقْرَبَ فَالْمَوْتُ خَيْرٌ لَهُ مِنَ الْحَيَاةِ؛ کسی که دو روز او مانند هم باشد مغبون است و کسی که روز بعد او بدتر از روز قبل باشد ملعون است و کسی که پیشرفت و افزایش را در خود نبیند به نقصان و عقب‌گرد نزدیک‌تر است و کسی

که رو به سوی نقصان حرکت می‌کند مر برای او از زندگی بهتر می‌باشد (چراکه مر ، حداقل، نقصان او را متوقف می‌سازد).<sup>۱</sup>

حتی در دعای معروف امام سجّاد علیه السلام در روز یکشنبه پیشرفت در هر ساعتی از خدا تقاضا شده است، عرضه می‌دارد: «وَ اجْعَلْ غَدِي وَ مَا بَعْدَهُ أَفْضَلَ مِنْ سَاعَتِي وَ يَوْمِي؛ خداوندا! فردای من و نیز بعد از آن را بهتر از این ساعت و این روز من قرار ده».

هرگاه به جهان آفرینش نگاه کنیم موجودات را رو به سوی تکامل می‌بینیم، انسان هم که جزئی از این عالم بزر است باید هماهنگ با آن حرکت کند. در واقع ما سرمایه‌داران بزرگی هستیم که سرمایه ما عمر ماست و این سرمایه چه بخواهیم و چه نخواهیم به تدریج از ما گرفته می‌شود. در صورتی که بتوانیم چیزی جایگزین آن کنیم، در بازار عمر سود برده‌ایم و در غیر این صورت گرفتار خسرانیم، همان‌گونه که قرآن در سوره العصر این حقیقت را به‌طور آشکار بیان فرموده است.

امام علیه السلام در جمله بعد، چهار چیز از خداوند متعال تقاضا می‌کند که به نظر می‌رسد مترتب بر یکدیگر و علت و معلول یکدیگرند و انسان را در مراحل سلوک الی الله با خود به پیش می‌برند و به مقاصد عالی می‌رسانند.

نخست عرضه می‌دارد: «خداوندا! ما را از خشنودترین بندگانی که شب و روز بر آنان می‌گذرد قرار ده»؛ «وَ اجْعَلْنَا مِنْ أَرْضِي مَنْ مَرَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ مِنْ جُمْلَةِ خَلْقِكَ».

منظور از این خشنودی، رضایت انسان از قضا و قدر و مواهب الهی است و هر قدر انسان خشنودتر باشد اطاعتش بیشتر خواهد بود.

۱. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۷۳، ح ۵.

بعضی نیز احتمال داده‌اند که «أَرْضِي» در این جا معنای مفعولی داشته باشد، یعنی «خداوندا! مرا از محبوب‌ترین بندگانی قرار ده که شب و روز بر آن‌ها می‌گذرد» و تعبیر در شب و روز بر آن‌ها می‌گذرد»، اشاره به فراگیر بودن مقصود است، یعنی از همهٔ بندگانت، زیرا کسی نیست که شب و روز بر او نگذرد. البته چنانچه استعمال لفظ را در بیش از یک معنا جایز بدانیم - که می‌دانیم - ممکن است هر دو معنا در واژه «ارضی» جمع باشد که همان معنای «راضیه» مرضیه است.

سپس عرضه می‌دارد: «ما را از شکرگزارترین بندگانت در برابر نعمت‌هایی که به آن‌ها بخشیده‌ای قرار ده»؛ (أَشْكُرُهُمْ لِمَا أُؤْتِيَتْ مِنْ نِعْمِكَ)<sup>۱</sup>. جمله «أُؤْتِيَتْ» از ماده «وَلَّى» در این جا به معنای بخشیدن نعمت است و بعضی آن را به معنای بخشیدن بدون سابقه و بدون آن‌که پاداش عملی باشد، دانسته‌اند.<sup>۲</sup>

روشن است که وقتی انسان راضی به رضای خدا باشد، در برابر نعمت‌های او نیز شاکر خواهد بود و اگر از همه راضی تر باشد، از همه شکرگزارتر خواهد بود. در سومین و چهارمین تقاضا عرضه می‌دارد: «ما را از ثابت‌قدم‌ترین بندگانت در برابر احکامی که مقرر کرده‌ای و پرهیزکارترین بندگانت در برابر اموری که از آن نهی نموده‌ای، قرار ده»؛ (وَ أَقْوَمَهُمْ بِمَا شَرَعْتَ مِنْ شَرَائِعِكَ، وَ أَوْقَفَهُمْ عَمَّا حَذَرْتَ مِنْ نَهْيِكَ).

این نیز واضح است که وقتی انسان از همه شکرگزارتر باشد، نتیجهٔ این شکرگزاری اطاعت بی‌قید و شرط از فرمان خدا و پرهیز از همهٔ منهیات است.

۱. به نظر می‌رسد که این جمله عطف بر جملهٔ قبل است و واو در تقدیر می‌باشد و احتمال این‌که جملهٔ حالیه برای «ارضی» باشد، بعید است.

۲. در لسان العرب، ج ۱۵، ص ۴۱۵ آمده است: «وَكَلَّ مَنْ أَعْطَيْتَهُ ابْتِدَاءً مِنْ غَيْرِ مُكَافَأَةٍ فَقَدْ أُؤْتِيَتْهُ».

«أقوم» از ماده «قیام» به معنای استوارتر و مستقیم‌تر است.  
 «شرائع» جمع «شریعه» به معنای محلی است که از طریق آن به سوی آب ورود پیدا می‌کند. توضیح این‌که بسیاری از رودخانه‌های بزرگ، سطح آب از ساحل بسیار پایین‌تر است، لذا انسان‌ها ناچار هستند که از فاصله قابل توجهی، راهی شیب‌دار به سوی آب ایجاد کنند، این راه را شریعه می‌گویند.  
 و از آن‌جا که احکام و قوانین الهی راه را به سوی پاکیزگی و حیات انسانی می‌گشاید به آن نیز شریعت که جمعش شرائع است گفته می‌شود و تشریح به معنای قانون‌گذاری است.

«أوقف» از ماده «وقوف» به معنای خویشتن‌دارتر است.  
 «حذرت» از ماده «حذر» بر وزن «خبر» به گفته راغب در مفردات به معنای دوری جستن از چیز ترسناک و هراس‌آور است و چون معاصی که سرچشمه مجازات‌های شدید الهی می‌شود موضوعی ترسناک و هراس‌آور است، امام علیه السلام از خدا می‌خواهد که توفیق دهد از آن‌ها پرهیز کند.  
 در این جمله امام علیه السلام از خداوند تقاضا می‌کند که در اطاعت از اوامرش از کوشاترین بندگان و در پرهیز از نواهی اش از پرهیزکارترین آن‌ها باشد.  
 و جالب این‌که تنها تقاضای مطیع فرمان بودن و بودن پارسا در برابر محرمات نمی‌کند، بلکه درجه عالی آن را از خداوند می‌طلبد و چه خوب است که اگر انسان چیزی از خدا می‌خواهد برترین جایگاه آن را تقاضا کند و همّت انسان این باشد که در هر مورد در زمره پیشروترین افراد قرار گیرد.

در حدیث پر معنایی می‌خوانیم که امام صادق علیه السلام به عیسی بن عبدالله قمی<sup>۱</sup>

۱. عیسی بن عبدالله قمی یکی از یاران خاص امام صادق علیه السلام بود که آن حضرت برای او اهمیت فوق العاده‌ای قائل می‌شد و حتی در روایتی در شرح حالات او در جامع الرواة آمده است که امام علیه السلام فرمود: «ان

فرمود: «لَيْسَ مِنَّا - وَلَا كِرَامَةً - مَنْ كَانَ فِي مِصْرٍ فِيهِ مِائَةٌ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ وَكَانَ فِي ذَلِكَ الْمِصْرِ أَحَدٌ أَوْزَعَ مِنْهُ؛ از ما نیست - و ارزشی ندارد - کسی که در شهری باشد که در آن یک صد هزار نفر یا بیشتر زندگی می کنند و در آن شهر کسی از او پرهیزکارتر باشد».<sup>۱</sup>

شبهه این حدیث در کتاب کافی از امام کاظم علیه السلام نقل شده است که می فرمود: «غالباً از پدرم این جمله را می شنیدم که می فرمود: «لَيْسَ مِنْ شِيعَتِنَا مَنْ لَا تَتَحَدَّثُ الْمُخَدَّرَاتُ بَوَرَعِهِ فِي خُدُورِهِنَّ؛ کسی که ورع او زبانزد خاص و عام نباشد و حتی زنان پرده نشین در خانه های خود از ورع او سخن نگویند از شیعیان ما نیست».

و در ادامه فرمود: «وَلَيْسَ مِنْ أَوْلِيَانِنَا مَنْ هُوَ فِي قَرْيَةٍ فِيهَا عَشْرَةُ آلَافٍ رَجُلٍ فِيهِمْ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ أَوْزَعُ مِنْهُ؛ از دوستان ما نیست کسی که در قریه ای باشد که ده هزار نفر در آن زندگی می کنند و کسی از خلق خدا از او پرهیزکارتر باشد».<sup>۲</sup>

سپس امام سجاده علیه السلام در فراز دیگری به سراغ مسأله توحید می رود و به صورت جالبی این اصل مهم اسلامی را تعقیب می کند، عرضه می دارد: «خداوندا! من تو را به شهادت می طلبم - و کافی است که تو گواه من باشی - و نیز آسمان و زمین و فرشتگانی که در آنها ساکن کرده ای و سایر خلق تو را در این روز و در این ساعت و در این شب و در این مکان به گواهی می طلبم که من شهادت می دهم تو خداوندی هستی که معبودی جز تو نیست، برپادارنده عدل و داد هستی و با عدالت در میان بندگان داوری می کنی، نسبت به بندگان مهربانی، حکمران تمام جهان، هستی و نسبت به مخلوقات خود رحیمی»؛ (اللَّهُمَّ

→ عیسی بن عبدالله منا اهل البیت؛ عیسی بن عبدالله از ما اهل بیت است». (جامع الرواة، ج ۱، ص ۶۵۲؛ معجم رجال الحدیث آیت الله خویی، ج ۱۳، ص ۱۹۴).

۱. کافی، ج ۲، ص ۷۸، ح ۱۰.

۲. همان، ص ۷۹، ح ۱۵.

إِنِّي أَشْهَدُكَ وَكَفَى بِكَ شَهِيداً، وَ أَشْهَدُ سَمَاءَكَ وَ أَرْضَكَ وَ مَنْ أَسْكَنْتَهُمَا مِنْ مَلَائِكَتِكَ وَ سَائِرِ خَلْقِكَ فِي يَوْمِي هَذَا وَ سَاعَتِي هَذِهِ وَ لَيْلَتِي هَذِهِ وَ مُسْتَقَرِّي هَذَا، أَنِّي أَشْهَدُ أَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، قَائِمٌ بِالْقِسْطِ، عَدْلٌ فِي الْحُكْمِ، رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ، مَالِكُ الْمُلْكِ، رَجِيمٌ بِالْخُلُقِ).

در حقیقت امام علیه السلام برای تأکید بر توحید ذات و صفات و افعال خداوند، اضافه بر این که خدا را به گواهی می طلبد، همه موجودات را نیز بر گفته خود شاهد می گیرد که خداوند از نظر عبودیت و عدل و داد و رأفت و رحمت نسبت به عباد و مالکیت جهان هستی یگانه است، و این کامل ترین شهادت به توحید است.

اما این که امام علیه السلام آسمان و زمین را به گواهی می طلبد، می تواند دلیل بر این باشد که آن ها در ذات خود عقل و شعوری دارند و می توانند گواه شهادت توحید ما باشند، همان گونه که در آیه ۷۴ سوره بقره می خوانیم: «وَ إِنْ مِنْهَا لَمَّا يَنْهَيْطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»؛ «و پاره ای از آن ها (سنگ ها) از خوف خدا (از فراز کوه) به زیر می افتد (اما دل های شما، نه از خوف خدا می تپد، و نه سرچشمه دانش و عواطف انسانی است!) و خداوند از آنچه انجام می دهید غافل نیست».

و همچنین آیات تسبیح همه موجودات که در جای جای قرآن مجید آمده و حتی تصریح شده است که هر کدام از موجودات تسبیح خاصی دارند که از آن آگاه اند: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الطَّيْرُ صَافَاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ»؛ «آیا ندیدی تمام آنان که در آسمان ها و زمین اند برای خدا تسبیح می گویند، و همچنین پرندگان هنگامی که بر فراز آسمان بال گسترده اند؟! هریک از آن ها نماز و تسبیح خود را می داند؛ و خداوند به آنچه انجام می دهند داناست».<sup>۱</sup>

و نیز آیتی که می‌گوید زمین در قیامت به اعمال انسان - اعمالی که روی آن انجام شده است - شهادت می‌دهد: «يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا \* بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا»؛ «در آن روز زمین تمام خبرهایش را بازگو می‌کند \* چراکه پروردگارت به آن وحی کرده است».<sup>۱</sup>

گرچه بعضی احتمال کنایه بودن این تعبیرات را داده‌اند، ولی حمل همه آنها بر کنایه بسیار بعید به نظر می‌رسد، بلکه بعضی از این تعبیرات مانند «كُلُّ قَدٍّ عَلِيمٌ صَلَاتُهُ وَ تَسْبِيحُهُ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ»<sup>۲</sup> قابلیت چنین محملی را ندارند.

تعبیر به «حَلَقِكَ فِي يَوْمِي هَذَا...» اشاره به این است که در هر زمان و در هر مکان، من این گواهی را می‌دهم و اختصاص به حالت یا زمان و مکان معینی ندارد، البته گاه این شهادت بر زبان جاری می‌شود و زمانی که بر زبان جاری نمی‌شود، در روح و فکر انسان و ضمیر باطن او موجود است.

و جالب این‌که به دنبال آن، اشاره به شش وصف از اوصاف پروردگار می‌کند که شامل توحید معبود و توحید مالکیت و ربوبیت و صفات فعل می‌شود.

نخست، اشاره به توحید ذات می‌کند که نام مبارک «الله» ناظر به آن است و غالب مفسران گفته‌اند: «الله» نامی است که جامع تمام صفات کمالیه است و تا آن‌جا پیش رفته‌اند که آن را اسم اعظم الهی دانسته‌اند و روایات نیز همین را تأیید می‌کند.

سپس به الوهیت خداوند و معبودیت برحق او اشاره کرده، عرضه می‌دارد: «أَنْتَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ؛ تَوْحِيدِي هَسْتِي كَهْ هَيْجْ مَعْبُودِ بِحَقِّي جِزْ تَوْحِيدِي».

«إله» به گفته لسان العرب در اصل از ماده «إله» به معنای تحیر است، زیرا ذات پاک خداوند چنان است که بندگان هنگامی که در عظمت ذات و جلال و صفات ربوبی او می‌نگرند از همه چیز روی بر می‌گردانند و تنها به خدا توجه می‌کنند.

۱. زلزله، آیات ۴ و ۵.

۲. نور، آیه ۴۱.



بعضی با قائل بودن به تقدیر «حقّ» بعد از «لا اله» گفته‌اند که جمله «لا اله الا الله» به این معناست که هیچ معبود بحقی جز ذات پاک او نیست، زیرا معبودان باطل از قبیل بت‌ها فراوان است، در حالی که اگر اله را به معنای واقعی‌اش بگیریم، یعنی ذاتی که همگان در عظمت او حیران می‌مانند، نیازی به این تقدیر نیست و واژه اله تنها سزاوار ذات پاک اوست زیرا ذات حیرت‌انگیز دیگری وجود ندارد. البته راغب در مفردات «اله» را از «أله» و به معنای معبود گرفته است. بعضی اصل آن را «ولاه» می‌دانند به معنای شیفتگی و واله بودن، و می‌گویند: واو آن به همزه تبدیل شده است؛ نام‌گذاری خداوند به «إله» به این معنا، بدین علت است که هر مخلوقی رو به سوی او می‌کند و شیفته اوست خواه از طریق طبیعی باشد، مانند جمادات و حیوانات، یا از طریق اراده و اختیار، مانند خداپرستان؛ سپس می‌افزاید: این که بعضی از حکما گفته‌اند: «الله مَحْبُوبُ الْأَشْيَاءِ كُلِّهَا؛ خداوند محبوب همه موجودات است» به همین وجه بر می‌گردد و آیه تسبیح همه موجودات نیز دلیل بر همین معناست.<sup>۱</sup>

تکرار واژه «انت» که خطاب به ذات پاک پروردگار است در ابتدا و آخر این جمله تأکیدی است بر الوهیت و معبودیت پروردگار و نفی تمام معبودهای دیگر، اعم از بت‌ها و غیر بت‌ها.

این نکته نیز جالب توجه است که جمله «لا اله الا انت» یا «لا اله الا الله» مشتمل بر نفی و اثبات است، در آغاز تمام معبودها را نفی می‌کند و سپس عبودیت را برای ذات پاک خداوند اثبات می‌نماید و در این‌گونه تعبیرات تأکید بیشتری نسبت به مقصود خواهد بود.

در دومین توصیف، اشاره به مقام عدالت مطلقه پروردگار کرده، عرضه

۱. ر.ک: لسان العرب، ج ۱۳، ص ۴۶۷؛ مفردات راغب، ص ۸۳ ماده «أله».

می‌دارد: «تو خداوندی هستی که برپادارنده عدل و دادی»؛ (قَائِمٌ بِالْقِسْطِ عَدْلٌ فِي الْحُكْمِ).

در معجم مقاییس اللغة آمده است که «قاف» و «سین» و «طاء» اصلی است که بر دو معنای متضاد اطلاق می‌شود؛ اگر «قسط» با کسر قاف گفته شود، به معنای عدالت است و اگر «قَسَطٌ» با فتح قاف ذکر شود، به معنای ظلم است<sup>۱</sup>، و لذا قاسطون در آیه شریفه «وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا»<sup>۲</sup> به معنای «ظالمون» آمده است.

در واقع این گفتار امام علیه السلام برگرفته از این آیه شریفه است: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ أُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»؛ «خداوند (با ایجاد نظام هماهنگ جهان هستی)، گواهی می‌دهد که معبودی جز او نیست؛ و فرشتگان و صاحبان دانش نیز بر این مطلب گواه‌اند؛ در حالی که خداوند قیام به عدالت دارد؛ معبودی جز او نیست، اوست توانا و حکیم»<sup>۳</sup>.

«قیام» در اصل به معنای ایستادن روی دو پا است، ولی از آن جایی که انسان هنگامی که اراده جدی بر انجام کاری پیدا می‌کند بر می‌خیزد و آماده می‌شود، این واژه به معنای آمادگی و تصمیم جدی برای انجام کاری استعمال می‌شود و در مورد خداوند «قَائِمٌ بِالْقِسْطِ» مفهومش این است که خداوند به‌طور جدی عدالت را اجرا می‌کند.

تفاوت «عَدْلٌ فِي الْحُكْمِ» با «قَائِمٌ بِالْقِسْطِ» از این نظر است که «قسط» به معنای ترک هرگونه تبعیض است و «عدالت در حکم» به معنای اجرای اعتدال در احکام، که هر دو مفهوم یکدیگر را تکمیل می‌کنند، هرچند دو معنای متفاوت دارند.

۱. معجم مقاییس اللغة، ج ۵، ص ۸۵.

۲. جن، آیه ۱۵.

۳. آل عمران، آیه ۱۸.

و از آن جا که به اصطلاح، حذف متعلّق دلالت بر عموم دارد، مفهوم این دو جمله این است که خداوند درباره همه بدون استثنا، نه تبعیض روا می‌دارد و نه عدالت در حکم را رها می‌کند و اگر در نظامی همه افراد بدون استثنا مشمول حکمی باشند، نشان می‌دهد که مجری آن یک نفر است، زیرا افراد متفاوت سلیقه‌های مختلف دارند و اجرا یکسان نخواهد شد. بنابراین، تعبیر فوق، به مسأله توحید افعالی خداوند اشاره می‌کند که یکی از شاخه‌های مهم توحید است.

چهارمین وصفی که امام علیه السلام در این جا از اوصاف کمالیه خداوند می‌شمارد، رأفت درباره بندگان و کمال عطوفت نسبت به همه آنهاست، می‌فرماید: «رَأُوفٌ بِالْعِبَادِ».

و تفاوت آن با «رَحِيمٌ بِالْخَلْقِ» که در وصف ششم آمده در این است که «رأفت» مرحله‌ی والای «رحمت» است و گاه گفته شده که رأفت در مورد فرمانبرداران و رحمت در مورد تمام خلق، اعم از مطیع و عاصی است.

مؤید این تفاوت این است که در مورد رئوف، تعبیر «عباد» و بندگان به کار رفته و در مورد رحیم، تعبیر به «خلق» و این نشان می‌دهد که رئوف در کلام امام علیه السلام مربوط به مطیعان درگاه خداوند است و رحیم شامل همه مخلوقات می‌شود.

و نیز بعضی گفته‌اند که رأفت در برابر دفع ضرر و زیان است و رحمت در مورد جلب منافع.<sup>۱</sup>

و لذا خداوند درباره اجرای حدّ در مورد زناکاران می‌فرماید: «وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ»؛ «و نباید رأفت و محبت کاذب نسبت به آن دو، مانع شما از

۱. رجوع شود به: فروق اللغة، ص ۲۴۶، الفرق بین الرأفة والرحمة و تفسیر فخر رازی، ج ۴، ذیل آیه ۱۴۳ سورة بقره و ریاض السالکین، ج ۲، ص ۲۹۰ ذیل همین بخش از دعای امام علیه السلام.

اجرای حکم الهی شود»، اشاره به این که مبدا برای دفع ضرر از آن‌ها، گرفتار محبت شوید. ولی در مورد نزول باران تعبیر به رحمت می‌کند: «وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ»؛ «او همان کسی است که بادها را به عنوان بشارت، در پیشاپیش باران رحمتش می‌فرستد».<sup>۱</sup>

پنجمین وصف امام علیه السلام «مَالِكُ الْمُلْكِ» است که اشاره به توحید مالکیت خداوند می‌باشد، زیرا همه چیز تحت سلطه و فرمان او قرار دارد و عالم هستی صحنه حاکمیت اوست و هرکس حاکمیتی بر بخش کوچکی از این جهان پیدا کند به اراده او و با توانی و قدرتی است که او داده است «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»؛ «بگو: بارها! ای مالک حکومت‌ها! به هرکس بخواهی، حکومت می‌بخشی؛ و از هرکس بخواهی، حکومت را می‌گیری؛ هرکس را بخواهی، عزت می‌دهی؛ و هر که را بخواهی خوار می‌کنی. تمام خوبی‌ها به دست توست؛ تو بر هر چیزی توانایی».<sup>۲</sup>

ششمین وصف امام علیه السلام «رَحِيمٌ بِالْخَلْقِ» است که شرح آن در وصف چهارم گذشت، تنها برای تکمیل مطلب و برای این که بدانیم رحمت خداوند تا چه حد وسعت دارد خوب است به دعای معروف ماه رجب توجه کنیم: «يَا مَنْ يُعْطِي الْكَثِيرَ بِالْقَلِيلِ، يَا مَنْ يُعْطِي مَنْ سَأَلَهُ، يَا مَنْ يُعْطِي مَنْ لَمْ يَسْأَلْهُ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ تَحَنُّنًا مِنْهُ وَ رَحْمَةً» که چهارگروه را مورد رحمت خداوند ذکر می‌کند: اول، کسانی که کار اندکی در مسیر اطاعت انجام می‌دهند (گرچه هرچه انجام دهند نیز اندک است). دوم، کسانی که تنها درخواست و تقاضا از خدا دارند، بی آن که کاری انجام دهند. سوم، کسانی که او را می‌شناسند، ولی توفیق تقاضا از پروردگار را ندارند.

۱. اعراف، آیه ۵۷.

۲. آل عمران، آیه ۲۶.

و چهارم، کسانی که نه کاری انجام می دهند، نه تقاضایی می کنند و نه حتی او را می شناسند، همه مشمول رحمت حقانند، عجب رحمت وسیع و فراگیری!  
در هر حال، به یقین کسی که خداوند را با این اوصاف شش‌گانه بشناسد شهادت کاملی نسبت به توحید او در تمام جهات داده است.

### بازتاب توحید در زندگی انسان‌ها

مراقبت، محاسبه و سپس بازخواست، سه عامل بازدارنده در برابر تخلفات و عصیان‌های اجتماعی است. به همین دلیل برای برقراری نظم مطلوب در جوامع بشری، هم برنامه بازرسی و نظارت وجود دارد و هم برنامه‌های دادرسی و، قضائی ولی با این همه آسیب‌ها کم نیست، زیرا خود این دستگاه‌ها نیز آسیب‌پذیرند، چگونه می‌توانند آسیب‌های اجتماعی را برطرف سازند؟

اما در اعتقادات مذهبی، کسی که خدا را حاضر و ناظر در همه جا بداند و به آیه شریفه «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ»<sup>۱</sup> اعتقاد راسخ داشته باشد و نیز به مقتضای «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ \* وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»<sup>۲</sup> معتقد به حسابرسی دقیق قیامت باشد، قطعاً در مسیر صحیح گام برمی‌دارد. و هر قدر این اعتقادات قوی‌تر شود، انسان، وظیفه‌شناس‌تر خواهد شد.

از سوی دیگر، توجه به صفات جمال و جلال حق آثار بسیار سازنده‌ای دارد. به فرموده امام علیه السلام در این دعا، خداوند، هم قیام به عدالت دارد، هم در حکم خود عادل است، هم نسبت به بندگان رؤوف و رحیم می‌باشد و هم مالک همه هستی است.

هر یک از این صفات پیام روشنی برای دعاکننده دارد و باصراحت اعلام

۱. حدید، آیه ۴.

۲. زلزله، آیات ۷ و ۸.

می‌کند که دعاکننده زمانی می‌تواند انتظار استجاب دعا را داشته باشد و به مقام قرب خدا برسد که با صفات او هماهنگی برقرار سازد، پرتوی از عدالت و رحیمیت و رحمانیت و رأفت و رحمت در وجود او آشکار شود، و این تعبیرات درس بزرگی برای همه ماست.

\* \* \*

سپس امام علیه السلام بعد از پایان شهادت به توحید پروردگار و ذکر صفات جمال و جلال او به سراغ شهادت به نبوت می‌رود و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را با سه وصف و دو مسئولیت توصیف می‌فرماید، عرضه می‌دارد: «محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول تو و برگزیده‌ات از میان خلق توست»؛ (وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَ رَسُولُكَ وَ خَيْرُكَ مِنْ خَلْقِكَ).

جالب این‌که نخستین توصیف را مسأله عبودیت قرار داده، همان چیزی که در نمازهایمان در تشهد پیوسته تکرار می‌کنیم و این نشان می‌دهد مقام عبودیت برترین مقام است و آن زمانی است که خداوند انسان را به بندگی خود بپذیرد و او را عبد خاص خود خطاب کند و پیامبران تا به مقام عبودیت نرسیدند به مقام نبوت نائل نشدند.

واژه «عبد» از نظر لغت به کسی گفته می‌شود که سر تا پا تعلق به مولا و صاحب خود دارد، اراده‌اش تابع اراده اوست و خواسته‌هایش تابع خواسته او؛ در برابر او خود را مالک چیزی نمی‌داند و در اطاعتش هرگز سستی به خود راه نمی‌دهد و اگر عبودیت، پرستش معنا شده، از همین جا سرچشمه گرفته است.

بعضی از ارباب لغت «عبد» و «عبودیت» را به چهار گونه تقسیم کرده‌اند: نخست، عبودیت تکوینی، یعنی در عالم خلقت سر بر فرمان قوانین الهیه است و انحراف از آن برای او ممکن نیست و این معنای عبودیت در همه مخلوقات جاری و ساری است، همان‌گونه که قرآن مجید می‌فرماید: «إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ

وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا»؛ «تمام کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند، به سوی خداوند رحمان می‌آیند در حالی که بنده اویند».<sup>۱</sup>

نوع دیگری از عبودیت، عبودیت اختیاری است و آن این‌که انسان در برابر خداوند تسلیم مطلق باشد و در همه چیز فرمان و خواست و اراده او را در نظر بگیرد و این مقام والای انبیا و اولیاست، مانند آیاتی که درباره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و پیامبران بزرگ الهی آمده و آن‌ها را به عبودیت توصیف می‌کند. در سوره اسراء می‌خوانیم: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى﴾؛ «پاک و منزّه است آن‌کس که بنده‌اش را در یک شب، از مسجد الحرام به مسجد الاقصی برد».<sup>۲</sup> البته ممکن است گاه این عبودیت اختیاری در برابر زرق و برق دنیا و مال و مقام و شهوات باشد، همان‌گونه که در کلام معروف امام حسین علیه السلام آمده است: «النَّاسُ عِبِيدُ الدُّنْيَا وَالدُّنْيَا لِعِقْ عَلِيٍّ أَلَسْتَبِهِمْ».<sup>۳</sup> چنین عبودیتی را می‌توان نوع سوم به حساب آورد.

نوع چهارم از عبودیت، عبودیت قراردادی است که در مورد بردگان انجام می‌شد. کسی به هر دلیلی دیگری را به بندگی می‌گرفت و یا او را خرید و فروش می‌کردند و گاه آن‌ها را آزاد می‌نمودند. همه این‌ها اموری قراردادی بود.

واژه «خَيْرَة» به معنای برگزیده و انتخاب شده است و شکی نیست که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برگزیده و منتخب خداست، بلکه از بعضی از روایات استفاده می‌شود که خداوند انسان‌ها را آفرید و به گروهی شایستگی بیشتر داد و از آن گروه نیز گروه شایسته‌ای را انتخاب کرد و سرانجام به بنی‌هاشم رسید و از میان این گروه شایسته پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را برگزید، بنابراین او شایسته‌ترین خلق خداست.<sup>۴</sup>

۱. مریم، آیه ۹۳.

۲. اسراء، آیه ۱.

۳. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۳.

۴. همان، ج ۱۶، ص ۳۲۱، ح ۱۰.

واژه «خَيْرَةَ» به معنای مصدری (اختیار) نیز آمده است، همان‌گونه که در آیه شریفه ۶۸ سوره قصص می‌خوانیم: «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ»؛ «پروردگار تو هرچه بخواهد می‌آفریند، و هرچه بخواهد برمی‌گزیند؛ آنان در برابر او اختیاری ندارند؛ منزّه است خداوند، و برتر است از آنچه همتای او قرار می‌دهند!».

آری، اختیار عالم هستی در دست قدرت اوست و کسی بدون اذن او اختیاری ندارد.

اگر درباره دعای مورد بحث، همین معنای مصدری را برگزینیم، از قبیل اطلاق مصدر است بر موصوف به یک صفت به عنوان مبالغه همانند «زَيْدٌ عَدْلٌ». آنگاه دو ویژگی عملی برای پیغمبر ﷺ ذکر می‌کند که تمام برنامه‌های نبوت و رسالت او را در بر می‌گیرد، عرضه می‌دارد: «رسالت خود را بر دوش او نهادی، او نیز حق آن را ادا کرد و به خیرخواهی بندگان مأمور ساختی، او هم نهایت خیرخواهی و دلسوزی را انجام داد»؛ (حَمَلْتَهُ رِسَالَتَكَ فَأَدَّاهَا، وَ أَمَرْتَهُ بِالصَّحِّحِ لِأُمَّتِهِ فَصَّحَّحَ لَهَا).

واژه «حَمَلْتَهُ» از ماده «تحمیل» به معنای بار سنگینی بر دوش کسی گذاشتن است؛ گاه این بار جنبه مادی و جسمانی دارد و گاه جنبه معنوی و روحانی، مانند بار نبوت و رسالت و پیشوایی خلق خدا.

جالب این‌که در آیه شریفه ۲۸۶ سوره بقره نخست به بندگان می‌آموزد که عرضه بدارند: «وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا»؛ «خداوند! بار سنگینی بر دوش ما مگذار» بعد می‌گوید: «وَلَا تُحْمَلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ»؛ «باری که از سنگینی، توان حمل آن را نداریم بر ما مگذار» و از این دو تعبیر به خوبی استفاده می‌شود که این واژه هنگامی که به صورت ثلاثی مزید باشد تأکید بیشتری بر ثلاثی مجرد دارد.



واژه «رسول» از ماده «رسالت» در این جا به معنای فرستاده خداست؛ کسی که مأموریت دارد پیام الهی را به مردم برساند و تفاوت آن با نبی این است که او وحی الهی را دریافت می‌دارد و کسانی که از او بخواهند، در اختیارشان می‌گذارد. در واقع نبی، مانند طبیعی است که در مطب خود نشسته و هرکس به او مراجعه کند او را درمان می‌کند، ولی رسول، مانند طبیب سیار است که همه جا به دنبال بیماران می‌گردد تا به علاج آن‌ها پردازد. در حقیقت هر رسولی نبی است، ولی هر نبیی رسول نیست.

البته تفاوت‌های دیگری نیز میان رسول و نبی ذکر شده است که با یکدیگر منافات ندارند، از جمله در احادیث متعددی از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام نقل شده که در برابر این سؤال که تفاوت رسول و نبی چیست؟ فرمودند: «النَّبِيُّ الَّذِي يَرَى فِي مَنَامِهِ وَيَسْمَعُ الصَّوْتَ وَلَا يُعَايِنُ الْمَلَكَ، وَ الرَّسُولُ: الَّذِي يَسْمَعُ الصَّوْتَ وَيَرَى فِي الْمَنَامِ وَيُعَايِنُ الْمَلَكَ؛ نبی کسی است که در خواب می‌بیند (و وحی الهی را از این طریق دریافت می‌دارد) و صدا (ی فرشته) را می‌شنود، ولی فرشته وحی را نمی‌بیند، اما رسول کسی است که هم صدای فرشته وحی را می‌شنود و هم در خواب می‌بیند و هم فرشته وحی را در بیداری مشاهده می‌کند».<sup>۱</sup>

مرحوم علامه مصطفوی در کتاب التحقیق درباره رسول، بیانی دارد که خلاصه‌اش این است: واژه «رسالت» ممکن است درباره فرشته یا انسان یا شیطان یا حیوان و یا حتی جماد اطلاق شود. سپس موارد آن را از قرآن مجید ذکر می‌کند. در مورد فرشته‌ای که بر مریم علیها السلام نازل شد به آیه شریفه «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا»<sup>۲</sup> و درباره انسان‌ها به آیات شریفه «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ...»<sup>۳</sup>،

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۷۶، ح ۱.

۲. مریم، آیه ۱۷.

۳. توبه، آیه ۳۳.

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا...﴾<sup>۱</sup>، ﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَ أَخَاهُ هَارُونَ...﴾<sup>۲</sup> استشهاد می‌کند. در مورد حیوانات به داستان مرغان مأمور نابودی لشکر ابرهه اشاره می‌کند، آن‌جا که قرآن می‌فرماید: ﴿وَ أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ﴾<sup>۳</sup>. در مورد موجودات غیر عاقل به آیهٔ مربوط به فرستادن بادها: ﴿وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ﴾<sup>۴</sup> و در مورد شیاطین آیهٔ ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾<sup>۵</sup> را گوشزد می‌کند.<sup>۶</sup>

بنابراین، رسالت به معنای هرگونه مأموریت می‌باشد که از اشخاص و موجودات مختلف صادر می‌شود، ولی هنگامی که این واژه به صورت «رسول» به طور مطلق گفته می‌شود، منظور، پیامبر الهی است.

و اما واژه «نصح» در اصل به معنای خالص و بی‌غل و غش بودن است و به غسل خالص «ناصح» می‌گویند؛ سپس این تعبیر در مورد سخنانی که از روی خیرخواهی و خلوص نیت و دلسوزی گفته می‌شود به کار رفته است و در مورد پیامبران الهی در قرآن مجید نیز آمده است: در آیهٔ ۶۲ سورهٔ اعراف از قول نوح پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: ﴿وَ أَنْصَحُ لَكُمْ﴾؛ «من برای شما خیرخواهی و دلسوزی می‌کنم». و لازمهٔ آن این است که شخص ناصح به آنچه مفید است امر کند و از آنچه زیان‌بار است نهی نماید و این کاری است که پیامبران الهی، به ویژه پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر عهده داشتند.

به هر حال، رسول‌گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم رسالت الهی را به طور کامل به جهانیان رساند و هم برای آن‌ها خیرخواهی و دلسوزی کرد.

۱. هود، آیهٔ ۲۵.

۲. مؤمنون، آیهٔ ۴۵.

۳. فیل، آیهٔ ۳.

۴. فرقان، آیهٔ ۴۸.

۵. مریم، آیهٔ ۸۳.

۶. تحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۴، ص ۱۳۰، مادهٔ «رسول».

قرآن مجید همین معنا را با تعبیر دیگری در آیه ۱۲۸ سوره توبه بیان فرموده است: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ»؛ «به یقین، پیامبری از میان شما به سویتان آمد که رنج‌های شما بر او سخت است؛ و اصرار بر هدایت شما دارد؛ و نسبت به مؤمنان، رئوف و مهربان است».

### نمونه‌هایی از رأفت و محبت و دلسوزی پیامبر ﷺ

از آنچه در روایات و تواریخ اسلامی آمده است این مطلب به خوبی استفاده می‌شود که آن حضرت نسبت به دوست و دشمن محبت داشت و رأفت و رحمت او فوق العاده بود، از جمله:

مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار نقل می‌کند که هنگام فتح مکه که در روز جمعه واقع شد، فرزند ابوجهل که نامش «عکرمه» بود به سوی یمن گریخت، زیرا می‌ترسید پیغمبر ﷺ دستور قتل او را بدهد. همسرش به نام «ام حکیم» زن عاقل و هوشمندی بود و از پیغمبر اکرم ﷺ پیروی می‌کرد. خدمت آن حضرت آمد و عرض کرد: پسرعمویم (همسرم) عکرمه از ترس شما به یمن گریخته و می‌ترسد دستور قتل او را بدهید، یا او را امان دهید. پیغمبر ﷺ فرمود: «امان دادم به امان الهی، هرکس او را ملاقات کرد متعرض او نشود». همسرش به سراغ او رفت و او را پیدا کرد و به او گفت: پسرعمو! من از نزد کسی آمدم که از همه مردم مهربان‌تر و نیکوکارتر و بهتر است. خود را به هلاکت می‌فکن، برای تو امان گرفتم. پرسید: جداً امان گرفته‌ای؟ گفت: آری. من با او سخن گفتم و او به تو امان داد.

عکرمه همراه همسرش بازگشت. هنگامی که نزدیک مکه رسید، پیامبر اکرم ﷺ به اصحابش فرمود: به زودی عکرمه به عنوان مهاجر به سوی شما می‌آید، پدر او (ابوجهل) را دشنام ندهید، زیرا دشنام میّت موجب آزار افراد زنده

است. (به هر حال) عکرمه آمد و به در خانه پیامبر ﷺ رسید، در حالی که همسرش نقاب پوشیده و همراه او بود. همسرش می‌گوید: از پیغمبر اکرم ﷺ اجازه خواستم و وارد شدم و عرض کردم: عکرمه آمده است، پیامبر ﷺ خوشحال شد، فرمود: بگو داخل شود. هنگامی که عکرمه وارد شد، عرض کرد: همسرم خبر داده که مرا امان داده‌ای؟ پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: درست است، تو در امانی.

عکرمه شهادتین را بر زبان جاری کرد و خطاب به پیغمبر ﷺ عرض کرد: تو نیکوکارترین و باوفاترین مردمی. این سخن را می‌گویم در حالی که سرم را از شرم به زیر انداخته‌ام، سپس عرضه داشت: ای رسول خدا! برای من در برابر آن همه عداوت‌هایی که با تو کردم و افرادی را بر ضد تو تحریک ساختم استغفار کن. پیغمبر ﷺ عرضه داشت: خداوندا! عکرمه را برای تمام عداوت‌هایی که با من داشته و سخنانی که بر ضد من گفته و کسانی را که از راه تو باز داشته است، ببخش. عکرمه عرض کرد: ای رسول خدا! کار خیری به من امر کن تا آن را به‌جا آورم. فرمود: بگو: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» و در راه خدا جهاد کن. عکرمه عرضه داشت: به خدا سوگند! آنچه در راه جلوگیری مردم از راه خدا هزینه کرده‌ام دو برابر آن را در راه خدا انفاق خواهم کرد و اگر آتش جنگ‌هایی را بر ضد راه خدا افروخته‌ام دو برابر آن در راه خدا تلاش خواهم کرد. پس از این ماجرا عکرمه در جنگ‌های اسلامی فعال بود تا این‌که در زمان خلافت ابوبکر به شهادت رسید.<sup>۱</sup>

نمونه دیگر ماجرای است که آیه دوم سوره حجرات به آن اشاره می‌کند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدای خود را از صدای پیامبر بالاتر نبرید، و در برابر او بلند سخن مگویید و او را بلند

۱. بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۱۴۳، ح ۷؛ سیره حلبیه، ج ۳، ص ۱۳۲؛ مغازی و اقدی، ج ۲، ص ۸۵۱.

صدا نزنید، آن‌گونه که بعضی از شما در برابر بعضی صدا را بلند می‌کنند، مبادا اعمال شما نابود شود در حالی که نمی‌دانید».

مطابق این آیه، همه مؤمنان مأمور بودند ادب را در مورد پیامبر ﷺ رعایت کنند و صدایشان برتر از صدای آن حضرت نباشد، مبادا اعمال خیرشان حبط و بی اثر شود.

ولی باز هم گاهی بعضی از افراد غافل این نکته را رعایت نمی‌کردند و با صدای بلند آن حضرت را صدا می‌زدند، و پیامبر ﷺ نیز با صدای بلندتری به آن‌ها پاسخ می‌گفت، فقط برای این‌که مبادا آن‌ها مشمول آیه فوق شوند و اعمالشان حبط گردد! این نشانه نهایت محبت و عطف آن حضرت است.<sup>۱</sup>

در حدیثی از کتاب کافی در حالات آن حضرت می‌خوانیم که روزی با مردم نماز ظهر می‌خواند. دو رکعت آخر را با سرعت پایان داد. بعد از نماز مردم عرضه داشتند: آیا تغییری در نماز پیدا شده است؟ فرمود: از چه جهت؟ عرض کردند: دو رکعت آخر را با سرعت خواندید. فرمود: آیا صدای گریه بلند کودک را نشنیدید!<sup>۲</sup>

در بحارالانوار ذیل حدیث به این صورت نقل شده است: «حَسْبُ أَنْ يَسْتَعْلَ بِهِ خَاطِرُ أَبِيهِ؛ ترسیدم توجه پدرش به او معطوف شود و از نماز غافل گردد».<sup>۳</sup>

شدت علاقه پیامبر ﷺ نسبت به امت، حتی بدکاران، به قدری بود که گاه زمانی که سخن از مجازات بدکاران در قیامت به زبان می‌آورد با صدای بلند برای آن‌ها گریه می‌کرد، از جمله در حدیثی می‌خوانیم که آن حضرت فرمود: «ارواح مؤمنان هر جمعه به آسمان دنیا می‌آیند و در مقابل خانه‌هایشان حاضر می‌شوند و هر

۱. بحارالانوار، ج ۹، ص ۳۳۱، ح ۱۸.

۲. کافی، ج ۶، ص ۴۸، ح ۴.

۳. بحارالانوار، ج ۸۵، ص ۹۳، ح ۵۹.

کدام با صدای غم‌انگیز و آمیخته با گریه می‌گویند: ای خاندان ما! ای فرزندانم! ای پدرم! ای مادرم و ای خویشاوندانم! به وسیله آنچه ما در دنیا داشتیم و حسابش بر ماست و منفعتش برای غیر ما، به ما محبت کنید. همچنین هر کدام بستگانش را صدا می‌زند و می‌گوید: خداوند شما را رحمت کند، به ما ترحم کنید، حتی به یک درهم یا یک قرص نان یا لباسی (در راه خدا بدهید) تا خداوند بر شما لباس بهشتی بپوشاند. سپس پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گریه کرد و ما هم با او گریستیم. آن حضرت به قدری گریه کرد که مدتی نتوانست به سخنانش ادامه دهد، سپس فرمود: آن‌ها برادران دینی شما هستند که خاک و استخوان پوسیده شده‌اند، بعد از آن‌که در دنیا مسرور و غرق نعمت بودند»<sup>۱</sup>.

شبهه همین معنا در حدیثی از ابن مسعود آمده است که روزی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از آینده امتش اظهار نگرانی کرد، سپس گریه نمود و ما هم با او گریستیم و عرضه داشتیم: ای رسول خدا! چرا گریه می‌کنید؟ فرمود: به دلیل رحمت و محبت نسبت به بدکاران امتم (که خداوند آن‌ها را گرفتار عذاب‌های عظیم می‌کند)<sup>۲</sup>. می‌دانیم که یکی از دستورات اسلام این است که مؤمن، بدی را با بدی پاسخ نگوید، بلکه با نیکی پاسخ دهد تا شخص بدکار متنبه شود و به سوی حق بازگردد یعنی همان چیزی که در آیه ۳۴ سوره فصلت آمده است: ﴿ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾ و پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مصداق بارز عمل به این آیه بود که نمونه روشن آن در فتح مکه نسبت به قاتلان و جنایت‌کارانی که قبلاً خونشان را مباح کرده بود، آشکار شد. آن‌ها را بخشید، حتی وحشی، قاتل عمویش حمزه را که قلب پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را بسیار به درد آورده بود.

۱. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۴۸۴، ح ۲۴.

۲. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۰۱.



## بخش هفتم

﴿۲۳﴾ اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، أَكْثَرَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ، وَآتِهِ عَنَّا أَفْضَلَ مَا آتَيْتَ أَحَدًا مِنْ عِبَادِكَ، وَاجْزِهِ عَنَّا أَفْضَلَ وَ أَكْرَمَ مَا جَزَيْتَ أَحَدًا مِنْ أَنْبِيَائِكَ عَنْ أُمَّتِهِ

﴿۲۴﴾ إِنَّكَ أَنْتَ الْمَنَّانُ بِالْجَسِيمِ، الْعَافِرُ لِلْعَظِيمِ، وَأَنْتَ أَرْحَمُ مِنْ كُلِّ رَحِيمٍ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْأَخْيَارِ الْأَنْجَبِينَ.

## ترجمه

۲۳. خداوندا! بر محمد و آلش درود فرست، بیشترین و بهترین درود و رحمتی که بر احدی از خلق خود فرستاده‌ای. خداوندا! به او از جانب ما بهترین چیزی را که به بنده‌ای از بندگان بخشیده‌ای عطا فرما. خداوندا! برترین و گرمی‌ترین پاداشی را که به هر کدام از پیامبران در برابر خدماتی که به امتش کرده، داده‌ای، از سوی ما به او عطا کن.

۲۴. خداوندا! تویی بسیار عطاکننده نعمت‌های بزرگ و آمرزنده گناهان عظیمی، و تو مهربان‌تر از هر مهربانی. بر محمد و آل او درود فرست که آن‌ها پاکان و طاهران و نیکان و شرافتمندان بودند.

## شرح و تفسیر

### برترین درود و بالاترین پاداش

امام علی (ع) در آخرین بخش دعا باز به سراغ درود بر پیغمبر و آل او می‌رود و بلیغ‌ترین درودها را برای آن حضرت و خاندانش از خدا می‌طلبد، درودی که



بالا تر و فراتر از آن نیست، عرضه می‌دارد: «خداوندا! بر محمد و آلش درود فرست، بیشترین و بهترین درود و رحمتی که بر احدی از خلق خود فرستاده‌ای؛ (اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، أَكْثَرَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ).

حقیقت درود و صلوات، همان رحمت فوق‌العاده خداوند است، منتهی هنگامی که ما درود می‌فرستیم از درگاه او برای پیغمبر و آلش علیهم‌السلام طلب رحمت می‌کنیم، اما هنگامی که او درود می‌فرستد سیل رحمتش را سرازیر وجود مقدس آنان می‌کند، همان‌گونه که ذیل آیه ۵۶ سوره احزاب: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»؛ «خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر او درود فرستید و در برابر او امر او کاملاً تسلیم باشید». در حدیثی از امام کاظم علیه‌السلام نقل شده است که یکی از اصحابش از آن حضرت سؤال کرد: معنای صلوات خدا و فرشتگان و مؤمنان بر پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چیست؟ فرمود: «صَلَاةُ اللَّهِ رَحْمَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ صَلَاةُ مَلَائِكَتِهِ تَرْكِيَةٌ مِنْهُمْ لَهُ وَ صَلَاةُ الْمُؤْمِنِينَ دُعَاءٌ مِنْهُمْ لَهُ؛ صلوات خدا رحمتی است که از سوی او نازل می‌شود و صلوات فرشتگان، پاک شمردن آن حضرت از هرگونه آلودگی است و صلوات مؤمنان، دعایی است که از ناحیه آنها (به عنوان طلب رحمت) می‌شود».<sup>۱</sup>

سپس امام علیه‌السلام اضافه می‌کند: «خداوندا! به او از جانب ما بهترین چیزی را که به بنده‌ای از بندگانت بخشیده‌ای عطا فرما»؛ (وَ آتِهِ عَنَّا أَفْضَلَ مَا آتَيْتَ أَحَدًا مِنْ عِبَادِكَ).

امام علیه‌السلام علاوه بر طلب بهترین رحمت و درود بر پیامبر و آلش علیهم‌السلام بهترین پاداش را برای آن حضرت به سبب هدایت امت و حق بزرگی که بر آنها دارد تقاضا کرده است، عرضه می‌دارد: «خداوندا! برترین و گرامی‌ترین پاداشی را که

۱. ثواب الاعمال، ج ۱، ص ۱۵۶.

به هر کدام از پیامبرانت در برابر خدماتی که به امتش کرده، داده‌ای، از سوی ما به او عطا کن؛ «وَ اجْزِهِ عَنَّا أَفْضَلَ وَ أَكْرَمَ مَا جَزَيْتَ أَحَدًا مِنْ أَنْبِيَائِكَ عَنْ أُمَّتِهِ».

در واقع این پاداش، پاداش خدماتی است که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ طی ۲۳ سال برای هدایت امت انجام داد، آزارها دید، سخنان ناگوار شنید، سختی‌های فراوان را تحمل کرد، گرفتار شکنجه‌های دردناک دشمنان شد، ولی دست از دعوت و هدایت مردم برنداشت، تا این که دعوتش جهان‌گیر شد.

تفاوت این جمله با جمله قبل این است که در جمله قبل امام عَلَيْهِ السَّلَام بهترین موهبتی را که خدا به کسی از بندگانش داده برای آن حضرت تقاضا می‌کند و در جمله دوم، بهترین پاداش را در برابر خدمت به امت؛ بنابراین، تکراری در عبارت نیست، بلکه هر کدام مدلول خاص خود را دارد.

به هر حال از این تعبیرات امام عَلَيْهِ السَّلَام به خوبی استفاده می‌شود که مقام پیغمبر اکرم و آل او عَلَيْهِمُ السَّلَام هر چند فوق‌العاده والاست، ولی باز هم ممکن است بر اثر دعاها و تقاضاها از ذات پاک پروردگار والاتر و فراتر رود، زیرا مقامات و سیر تکاملی انسان، حتی پیامبران و اولیاءالله، به سوی نامتناهی است. قرآن مجید به پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور می‌دهد: «وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا»؛ «بگو: خدایا! بر علم من بیفز»<sup>۱</sup> و نیز به آن حضرت دستور اقامه نافله شب می‌دهد تا مقاماتش والاتر شود «وَ مِنْ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَنَّ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا»؛ «و پاسی از شب را از خواب برخیز، و قرآن و نماز بخوان. این یک وظیفه اضافی برای توست؛ امید است پروردگارت تو را به مقامی در خور ستایش برساند».<sup>۲</sup>

البته جای تردید نیست که این تقاضای رحمت از پیشگاه الهی، برای ما نیز سبب تکامل روحانی می‌شود و هر چه بیشتر به آن حضرات درود بفرستیم بیشتر از لطف پروردگار بهره‌مند خواهیم شد.

۱. طه، آیه ۱۱۴.

۲. اسراء، آیه ۷۹.

نویسنده ریاض السالکین در این جا تعبیر جالبی دارد، می گوید: بی شک پیامبر اسلام ﷺ به ما احسان فراوان کرده و تمام راه های خیر را به ما نشان داده و شکی نیست که جزای احسان باید احسان باشد ﴿هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ﴾<sup>۱</sup> و از سوی دیگر برای ما امکان ندارد که پاداشی در خور مقام پیامبر و آتش ﷺ به آن ها تقدیم کنیم، لذا دست به دامان لطف خدا می زنیم و از او تقاضا می کنیم که بهترین پاداش ها را به او و آتش عنایت فرماید.<sup>۲</sup>

البته اضافه بر این ها دائماً برکات تازه ای از سوی خدا بر پیامبرش نازل می شود، زیرا مطابق حدیث مشهور «مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُقْتَصَّ مِنْ أَجْرِهَا شَيْءٌ؛ کسی که سنت نیکویی را پایه گذاری کند پاداش آن و پاداش تمام کسانی که تا روز قیامت به آن عمل می کنند برای او خواهد بود، بی آن که چیزی از پاداش عمل کنندگان کم شود».<sup>۳</sup>

سپس امام علیؑ در بیست و چهارمین جمله این دعا به عنوان حُسن ختام، خداوند را مخاطب قرار داده و برای تکمیل تمام خواسته هایی که در این دعا از درگاه خداوند طلب کرده، عرضه می دارد: «خداوند! تویی بسیار عطاکننده نعمت های بزرگ و آمرزنده گناهان عظیم، و تو مهربان تر از هر مهربانی. بر محمد و آل او درود فرست که آن ها پاکان و طاهران و نیکان و شرافتمندان بودند»؛ (أَنْتَ الْمَنَّانُ<sup>۴</sup> بِالْجَسِيمِ<sup>۵</sup>، وَالْغَافِرُ لِلْعَظِيمِ، وَأَنْتَ أَرْحَمُ مِنْ كُلِّ رَحِيمٍ، فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ

۱. رحمن، آیه ۶۰.

۲. ریاض السالکین، ج ۲، ص ۹۶.

۳. کافی، ج ۵، ص ۹ و ۱۰، ح ۱، باب وجوه الجهاد.

۴. «مَنَّان» از ماده «مَنَن» به گفته راجب در اصل به معنای سنگ هایی است که با آن اشیا را وزن می کنند و به همین دلیل هر نعمت سنگین و گران بهایی را مَنَن می گویند که گاه جنبه عملی دارد، یعنی کسی عملاً نعمت بزرگی را به کسی می بخشد، این کار بسیار پرارزش است، ولی اگر کسی کار کوچکی را با سخن خود بزرگ کند

وَاللهِ الطَّيِّبِينَ<sup>۶</sup> الطَّاهِرِينَ الْأَخْيَارِ الْأَنْجَبِينَ<sup>۷</sup>.

در حقیقت، هدف امام علیه السلام این است که به پیشگاه خدا عرضه دارد: اجابت این همه خواسته‌های گوناگون از آغاز تا پایان این دعا از سوی تو بعید نیست، چرا که تو نعمت‌های بزرگ می‌بخشی و گناهان بزرگ را می‌آمرزی و تو از همه مهربان‌تری.

→ و به رخ کسی که آن خدمت کوچک را در حق او کرده بکشد کار زشتی است و در فارسی امروز «منت» بیشتر بر معنای دوم اطلاق می‌شود، هر چند در قرآن مجید غالباً به معنای اول به کار رفته است.

در آیه ۱۶۴ آل عمران می‌فرماید: ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾؛ «خداوند به مؤمنان نعمت بزرگی بخشید، هنگامی که در میان آن‌ها، پیامبری از خودشان برانگیخت؛ تا آیات او را بر آن‌ها بخواند، و آن‌ها را پاکیزه سازد و کتاب و حکمت بیاموزد؛ و به یقین پیش از آن، در گمراهی آشکاری بودند»، این منت به معنای اول است.

و در آیه ۲۶۴ سوره بقره می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدقات خود را با منت و آزار، باطل نسازید» این منت به معنای دوم است. و در هر حال آنچه از سوی خداست منت به معنای بخشیدن نعمت بزرگ است.

نتیجه این‌که «مَنّان» در فراز محل بحث، صیغه مبالغه است و به معنای کسی است که نعمت‌های بزرگ را به‌طور گسترده به افراد می‌بخشد.

۵. «جسیم» از ماده «جَسَامَة» (بر وزن زخامة) و «جسم» آن‌گونه که راغب در مفردات می‌گوید چیزی است که دارای ابعاد سه‌گانه طول و عرض و عمق باشد، به بدن نیز اطلاق می‌شود، خواه بدن انسان باشد یا غیر انسان. و جسیم به کسی گفته می‌شود که دارای بدنی فربه است، سپس در هر چیزی که بزرگ باشد به‌عنوان مجاز به کار می‌رود و «مَنّت جسیم» به معنای نعمت بزرگ است (جسیم صفت مشبیه است).

۶. «طیب» صفت مشبیه است و به چیزهایی گفته می‌شود که با طبع آدمی موافق است و انسان از آن لذت می‌برد و در قرآن به موضوعات متعددی اطلاق شده است (البلد الطیب، مساکن طیبه، ریح طیب، حیاة طیبه، الکلم الطیب و ...) و «طاهر» به چیزی گفته می‌شود که از آلودگی‌ها برکنار باشد. البته باید توجه داشت که گاه طیب و طاهر بودن جنبه ظاهری و محسوس دارد و گاه جنبه باطنی و معنوی و در جمله بالا که اطلاق بر آل پیامبر علیهم السلام شده است جنبه معنوی و روحانی دارد.

۷. «نجیب» از ماده «نَجَابَة» صفت مشبیه است و به معنای شخص یا موجود برجسته و نفیس است و گاه گفته‌اند به معنای شخص بزرگوار است که دارای صفات و خانواده برجسته می‌باشد و «أَنجَب» صفت تفضیلیه است، به معنای برترین نجیب و آل محمد علیهم السلام دارای چنین وصفی هستند.

و این که امام علیه السلام دعا را با صلوات بر پیغمبر و آلش، آن هم با ذکر چهار وصف برجسته برای آنها پایان می دهد برای این است که مجموعه خواسته های خود را (پس از حمد و ستایش الهی) که با درود بر آنها آغاز کرده، با درود بر آنها نیز پایان دهد، به این امید که مقبول درگاه الهی واقع شود.

### درس های آموزنده این دعا

با یک نگاه ژرف به این دعا به امور قابل توجهی پی می بریم:  
عنوان دعا این پیام را دارد که از صبح تا شام و پیوسته باید به فکر دعا بود، روز را با نام او آغاز کنیم و شب را با نام او پایان دهیم.  
دیگر این که قبل از هر چیز به نعمت روز و شب و آثار و برکات این رفت و آمد دقیق و حساب شده بیندیشیم که اگر این دو پدیده منظم نبودند زندگی برای ما غیر ممکن بود.

آنگاه به مواهب الهی که در اطراف ما و روز و شب نمایان است فکر کنیم، همه را از ناحیه او، بلکه ملک او بدانیم و خود را میهمانانی حساب کنیم که دائماً بر سر سفره او نشسته ایم.

سپس از او بخواهیم که در هر روز توفیق کارهایی به ما دهد که میزان حسنات را سنگین می کند و از میزان سیئات می کاهد. در واقع همان مشروطه ای که ارباب سیر و سلوک دارند به نحو اکمل در این دعا مشاهده می شود.

آنگاه به خطراتی بیندیشیم که در هر ساعت در انتظار ماست و خود را در پناه لطف خدا قرار دهیم، یعنی هم مراقب آن خطرات باشیم و خود را کنار داریم و هم از لطف او کمک بگیریم و این همان مراقبه ای است که ارباب سیر و سلوک دارند، به نحوی جامع تر.

آنگاه وظایفی را که داریم یک به یک یادآور شویم: شکر نعمت،

امر به معروف، نهی از منکر، ارشاد جاهلان، معاونت ضعیفان و فریادرسی  
مظلومان.

و در پایان به وحدانیت خداوند اقرار کنیم و همهٔ خلایق را بر این اقرار شاهد  
بگیریم.

سپس به نبوت پیامبر اسلام ﷺ گواهی دهیم و خدمات او را یک‌به‌یک به یاد  
آوریم و با درود بر او دعای خود را پایان دهیم.

\*\*\*

خداوندا! هر صبح و شام چشم امیدمان به درگاه تو دوخته شده است.  
بارالها! هر روز و هر ساعت، ما در معرض وسوسه‌های شیطان و هوای نفس  
امّاره قرار داریم.

پروردگارا! ما را یاری فرما تا بر هر دو پیروز شویم و وظایف سنگینی را که هر  
روز برعهده داریم انجام دهیم.

ای خالق یکتا! می‌دانیم که بی‌لطف و کرم تو و بی‌حمایت و عنایت تو  
مشکلات ما حل نمی‌شود؛ ما را مشمول الطاف و عنایات بی‌کرانت قرار ده، آمین  
رب العالمین.

نیمهٔ رمضان المبارک ۱۴۳۷

همزمان با میلاد مبارک امام حسن مجتبیٰ علیه السلام

مطابق با ۱۳۹۵/۴/۱